بتعلق خان زمین و زمان فیض بانی این و آن

جذب القلوب الی دیار المحبوب

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع لکھنؤ مطبوع گردید

باہتمام کیسر داس سیٹھ سپرنٹنڈنٹ

بسم الله الرحمن الرحیم

صد شکر که از تشنگی غم رستم ٭ چون قطره بدریای کرم پیوستم ٭ بر کشتی توفیق ازلی نشستم ٭ وز زمزم قدس چهرهٔ دل شستم ٭ الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی وافضل صلوات الله علی اکمل عباد الله محمد ن المصطفی وعلی آله واصحابه زبدة ارباب الکرم وقدوة اهل الوفا صلی الله علیه وآله وسلم ورضی عنهم وارضی حمد یکه سزاوار جناب الهی آید و شکر یکه جهت ادای حق نعم نامتناهی وبر اشاید بحقیقت مقدور بشر نیست و محاط علم غیر خالق قوی وقدیر نے چون توفیق شکر از حیثیت ادای حق عبودیت واستجلاب مزید نعمت عطیه دیگرست اعظم وافضل از اول وموجب شکر دیگر در مرتبه از ان بالاتر وبهتر لاجرم امتداد این سلسله انقطاع پذیر نبود ونهایت این کار جز عجز وتقصیر نه

بیت

اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند
باتفاق همه جستجوی آن پویند
که راه شکر خدا عز اسمه جویند
بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست
باجتماع در گفتگوی آن نزنند
که حق شکر کهین نعمت خدا گویند

این خود روشن ست ولیکن در کشف این حقیقت دقیقه دیگرست که در بادی النظر وتبادر وهم چنان در آید که اگرچه عقل انسانی از ادای شکر تفاصیل نعم ربانی عاجز وقاصر ست ولیکن بر ادراک این عجز وناتوانی قادر ولیکن حقیقت آنست که ادراک این عجز دشوارترست وعقل در دریافت سر این کار بیکار تر ادراک آن بذوق ووجدان دریافت حقیقتش بشهود نصیرت وعین عیان بمشاهده کشف کیفیت افاضت حضرت وجوب ومکاشفه حقیقت افتقار مرتبه امکان وارتباط توجه وعنایت آنحضرت بدین وتعلق استفاضه این مرتبه بدان باشهود تواتر امطار نعم

وتلاطم امواج کرم بر سبیل تجدد امثال بی انقطاع و انفصال بمقامیست که دست تصور اهل
کمال از ارباب کشف و وجد و حال از وصول بذیل عز و جلال آن کوتاه است چه جای دیگران
اثبات مدعی بدلیل و سلوک این سبیل بچراغ فکر علیل در نظر تحقیق و تدقیق نوعی از تقلید
و تقلیدیست بیش ازین نبود که مستدل تقلید دلیل کند و بحکم او رد بر طبق آن که مقلد در پی مردی
پوید و اتباع او کند و از کوری که باستناد عصا راه رود یا شخصی که باقتباس چراغ شقی از طریق
بیند تا دیده وری که در عین احاطه نسبت حضور و اطلاق و شمول نور کشف و اشراق در جمیع
جوانب و آفاق حجاب از پیش نظر او برخاسته باشد چه مقدار تفاوت ست از ادراک و بیان
اگرچه بدلیل و برهان بود تا کشف و معرفت بذوق و وجدان همان مقدار قیاس کن بیت
بیچاره آدمی که درین کارخانه اش * در نیم روزه دعوی قدرت بود فضول * مشکل ترانکه گر برسد معترف
بعجز * اینهم بزور قدرت ازو کم فتد قبول * عاجز شنیده که ز قدرت بود ولی * عاجز شدن ز عجز چه دریابدش عقول
بعد از اعتراف بعجز حقیقی از ادای شکر تحقیقی وظیفه در ادای دین واجب که شرع و عقل در ایجاب
الزام آن منطابق و متوافق اند آنکه در هر وقت بر هر نعمت که نظر افتد و منظور نظر شهود آید
بشکر گذاری و قدر شناسی آن فی الحال تبادر نماید اگرچه عرایس نفایس نعم و آلای حضرت
ذی الجلال در خدور و حجلات اوقات و احوال غیر متناهی اند ولیکن آنچه بالفعل از دریچهٔ شهود و حضور
بر منصهٔ بروز و ظهور جلوه گر شده باشد مشاهدهٔ جمال و ملاحظهٔ کمال آن فرض وقت و لازم حال گشته
بر سایر اقران و دیگر انباز آن اگرچه در مرتبهٔ مساوی بلکه خود اعلی باشد مقدم و راجح آید
و بر رسم رونما اقتضای شکر و استدعا توجه نماید پس در هر آن و هر زمان بساط وقت عارف
بمشاهدهٔ نعمتی قدیم یا جدید قریب یا بعید مشمول و لسان حال و مقال باداء شکر آن مشغول بیت

زین بوستان که هر دو جهان مست بوی او * افتاده مرغ وهم هم از نیم ره فرو
شاخ هزار گل بگلی صد هزار برگ * برگی هزار رنگ و برنگی هزار بو
نتوان حساب یافت ز گلهای این چمن * در صد هزار عمر ابد رو به بین نکو

هر تازه رس گلی که بدست آیدت ازان	هم مست بوی وی شوو کام دگر مجو
هر باد دوست ذوق و طرب مدعاست وبس	اینچند بوی چون شد ازو بیها سخن مگو

وانچه الآن مشهود وقت و منظور حال میگردد نعمتے چندست که لطف عام حضرت ذی الجلال والاکرام این بیکس و بے سرانجام را بدان مخصوص گرداینده اول نجات از طغیان ابتلائی نفس و طوفان اغوای شیطان که اگر صد نوح هزار سفینهٔ حیله و تدبیر دران دریاے بیکران مے انداخت تا ریاح رحمت کریم فتاح از مهب عصمت و انجاح دستیاری نمے نمود وصول و نزول بساحل نجاح و منزل فلاح تا ابد الآباد مقصور نبود پروردگار عالم می فرماید جل وعلا - ومن یکن الشیطن لہ قرینا فساء قرینا از صدق این حال برین منهاج منوال که کم گذشت این غریب منکسر البال است صحت مصدوقه ومن یهدی الله فماله من مضل و صدق کریمه الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمت الی النور از علم بعین الیقین بلکه بحق الیقین میرسد یقین است که تا کسی از سابقه حسنی ازلی و لاحقه بشری ابدی نصیب مند نباشد خلاص و نجات ازچنین ورطه بلا و چندین فتنهٔ ابتلا آسان نگردد ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم بیت

آنرا که رحمتش بدر لطف خویش راند	از چاه بر کشید و روان سوی راه برد
وانرا که هم ز پای در آورد و قهر او	از راه راست عاقبتش سوی چاه برد

نعمت دیگر اکمل و افضل که متمم و مکمل اول باشد آنکه چون از ظلمات ضلال و غیاهب غوایت بدر آورد و بانوار رشد و هدایت رهبری فرمود و بسوی خانه خود راه نمود چنانچه از ظلمات توهم و نابود درگذرانید و ابواب خزائن کرم و جود بر روی مقصود بر گشوده دستگیری فرمود یک حالتے و جذبه در باطن بندهٔ خود پیدا آورد که با وجود آن قرار و سکون رخت بر منزل عدم کشید و بے اختیار روے از مصاحبت اغیار برتافته و باختیار ترک یار و دیار گفته روے ارادت بقبلهٔ مقصود و وجه بهبود نهاده توجه بتلقاے

بدین مراد وادی ایمن سعادت و رشاد آورد بعد از وصول بدرگاه رسول باری تعالی
قصد شعیب نبی علیه السلام رغبت او شد بشارت لا تخف نجوت من القوم الظالمین
و بشارت اقبل ولا تخف انک من الآمنین شنید مدتی در حریم حرم حفظ و عصمت ذو المنن از
طوارق حدثان و صوارف فتن مامون و مصئون بود در دار الامان و من دخله کان
آمنا به مائده وارزق اهله من الثمرات بر بساط کرم رسم ضیافت نشست و بر خوان
احسان و انعام حضرت سید انام علیه افضل الصلوة و اکمل السلام بحق تکریم و انعام
و اکرام که معتاد وظیفه اضیاف کرام باشد به وجه خاص عام مخصوص گشت لله
الحمد و المنة و علی نبیه الصلوة و التحیة و از آنجه امارت حسن قبول و علامت اجابت
مسئول تواند بود و آن می باید که او در آن اماکن و مقامات قدسی آیات اجابت سمات
باواسطه نوعی از طلب و تفحص و تبرک بمقامات کریمه و دریافت اوقات
شریفه و التزام تضرع و ابتهال و تمسک باذیال کرم و افضال مساعد وقت حال
افتاده بود امیدواری تمام است که شاید نفسی در وقتی بر آمده باشد که بمصعد اجابت
و قبول عروج و وصول یافته باشد شعر علی مالک تعالی مدرت ید الرجا ۞ و من
جاء هذا الباب لا یخشی الردی بیت همه شب ز شوقت ناله کرده ام بدرش ۞ اگر کار بر
بکام ملکی رسید بس است دنی تحقیقت هر کرا درین دو عالی مقام اخلاص عمل و توحید مطلب
بنیت صدق توجه و حسن طلب جا داده اند لابد بر قدر قابلیت و استعداد بی از ایمان
عیانی بر روی حال ؛ و کشاده اند فیه آیات بینات مقام ابراهیم مقام اطمینان و یقین
شبانا که عبارت لیطمئن قلبی اشارتی بدان میکند اگر در مکه مقام ابراهیم است بمدینه آنکه
مقام محمد است نگر در مقام در مقام چه مقدار تفاوتست و چه حد مسافت عسی ان
یبعثک ربک مقاما محمودا این سخن از عالم دیگر است بگذار که دائره وقت التسلع
آن ندارد اینجا بیا تا خود ببینی نظم اینجا بیا که مهبط اسرار ایزدیست ۞ اینجا بیا که

مشرق نور محمد یست؛ اینجا بیا که نور یقین جلوه میکند؛ خوشوقت کسی که با این ر
همند یست؛ اینجا نزول مائدهٔ عیش دائمی ست؛ اینجا وصول فائدهٔ فیض سرمدیست
ای در حجاب ظلمت شک بفرقت بیا؛ تا بنگری بچشم که این دین احمدیست؛ عطیهٔ آخری
نور یست مقتبس از دیباچهٔ مشکوة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و بانی منتخب
خلاصهٔ کتاب ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد که صحیفا کم اللطف و رحمت
رب العالمین چند گاه این سرگردان وادی غربت و حیران کوی قربت را در حرم حرمت
و حجرهٔ تربیت خویش بسهم عصمت و عنوان عنایت نگاه داشت بعد از چند گاه که ارادت
خدا اقتضا بفضل و کرم نمود گرد صعوبت قافلهٔ سلامت و ممنون از کرامت بجوی بطن
وصلی که محل اقامت اهل استقامت ست رخصت فرمود اگرچه بسبب فراط محبت و غایت
غرام و شدت شوق و فرط شفقت باقامت آن مقام که مظهر اسرار الهی و محل آثار حضرت نامحدود
است گاه گاهی جان در نظر می آید که رجوع از آن مکان نه از باب محنت و امتحان بود
بلکه از قبیل نعمت هجران باشد ولیکن چون وقوع آن بحکم آنکه شریعت را اشارت بر
طریقت امید است که متضمن انواع و خیر لحاد از وصیت خیر الانام باشد و از نباهت
و جادهٔ استقامت بیرون نبرد از شر نفس و شیطان نگاه دارد و دست بیعت
و اگر توفیق الهی بفتوحات و نصر و اعانت او در کار رود بمنزل مقصود رسانیده
انشاء الله تبارک و تعالی منتظر هر کرا قائد توفیق ازل بود رفیق؛ بیشتر از همه بمنزل
مقصود رسید؛ بر سر گنج سعادت ره یافت شاد؛ از رنج و شقاوت ستم
کشید؛ بر سر حق هم آن گفت که می باید گفت؛ در دین هم آن دید که می باید دید
ملک باقی زبیچ دولت فانی نفروخت؛ مایهٔ دولت جاوید بیفا نخرید؛ دولت
ملک سعادت بهوس نتوان یافت؛ آن یکی گشت شقی وآن دگرے بود سعید؛ بگوش
بر گفتهٔ حق اهل سعادت دارند؛ ان فی ذلک ذکری لمن لطلب شهید؛ و از نعم جساس

حضرت کریم مشام جلت آلاؤه وعمت نعماؤه تالیف این کتابیست که مخبر از احوال
بلده مطهره حضرت خیر انام و سید کرام است صلی الله علیه وآله وسلم دران هنگام که احقر انام در
سلک حاضران عالیمقام حضرت آن مقام داشت ساعتی از نهایت محبت طلب تربیتی و تفهیم
باعثه وعلاقه که استماع احوال واخبار بالخاصیت اثری در تکمیل یقین و تثبیت فؤاد
دارد ومطالعه بعض کتب سیر وتواریخ که مشتمل بر مناقب وفضائل آن خیر البلاد بوده بطریق موضع
معین ومخصوص ساخته بود وبکتابت بعضی احوال برکات مآل که موجب مزید بیان محبت
ومثمر شوق زیارت آن مقامات عالیمرتبت که سبب سعادت دنیا وآخرتست
بعد از تصحیح استخاره از جناب صمدیت جل جلاله وتقدیم استمداد از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم توفیق یافته در تصحیح نیت وصدق طویت اجتهاد نموده تا وجه اخلاص از وجه
حقیقی بصوب دیگر نگردد و توقع است از مطلوب سائل مجاب خیبت امید که بسمه قبول
کریم وهاب موسوم گردد ونام داعی بر دیوان واصفان آنجناب مرقوم وما ذلک علی الله
بعزیز رباعی با اینهمه نقص اگر قبول افتادم زیبد پای بمنزل وصول افتادم ز نومیدیم
که عاقبت بخیرم ز از صدق چو پیرو رسول افتادم رباعی آنها که خواص درگه کبریااند
دهشت زدگان عالم استغنااند نومید مشو که رحمت حق عامست ز مغرور مشو که خاصگان
در بیم اند اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله غفور رحیم اما بعد میگوید فقیر حقیر نحیف
ضعیف اضعف عباد الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الترک الدهلوی
البخاری که علمای سیر وتواریخ در هر زمان و هر عصر در فضائل واخبار این بلدة الابرار
کتب ودفاتر نوشته اند وازانجمله مؤلفات سید عالم کامل وحید العلماء الاعلام عالم مدینه
خیر الانام نور الدین علی بن السید الشریف عفیف الدین عبد الله بن احمد الحسنی السمهودی
المدنی رحمه الله رحمة الابرار واسکنه الجنة دار القرار مات ضحی یوم الخمیس ثامن عشر لیلة بقیت من
ذی القعدة عام احدی عشر وتسعمائة ودفن فی البقیع عند قبر الامام مالک رحمه الله مشهور

وعمده‌ترین تواریخست اول کتاب وفاء الوفا باخبار دار المصطفی که آنرا از کتاب دیگر
مسمی باقتفاء الوفا قبل از اتمام واکمال اقسام آن در سنه ست وثمانین وثمانمائه
اختصار نموده وجمع کرده وکتاب اصل در قضیه حریقی که در مسجد شریف شده سوخته
ومختصر وی سلامت ماند واین کتاب وفاء الوفا کتابیست نافع حاوی شامل احوال
مدینه طیبه وذکر وقایع وحوادث که در وی واقع شده واحادیث وآثار که در وی ورود یافته با
اشتمال روایات واختلاف اقوال که منقول شده بعد از آن از کتاب وفاء الوفا در سنه
ثلث وتسعین وثمانمائه مختصری دیگر انتخاب کرده وآنرا خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی
نام کرده در غایت تنقیح ونهایت تهذیب این خلاصه درین ایام بین الانام مشهور ومتداول
است ومنظور کاتب حروف در اکثر مواضع کتاب وفاء الوفا بود واگر احیانا با کتاب خلاصه در
بعضی روایات مخالفتی ظاهر شود دور نباشد وسید سمهودی را علیه الرحمة رساله دیگر است
که در خصوص قضیه حریق مذکور وانهدام عمارت مسجد شریف وتاخیر مردم در تجدید آن عمارت
تصنیف کرده ودرین رساله مسئله حیات الانبیا را با تفصیل هرچه تمامتر تحقیق ساخته از ین
رساله نیز در محل لائق آن نقل کرده شد واگر احیانا از بعضی تواریخ وکتب دیگر نیز سخنی نقل یافته
یافته باشد سیاق آن عبارت بی انضمام اشارت بماخذ آن نخواهد بود الا ما شاء الله تعالی
وابتدای تسوید این حروف در سنه ثمان وتسعین وتسعمائه در مدینه طیبه بوده وتوفیق تبییض
آن در سنه احدی والف در بلده دهلی یافته والله الموفق للعباد ومنه الاستعانة فی المبدء
والمعاد ومقاصد این کتاب که مسمی بجذب القلوب الی دیار المحبوب است منحصر در هفده باب
اول در عدد اسمای این بلده عظیم الشان زاده الله تعظیما وتشریفا دوم در ذکر فضائل و
محامد وی که باحادیث وآثار به ثبوت رسیده سوم در اخبار سکان این بقعه کرامت
نشان در قدیم الزمان چهارم در ابتعاث باعث قدوم سید کائنات درین بلده که جامع
البرکات پنجم در هجرت نمودن سید المرسلین خاتم النبیین از مکه معظمه بدین بلده طیبه کریمه

ششم در کیفیت عمارت مسجد شریف نبوی و سایر مقامات شریفه هفتم در بیان
مجملی از تغیرات و زیادت‌ها که در مسجد شریف بعد از حضرت رو داده هشتم در ذکر بعضی از
فضائل مسجد شریف و روضه منیفه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهم در ذکر عمارت مسجد
قبا و بیان سایر مساجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دهم در ذکر آبار یعنی چاهای متبرکه که بحضرت منسوب
و مشهور و ماثوراند یازدهم در ذکر بعضی اماکن شریفه که در ما بین مکه و مدینه مشهور
معروف اند دوازدهم در ذکر فضائل مقبره شریفه بقیع و مقابر آن سیزدهم در بیان
فضائل جبل احد و شهدای آن رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چهاردهم در بیان فضائل
زیارت حضرت سید الانام و اثبات حیات انبیا علیه و علیهم السلام پانزدهم در بیان حکم
زیارت قبر شریف از وجوب و استحباب و بیان توسل و استمداد از آنجناب مستطاب
شانزدهم در آداب زیارت حضرت سید انام و اقامت دران عالیمقام و رجوع بوطن
بالخیر و السلام هفدهم در ذکر فضائل و آداب صلوة بر سید کائنات علیه افضل الصلوة و
آنچه متعلق است بدین باب والله الملهم للصواب و الیه المرجع و المآب باب اول در
ذکر مدینه مطهره و القاب این بلده شریفه زاده الله تشریفا و تعظیما بدانکه کثرت
اسماء دلیل است بر شرف مسمی و عظمت او چنانکه از کثرت اسماء الهی عز شانه و القاب حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم استیناس باین معنی توان کرد علی الخصوص و چون
سر آنکه اسماء مشتق بود از ماخذی که بصفت و شرف باشد به ثبوت معنی عظیم و از جمیع
بلدان هیچ بلادی نیست که اسماء او بدین حد کثرت رسیده باشد که اسماء مدینه مطهره است
بعض علما در استقصاء استقرای آن کوشیده قریب بصد و بعضی زیاده و کم ازین
عدد ایراد نموده و درین اوراق آنچه دلالت او بر شرف و کرامت این مکان شریف
اظهر و اتم باشد ثبت یافته پس گوئیم متبرکا باسمه العظیم از اسماء مرغوب که محبوب سید
کائنات و منصوص حدیث است اثبات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

طابه بتخفیف موحده طیبه بسکون مثناة تحتیه طیبه بتشدید طایبه بکلمه سائر مشتقات
این ماده اگرچه در ملاحظه لفظ در ادب اقتضاء توقیف و تخصیص نماید ولیکن شاید که
در مقام دعوی وجود دلالتی بر جواز توسیع و تعمیم گنجایش داشته باشد والله اعلم و اطلاق
این اسما از جهت طهارت وی است از انجاس شرک و موافقت او مر طبع سلیم را و
طیب رائحه آنکه طیب تمام امور او و گفته اند که ساکنان این بقعه شریفه از تربت و دیوار
دیوار او و در وی روائح طیبه یابند که در هیچ طیبی نتوان یافت و شاید که استشمام شمه از همین
نشامه ذوق بعض صادقان غریب و محبان مشتاق نیز راه یافته باشد ابی
عبدالله العطار گفته شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها ؛ فما المسک و الکافور و
الصندل الرطب ؛ و شبلی که یکی از علما و صاحب وجدان است میگوید که تربت مدینه
را نفحه خاص است که در هیچ مشک و عنبر نیست و گفته که اصمعی از اعجب عجایب است و
در حقیقت هیچ عجب نیست در جایی که انفاس حبیب خدا رسیده باشد مشک و عنبر
چه باشد بیت دران زمین که نسیمی وزد ز طره دوست ؛ چه جای دم زدن نافهای
تاتاریست ؛ و ایضا تمام طیبهای این بلده مطیبه را روائح مخصوص است که در
هیچ مکان نیست خصوصا گل سرخ که بنسبت خاص آنسر و مشهور و معروف است
بیت ؛ نسیم جان فزایت تن مرده زنده گرداند ؛ زکدام باغی ای گل که چنین خوش
بوئی ؛ و در حدیث آمده است که ان الله امرنی ان اسمی المدینة طابة یعنی فرمود
پروردگار عالم جل جلاله مرا امر کرد که مدینه را طابه نام کنم و از وهب بن منبه آمده است
که نام مدینه در توریت طابه و طیبه و طیبة است و مذهب امام مالک آنست که هر که مدینه
را بعدم طیب نسبت کند و هوای او را ناخوش گوید واجب التعزیر گردد و ادب
کنند تا آنکه توبه صحیح از وی بوجود آید پیش از زمان سعادت نشان نبوت مدینه را
یثرب و اثرب بر وزن مسجد میگفتند رسول خدا علیه افضل الصلوة و التسلیما

بامر الٰهی عز اسمه او را طابه طیبه نام کرده گویند که یثرب نام یکی از اولاد نوح است
علیه السلام که بعد از تفرق ذریت او درین سرزمین مقام گرفت و علما تاریخ اختلاف
است که یثرب اسم مدینه است یا نام ناحیه که در جانب غربی جبل احد است و در وی عیون
کثیر و نخل بسیار بود اکثر علما این قول را ترجیح نموده‌اند و در وارد و آثار بنهی جمع مدینه است
و ابن زباله که یکی از اصحاب امام مالک است و قدوه مورخان مدینه و بعضی دیگر از علما
روایت کرده‌اند که مدینه را یثرب تسمیه نکنند و در تاریخ بخاری عدنی روایت کرده که
یکبار یثرب بگوید باید که از برای تلافی و تدارک آن ده بار مدینه گوید و امام احمد و ابویعلی
روایت کرده که هر که مدینه را یثرب گوید باید که استغفار کند نام او طابه است و امثال
این روایات دیگر نیز آمده و وجه کراهت اشتقاق اوست از ثرب یا تثریب که بمعنی
فساد است یا تثریب که بمعنی مواخذه و عقاب آمده است یا آنکه وی در اصل جبلی
نام کافریست تسمیه این مکان شریف که ساحت عرش از غبار شرک و کفر منزه و مبرا
است مناسب نبود و آنکه در قرآن مجید واقع شده یا اهل یثرب لا مقام لکم از زبان
بعض منافقانست که در تسمیه او باین اسم داد نفاق میدادند و در بعضی احادیث نیز
تسمیه مدینه بیثرب واقع است گویند وقوع آن پیش از ورود نهی است والله اعلم
از جمله اسمای این بقعهٔ شریفه ارض الله و ارض الهجرة است و آیهٔ کریمهٔ الم تکن ارض الله واسعة
فتهاجروا فیها مصحح اطلاق این دو نام واجب الاحترام است و اکالة البلدان و اکالة
القری نیز از جملهٔ اسمای اوست بسبب تسلط او بر جمیع امصار و غلبهٔ اهل او در جمیع اقطار و اغتنام غنائم
و انتزاع خزائن از القاب اوست و بعض علما این معنی را بغلبهٔ فضل و عظمت تعبیر
میکرده یعنی فضائل و مراتب عظیم فضل و کمال و متوارثست چنانکه مکه معظمه را
ام القری گویند باعتبار عراقت و اصالت او نسبت بسائر بلدان و گفته‌اند که مفهوم
اکالة القری نسبت بمفهوم ام القری اکمل و ابلغ است زیرا که امومت اقتضاء

جهه دار اضمحلال نکند الا ثبوت اصالت وحق اولویت بخلاف اکل که مستلزم تواری و اضمحلال
است و یکی از نامهای آن مکان عظیم الشان ایمان است که آیهٔ مجیدهٔ والذین تبوؤا الدار
والایمان که در شان انصار ثنای این محبان عالیمقدار نازل است مبنی از آنست
و نیز مرجع و مآل ایمان و مظهر احکام آن این بلده مکرمه است و از انس رضی بن مالک
روایت است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نشستم ایمان که اتمام و
الهام آن بر قلوب اهل ایمان میکنند گفت که من ساکن مدینه شوم و هرگز از وی
بیرون نروم فرشته حیا نیز گفت بموافقت با وی برلیست که من نیز با تو ام و ابدا از تو جدا
نشوم لاجرم این هر دو صفت حمیده در مدینهٔ رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم مجتمع و
ملازم یکدیگر اند که الحیاء من الایمان پاره ویره که دال بر معنی بر وجه اتم نیز از اسمای
سامات آن مکان خیرات است که منبع خیرات و معدن مبرات است و بلده که لا اقسم بهذا
البلد خداوند تعالی بوی سوگند یاد کرده است نیز مراد بوی بقول بعض مفسران آنجه
است که بحلول و نزول سید المرسلین در حیات و ممات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات
نسبت تکریم و لباس تشریف بوی ارزانی شده و بقول اکثر علما مراد بوی مکه معظمه
نزول سوره در مکه صحیح این قول است والله اعلم بیت رسول الله نیز از القاب
شریفه اوست و وجه تلقب او باین نسبت کریمه وا وصاف شریفه و کمال
وضوح و ظهور است و مضافات و مناسبت او بعنوان بیت الله که اسم مکه مکرمه است
ظاهر و باهر بیت زهی سعادت آن بنده که کرد نزول ؛ گهی به بیت خدا و گهی به بیت رسول
جابره و جباره بتخفیف و جباره بتشدید نیز از اعلام انتقام عزت انتظام است
و در حدیث للمدینة عشرة اسماء متعدد روایات بر دو سم اول دلالت کرده و اسم سوم
که جبایه است صاحب کتاب النواعی از توریت نقل کرده و وجه تسمیه جبار دست مر
شکست دلان غریب را و اغنا مر مسکینان فقیر را و از جهة جبر متمردان و گردن

قرار ان بر اطاعت او ایمان او بظهور آیات و شهود کرامات او و جبر بلاد و قهر عباد
بر اسلام و استسلام و انقیاد و مجبوره نیز در اسمای او وارد شده زیراکه وی مجبور
حکم الهی است در سکونت سید انبیا حبیب رب‌العالمین صلی الله علیه و آله و سلم و جزیرة العرب
نیز بقول بعض محدثان از حدیث اخرجوا المشرکین من جزیرة العرب مدینه مطهره مراد است
اگرچه بقول دیگران شامل تمامه ارض حجاز آمده باشد و تکثر اقوال علما در تعیین تحدید
آن و محبه و حبیبه و محبوبه از اسمای مخصوصه مرغوبه اوست و در حدیث اللهم حبب
الینا المدینة کحبنا مکة ثبت و موکد گشت حرم و حرم رسول الله به تشریف
اضافه نیز از القاب اوست و در حدیث مسلم آمده است که المدینة حرم و در حدیث
طبرانی واقع است حرم ابراهیم مکة و حرمی المدینة و علما را در تعیین حد حرم مدینه و اثبات
احکام حرمت آن اختلاف است مشهور در محل خود مذکور و مسطور و شاید که درین
اوراق نیز لمحی ازان اشارتی رود ان شاء الله تعالی حسنه نیز از اسمای اوست
که حسن حسی بسبب اشتمال بر حدائق و بساتین و عیون و آبار و جبال رفیع و فضای
وسیع و قباب عمارت و مشاهد و منازلات با اشتمال و احاطه نور و رونق حضور با جمیع
اماکن و نواحی این بقعه موفور السرور و حسن معنوی بجهت وجود قدس شهود حضرت
نبی که شاهد و مشهود حضرت پروردگار و مقصد و مقصود کافه ابرار و وجود آل و
اصحاب و اتباع او که جامع تمامه برکات و شامل جمیع کرامات اند صلی الله علیه و
آله و سلم در وی منحصر است عرف من ذاق و وجد من عرف مصرع ذوق این
مے نشناسی بخدا تا نچشی شعر و من مذهبی حب الدیار و لاهلها و للناس فیما
یعشقون مذاهب و لا والله با قطع نظر از لذات باطن و حضور قلب که ثمره
حسن اعتقاد و صدق وداد است اصل حسن و زیبائی که بجا شد بسر و چشم
سر توان یافت انچه درین شهر شریف است و هیچ شهر هیچ مشاهد نمی افتد

ومسموع نمیگردد مگر و بعض جا که شمه از اشعه لمعات و آثار برکات این بقعه شریفه
بران پرتو انداخته باشد چنانکه در بلده دهلی و امثال آن که بعضی از خاکروبان این
درگاه و خاکساران و این راه در آنجا خفته اند بیت هر کجا نوریست تابان یا
کمال: ظاهر است اصل آن از آفتاب این جمال: افتاده است خیره بتشدید و خیره
بتخفیف نام این بقعه کریمه است که جامع جمیع خیرات دنیا و خیرات است و حدیث
المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم از فتح امصار
بلدان و انتقال مردم در طلب وسعت معیشت از مدینه بسوی آن خبر داده مثبت
آنست دار الابرار و دار الاخیار و دار الایمان و دار السنة و دار السلام و
دار الفتح و دار الهجرة و قبة الاسلام همه القاب آنجناب مستطاب اند و طیبها
الله و طاب شافیه نام اوست و در حدیث آمده که خاک مدینه شفاست از هر علت
حتی الجذام والبرص و در استشفا باثمار او نیز حدیث صحیح به ثبوت پیوسته و از
بعض علمای متقدمین در کتاب اسمای مدینه و تعلیق آن بالنجوم نیز اثر آمده و حصول
شفا از امراض قلب و علت عصیان خود لازم در دوا این مکان عاقبت محمود است
عاصمه نیز بحیثیت عصمت مهاجرین از ایذای مشرکین بلکه حفظ جمیع ساکنان و
قاصدان آن مقام رحمت آیین از آفات و مخافات دنیا و دین از اسمای اوست
و اگر تسمیه بعصومه که بمعنی محفوظ است نیز بسبب محفوظ بودن او بود از آن بخوش
موسی و داود علی نبینا و علیهما السلام از بعض جبابره و فراعنه و در آخر برکات
نبی الرحمة صلی الله علیه وسلم از دجال و طاعون و از هر مکروه. و مشوم جائز دارند
یا همین لفظ عاصمه بمعنی معصومه دارند نیز گنجایش دارد غلبه از اسمای قدیمه است
که در زمان جاهلیت نیز باین اسم موسوم بوده چنانچه یثرب و غلبه و قهر و تسلط لازم
بود و و نزول این زمین عظمت وصول آمده هر که در وی نزول کرد آخر

بصفت غلبه و نسبت اشتهار موصوف و موسوم شده بود و بر جماعت آمد و غالب شد اوس و خزرج بر یهود و کذلک مهاجران بر اوس و خزرج و علاوه بر مهاجران الا ما شاء الله فیه یکی از اسما ... تعدید آنهای او فاضحه است که بد اعتقادان بدکاران در وی پوشیده نمانند و در آخر کار ایشان فضیحت و رسوائی کشد نعوذ بالله من غضب الله مؤمنه نیز نام ایمکان شریف از جهت سکونت اهل ایمان در وی و انتشار احکام ایمان و شعائر اسلام از وی با اینکه نفع و برکت و الفت و سکنت از علامات مؤمن است و در مدینه سکینه نیز این اوصاف پیداست و احتمال دارد که اجرای این کلمه بحقیقت کنند و این بلده طیبه از روی حقیقت ایمان بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دروه باشد و محل تصدیق او شده چنانچه از تسبیح حصا در دست شریف و نطق جمادات با وی صلی الله علیه و آله و سلم بصحت انجامیده احساس توان کرد و در حدیث صحیح که در شان جبل احد واقع شده و نسبت محبت آنحضرت مخصوص گشته دلالتی واضح بر این مدعا توان یافت و در حدیث آمده است والذی نفسی بیده ان تربتها لمؤمنة می فرماید که سوگند بذات پاکی که جان من در قبضه قدرت اوست بدرستیکه خاک مدینه مؤمن است و نیز روایتست که نام او در توریت مرحومه است مبارکه نیز از القاب برکت مآب آنجناب مستطاب است و در احادیث صحیحه آمده که حضرت سید کائنات در شان او و در شان جمیع اشیاء او حتی المد و الصاع دعا کرده فرموده خداوندا برکت او زیاده گردان از آنچه در مکه گردانیده و ظهور آثار این دعوات و مشاهده خیر و برکات در وی از امور ظاهر است که تشکیک و تردد در آن راه نیست مجبوره مشتق از جبر بجیم و بای موحده مهمله مفتوحه بمعنی سرور یا خیر یا بمعنی نیز نعمت اسم اوست و جبار بمعنی را گویند که

سریع النبات وکثیر الخیرات بود وجود این معنی در وی معاین ومشاهد است
محروسه ومحفوظه ومحفوفه وجه تسمیه بدینها از معنی بعض اسماء مذکوره ظاهر
شده باشد و در حدیث آمده که بر سر هر کوچه مدینه فرشته نشسته است که پاسبانی آن
می کند هر حومه ومرزوقه نام او که از توریت نقل کرده آمد و وجه تسمیه بدان
روشن است که منزل و ماوای رحمة للعالمین ومحل مهبط رحمت ارحم الراحمین
است واز رحمتها عام وخاص او بر اهل عالم وافاضهٔ اقوات وارزاق کسبیه
جسمانیه ومعنویه روحانیه است که منبعث وبرزقه من حیث لا یحتسب بر متکفلان
باب توکل متوالی است مسکینه وجه تسمیه بدان از محصل نام مومنه بظهور رسیده
باشد و در حدیث امیر المومنین علی سلام الله علیه آمده که حق سبحانه تعالی بمدینه خطاب
فرمود یا طیبه یا طابه یا مسکینه لا تقبلی الکنوز پروردگار عالم با مدینه رسول صلی الله
علیه وآله وسلم خطاب کرد که ای زمین پاک وای بقعه مطهر وای مکان مسکین
انجبار اقبول مکن وبه مسکنت خود ساز و در حقیقت این خطاب راجع بساکنان
اوست تا بصفت مسکنت وغربت که اصل وخشوع وخضوع ست متصف باشند
اهل دنیا وارباب ثروت که بدین صفت باشند رغبت نکنند اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مِسْكِيْنًا وَ
اَمِتْنِيْ مِسْكِيْنًا وَاحْشُرْنِيْ فِيْ زُمْرَةِ الْمَسَاكِيْنِ اَعْنِيْ فِيْ اَهْلِ بَلْدَةِ حَبِيْبِكَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ
صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین مسلمه مثل مومنه نیز از اسماء شریفه اوست ایمان و
اسلام یکی است فرقی که هست آنست که غالب در ایمان رعایت معنی تصدیق قلبی
است که از امور باطنه است و در اسلام ملاحظه جانب اقرار وانقیاد که احکام
ظاهر ست و در هر دو اسم اشتقاق از امان وسلامت نیز احتمال وارد مطیبه
مقدسه نزدیک بمعنی اسماء سابقه اند و بمعنی قریب با آنها طیب بمعنی طهارت
ونزاهت ولطافت از لوازم وآیتها مکان شریف آمده مقر از قرار ست و در

حدیث است که اللهم اجعل لنا بها قرارا و رزقا حسنا ملکینه نیز از اسماء مدینه عظیمه
است از جهت مکانت و منزلتی که او را در حضرت خداوندی ست ناجیه اشتقاق
دار نجات است یا از نجاة یعنی سرور ساخت او را یا بجهة که نام زمین بلند است
و وجوه جمیع اسمائی در وی ظاهر و باهر ست المدینه شهر اسماء این بقعه شریفه و
اعرف اعلام این بلدهٔ عظیمه است و در اصل لغة مدینه نام هر موضع مجتمعه است در
کثرت و عمارت از حد قریه تجاوز نموده باشد و بمرتبه مصریة رسیده که پایان تر
از مصر است و بالاتر از قریه مصر و مدینه و بلد در میان اند و بعضی مصر و مدینه
را ورنگی داشته اند و این وظیفه علم لغت ست و الان مدینه علم مدینه رسول صلی
الله علیه و آله وسلم شده اگرچه مدینه مطلق ذکر کنند همین بلدهٔ معظمه مراد افتد و در
استعمال عرب او را با الف و لام آرند و همچنین تفاوت در لغت عرب بسیار
افتد چنانچه نجم هر کوکب که باشد اطلاق یابد و لیکن النجم با الف و لام نام چند
کوکبی که مخصوص است که او را ثریا گویند اگر نسبت شخصی دیگر به شهرها کنند
مدینی گویند بیاد نسبت بمدینه رسول صلی الله علیه و آله وسلم مدنی آید بتعبیر یاد و در
قرآن مجید تسمیه او باین نام در چند محل واقع شده و در توریت نیز آمده و است
سیدة البلدان در حدیث شریف بروایت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمده یا طیبة یا سیدة
البلدان و در بیان فضائل مدینه ایمعنی واضح کرده انشاء الله تعالی ــ

باب دوم در بیان فضائل و محامد این بلدهٔ عظیمه شریفه که باحادیث و آثار به
ثبوت رسیده زاده الله تشریفا و تعظیما بدانکه اجماع امت و اتفاق علماست
که افضل بقاع و اکرم بلاد مکه مکرمه و مدینه منوره است زادهما الله تکریما و تشریفا
لیکن در تفضیل و ترجیح یکی ازین دو بلدهٔ معظمه بر دیگری اختلاف واقع شده
بعد از انعقاد اجماع کافه علما رحمة الله علیهم بتفضیل آنچه ضم اعضای شریفه

سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم کرده از موضع قبر شریف بر سائر اجزای ارض حتی الکعبة المنیفة
و بعض علما گفته اند بلکه بر سائر سموات حتی العرش العظیم و گفته اگرچه در کتب قوم صریح ذکر سموات
و عرش وقوع نیافته ولیکن با نیتقال از ان قبیل است که بر هر که القا کنند مجال توقف و انکار برو
تنگ آید آسمان و زمین هر دو مشرف بتشریف اقدام او شده بلکه اگر تمام اجزای زمین را بسموات
بسبب آنکه بقعه قبر شریف او از اجزای زمین است ترجیح نمایند جای آن دارد و در آخر این کلام
منجلائی که در تفاضل سموات و ارض واقع شده میگردد و در ان مقام مقتضی کلام امام
نووی آنست که جمهور علما بتفضیل سموات بر ارض رفته اند و بعضی زمین را بر آسمان تفضیل
داده که مستقر انبیا و مدفن ایشانست علیهم السلام والصلوة جمهور گویند که اگر زمین مستقر مدفن
اجسام ایشان باشد آسمان محل و مقر ارواح مقدسه ایشانست و بعد از تحقق حیات انبیا
علیهم السلام در قبور جواب ازین کلام جمهور در نهایت ظهور است چه برین تقدیر حقیقتا که مستقر
اجسام زمین است محل ارواح نیز همین است و بالجمله بعد از استثنا موضع قبر شریف در
تفضیل مکه بر مدینه یا عکس اختلافست مذهب امیر المؤمنین عمر و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و دیگر
از صحابه رضی الله عنهم و مذهب امام مالک و اکثر علمای مدینه تفضیل مدینه است بر مکه و بعضی
دیگر از علما در تفضیل مدینه بر مکه موافق ایشان رفته ولیکن کعبه معظمه را از ان میان استثنا
نموده و گفته که مدینه افضل است از مکه الا خانه کعبه پس محصل کلام ایشان آید که قبر شریف حضرت
سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات افضل و اکرم بود علی الاطلاق بالعموم بر بلده
مکرمه مکه و چه بر خانه کعبه مشرفه و خانه کعبه معظمه افضل بود از بلده مکرمه مطیبه مدینه غیر بقعه شریفه
قبر نبوی صلی الله علیه وسلم و باقی مدینه افضل تر باشد از مکه یا علی العکس در اینجا اختلافست
ترجیح دلائل که بر خیریت و افضلیت مدینه اجرا نموده اند در ذکر فضائل و تعداد محامد و خصوص
خواهد پیوست و خلاصه آن محبت حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه وآله وسلم از ان
بلده شریفه را اکثر و ابلغ از محبت سائر بلدان فرمانست او در وی و حصول فتوحات

عظیمه مترقبه و وصول بکمالات شریفه موعوده و قوت اسلام و رواج دین در بودن او منبع کل
خیرات اول و آخر معدن تمامه کمالات ظاهر و باطن با علاوه سعادت عظمی و نعمت کبری که
که بوے از سائر بقاع سماوی و ارضی امتیاز یافته که وجود مرقد شریف در قبر منیف آنحضرت
است صلی الله علیه و آله وسلم و هیچ نعمت از نعمتهاے دنیوی و اخروی با وی موازات و
مواسات نتواند کرد و هیچ عملے از فرائض و واجبات بزیارت آن برابر نتواند بود و با ضمیمه
آنچه در احادیث صحیحه از طرق متعدده آمده که خلق هر شخصی از تربتیست که مدفون گردد در
وی لازم آید که خلق نفس نفیسه حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از تربت طیبه مدینه
باشد و کذالک نفوس اکثر آل و اصحاب و تابعین رضی الله تعالی عنهم اجمعین که درین
بقعه شریفه آسوده اند و کفی به فضلا و شرفا و اقوی ادله در جانب افضلیت مکه زیادت و تضعیف
و مضاعفت ثواب اعمال است در مسجد مکه بلکه در تمام حرم آنچنانکه بعض اقوال علما در آن
ناظر است در احادیث صحیحه آمده که یک نماز در مسجد نبوی برابر هزار نماز است و در مسجد
حرام بصد هزار و لیکن آنها که قائل اند بافضلیت مدینه در جواب آن میگویند که اسباب
فضیلت منحصر نیست در مضاعفت ثواب تواند که این خاصیت مخصوص مکه باشد
و انواع کرامات و برکات از محبت خدا و رسول او و نصرت اسلام و اهل آن مخصوص
مدینه بود و در تائید و تقویت این کلام می آرند که همچنانکه ادای صلوة متوجه عرفات را در عرفات
و ظهر یوم النحر در منا افضل است از ادای آن در مسجد حرام با اشتمال آن بر مضاعفت مذکوره
و حقیقت آن برکتی ست که در رعایت اتباع آنسرور حاصل است با آنکه حاصل مضاعفت
جز کثرت عدد و تعدد و کمیت بیش نیست و تواند که عملی که باعتبار عدد و کمیت اقل بود بحسب کیفیت
و حالت برکت و عظمت افضل و ارجح بود و اگر مطلق مضاعفت ثواب کافی بودی در فضیلت
بس مقرر است در افضلیت داخل کعبه بر خارج مسجد حرام عکس را خلافی معلوم نیست با
آنکه در صحت نماز فرض در درون کعبه علما را اختلاف است امام مالک جائز نمیدارند و جمع

جائی مضاعفت ثواب پس معلوم شد که اسباب فضیلت نه منحصر در مضاعفت ثواب است
امری دیگر که سبب قبول در درگاه الهی و افاضهٔ جود نامتناهی او عز اسمه گردد نیز میتواند بود
و چون قبر شریف نبوی افضل محال افاضهٔ رحمت و برکت و رضوان و مهبط ملائکه حضرت رحمن است
تواند بود که به برکت جوار آن مقام رحمت آثار از فیض عنایت و محبت حضرت صمدیت حالتی و
نوبتی و قبول نصیب گردد که به مضاعفت اعمال و مزید طاعت حصول نپذیرد و حال
آنکه سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم چون بصفت حیات در آن بقعهٔ قدس سمات باقی
و قائم است و بر اعمال و طاعات و ترقیات دائم و شک نیست که اعمال وی صلی الله علیه
و آله و سلم از تمامهٔ عباد با وجود فرض مضاعفت اکثر و ارجح و افضل است و چون آنحضرت
همیشه در امداد و استغفار و شفاعت امت است وصول فیض از قرب جوار مدینه
سعیده و نفع آن بدیشان بیشتر بود از حصول نفع طاعات مضاعفه که بمکه معظمه اکتساب نمایند
و این کلام امام تقی الدین سبکی است در غایت دقت و نهایت نفاست و لطافت رحمه الله
تعالی **دلیل دیگر** بر فضیلت مکه معظمه آورده اند که آنیست که وی محل ادای مناسک
و قربات است مانند حج و عمره با وجود ثواب و فضائل که در اتیان این اعمال وارد یافته
جواب میگویند که حق سبحانه تعالی در اتیان مدینه مشرفه نیز چیزی کرامت فرموده که عوض
حج و عمره تواند بود و در احادیث آمده که هر که قصد مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم کند تا
دو رکعت نماز در وی بگذارد ثواب حج کامل دریابد و هر که قصد مسجد قبا کند تا دو رکعت
نماز در وی بگذارد ثواب عمره نصیب او گردد با آنکه دریافت نماز در مسجد نبوی صلی الله
علیه و آله و سلم در هر روز و شب کرات و مرات میسر است و حج جز در سالی یکبار نتوان یافت
دلیل دیگر بر فضیلت مکه آنست که در حدیث آمده است که مکه خیر بلاد الله است و بروایتی
دیگر احب ارض الله و الی سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در وقت
بیرون آمدن از مکه مکرمه بمقامی که آنرا حزوره گویند و بقولی بحجون و آن نیز نام مکانیست

قریب معلا بایستاده بمکه خطاب کرد که توای بلده که محبوب ترین بلادی پیش من اگر
قوم تو مرا از تو بیرون نمی آوردند بیرون نمی رفتم و این دلالت دارد بر افضلیت مکه اجابت
او نزد رسول رب العالمین صلی الله علیه وآله وسلم اجمعین جواب ازین دلیل آنست که
صدور این قول از آن معزز پیشتر در اول امر بوده باشد که کار بود و نبوت فضل مدینه و
ظهور آن بوحی سماوی که بعد ازین واقعه نزول یافت و بعد از طول اقامت به مدینه و
ظهور دین و علو امر و حصول برکات و شیوع فتوحات و ذوالات خیرات و اشاعت مبرات ظاهر
شد که این بقعه افضل و اکمل است از سائر بقاع و بلاد و لهذا انتخاب صحبت و التماس استدعای
برکت و بقیه اضعاف آن نمود که در مکه است و التماس مودت کرد در روی چنانکه احادیث
که متضمن این مضمون اند به صحت ظهور اتفاق پذیرفته انشاء الله تعالی ذکر رود اللهم حبب الینا
المدینة کحبنا مکة او اشد خدایا دوست گردان بما مدینه را چنانکه مکه بلکه بیشتر ازان و طبرانی
در معجم کبیر از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم المدینة خیر من المکة و امام مالک در موطا روایت کرده که عمر رضی الله عنه
بطریق توبیخ و انکار بعبدالله بن عباس مخزومی گفت هما تو میگوئی که مکه افضل از مدینه
وی باز گفت مکه حرم خداوند تعالی است مقام امن وست و در وست خانه او سبحانه
تعالی عمر فرمود من در حرم خدا و بیت او چیزی نمیگویم باز فرمود تو میگوئی که مکه افضل از مدینه
است وی باز گفت مکه حرم خداست که در وست بیت او عمر فرمود من در حرم خدا و
بیت الله چیزی نمیگویم چند بار همین کلام تکرار فرمود و برفت ازین کلام امیرالمؤمنین
عمر رضی الله عنه ظاهر میشود که در تفضیل مدینه بر مکه مذهب مستثنی است و مدعا تفضیل
بلده مدینه است بر بلده مکه غیر بیت الله و حاکم در مستدرک خود روایت کرده که آن
سرور در وقت عزیمت هجرت میفرمود اللهم انک ان اخرجتنی من احب البقاع الی
فاسکنی فی احب البقاع الیک خداوندا اگر مرا از بقعه که پیش من محبوب ترین بقعهاست

برآوردی پس سکونت من در بقعه کن محبوب ترین بقعها بود پیش تو بعد از ظهور اثر
اجابت این دعا این بقعه محبوب ترین بقعها شد هم پیش خدا و هم نزد رسول او و لهذا بعد
از فتح مکه عود بآن نکرد و هم بر اقامت مدینه استقامت فرمود اگر گویند که اقامت دار هجرت
بسبب فرضیت اوست بامر الهی پس عدم انتقال وی صلی الله علیه وسلم بمکه از جهت نه
از باب فضیلت جوابش آنست که اصل امر الهی بآنچه مقتضی حکمت باقامت مدینه و عدم
انتقال بمکه لابد مبنی بر افضلیت و ناشی از احبیت او خواهد بود عند الله و فی الحبیب لا یختار
للحبیب الا ما هو احب و اکرم عنده بیت حیف ست جای چو تو نگاری بچشم من :: در دل
نشین که منزل خاص از برای تست :: اینست مباحثه و مذهبی که نزد علماست تو نسبت
نگاهدار و بر مشرب محبت باش و باین اعتقاد باش که بعد از جناب احدیت عز شانه فضیلت
محمد راست صلی الله علیه و آله وسلم بر هر که و هر چه بهر وجه و بهر جهت که در افضلیت هیچ
ملاحظه مکن باقی هر چه غیر اوست فضیلت آن بر تفاوت نسبتی است که با جناب وی است
خواه مکه بود خواه مدینه مکه مبعث اوست و منشاء او و مدینه مقام و مقر او و تو تابع امر الهی
باش و محبت حبیب او نزاع و عصبیت مکن در مکه سطوت و جلال امر او و در مدینه
برکت کمال دین او بین همه جا ملاحظه امر خدا کن و همه جا مشاهده نور محمد لا اله الا الله
محمد رسول الله نظم در هیچ ذره نیست که نور محمدی :: از طلعت وجود اضافی نه طالع
است :: دریای فیض جود الهی وجود اوست :: انهار کائنات بوی جمله راجع ست
نسبت بهم جهان از انعکاس فیض وست :: این نکته پیش اهل نظر امر واقع است :: فرد الکوا
محمد ست محمد ست :: متبوع اوست جمله جهانش متابع است نظم بیا تا در مدینه نور محمد
ببینی از در و دیوار لامع :: جمال مصطفی بی پرده بینی :: چه خورشیدی که بی ابر ست
ساطع :: بیا ای کور چشم تیره باطن :: ببین هر گوشه صد برهان ساطع :: بروق شبه سوز
انجا لوامع :: بدور دین فروزانجا سواطع :: نجوم اهتدا آنجا فروزان :: شموس اصطفا

آنجا طالع : چو از ناری کجا تو نور بینی : بود هر کس باصل خویش راجع : چرا با خویش دشمن
گشته کوری : چه خود را میزنی بر سیف قاطع : ولیکن کے توانی دید این نور : چه نور فطرت
گرد بد ضائع : نصیحت کردمت دیگر تو دانی : فان الدین عند الله واقع : اکنون محامد
و فضائل مدینه پیغمبر خود بیان کنم وقت وقت است و فرصت غنیمت تو استماع کن و بذکر
حبیب و یاد دیار او ذوق گیر مذهب علما را بدان و بخوان ولیکن ذوق مشرب اهل محبت
از دست مده مصرع جانب عشق عزیز است فرو مگذارش : شعر و من مذهبی حب الدیار
لاهلها و للناس فیما یعشقون مذاهب مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
فاقول و بالله التوفیق فصل از جمله فضائل مدینه طیبه آنست که پیش ازین فرده کلک
بیان گشت که حضرت پروردگار تعالے و تقدس حبیب خود را صلے الله علیه و آله وسلم
از مکه امر بهجرت نمود و در مدینه حکم اقامت فرمود به کمالات ظاهر و باطن که در عالم قوت و
استعداد مودع و مخزون بود همه را درین بلده شریفه بفعل آورده و او را مبدا جمیع فتوحات
و مفتاح خزاین برکات گردانید و تربت پاک او را صدف گوهر عنصر شریفش ساخت گویا و
قیامت بقعه این زمین بجوار وجود پاکش شرف بوده فیض بخش ملک و ملکوت باشد و
عائشه رضی الله عنها میگوید که چون روح پاک محمدی صلے الله علیه و آله وسلم قبض کرده شد
صحابه در موضع دفن اختلاف نمودند علی بن ابیطالب سلام الله علیه فرمود که بر روی
زمین بقعه شریف تر و گرامی تر نزد پروردگار عالم جل و علا نباشد ازین بقعه که قبض روح
پاکش در وی کرده ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق این کلام حدیثی از آن سرور
صلے الله علیه و آله وسلم نقل کرد تا اجماع صحابه انعقاد یافت که هم در موضع قبض
مدفون کردند از جمله فضائل مدینه محبت حبیب خدا است مر ورا صلی الله علیه وسلم
که چون آن سرور از سفری قدوم می آورد و قریب بجوالی مدینه میرسید دابه خود را
که بر وی سوار بودی تحریک میکرد و تیزتر میساخت باعث شوق و محبت

که بوصول مدینه با سکینه ابتهاج می یافت و ردای مبارک از دوش کرامت بدوش
نیفگندی و فرمودی بدو اصلاح طیبه بیت ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مژده بیا
گرد و غبار که بر چهره مبارکش افتادی پاک نمودی اگر یکی از صحابه سر و روی خود از جهت گرد
غبار پوشیدی منع فرمودی و گفتی که خاک مدینه شفاست چنانکه در تتمه و بیان فضائل این
بیان برخی از آنجمله آنست که علی مرتضی سلام الله علیه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که شیاطین نا امید شده اند از عبادت شان درین بلده یعنی مدینه نهایت
آنچه یافته شود تحریش است که باقی مانده میان ایشان و عباس رضی الله عنه روایت کرده
که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی این جزیره را و بروایتی این
قریه را از نجاست شرک پاک گردانیده اگر نجوم ایشان گمراه نکند پرسیدند یا رسول الله گمراه
کردن نجوم چگونه است فرمود حق سبحانه و تعالی باران فرو باران فرستد ایشان گویند بمنزل
منزل فلان آمد باران شد از آنجمله آنست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امت را ترغیب
کرده تحریص فرموده بر اقامت این بلده طیبه و صبر بر شدت و محنت و اختیار موت در آن فرموده
من صبر علی لأوائها وشدتها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة گفته اند شهید بر مطیعانست
و شفیع در عاصیانست و فرمود من مات بالمدینة کنت له شفیعا یوم القیمة و ابن ماجه و عبد الحق تصحیح
این حدیث نموده باین لفظ روایت کرده اند من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت فمن
مات بالمدینة کنت له شفیعا و شهیدا هر که تواند که در مدینه بمیرد گو بمیر البته بشرف شفاعت و
سعادت شهادت مشرف خواهد شد و در حدیث دیگر آمده که اول کسیکه از امتان من بشرف
شفاعت من دریابند اهل مدینه اند ثم اهل مکه ثم اهل الطائف از آنجمله آنست که سید انبیا
صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد که رحلت او بدار آخرت درین بلده کریمه بود و کذلک صحابه
و اتباع او رضی الله عنهم در حدیث آمده که آنسرور فرمودی اللهم لا تجعل منایانا بمکة
مرا موت بمکه مکن و روح مرا جز بمدینه مگیر و نیز در حدیث آمده که بر روی زمین بقعه نیست که

دوست داشتم قبر خود در آن الا مدینه نقل است که غالب دعای حضرت عمر رضی الله عنه
این بود که اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک و گویند که امام مالک
رحمة الله علیه غیر از یکبار حج نگذارد و بعد از ادای فرض حج بار دیگر از مدینه بیرون نیامد
مبادا که موت او در غیر مدینه جای دیگر واقع شود مدت عمر خود در مدینه بود و هم در مدینه مدفون
گشت از انجمله آنست که در حدیث صحیح بطرق متعدده وارد شده است المدینة تنفی خبث
الرجال کما ینفی الکیر خبث الحدید یعنی مدینه در خاصیت از آلایش خبیث و پلیدی مثل کوره آهنگر
است که از آهن چرک آهن میکند و در صحیح البخاری آمده که انها طیبة تنفی الذنوب کما ینفی الکیر
خبث الفضة مدینه پاک است پلیدی گناهان را چنان برد که کیر آهنگر چرک نقره را و مراد
نفی و ابعاد اهل شر و فساد است از ساحت عزت این بلده طیبه و بقول اکثر علما این
خاصیت مذکور در وی در جمیع ازمان و دهور است روایت کرده اند که اعرابی با
آنحضرت بر قرار اقامت مدینه بیعت کرد روز دیگر بعارضه تب و رنج پیش آنحضرت آمد
و طلب فسخ این بیعت نمود و استیذان رجوع بوطن اصلی کرد و آنحضرت درین قصه
این حدیث فرمود و نیز نقل کرده اند که عمر بن عبدالعزیز در وقت بر آمدن از مدینه مطهره
با اصحاب خود میگفت نخشی ان نکون ممن نفته المدینة میترسم از آنکه باشم از آنانکه مدینه
نفی و اخراج شان کرده باشد و تمام و کمال این خاصیت عظیم در روزی پیدا آید که
آخر زمان دجال ظهور کند و بمدینه مطهره راه نیابد پس هر که از اشرار ناس در وی بود
بمتابعت وی بیرون رود و ساحت کرامت این شهر شریف از غبار شر و کدورت مطلقا
مطهر گردد و چنانکه از احادیث که درین باب وقوع یافته معلوم میشود و طهارت او اکنون
از ارباب شرک و اهل ادیان دیگر است که مخالف دین اسلام اند از یهود و نصاری
و امثال ایشان که محل خبث کامل و فساد بالغ اند و آنهایی که بنجاست ذنوب و نجاسات
معاصی ملوث باشند اگر استمرار وجود شان تا وقت آخر اتفاق افتد ممکن که نفی

واز الم آنها بعد از موت بود و نقل ملائکه نقال نقل اجساد ظلمانی آنها ازین ارض مقدس منور
چنانکه بعضی علما بدان رفته اند و حکایات صالحین نیز درین باب نقل یافته والله اعلم بالصحة و بالجمله
هر که از اهل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از اهل محبت کامل که بسبب آن ازین بلده
کریمه واجب النفی والاخراج گردد نیست و بعضی مضمون این حدیث را بتخلیص نفوس و تخلیه او از
میل شهوات ردیه و لذات شهوانیه که لازم احتمال شدت و محنت فقر و بلاست حمل کرده یعنی
اقامت مدینه طیبه و تحمل شدائد او چنان نفس او را مهذب و پاک میسازد و از کدورت نفسانیت
و شهوات جسمانیت پاک میسازد که آهنگران ذهب و فضه را در بار از حشو و زواید و خبث
باخبث تخلیه رانده و صاف کنند و بار از حشو خالص باید که از آتش بیرون آید سلیم
و شکی نیست که روایت تنفی الذنوب مؤید و مقوی این احتمال است زیرا که نفای کدورات
و ذنوب بتوالی رحمات و تعالی برکات که بجوار قدس شعار سید ابرار فائض و نازل است
صورت میدارد ان الحسنات یذهبن السیئات و بالجمله صفت تزکیه و تطهیر بجمیع اقسام مذکوره
لازم این بلده طیبه است از جمله آنست که سید کائنات علیه افضل الصلوة در حق مدینه
دعا بخیر و برکت کرده و فرموده اللهم بارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا و بارک
لنا فی مدنا اللهم ان ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک و انی عبدک و نبیک و انه دعاک
لمکة و انا ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک لمکة و مثله معه امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام
علیه روایت کرده اند که روزی حضرت آنسرور از مدینه بر آمدیم تا بحره سقیا که محل
سعد بن ابی وقاص بود رسیدیم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب طلبید و وضو ساخت
و مستقبل قبله استاد فرمود خدایا ابراهیم بنده تو و خلیل تست دعا کرد ترا در شان
اهل مکه بخیر و برکت و من نیز بنده تو و رسول توام دعا میکنم ترا در شان اهل مدینه بخیر
برکت خداوندا برکت ده ایشانرا در مد ایشان و صاع ایشان چنانکه برکت دادی
مر اهل مکه را در صاع ایشان بهر یکی برکت که مر اهل مکه را دادی ایشانرا دو برکت عطا کن

واحادیث درین باب بسیار است و هرجا که دعا به برکت در مد و صاع در و دیافته
مراد برکت و خیر دنیاوی است و در اینجا مطلق واقع شده شامل نعمت دارین و آثار
برکات ظاهر و باطن درین بلدهٔ قدسی مواطن معاین و مشاهد است از انجمله آنست
که آن حضرت دعا کرد بنقل تپ و وبا از حوزه این بلدهٔ طیبه بجحفه که دار شرک و طغیان
بود و مدینه پیش از دعا باجابت انتما سید کائنات ارض حمی و وبا بود نقل است
که در ابتدای قدوم مدینه اصحاب معالی نصاب آنحضرت بعارضه تپ در ماندند و
ابوبکر صدیق رضی الله عنه و دو مولی او بلال و عامر در یک خانه افتاده بودند عائشه
صدیقه رضی الله عنها بامر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتیمارداری ایشان آمده
والد بزرگوار خود را دید که در یک گوشه خانه افتاده و بسختی تپ در مانده و میگوید
شعر کل امرئ مصبح فی اهله ؛ والموت ادنی من شراک نعله ؛ و در گوشه دیگر بلال و عامر
را دید که کفار قریش را لعنت میکنند و یاد مکه و مواضع آن انشاء اشعار مینمایند
و از ارض مدینه و شدت آن شکایت دارند پس حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم
دعا کرد یا حکیم ذی الجلال تپ و وبا را ازین بلده بجحفه برده و صدق این معنی یکی از معجزات عظیمه
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند که در ایام جاهلیت هر که قصد قدوم
مدینه کردی و خواستی که از وبا سلامت ماند چون بموضعی که او را ثنیة الوداع گویند
رسیدی ده بار آواز خر کردی و تسمیه این موضع به ثنیة الوداع هم ازین جهت که اگر شخصی
بوصول این موضع آواز خر نکردی گفتندی که وی تودیع حیات خود کرد و خود را بهلاک
ساخت تا وقتیکه در زمان سعادت نشان هجرت حضرت سید کائنات یکی از
شعرای عرب که نام وی عروة بن الورد بود و قصد قدوم مدینه کرده باین
موضع وصول یافته بود عمل به سنت سیئه و عادت شنیعه ایشان نکرد و گفت
شعر لعمری لئن عشرت من خیفة الردی ؛ نهاق الحمیر اننی لجزوع ؛ هیچ ازان

آفتی که متوهم عوام اللئام بود بوی رسد از آن باز این عادت شنیع متروک شده و ذکر ثنیة الوداع
در کتب احادیث بسیار واقع است و وجه تسمیه اش که نقل کرده و مشهور بنسخه آنست که او را
ثنیة الوداع از آن گویند که اهل مدینه تا آن موضع برای تودیع مسافران مشایعت میکردند
از آن جمله آنست که این بلده مطهره از نجاست وجود دجال که در آخر زمان بیاید محفوظ و
مصئون باشد بروایت صحیحین ثابت شده که در آن زمان بر سر راه مدینه جمعی از ملائکه
موکل باشند که حراست او کنند و از در آمدن دجال مانع آیند و در حدیث دیگر آمده که بر روی
زمین هیچ شهری نبود که دجال آنرا پی سپر نکند الا مکه و مدینه و در حدیث مسلم آمده که خروج دجال
از جانب مشرق بود بعد از آن قصد مدینه کند و در پس جبل احد فرود آید ملائکه روی او
بجانب شام بگردانند روی هم در شام هلاک شود و در صحیحین آمده که مردی باشد بهترین مردمان
از مدینه بجانب دجال بر آید و گوید گواهی میدهم تو آن دجالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم از خروج تو خبر داده است الحدیث بطوله ابو حاتم از معمر رضی الله عنه روایت می
کند که وی گفت چنین گویند که آن مرد خضر است علیه السلام و امام احمد بن حنبل رحمة الله
علیه در حدیث صحیح روایت کرده است که روزی آن حضرت یاد کرد از یوم الخلاص
و ذکر او مکرر بر زبان معجز بیان آنحضرت جریان یافت صحابه پرسیدند یا رسول الله
یوم الخلاص چه باشد فرمود روزی که دجال بیاید و بر جبل احد برآید نگاه کند و باصحاب
خود گوید که میدانید که این قصر سفید که مینماید چیست این مسجد احمد است بعد از آن قصد
در آمدن مدینه کند و بر هر سر راه آن ملکی یابد موکل که حفظ و حراست آن میکند پس در
نواحی وادی که مجمع سیول است خیمه زند و مدینه با سکینه سه بار بزلزله در آید و هر که
در وی بود از جنس کافر و منافق و فاسق بجانب دجال رود و مدینه از هر خبث و
نجس منزه و مطهر گردد این روز روز خلاص از آن جمله آنست که حکیم مطلق جل
و علا در تراب این بلده مطهره و ثمار او خاصیت شفا نهاده در احادیث کثیره

آمده که در غبار مدینه شفاست از هر علت و در بعضی طرق آمده و من الجذام والبرص و در
بعضی اخبار تراب موضعی مخصوص کرده اصعیب گفته اند و وادی بطحان گویند تخصیص یافته
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعضی اصحاب خود را امر فرموده تا از عارضه تب بدان خاک
پاک علاج کنند و در مدینه منوره خلفا عن سلف این معنی متوارث آمده و در نقل این تراب اند
برای تداوی آثار ورود یافته و آنکه نزم نقل تراب حرم کنند این خاک را از عموم آن
تخصیص نمایند والله اعلم و اکثر از علما این علاج را بتجربه ضم کرده اند و شیخ مجد الدین
فیروزآبادی میفرماید که من خود تجربه کردم مرا غلامی بود که مدت سال کامل رفته و بعارضه
تب گرفتار مانده بود پاره ازین خاک برگرفتم و در آب انداختم و بخوردن آن غلام
دادم همدران روز صحت یافت و کاتب حروف نیز بمشاهده و تجربه این معالجه مشرف گشته
در آن ایام که بسعادت اقامت این رحمت انجام مشرف بود بعارضه از عوارض به آماس
اقدام که باتفاق اطبا منذر و منجر به هلاک و فناست پای بند شده استشفا هم بدین خاک
پاک نمود در اقرب اوقات باسهل وجوه ازین محنت خلاص یافت اما استشفا به ثمار این
بلدة الابرار در صحیحین آمده هر که هفت خرمای عجوه ناشتا بخورد هیچ زهری و هیچ سحری در وی
کارگر نیاید ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها این را از برای علت دوار که بصعوبت
اشتهار و لهذا امر میفرموده و عجوه نوعی است از تمر که اهل مدینه آنرا امید انند و بعضی گویند که
اصل آن از آن نخله ایست که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده
بود و انواع تمر در مدینه در کثرت بحدیست که احصای آن دشوار باشد سید علیه الرحمه در
تاریخ کبیر یکصد و سی و نه شمرده و یکی از انواع تمر صیحانی است که بروایت جابر رضی الله
عنه بثبوت رسیده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم دست در
دست علی مرتضی علیه السلام علیه در بعضی بساتین مدینه میگذشتند ناگاه از میان نخله
آواز برآمد که هذا محمد سید الانبیاء و هذا علی سید الاولیاء ابو الائمة الطاهرین بعد از آن

از انجمله دیگر افتادن آواز آمد که یا محمد رسول الله یا علی سیف الله از نخیلها و ما صیحانی
نام کردند که صیحه در لغت بمعنی آواز است و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آمده
است که کان احب التمر الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم العجوة فرمود که دوست ترین
نوع تمر پیش سرور کائنات عجوه بود و بنا بر این خاصیت مذکوره در وی از دعوه گذشت
آنحضرت آمده صلی الله علیه وآله وسلم و کفی دلیلا امام نووی میگوید علیه الرحمة تخصیص این
نوع تمر از میان سائر انواع و تعیین این عدد خاص از سبع است از جمله اسرار است
که جز شارع را معرفت حکمت آن راه نباشد ما را بدان ایمان باید آورد و اعتقاد کرد
و آنکه بعضی علما گفته اند که آن از تاثیر زمانی مخصوص است یا کیفیت هوای خاص یا
خاصیت زمان فیض نشان آنحضرت است یا از امور اکثری الوقوع است سوای
الثبوت یا از نخل خاص بود که وجود آن الان مفقود و معدوم است تمام این احتمالات
تکلفات واهیه است که ناشی از تقید بحکم عقل بوالفضول است و عجیب است از مومنی که
با وی این اثر رسیده باشد و این خبر شنیده که سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم این نوع
را از میان انواع تمر دوست داشته و بر عجوه خورده باشد و خاصیت شفای از وبا و بلا
باباطیل اهل طبیعت دست زند یا دارد بی نسبتی این شخص میده بعقیده با مدینه طیبه
چو لب بکوزه نی کوزه نبات شود * ز کوزه قطره چکد چشمه حیات شود * از انجمله اشتمال
این بقعه شریفه است بر مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که آخر مساجد انبیا است
و بر مسجد قبا که اول مسجدیست که در دین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم تاسیس یافته
ما بین قبر شریف و منبر که روضه ایست از ریاض جنت و منبر عالی منظر که بر ترعه ایست از ترع
بهشت بر این مقام زاده و جبل احد که از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خدا
صلوة الله و سلامه علیه و مقبره بقیع که مقام و مقر آل کرام و اصحاب عظام او ست
صلی الله علیه وآله وسلم و مشهد سید الشهدا و سائر شهدا و دیگر اماکن شریفه و مقامات

متبرکہ در افضل وکرامت ہر کدام ازانہا اخبار وآثار وارد یافتہ است چنانچہ بہ برخی و
ازان صفائح این اوراق شرف انتقاش خواہد یافت انشاء اللہ تعالی ازان جملہ آنست
کہ فتح سائر بلاد ان بضرب شمشیر آمدہ وفتح مدینہ بقرآن چنانچہ در ذکر باعث ہجرت سید کائنات
علیہ افضل الصلوٰۃ این معنی نوعی از وضوح یافتہ ازانجملہ آنست کہ بدون آمدن اہل مدینہ بی
جہت شرعی مقرون بوعید شدہ ولہذا اصحاب رضوان اللہ علیہم بعد از ادای مناسک حج
زود متوجہ مدینہ منورہ میگردیدند ودر مکہ معظمہ زیادہ بر قدر ضرورت اقامت نمیکردند چنانچہ شیوہ
جیران عادت آن اہل سعادت برہمین روش یا دار ان سید بہ بیت میاندوختہ حال
بود اہل شوق را در زمانہ او ہمت بر این رفتہ باشند ازانجملہ تحریم حرم اوست مثل مکہ چنانچہ
ذکر آن در احادیث بسیار وقوع یافتہ وعلما را در تحدید حدود آن وترتیب حکم تحریم بر آن و
اختلاف است مذہب امام اعظم ابوحنیفہ آنست کہ معنی حرمت او محض تعظیم وتکریم است
بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا ومذہب امام شافعی حرمت
وترتب احکام بر آن مثل حرم مکہ است بلا تفاوت وتحقیق این مسئلہ در ابواب فقہ
مبین ومسطور است سید علیہ الرحمۃ در الخلاصۃ والطالب کلام درین مقام باقصی الغایۃ
کوشیدہ است واللہ اعلم ازانجملہ آنست کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مردم را وصیت نمودہ باکرام اہل این بلدہ شریف وتعظیم سکنہ این بقعہ عظیم وثبوت
این معانی وعیدی کہ برایذا وتخویف اہل مدینہ وقوع یافتہ چنانچہ معلوم شود وصحوح
می پذیرد بازیادت احادیث دیگر کہ بطریق منطوق وعنوان تاکید درین باب وارد شدہ
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم المدینۃ مہاجری مدینہ مقام ہجرت منست وفیہا
مضجعی ودر وست خوابگاہ من کنایہ از حجرہ مطہر خود نمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وفیہا
مبعثی ودر مدینہ است بعثت من کہ ہم ازین بقعہ با ہفتاد ہزار ملائکہ رحمت کہ ہر روز بقبر
قبر شریف بدنبال شان محفوف ومشمول است برخیزد حقیق علی امتی حفظ جیرانی

لازم و سزاوار است بر امت من که حفظ حرمت همسایی من بجا آرند و در رعایت حقوق
ایشان شمه فرو نگذارند و هرچه از ایشان صدور یابد مواخذه نکنند و تا توانند درگذرند
ما اجتنبوا الکبائر مادام که ایشان یعنی اهل مدینه ارتکاب کبائر نکنند این هنگام آنچه حق تربت
مطهره باشد در حق الله و حقوق العباد اقامت نمایند من حفظهم کنت له شهیدا و شفیعا
یوم القیمة هر که حفظ حرمت ایشان کند روز قیامت شاهد و شفیع او باشم و من لم
یحفظهم سقی من طینة الخبال و هر که حق حرمت اهل مدینه نگاه ندارد و آبخور او از طینت
خبال بود و طینت خبال حوضی است که در دوزخ که ریم و زرداب های دوزخیان
در آنجا جمع گردد نعوذ بالله منها از آنجا آنست که در حدیث صحیح مسلم آمده که لا یرید احد
اهل المدینة بسوء الا اذابه الله فی النار کما ذوب الرصاص او ذوب الملح فی الماء
فرمود هر که با اهل مدینه اراده بدی کند و در مقام ایذاء ایشان آید بعقوبت ملک جبار
گرفتار آید و مانند ارزیر در آتش و نمک در آب بگدازد و بعضی این را تخصیص بعقوبت
آخرت نموده اند و ظواهر احادیث و شواهد احوال بر خلاف آن شاهد است چه بعد
استحقاق آخرت عذاب جریان تقدیر الهی بر آن وجه آمده که هر که بقصد مضرة اهل
مدینه و ایذاء ایشان نطاق شقاوت بر میان بست و در ادنی مدت بوبال و نکال
آن هالک شد از سعید بن المسیب رضی الله عنه آمده است که روزی رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مشرفه مشرف بود پس هر دو دست مبارک خود را بر آورد
و گفت اللهم من ارادنی و اهل بلدی بسوء فعجل هلاکه خداوندا هر که با من و با اهل بلد
من بدی اندیشد زود هلاکش کن چنانچه وقوع بعضی وقایع که در زمان یزید بن و
معاویه و غیر آن وقوع یافته بر صدق این مقال شاهد حال اند امام احمد حنبل در حدیث
صحیح از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت میکند امیری از امرای فتنه بمدینه قدوم
آورد و جابر رضی الله عنه در آن زمان در مدینه بود و حاسه بصرش بعلت کبرسن رفته

با وی گفتند مصلحت وقت در آنست که چندگاه از مقابلت این ظالم یکسو شوی تا از
آفت این فتنه و مخالفت این ابتلا سلامت یابی گویند که دست بر کتف دو پسر خود را
نهاده بود و از مدینه بدر رفت بواسطهٔ ضعف و پیری و عدم بصر بهمین خورد و گفت هلاک
باد بر کسیکه رسول خدا را بترسانید یکی از پسران او پرسید که ترسانیدن رسول خدا چگونه بود
با آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم رخصت اقامت ازین منزل فانی بدار باقی برده گفت
از پیغمبر خدا شنیدم که گفت هر که اهل مدینه را بترساند بدرستیکه او مرا بترسانید و در روایات
نسائی آمده من اخاف اهل المدینة ظالما اخافه الله و کانت علیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین و در حدیث دیگر آمده که هیچ عمل او از فرض و نفل مقبول نیست و احادیث
درین باب بسیار است سید علیه الرحمة میگوید که ظاهر در آنست که امیر شام الیه که جابر از وی
گریخت بسر بن ارطاه بود زیرا که قرطبی از روایت ابن عبد البر می آرد که معاویه بعد از قضیه
تحکیم حکمین بسر بن ارطاة را با لشکر انبوه بمدینه منوره فرستاد تا عهد بیعت از اهل این بلده
منعطف بر خلاف او بگیرد ابو ایوب انصاری رضی الله عنه در آنوقت از جانب امیرالمومنین
علی سلام الله علیه عامل مدینه مکرمه بود وی از جهت خوف فرار بر قرار داده بجناب
ولایت مآب مرتضوی سلام الله علیه ملحق شد و بسر بمدینه در آمد و گفت اگر نه عهد
امیرالمومنین و حکم او بر خلاف آن بودی یک مرد درین شهر زنده نمیگذاشتم و همه را تحت
تیغ سیاست میکشیدم بعد از آن تمامه اهل مدینه منوره را به بیعت معاویه باز طلبید
و رسولی به بنی سلمه فرستاد که اگر جابر بن عبد الله را حاضر نگردید دیگر شما در عهد ذمه
و امان من نیستید جابر چون این خبر شنید بخدمت ام سلمه آمد و صورت حال با وی باز
گفت و در حاضر آمدن مجلس بسر بوی استشاره نمود و گفت که این بیعت ضلالت
است و بر وی امید فلاح نیست و در ترک آن امان نه بیچیست ام سلمه جابر را
اکراه و جبر باختیار بیعت رخصت داد و اکثر اهل مدینه رو بگریز نهادند و در حجرهٔ نبی سلم

وارد در حرهٔ بنی سلیم مختفی شدند علما گفته اند رحمة الله علیه این لعن که بر اراده ظلم و فساد
بر اهل مدینهٔ منوره وارد شده لعن کفار و اهل شرک است که یاس مطلق از رحمت
الهی و نعمت نامتناهی و حرمان از دخول جنت بران مترتب گردد بلکه حاصل آن دور
افتادن است از ادراک رحمت خاص حضرت صمدیت جل و علا و در آمدن در نشئت
و ماندن از مرتبهٔ اهل قرب و احباب اصطفا که دل عصمت نشان بخبث ظلم و فساد
ملوث نشده باشد و فی الحقیقت مقصود تهدید و توبیخ است برعایت ادب و تکریم
و احترام این عالی مقام تا آنکه بعضی علما بآن رفته اند که صغیره درین بلده حکم کبیره دارد
همچنانکه بعضی بمضاعفت معاصی در حرم شریف مکی قائل شده و الله اعلم

فصل

اشنع شنایع و اقبح قبایح که در زمان یزید پلید بن معاویه بعد از قتل حضرت امام
حسین بن علی سلام الله علیهما وقوع یافته واقعهٔ حره است که آنرا حره واقم و حره
زهره گویند موضعی ست در سواد مدینه مطهره بر مسافت یک میل هرچه از جنس قتل و
سفک و فساد و هتک حرمت این خیر البلاد باشد درین قضیه بوجود آمده اگرچه ذکر
آن باعث کدورتی در صفای وقت طالبان صافی ضمیر بود ولیکن چون وقوع
آن مصداق قول مخبر صادق است که پیش از زمان وقوع بدان خبر داده و مرجع
و مآل آن بظهور فضائل و خصائص این بلده عظیم الشان بود و بمقتضای مضمون
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده هرکه ایذا و تخویف اهل مدینه کند عاقبت
حال او در دنیا و آخرت بعذاب و نکال عاید گردد چنانچه از سیاق قصه روشن
خواهد شد لازم افتاد درین مناسبت که اشارتی بدان نموده شود بدانکه بعضی علما
برانند که آنچه در بعضی اخبار هجرت آثار ورود یافته که زمانی بیاید که مدینه منوره بعد
از بلوغ وی بنهایت مرتبه رونق و جمال و عمارت روی بخرابی نهد و مردم ترک
آن کنند و مسکن و ماوای وحوش و دواب گردد مصداق آن همین واقعه است

است ولیکن تحقیق و مختار چنانچه امام نووی اشارتے بدان کرده آنست که اینحال
در آخر زمان نزد قیام ساعت باشد زیرا که بعضے علامات و امارات که درین اخبار
ورود یافته و این قضیه بظهور آمده چنانچه در روایت ابن شیبه آمده که چهل سال این
بلده عظیمه ویران بود و منزل وحوش گردد بعد از ان دو شبان از قبیله مزینه بیایند
چون مدینه منوره را باینحالت ببینند بیاید بطریق تعجب بگویند که مردم کجا شدند پس
نبینند مگر ثعالب و عوافی را و وقوع اینحالت در آخر زمان است و در خصوص را
این واقعه نیز اخبار و آثار صحیح با شارت و صریح آمده است از ابو هریره روایت کرده اند
که گفت روزی پیش آید که اهل مدینه را از مدینه بیرون کنند پرسیدند کیست که بیرون
آرد ایشان را گفت امراء السوء و در حدیث بخاری و مسلم آمده که هلاک امت من به
دست قبیله از قریش بود گفتند چه فرمائی یا رسول الله ما را در ان زمان فرمود عزلت
و گوشه گرفتن از خلق و در حدیث دیگر از ابو هریره آمده که گفت سوگند بخدائی که ذات من
در قبضه قدرت اوست که در مدینه سکینه مقاتله واقع شود که درین احیان ستره پاک بود
که موی سر شتر به بیرون رویند از ان روز از مدینه اگرچه مقدار یک منزل باشد و نیز وی
رضی الله عنه میگفت خدا وندا مرا از حوادث سنه ستین و امارت صبیان نگاه دار و
پیش از رسیدن آنوقت مرا از دنیا بردار اشارت بزمان یزیدی و دولت کرد که هم
در سال ستین بر سریر شقاوت نشست و واقعه حره هم در زمان شقاوت نشان وی
اثر وقوع پذیرفت واقدی در کتاب حره از ایوب بن بشیر روایت می آرد که حضرت
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم در سفری از اسفار بیرون آمده بود چون بحره زهره
رسید باستاد و آیت مصیبت خواند انا لله و انا الیه راجعون برخواند صحابه دانستند
که مگر در عواقب امور این سفر امرے که نه موافق مدعا بود معلوم آنحضرت گردید که عمر
بن الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله چه دیدی که استرجاع نمودی فرمود

اما امری که تعلق باین سفر شما داشته باشد خوب نیست گفتند یا رسول الله بین کدام چیز
بدانیم فرمود کشته شوند درین حره سنگستان انهائے که خیار امت من باشند بعد از اصحاب
من و در روایتی آمده که هر گاه باین موضع میرسید بدست مبارک خود اشارت میکرد و
کشته شوند درین حره خیار امت من صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم و از حضرت
ابن عباس نیز مثل این روایت آمده که و از کعب احبار روایت کرده اند که گفت
در توریت آمده که در سنگستان شرقی مدینه مطهره مقتولان باشند که رویهای ایشان
روز قیامت در روشنی مثل ماه شب چهاردهم باشد و ابن زباله روایت میکند که
روزی در عهد امیر المومنین عمر باران بسیار باریده بود روزی با یاران خود بسیر سواد
مدینه منوره بیرون آمده تا بموضعی رسید که آنرا حره واقم گویند و سیلهای آب از هر کناره
وادی روان میرفت کعب احبار هم دران میان بود گفت به تحقیق والله یا امیر المومنین
سیلهای خون هم درین وادی روان گردد چنانچه این آب میرود عبد الله بن زبیر
نزدیک تر آمد و گفت در کدام زمان بود این واقعه یا ابا اسحق کعب گفت ای ابن زبیر
بپرهیز و بترس که اینها بدست و پای تو واقع نشود اکنون درین واقعه اهل سیر و تواریخ به
طریق تفصیل و اجمال تقریر مقال کرده و درینجا عبارت هر یکی از آنها به هر نهجی که تقریر
کرده مجمل یا مفصل مترجم گردد تا در تقریر و تحریر اصل قضیه تغیر و نقصان راه نیابد والله
اعلم قرطبی میگوید که سبب در خروج اهل مدینه منوره از مدینه مطهره که در بعضی احادیث
واقع شده همین واقعه حره است که در زمانی که این بلده مطهره در رونق و عمارت
مرتبه حسن و کمال رسیده و بوجود بقایای اصحاب مهاجرین و انصار و علمای عالی قدر
از تابعین اخیار مملو و مشحون بود حوادث و فتن بر سبیل تواتر و توالی روی بدان
آورده و اهل مدینه از حادثه این آفات اختیار رحلت ازین موضع که محل رحمة و
مهبط برکات است نموده بیرون آمدند و یزید بن معاویه مسلم بن عقبه مری را

با لشکر عظیم از اهل شام بقتال اهل مدینه منوره فرستاد تا ایشان اهل مدینه مطهره در نهایت
شناعت و قباحت بقتل رسانیدند و سه روز هتک حرمت حرم نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم نموده و اباحت و استحلال داد و از جهت این را واقعه حره نام آمده و وقوع این
واقعه در حره واقم بود که بر مسافت یک میل از مسجد سرور انبیا صلی الله علیه و آله
وسلم و یکهزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علمای تابعین اخیار بقتل
رسانیدند و از عموم ناس و زنان و اطفال ده هزار کس را کشتند و هفتصد تن
از حاملان قرآن مجید و نود و هفت از قوم قریش را در تحت تیغ ظلم در آوردند و فسق
و فساد و زنا را مباح ساختند تا بجائی آورده اند که هزار زن بعد از این واقعه اولاد
زنا زائیدند و اسپان را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جولان دادند و در روضه
شریف که نام موضعی ست در میان قبر و منبر منیف و حدیث صحیح وارد یافته که روضة من
ریاض الجنة اسپان بول و روث کردند و مردم را بر بیعت یزید پلید بر عهد عبودیت
بالکل اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند نه بخواهد بطاعت خدا جل و علا خواهند بیعت
جبر و اکراه نمودند چون نزد یزید پلید عبدالله بن زمعه رضی الله عنه ذکر بیعت بر حکم قرآن و
سنت بر زبان آورد در حال گردنش زدند و هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه
منوره در آن زمان مطلق از مردم خالی ماند و فواکه و ثمرات او نصیب وحوش و سباع
آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرام گاه ساختند و مصداق آنچه مخبر صادق
بدان خبر داده بود بظهور آمد انتهی ترجمه کلام قرطبی و طبرانی که از اعاظم علما حدیث
است در خبری طویل از عروه بن الزبیر روایت کرده که چون معاویه رخت
اقامت بدار آخرت کشید عبدالله بن الزبیر از انقیاد و اطاعت یزید پلید گرانی
نمود و از تجدید بیعت او ابا آورد و بسبب درشتی زبان برکشاد چون صورت
آن حال بیزید رسید سوگند یاد کرد که او را جز غل در گردن ننهد و شخصی را بطلب

وی فرستاد یاران عبد الله بن زبیر با وی گفتند که اگر از نقره غل سازی و از برای ابرار
سوگند یزید در گردنت بیندازی و بالای آن جامها بپوشی هر آینه صلح تو با وی بطریق امن و
سلامت اقرب باشد عبد الله بن زبیر گفت خداوند تعالی هرگز او را ازین سوگند راست
گو نگرداند من هرگز برای غیر حق نرم نشوم تا سنگ سخت در زیر دندان نرم نشود و بعد
از آن عبد الله بن الزبیر بنا دعوت کرد و مردم را باطاعت خود خواند و یزید پلید بن
معاویه مسلم بن عقبه مری را با لشکری از اهل شام بقتل اهل مدینه بیانگیخت و حکم
کرد تا بعد از شام کار اهل مدینه متوجه مکه گردد و کار عبد الله بن زبیر نیز بآخر رسانند
چون مسلم بن عقبه بمدینه سکینه در آمد بقایای اصحاب رضی الله عنهم که درین بلده
مطیبه بودند برو بگریز نهادند و مسلم بن عقبه در قتل این بلده شریفه داد اسراف و فساد
داده بجانب مکه معظمه روی نهاد و هم در اثنای راه بر بستر هلاک افتاد و مرد و حصین
بن نمیر کندی را خلیفه خود بگرفت و بمحاصره ابن الزبیر و رمی منجنیق و احراق وصیت
نموده رخت اقامت بدار البوار کشید و چون حصین بن نمیر را خبر موت یزید پلید
رسید بگریخت و وقوع این مهام انصرام نیافت انتهی کلام طبرانی و ابن جوزی
گفته که چون سنه اثنین و ستین در آمد یزید پلید بن معاویه عثمان بن محمد بن ابی
سفیان را که پسر عم او بود بمدینه منوره فرستاد تا اهل آن را به بیعت وی دعوت
نماید عثمان بن محمد جماعه را از اهل مدینه بجانب یزید پلید روانه ساخت بعد از آن
که این جماعت از پیش یزید پلید بحکم العواد بمدینه مطهره عود نمودند زبان بسب
و شتم یزید پلید بگشادند و بی دینی و شرب خمر و ارتکاب مناهی و ملاهی و لعب
کلاب و دیگر اوصاف ذمیمه او را یاد کردند و از بیعت او خلع و تبری نمودند و
باقی اهل مدینه منوره را نیز از قضیه بیعت و اطاعت او بیزار ساختند منذر که یکی
از آن جماعت بود گفت والله وی مرا صد هزار درهم جائزه داد و احسان

نمود ولیکن من راستی را از دست ندهم وی شارب خمر است و تارک صلوٰة ولید
از خلع بیعت یزید پلید اهل مدینه قرار بیعت بر عبد الله بن حنظلهٔ الغسیل دادند و
عثمان بن محمد را که عامل یزید پلید بود اخراج نموده ساحت کرامت این بلدهٔ مطهره را
از لوث اغیار پاک ساختند و عبد الله بن حنظله میگفت والله از بیعت یزید
پلید بیرون نیامدیم و بروی خروج نکردیم تا ترسیدیم که سنگ از آسمان ببارد و هم
ابن جوزی از ابو الحسن مداینی که یکی از ثقات رواة است نقل میکند که اهل مدینه
منوره بعد از ظهور دلائل فسق و فساد یزید پلید بمنبر آمده خلع بیعت او نمودند
عبد الله بن ابی عمرو بن حفص مخزومی عمامه خود را از سر برآورد و گفت که اگرچه
یزید مرا صلهٔ انعام فرموده و جایزه من نیکو کرده ولیکن وی دشمن خدا دائم السکر
است من او را از بیعت خود دور کردم همچنانکه دستار خود را از سر خود برآوردم دیگری
برخاست و نعلین خود را از پای خود برآورد و بهمین نهج خلع بیعت یزید پلید
نمود تا آنکه مجلس از عمائم و نعال پر شد بعد از ان عبد الله بن مطیع را بر قریش
و عبد الله بن حنظله را بر انصار والی ساختند و هر که از بنی امیه بود همه را در
دار مروان محاصره نمودند مروان و جماعه که با وی بودند روی استغاثت بیزید
پلید آورده از و طلب لشکری نمودند وی مسلم بن عقبه را بر قتال اهل مدینه منوره
برانگیخت و وی پیر معمر بود با وجود ضعف حال در مقام جرأت و تجلد آمده همت
بر قتال اهل این بلدهٔ شریفه بگماشت منادی بحکم یزید ندا در داد تا هر که قدم در
سیر حجاز نهد اسباب سفر و اسلحهٔ جنگ از سرکار خاصه دیوان برگیرد و بالای آن
صد دینار بطریق انعام وجه امداد هم در ساعت بدست وی دهند دوازده
هزار کس را باین طریق سپاه قتل و فساد روانه ساخت و باین مرجانه حکم
فرستاد تا بغزای ابن زبیر رود و ابن مرجانه در امتثال این امر توقف نموده

گفت لا واللہ ہرگز جمع نکنم برای فاسق قتل فرزند پیغمبر را با غزای بیت اللہ
و ارادہ اللہ تشریفاً و تعظیماً پس مسلم بن عقبہ را فرستاد و با وی وصیت کرد کہ اگر ویرا
حادثہ بوقوع آید حصین بن نمیر سکونی را خلیفہ گیرد و گفت کہ اینہا را کہ من ترا بسر
ایشان میفرستم سہ بار دعوت کنی اگر در مقام اجابت و قبول در آمدند بگذار والا
با ایشان جنگ و مقابلہ کن بعد از انکہ بر ایشان غالب آئی تا سہ روز حرم مدینہ
منورہ را اباحت کن و ہرچہ در انجا باشد از مال و سلاح و طعام نصیب
لشکریان ساز و بعد از سہ روز دست تطاول از ایشان بگیر بعلی بن
حسین سلام اللہ علیہما تعرض مکن کہ وی در اتفاق داخل این جماعت نیست
بعد از وصول خبر این لشکر باہل مدینہ منورہ ایشان نیز تہیا و استعداد مدافعت
اہل فساد برخاستند و با جماعت بنی امیہ کہ محصور بودند گفتند کہ با ما عہد و بیعت
کنید کہ بمکر و فساد بر نخیزید و جاسوسی و کشف اسرار ما نکنید و مظاہرت اعدای
ما و مدد ایشان نمائید و اگر نہ فی الحال تمامہ شما را در تحت تیغ سیاست
ہلاک میکنیم بنی امیہ از برای مدافعہ وقت و اضطرار حال صورت عہد و اتفاق
با ایشان بر بستہ بطریق نفاق ہمراہ ایشان بدفع مسلم بن عقبہ بیرون مدینہ
آمدند مروان بن الحکم پسر خود عبدالملک را در خفیہ بمسلم بن عقبہ فرستاد تا از
ناحیہ حرم در آمدہ سہ روز مہم کار بشمار موقوف دارد بعد از سہ روز وی را
مشاورت باہل مدینہ منورہ آورد و گفت تدبیر چیست و چہ میکنید گفتند غیر از
محاربہ و مقاتلہ تدبیری نیست تا دفع این فتنہ و فساد از حرم این خیر البلاد
کردہ شود مروان گفت اثارت تا دو فتنہ و فساد خوب نیست گردن اطاعت
و امتثال بنہید و با یزید پلید بیعت نمائید کہ مصلحت اہل مدینہ در ہمہ
سالم سخن نپسندیدند و قرار بر محاربہ دادہ برآمدند عبداللہ بن حنظلہ

سوار شده در صف قتال در آمده داد شجاعت و مردانگی داد و مسلم بن عقبه
بعلت ضعف و مرضی که داشت او را بر سریری نشانده در میان صف کر
برداشته بودند و تحریض و ترغیب لشکریان خود مینمود عبدالله بن مطیع تیر را
هفت پسر خود مقاتله کرده بدرجه شهادت رسید و مسلم بن عقبه سر او را به یزید
پلید فرستاد آخر الامر قهر و غلبه نمود لشکریان یزیدیان گفته تا سه روز بموجب حکمی که ذکر
کرده بود اباحت حرم مدینه منوره و نهب اموال و قتل نفوس و فسق نسا و شعار
ایشان بود واقدی نقل میکند که اهل مدینه منوره بعد از مقاربت لشکر یزید حفر
خندق مشاورت نموده هم بر اساس خندق رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم خندقی حفر نمودند تا پانزده روز در آنجا مشقت کشیدند و گرداگرد مدینه منوره
قلعه با خاریست بنیاد نهاده راه در آمد بر دشمنان بربستند و از هر طرف تیر و سنگ
انداختن گرفتند تا مجال فرصت بر اعدا تنگ ساختند مسلم بن عقبه از طول این
واقعه در گوشه حره در خزید و بمروان کس فرستاد تا در کشف این واقعه حیله برانگیزد
مروان نزد بنی حارثه آمده بعضی از ایشان را در دام طمع در آورده گفت که اگر از یک
جانب سر راهی گشاده دهید من آنرا به یزید پلید نویسم تا با شما در صلات جائزه
سنیه بمکافات شما بکند جماعه از بنی حارثه بگفته مروان گرفتار دام حیله و فریب آمده
راه بر ایشان گشاده دادند تا لشکریان مسلم بن عقبه راه در آمد یافتند طوایف اهل
مدینه منوره که در هر ناحیه استاده بودند بر مدخل اهل شام رسیده بمقاتله و محاربه در
افتادند و ابن ابی خیثمه بسند صحیح رسانیده میگوید که اشیاخ مدینه منوره حدیثی می
کردند که معاویه در حالت احتضار بوصیت یزید پلید را پیش خود طلبیده گفت
چنین دانم که ترا از اهل مدینه منوره روزی پیش خواهد آمد باید که علاج آن
واقعه بمسلم بن عقبه کنی که هیچکس را ناصح تر از وی درین واقعه نمی بینم چون

یزید پلید بعد از پدر بر سریر امارت نشست بعد از وقوع واقعه بر نهجی که
مذکور شد هم بر وصیت پدر عمل نموده مهم اهل مدینه منوره با نصرام رسانید والله
اعلم آورده اند که زنی نزد مسلم بن عقبه بفریاد آمد و در باب پسر خود که در بند وی
بود تضرع بسیار نمود حکم کرد تا از وی پسرش را از بند بیرون آورده گردن بزدند و
سر او را بدست آن زن دادند و گفت تو بسلامت حیات خود بس نمیکنی تا
شفاعت پسر نیز آمده آورده اند که تا سه روز اکثر مردم مدینه منوره را دیده بودند
که بوی طعام و شراب بمشام ایشان نرسید سعید بن المسیب را که از کبار تابعین
است پیش وی آوردند گفت بیعت یزید اختیار کن وی گفت بیعت کردم بر سیرت
ابوبکر و عمر فرمود تا گردنش زنند مردی برخاست و بجنون او گواهی داد تا از سر خون او
درگذشتند و این مسلم بن عقبه را مسرف گویند از جهت اسراف و افراطی که در قتل و
فساد داشت و واقدی در کتاب اخبار نقل میکند که یزید پلید بر مسرف آمد و دید که او
بعلت فالج گرفتار است و در بستر هلاک افتاده گفت اگر این صحت در مرض تو نمی بود
حاکم و والی این امر ترا میساختم که مخلص تر و ناصح تر از تو کسی دیگر نمی بینم امیر المؤمنین
یعنی والد بزرگوار معاویه بن ابی سفیان مرا در مرض موت خود بتو وصیت کرده است
که اگر ترا از جهت اهل حجاز واقعه پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقبه بجوی
مسرف برخاست و گفت سوگند بخدا بر تو باد یا امیر المؤمنین اگر دیگر با عمر من بلی
این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار هیچکس غیر از من نتواند بود و من در خواب
خوابی دیده ام که درختی را از درختان غرقد میبینم که با شاخهای خود در انتقام
عثمان بن عفان بفریاد دست بشیر رفتم میشنوم که آن درخت میگوید که بدانجا میکار
بدست مسلم بن عقبه باشد از آن روز باز فال بر قتال اهل مدینه زده ام و دل
خود را به برآوردن امر انتقام از قاتلان عثمان تسلی داده یزید پلید چون بحرمه

او وزرا بمضای این مهم مصمم یافت گفت پس زود باش و علی برکة الله بجانب
اهل مدینه متوجه شو که تو حریف ایشانی اگر ایشان از در آمدن مدینه و قبول بیعت
و اطاعت من سد راه تو شوند تیغ بیدریغ قهر و سیاست برگیر و از صغار و کبار
ایشان اثری باقی مدار و تا سه روز داد نهب و غارت بده و اگر براه خلاف و
جدال تو نروند تو نیز متعرض بحال ایشان مشو و بامضای مهم عبدالله بن الزبیر متوجه
شو آورده اند که چون این مسرف ناعاقبت اندیش بر کشتگان حرم نظری انداخت
می‌گفت که اگر با وجود کشتن ایشان بدوزخ روم دیگر امثال من بدبخت تر در عالم
نخواهد بود و از ذکوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت مسلم بن عقبه
بعلت مرضی که داشت دوائی بکار برده بود و متصل آن طعامی طلبید تا بخورد او را
طبیب گفت اگر در خوردن بعد از استعمال دوا صبری کنی بهتر باشد تا دوائی که
خورده کارگر افتد گفت اکنون مرا تمنای حیات نیست حیات را برای آن
دوست میداشتم که تا سوزش سینه را از قاتلان عثمان باب شمشیر نشانم اکنون که
این مراد حاصل وقت من شد هیچ چیز محبوب تر از موت نزد من نیست یقین دارم
که حق سبحانه تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع ذنوب و معاصی مطهر
ساخت سید علیه الرحمة میگوید که این سخن ناشی از غایت حمق و جهالت و شقاوت
او بود زیرا که قتل جماعه موجب جرم و معصیت بود که برآمدن از وبال و نکال
آن در غایت صعوبت و اشکال است و از جمله صحابه که بطریق صبر بقتل رسانید
عبدالله بن حنظلة الغسیل بود که با هفت پسر آنجا بقتل رسید و عبدالله بن زید
مازنی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و معقل بن سنان الاشجعی که در
فتح مکه منطقه حاضر بود و رایت قوم خود در دست او بود و نیز آورده اند که این
مسرف شقی و مروان بن الحکم بر کشتگان حرم طوفی میکردند بصفت سیر و تفرج

بر سر این مظلومان بگذشتند عبد الله بن الغسیل را دیدند که انگشت شهادت
را بسوی آسمان دراز کرده افتاده است مروان گفت والله تو اگر بعد از موت
انگشت بآسمان برداشته چه انگشتها که ما در حیات خود از دست شما بسوی آسمان
برنداشته‌ایم و بدرگاه مولی تضرع ننموده و دعا نکرده‌ایم مردی چون این حرف بشنید
برخاست و گفت اگر احوال این جماعت بران نهج است که تو میگفتی پس دعای ما همه
در قتل اهل جنت بود گفت ایشان مخالفت دین کردند و عهد مسلمانی شکستند
نقل است که چون مروان بعد ازین واقعه بر یزید پلید قدوم بود شکرانه سعی او که درین
واقعه نموده باحسن طرق بجا آورد و او را بخود مقرب گردانید و ابن جوزی که بسندی که
او راست متصل بسعید بن المسیب می آرد که وی گفت که در لیالی حره هیچ کس در
مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم غیر من نمی بود و اهل شام که در مسجد می آمدند مے
گفتند که این پیرک دیوانه و ریخاچه میکند و هیچ وقت نماز نمی در آمد که من آواز
اذان و اقامت نماز از حجرهٔ شریف نمی شنیدم و هم بدان اذان و اقامت نماز میکردم
و هیچ کس در مسجد با من نبود رضی الله عنه و از جمله قبایح و شنایع این واقعه شنیعه آورده اند
که ابو سعید خدری رضی الله عنه را دیدند که موی ریشش او همه بریده است پرسیدند که
این چه صورتست مگر تو بلحیه خود لعب میکنی و میخوری گفت نه چنین است این از آثار
ظلم اهل شام است که در واقعه حره بمن رسیده طایفه در خانه من درآمدند و هر چه از
متاع بیت و اسباب خانه باشد همه را پاک ببردند جماعه دیگر رسیدند چون هیچ چیز در
خانه نیافتند آتش قهر در نهاد ایشان افتاد گفتند شیخ را بخوابانید هر کدام از ایشان
از ریش من موی برکندند باینحال که مرا می بینید رسانیدند و برهمین قیاس شنایع و قبایح
این قضیه نامرضیه خارج از حد تعقل و امکان تصویرست و آنچه عاقبت کار این ظالمان
ناعاقبت اندیش شد دلالتی واضح وارد بر خذلان و خسران دنیا و آخرت ایشان

آورده اند که چون آن مسرف بگرفت اهل مدینه را بر دعوت یزید پلید با اختیار عبودیت او و
اطاعت در معصیت و طاعت اکراه و اجبار نموده اکثر مردم بیعت کراهیة و طریقه اضطرار
اجابت او نمودند در آن میان مردی بود از قبیله قریش گفت بیعت کردم ولیکن در
طاعت نه در معصیت مسرف قبول این بیعت از وی ننمود و بقتل او حکم کرد و والده این
مرد مقتول سوگند خورد که اگر قدرت یابد این مسرف را زنده یا مرده بسوزد و بعد از آنکه وی
از قتل و نهب اهل مدینه مطهره روی بدان اندیشه بجانب مکه معظمه آورد تا کار عبدالله
بن زبیر بسازد و بعد از دو سه روز بمرضی که داشت رخت بدار البوار کشید آن زن
با چند غلام بر سر قبر او رفت تا او را از قبر برآورده سوگند که خورده بود راست سازد و
چون قبر بگشادند اژدهائی دید که بگردن مسرف پیچیده است و استخوان بینی او را گرفته
می مکد قوم همه از معاینه این حال ترسیدند و با آن زن گفتند که خدا در مطلق جزای اعمال ورا
داده و از قصد انتقام وی کفایت تو کرده است همین عذاب او را بس است گفت
لا و الله تا من عهدی که با خدا کرده ام وفا نکنم از سر این مسرف نگذرم گفت او را از
جانب قدمهای وی برآرید و ران جانب نیز که دیدند که اژدها بهمان طریقه پیچیده است
آن زن وضو کرده دو رکعت نماز بگذارد و دست تضرع بدرگاه حضرت قهار
برداشته و دعا کرد که خدایا تو میدانی که غضب من بر مسلم بن عقبه از برای
رضای تست مرا توفیق ده و قدرت ده تا او را از میان این مار برآرم و بسوزم
و بعد از آن چوبی برگرفت و بر دم آن مار زد تا از پایان سر او برآمده بدر رفت و
فرو شد تا او را از قبر برآوردند و بسوختند واقدی میگوید که پیش ما چنین به ثبوت رسیده
که آن زن ام یزید بن عبدالله بن زمعه بود و بعد از توجه مسرف بمکه معظمه وی بر سنت
و دستور [illegible] را از لشکر با قوم خود میگفت چون خبر مردن مسرف شنیدند بیامدند و او را
از قبر برآوردند و بر دار کشیدند ضحاک میگوید که کسانیکه او را بر دار کشیده دیده

و عرض بقدر چهار میل و عمق و یک و نیم قامت آدمی و جریان او مثل سیول و
تموج او مانند دریا بود از آنچه از حجار و تراب او گداخته شده بود سدی عظیم در
وادی بوجود آمده تا بر تهامه مدینه مانع سلوک اعراب وحشی سوانحی و دواب بود و
این نیز متضمن حکمتی بالغه شده که در اکثر احوال از آن جانب بعضی از مفسدان اعراب
آمده تشویش گونه باهل مدینه میرسانیدند حدیث این سد مانع در آمدن ایشان آمد ؛
بیت تو مپندار که در کار خداوند خطاست ؛ زانکه او هرچه کند عین صلاح ست و
صواب ؛ و با جملهٔ عجائب این آتش عظمت او زحیطهٔ بیان و اقلام و مرتبهٔ بسط
کلام خارج است جمال مطری که از مورخان مدینه است می آرد از عجائب احوال
این آتش آن بود که احجار را میخورد و در اشجار را از وی اثری نبود و میگویند که
شنیدم از بعضی عتقاء امیر عز الدین منیف که صاحب مدینه باسکینه بود میگفت که
امیر مذکور مرا با شخصی دیگر باستخبار احوال این نار امر فرمود ما هر دو سوار قریب آن
رفتیم هیچ حرارتی از آن محسوس ما نشد با اینکه جبال و قلاع فرو میبرد من تیری
را از ترکش گرفتم و دست بجانب او دراز کردم پرهای تیر همه بسوخت و چوب او
بسلامت ماند اینجا مطری میگوید که در خاطر من از استماع این جانب معنی دیگر میرسد
که گویا ناخوردن او اشجار را از آثار تحریم نبوی ست که در شان حرم مدینه منوره و
وجوب طاعت او بر جمیع مخلوقات و رعایت ادب با وی بر کافهٔ کائنات
فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن قسطلانی میگوید از بس شده
حرارت آن نار بمکیس مجال قرب او نبود و تا در نهر اندازه امواج حرارت افواج
هیبت او میرسید و نیز وی میگوید که از شخصی که در نقل اخبار وثوق و اعتماد را شاید
شنیدم که در وادی سنگی بزرگ بود که نصف آن داخل حرم بود و نصف
دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون بنصف داخل رسید

منطفی گشت و این روایت که حال منبر نیز آمده بود و است و کلام قسطلانی ظاهر
منافاتی است سید علیه الرحمه میگوید که کلام قسطلانی اقرب است بقبول زیرا که
وی از اهل آن عصر است و احوال آن را بمشاهده معلوم کرده و ابن شبا بجمیع اخبار
او نموده کتابی علیحده در اخبار این نار تصنیف کرده و صد در اثبات کرده تشک
معاینه نموده از ابلغ معجزات حضرت سید کائنات است که بعد از زمان حضور آنحضرت
بظهور رسید صلی الله علیه وآله وسلم و محرر سطور گوید عفا الله عنه که چون در حقیقت
وجود این آتش از آیات کامله الهی و معجزات حضرت رسالت پناهی ست اگر در اوقات
مختلفه نسبت باشخاص متعدده آثار و احوال آن مختلف آید چندان غریب نباشد
زیرا که این اختلاف احوال را نیز اثر نیست در کمال قدرت خداوندی و اجلال اعجاز
محمدی بعضی را اینچنین گرم نموده باشد و دیگری را آنچنان سرد والله علی کل شیء
قدیر باتفاق هر دو کلام در عدم تاثیر در آنچه متعلق است بحرمت حرم بشیر و نذیر علیه الصلوة
الله العلیم الخبیر آورده اند که قاضی و امیر مدینه منوره با جمیع اهل و سکان او جمع شده
روی تضرع و ابتهال نهادند و از برای تاسیس اساس استغفار و رد مظالم
و اقرار حقوق کوشیده و اعتاق ممالیک نموده و بصدق و احسان وا دادند و در
شب جمعه و شنبه جمیع اهل مدینه منوره حتی الکبار والصغار در حرم شریف بیتوته کردند
و گرد حجره شریف سر برهنه حق تضرع و ابتهال بجا آوردند حق سبحانه تعالی بیمن و
برکت حبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم روی آتش بجانب شمال گردانیده اهل
این بلده عظیمه را امید وار کرم خود ساخت و سیول و امواج آتش که اکناف و اطراف
او را به نهمت اشتمال و استیعاب در گرفته بود هم بدان جانب روی آورد و مدت
بقای این آتش بقول مورخان سه ماه بود و قسطلانی در کتاب خود می آرد که ابتدا
او از روز جمعه سادس شهر جمادی الاخری تا غایت روز یکشنبه بیست و هفتم رجب

که مجموع مدت آن پنجاه و دو روز باشد بوده و درین وقت نیز مخالفی هست
ولیکن آورده اند تا چند گاه چنان بود که گاهی این آتش بلند میشد و گاهی فرو
می نشست پس توانند که قسطلانی زمان شعله و استیلای او را تعیین نموده
باشد و مورخان مدت انقطاع و انطفای کلی او را بیان کرده بحیثیتی که اصلا اثری
از وی بروی زمین باقی نبود و اینکه زایل شده و انفست بیان این نار قیامت آثار
که درین دار الابرار روی نموده و به برکت حضرت سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم
آسیبی برون رسانید و هم درین سال وقایع غریبه در اکناف عالم پدید آمده چنانچه
دجله بغداد طغیان عظیم آورده و اکثر ابنیه بغداد را غرق کرده و عمارات اعلا را منهدم
ساخته و در اول سال دیگر که بعد از سنه ظهور این نار آمد قیامت کبری که عبارت
از خروج لشکر تاتار است بمدینة الاسلام بغداد و قتل خلیفه عباسی المستعصم بالله باسلطان
دیگر قیام پذیرفت آورده اند که سی و چند روز تیغ قهر و سیاست این کفار در قتل اهل اسلام
آمیخته بوده و کتابهای علوم دینی را برآورده زیر پایهای دواب انداخته و در مدرسه
مستنصریه علف خانهای چارپایان بجای خشت یکتا بها آورده بودند و بغداد را
از اهالی و موالی خالی افتاده بود و آتشی بروی استیلا یافته دار الخلافه و اکثر اماکن و
مقامات و مسجد و رصافه که مدفن خلفا بوده و قصور بر آنکه پاک سوخته و موت و فنا بر بلاد
بغداد افتاده و هم از آن زمان باز بساط خلافت خلفای عباسیه پیچیده شد و لله
الخلق والامر وله الحکم والیه ترجعون و از عجایب قدرت خداوندی آنکه در همین سال بعد
از فرونشستن این آتش مسجد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم به بعضی اسباب
عادی آتش در گرفت تا بدانند که کنه افعال رب العزت جل جلاله و ادراک حکمت
آن مقدور قدرت بشر نیست و بندگان را در آن جز تفویض و تسلیم چاره نیست
مصرع کند هرچه خواهد بر او حکم نیست؛ لا یسأل عما یفعل وهم یسألون فلذ چون

آتش از غیب بود از عالم قدرت و از بیرون پرده اسباب القای مذبح شده از آن در
اظهار شرف و اثبات اصطفای آن دخل بود ولیکن اسباب عادی چون موضوع اند
برای ترتیب مسببات و انتظام عادات ظهور آثار آن چندان غریب نباشد که از غیر
عادیات و لهذا اگر انسانی تکذیب و انکار نبی یا ولی نماید اگرچه خود آن انسان
بمعجزهٔ آن نبی یا کرامت همان ولی زنده شده باشد هیچ در نبوت و مرتبهٔ ولایت
قادح نبود اما اگر جمادی یا حیوانی بدان ناطق گردد قادح بود زیرا که این از غیب است
و از بیرون دائره اسباب باب سوم در بیان اخبار مذکور این بقعهٔ کرامت در قدیم
الزمان تا وقت قدوم کرامت لزوم حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام علمای سیر
تواریخ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که مردم بعد از بر آمدن از سفینه
نوح علیه السلام که مجموع ایشان هشتاد تن بوده اند در اطراف بابل در طول ده
روز و دوازده فرسنگ نزول کرده اساس توطن در آن سرزمین نهادند بعد از
توالد و تناسل جمعی از کثرت ایشان بوجود آمده در شوره اجتماع و اتفاق جمع آمدند
و نمرود بن کنعان بن حام پادشاه ایشان شد و بعد از آنکه مدت کفر در رسم طغیان
درمیان آمد اشتقاق و تفرقه باحوال ایشان راه یافت و هر یکی تا جهة افتادند و هفتاد
و دو زبان مختلف گشتند جمعی از ایشان که اولاد سام بن نوح باشند زبان عربی بالهام
الهی وضع نمودند و بزمین برکت قرین مدینه سکونت کردند اول کسی که در زمین زراعت
کرده و نخل نشانده ایشان بودند و ایشان را عمالقه و عمالیق گویند زیرا که از اولاد عملاق
بن ارفخشد بن سام بن نوح اند و عمالقه را بعد از مدتی بسطی عظیم در اموال و املاک
و ولایات دست داده و ما بین بحرین و عمان و حجاز تا شام و مصر در تحت و تصرف ایشان
در آمد جبابره شام و فراعنه مصر همه از ذریات ایشان اند و پادشاه ایشان در زمین حجاز
ارقم ابن ابی الارقم شده عمرهای دراز و عیشهای فراخ موافق روزگار

ایشان آمد تا گویند که مدت چهارصد سال میگذشت که صورت جنازه دیده یا آواز نوحه
شنیده نشده و بعد از عمالقه نواحی این سرزمین مواسطه اقدام یهود و مواطن اقوام
ایشان شد و اخبار علما تواریخ در بیان سبب نزول و ورود یهود و توطن ایشان اینجا
مختلف واقع شده زبیر بن بکار که از اکابر علما حدیث است از ابو المنذر شرقی روایت
میکند که حدیثی در تاسیس مدینه از سلیمان بن عبد الله بن حنظلة الغسیل شنیدم و
متابع و مطابق آن از بعض رجال قریش از حدیث عبد الله بن عمار بن یاسر
رضی الله عنهم نیز یافتم و چون ماده اتفاق حدیثین از صورت اختلاف آنها بیشتر بود
مضمون هر دو بیکجا جمع آوردم و آن چنان است که چون موسی علیه السلام
باداے مناسک حج به مکه آمد طوائف کثیر از بنی اسرائیل درین سفر با وے همراه
بودند و در وقت رجوع و انصراف از حج عبور ایشان بر زمین مدینه اتفاق افتاد
چون این موضع را بصفت بلده نبی آخر الزمان که در توریت خوانده بودند یافتند
طائفه از ایشان روے مشاورت در ترک مرافقت موسی علیه السلام بیکدیگر
آوردند و رغبت اقامت درین موضع نمودند جمعے از اعراب عرب که در نواحی
بلاد حجاز ساکن بودند با ایشان عقد موافقت بستند درین اثنا ایشان در آمدند پس
بدین قول اول کسے که درین موضع طرح سکونت و توطن انداخت یهودی
باشند ولیکن راجح پیش ارباب فن تاریخ آنست که پیش تر یهود عمالقه در حجاز
سکونت داشتند و توطن یهود بعد از ایشان است والله اعلم و ابن زباله
گذارده از عروة بن الزبیر آرد که چون عمالیق درین بلاد حضرت اختیار یافتند
و مکه و مدینه و حجاز مدینه آن بلاد دیگر در تحت و تصرف ایشان آمد بنیاد تکبر و
طغیان و عتو و عصیان که در غالب از لوازم حال ملکت و سلطنت است
درمیان نهادند موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از غرق فرعون و فتح بلاد

شام و هلاک کنعانیان که در آن مقام بودند لشکرے عظیم به بلاد حجاز بقلع و قمع
عمالیق فرستاد و با هلاک و استیصال ایشان الا النسا و الاطفال فرمود و حق سبحانه
تعالی چون لشکر موسی علی نبینا و علیه السلام را برین قوم غالب گردانید ایشان
بموجب امر رسالت تمامه این قوم را با پادشاه ایشان که ارقم بن الارقم بود بقتل
رسانیدند و در آن میان جوانے دیدند از ابنای ارقم غایت حسن و جمال که توقف
در قتل و بعد از مشاهده صورت حال از لوازم طبیعت بشری باشد امضاء حکم
او را موقوف بحکم جدید نبی الله دانسته مصالح وقت شمرده متوجه جناب رسالت گشتند
قضا را پیش از وصول ایشان بمنزل مقصود طائر روح پرفتوح موسی علی
نبینا و علیه السلام بر اوج قدس عروج فرموده بود چون آوازه قدوم فتح لزوم عساکر
موسویه بکاخ صماخ بنی اسرائیل رسید ندای مسرت و بهجت در داده باستقبال
ایشان شتافتند و از کیفیت حال پرسیدند گفتند که غیر این جوان که موقوف حکم
نبی الله داشته با خود آورده ایم یک کس را از آن قوم غیر نسا و اطفال زنده
نگذاشته بنی اسرائیل باستماع این کلام از ایشان تبرے تمام نمودند که این معصیتے
ست که براه خلاف حکم پیغمبر خود رفته ارتکاب نموده آید دیگر شما را در میان ما جای
نیست ایشان با یکدیگر گفتند که برین تقدیر ما را بهتر از آنجا که آمده ایم دیگر نخواهد بود
هم بزمین حجاز برگشتند و توطن نمودند این بود تقریب سکون یهود در زمین حجاز
بعد از هلاک عمالقه و هم ابن زباله گوید که اصح آنست که طبرے گفته است که نزول
بنی اسرائیل بزمین حجاز در واقعه بخت نصر بود در وقتی که بلاد شام را بے سپر کرد
و بیت المقدس را خراب ساخت و بعضی از ارباب سیر از ابو هریره رضی الله
عنه روایت کرده اند که چون بنی اسرائیل بحادثه ظلم بخت نصر گرفتار آمدند فرقے
و فوجی بحال ایشان قوم راه یافت ردی شتا و رتبه یکدیگر آورده خبر بیار عرب

برآوردن چاره ندیدند و علما و احبار ایشان نعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم
در کتاب خود میخواندند که پیغمبر آخر الزمان باچنین صفت در قریه از قرای عربیه که او را
ذات نخل گویند ظهور نماید بعد از خروج بلاد شامیه در هر قریه از قرای عربیه که شمه از نعوت
قریه محمدی استشمام و استقباس میکردند نزول می نمودند تا یثرب را معمور شده بجمیع
نعوت مذکوره یافتند جماعه از بنی هارون نبی علی نبینا و علیه السلام قرار اقامت در
وی دادند و طوائف دیگر از ایشان در نواحی آن از خیبر و جز آن ساکن گشتند و چون
آبای ایشان رخت حیات بدار آخرت میکشیدند وصیت نامه با ابنای خود مینوشتند که چون
بسعادت ادراک زمان خاتم النبیین برسید اتباع او را لازم و واجب دانسته روی طاعت
از متابعت و طاعت او نگردانید و لیکن چون بعد از طلوع آفتاب نبوت از مشرق
بطحی انصار بدریافت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه تفصیل آن بوضوح
پیوندد سبقت نمودند یهود نا عاقبت محمود بعلاقه حسد و عداوت ایشان گرفتار
شدند کفر و انکار آمده بنکال و وبال ابدی در ماندند و الا پیش از آن وقت در منازعات
که در میان ایشان و انصار بوقوع می آمد میگفتند که فردا نبی آخر الزمان صلی
الله علیه وآله وسلم ظهور کند و ما از روزگار شما برآریم سعادت ازلی در کار انصار
سبقت کرده نقیضه برعکس آن آمد که متوقع یهود بود مصرع اینکار دولت
کنون تا کرا رسد بیت سعادت ببخشایش داورست نه در چنگ و بازوی زورآور
است و ابن شبه از حدیث جابر رضی الله عنه می آرد که چون موسی و هارون
علیهما السلام بعد از ادای مناسک حج متوجه دیار شام شدند و عبور مردم
ایشان بر زمین مدینه افتاد از یهود جمعی بجهت خوف مجال کراهت نال ایشان
نیافتند از آن سبب رخت اقامت ایشان برآورده بالای جبل احد نزول
نمودند در بین اثنا مدت حیات هارون پیغمبر سپری شده قاصد اجل از درگاه

سلطان ازل بود در سرای ایشان رسید موسی علی نبینا و علیه السلام بر بالای
جبل احد قبری برای او حفر کرد و گفت یا اخی اجل تو فرا رسیده است متوجه آن
عالم باش هارون علی نبینا و علیه السلام در حالت حیات در قبر در آمد و دراز کشید
و همانجا روح پاک او را قبض نمودند موسی صلوات الله علیه قبر او را پوشیده و روان
شد والله اعلم و سکونت اکثری از قبائل یهود در عوالی مدینه بود که بالای مسجد
قبا و نواحی اوست و بفراغ بال و سعت عیش روزگار میگذرانیدند تا در حکمت
قادر ذی الجلال اقتضای آن کرد اوس و خزرج که قبائل انصار اند و اولاد ایشان اند
بر سر وقت ایشان رسیدند و دمار از روزگار ایشان بر آوردند **فصل** در
قضیه رسیدن انصار بمدینه بعد از حذف روایات و قطع نظر از بیان اختلافات
ملخص آن اینست که قومی از اولاد یعرب بن قحطان که بقول اکثر مورخان لصلب
شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بود در ولایت یمن بارض سبا که در قرآن مجید
وصف حال او مذکور شده است و ببلده طیبه موسوم گشته روزگار عیش و کامرانی
میگذرانیدند و از آثار که زمین ایشان است تا زمین شام چنانچه منطوق کلام
معجز نظام است مواضع و قریات مشتمل بر بساتین و عمارات متصل بیکدیگر
که مسافران این راه را تهیای اسباب سفر و فکر زاد و تدبیر منزل حاجت نبودی
تو بجایکه ضعیفی آمدی یا از خانه می بر آمدند و سبدها بر سر نهاده و دستها بریسمان
ریسی در کار داشته از زیر درختان میگذشتند سبدها بی احتیاج چیدن میوه ها
که از درختان فرو می افتاد پر میگشت و چنین زمینی با نجاکی کشیدی بطول
و عرض دو ماهه راه آبادان و مردم آن دیار همه کلمه واحده اتفاق داشته
در مقام امن و مستقر امان بودند از انجا که کافر نعمتی و ناحق شناسی لازم حال
آدمی زاد افتاده است قدر این نعمت ناشناخته از خدا در خواستند که آبادانی

وعمارت ولایت ایشان کمتر شود تا بر کوبه روا حل و مراکب قطع منازل وطی مراحل
بکنند و تحمل زاد و تهیای اسباب سفر داد تفرج و تنعم بدهند خداوند مختار جل جلاله در
اجابت این دعا تعجیل فرموده عساکر قهر و ابتلا را متوجه بلاد ایشان ساخته صورت
انتظام احوال معیشت ایشان از دست تفرقه داده لهذا کفران ایشان عذابی که شدید
سیل عرم که بعضی مفسران آنرا بمطر شدید تفسیر کرده و بعضی بسیل فنا بر بیخ باد
آورده بدیار ایشان فرستاد و سدی را که در طول فرسنگ و در فرسنگ بقول لقمان
اکبر عادی و بروایتی سبا عبد شمس بعجب بر پا نهاد سیول شکسته و ولایت یمن نسبته بود و در
هم شکست سیلی که آورده اند سنگی را که پنجاه مردم بقوت نتوانستند گردانیدن از جا برداشتند
ثانی اثر آن سد بر میکند و اولاد کهلان بن سبا اکابر و روسای یمن بودند و از
میان ایشان عمرو بن عامر ماء السماء بسبق و بزرگتر بود و بکثرت اموال و اولاد
بر همه فائق و سرآمده و زوجه او که طریفه حمیریه نام داشت کاهنه بود پیش از وقوع واقعه
آنچه سد بعضی امارات و علامات که معرفت آن مخصوص اهل کهانت و غرافت باشد
دریافته از آن حال خبر داده بود و عمرو بمقتضای اخبار او عزیمت خروج از آن دیار تصمیم
گردانیده لیکن چون برآمدن او از میان اقوام بی سببی که معلوم ایشان گردد مستبعد و
مستشکل بود حیله در اسباب انگیخت با یتیمی که بجای وطن گردد تهمتی داشت که سالها در
ظلال تربیت او پرورش یافته بود با وی در خلوت بطریق مواضعه گفت که چون
روسای قبیله حاضر باشند با من در سخن منازعت کنی و اگر از من سبب سوالی
رسد تو بر ایشان زیاده از حد اعتدال روی نامراد را اختیار جلای وطن عذری
هیچ در میان مردم پیدا آید از برای تطیب و تمهید این خیال طرح ضیافتی در میان
افگنده روسا قبیله را دعوت نمود و در اثنای محاورت بمقتضای مواضعه که
با آن یتیم داشت سخن سخت گفت یتیم در برابر آن سخنان سخت تر از آن آورد و طپانچه

بر روی وی نزد عمرو از مجلس برخاست و گفت دیگر مرا درین دیار مجال اقامت
تنگ آمد یعنی که سالها پرورش او کردم با من چنین در آید دیگران خود چه کنند تا عروض
و عقار که در ملک او بود بعوض بازار اتباع در آورد و اهل قبایل بجهت عداوت و
شماتت این را غنیمت شمرده همه اسباب و اشیای او را در حال بخریدند و عمرو تا را
سیزده پسر که همه اولاد طریقه حمیریه بودند با طائفه دیگر از اولاد کهلان بن سبا برآمدند
و از عذاب غرق و هلاک سیل عرم نجات یافتند. باقی همه از سکنه آن دیار غرق طوفان
کفران گشتند و مانا که سبب نجات او و هرکه با او بود آن باشد که چون وجود انصار
حضرت سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان تقدیر یافته بود ولاجرم بحکم ان تنصروا
الله ینصرکم و حکمت بالغه الهی اقتضای بقا و سلامت ایشان کرد بعد از آنکه عمرو بن عامر
رومی بدیار غربت نهاده صفت هریکی از بلاد با اولاد خود در میان نهاد تا هریکی موافق
شهوت و میل طبیعت خود اختیار بلدی از بلاد کرد و اکثر اولاد و ثعلبه بن عمرو که پدر اوس
و خزرج است اختیار دیار حجاز نمود و چون اولاد و اتباع او بسیار شده روی توجه بجانب
یثرب آورده در میان یهود که این دیار در روزگار آمن مسکن ایشان بود نزول
حضرت وصول فرمودند بعد از مرور ایام ایشان را با یهود صورت تغافل و تخالف بهم در
پیوست و اوس و خزرج را نیز ثروتی و دولتی دست داد و در آخر قریظه و نضیر که از قبایل
یهود بودند با ایشان رسم ستم ظریفی و غالب حریفی در میان آورده در مقام نهب
و غصب اموال ایشان شدند رابطه عهد حلف که در میان بود از هم گسسته شد و
ظلم و تعدی یهود بی جهود با ایشان بغایتی کشید که هیچ نوعی نجات نشد هرکسی
آید تا اول دست تعرض یهود مر امانت از وی بر نداشت اوس و خزرج روی
تظلم بابو جبیله آوردند که هم از قوم ایشان بود و در آن وان تفرق و انتشار در بجانب شام
آورده پای بر سریر سلطنت مقام نهاده بود ابو جبیله لشکری عظیم بجانب مدینه

آورده رسم انتقام وایضا ما اوس وخزرج از قبائل یهود بجای آورد تا بوجه استبداد
واستقلال در عالیه وسافله مدینه متوطن گشتند واموال وآطام ومنازل یهود در
دست غلبه واقتدار ایشان آمده از جهت نزاع وجدال یهود فارغ البال گشته با یکدیگر
بمقتضی نسبت اخوت مدتی بطریق اتفاق والتیام میگذرانیدند تا هنگامیکه آخر
بعلاقهٔ مشارکت ومناسبت خلافی درمیان اوس وخزرج نیز درمیان آمده نائرهٔ
نزاع وجدال مشتعل گشت تا صد وبیست سال آتش جنگ وجدال ایشان کشته
نشد تا آوان ظهور دولت محمدی واستعلای کلمهٔ احمدی بسبب ادراک سعادت
اسلام واتفاق کلمهٔ توحید علاقهٔ محبت وائتلاف بابلغ وجه واوکد طریق ثبوت ورسوخ
یافت چنانچه آیهٔ کریمه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ
بَیْنَ قُلُوبِکُمْ الآیه ازان معنی خبر میدهد وتبدیل عداوت اوس وخزرج بمحبت یکی از
خواص زمان اعجاز نشان حضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه وآله وسلم این است
کیفیت سکونت انصار درین دارالابرار بر وجهی که معروف ومشهور است وازغرایب
اخبار آنکه بعضی مورخان آورده اند که چون تبع بتسخیر ممالک مشرقیه برآمد ومرور او به
مدینه افتاد یکی از پسران خود را درین مقام بخلافت نشانده متوجه شام وعراق شد واهل
مدینه پسر او را بحسب دغا وبدعهدی کشتند تبع بقصد انتقام پسر باز بمدینه
آمده داد قتال داد واسپ او در معرکه زنبای کشته شد سوگند خورد که تا این بلده را
خراب نکند قدم پیشتر ننهد بعضی از احبار یهود پیش او آمدند وگفتند که این بلده محفوظ
بحفظ الهی است هیچکس او را خراب نتواند کرد ما در کتاب خود اوصاف ونعوت او را
خوانده ایم نام او طیبه است ووی دارالهجرت پیغمبر آخر الزمان است صلی الله علیه
وآله وسلم که از اولاد اسمعیل علیه السلام باشد تو در خیال خرابی او مباش ذا این سخن
باز کرد تبع باستماع این کلمات از خیالی که بسته بود باز آمد وبا جماعه از احبار متوجه

یمن شنیده و با استماع اخبار احبار استیناسی یافت محمد بن اسحاق می آرد که تبع خانه برای
نبی آخر الزمان بنا کرده با وی چهار صد از علمای توریت بودند که بترک مرافقت وی
گفته عقد موافقت بر اقامت مدینه بامید ادراک سعادت صحبت نبی آخر الزمان
صلی الله علیه و آله و سلم بربستند تبع برای هر یکی از ایشان خانه بنا کرد و جاریه بخشید و
اموال جزیله داد و کتابی نوشت که در وی شهادت باسلام خود ثبت نمود و از آن جمله
این ابیات است شعر شهدت علی احمد انه رسول من الله باری النسم فلو مد عمری
الی عمره لکنت وزیرا له وابن عم و این کتاب را مختوم ساخته بکلانترین آنجماعت
تفویض نمود و وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب را بحضرتش
رساند و گرنه باولاد و اولاد اولاد خود بدهد و سرای برای خاتم الانبیا بنا نمود تا در وقت
قدوم میمنت لزوم نزول فرماید تولیت این سرا یکی از علما داد که ابو ایوب انصاری
که آن سرور در وقت قدوم مدینه مطهره در خانه او نزول فرموده از اولاد اوست و
از اهل مدینه آنها که نصرت و اعانت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کردند همه
از اولاد آن علما بودند گویند که آن کتاب تا زمان قدوم برکت لزوم آنحضرت در
دست ابو ایوب انصاری بود و بآنحضرت رسانید والله اعلم [illegible]
و در ابتدای بعثت قدوم سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات والتسلیمات
بدین بلده جامع البرکات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بعد
از کثرت شرایع و احکام و شدت جهل و عداوت قریش تا فرجام منتظر نصرت الهی
در امضا و انصرام مهام ابلاغ رسالت بود تا حضرت مسبب الاسباب سببی پیدا
آورده قومی را برگمارد که مؤید و ناصر دین و مانع و معارض اعدا باشند و تمشیت
مهمات شریعت بروجهی که باید و شاید بظهور پیوندد و بدین جهت در مجامع و مراسم
که اقوام عرب و قبائل ایشان جمع میشدند باظهار دین و تبلیغ رسالت اقدام میفرمود

تا باشد که سعادت قبول و توفیق نصرت درکار یکی از ایشان بکند قبایل عرب همه در
ادراک این سعادت و دریافت این دولت متوقف و متردد بودند و میگفتند قوم
مرد بوی از همه نزدیک تر اند و با حوال وی داناتر چون ایشان در ربقهٔ طاعت او
نه در آیند دیگران را چه کار بهم و در اثنای این حال قبیلهٔ بنی عبد الاشهل بقصد مخالفت و معاهده
قریش از مدینه بمکه قدوم آورده بودند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باسلام
دعوت فرمود جوانی از میان ایشان که نام او ایاس بن معاذ بود گفت ای قوم
بیعت کنید با این مرد بخدا سوگند که این عهد بهتر است از آن عهدی که بقریش بندید
و این کار بهم تر از آن کار است که شما براے او آمده اید مردی دیگر که رئیس قوم بود در
برخاست و از قبول دعوت و ادراک این سعادت مانع آمد دیگران نیز از ترس او
طریقهٔ سکوت ورزیدند بهم از مخالفت قریش و هم بیعت اسلام در توقف داشته بدیار
خود عود نمودند و ایاس بن معاذ رخت حیات بدار اقامت برد و قولی بر آن
است که مسلمان رفت والله اعلم تا ارادت حضرت مسبب الاسباب جل ذکره
اقتضاے آن کرد که از مدینهٔ مطهره جماعه از اوس و خزرج در موسم حج آمده بودند
آنحضرت نیز با موالی خود در مجالس و مجامع عرب اظهار میفرمود تا گذر او بر این
جماعه افتاد فرمود نه آخر شما از موالی یهود مدینه اید گفتند بلی فرمود لحظه
نشینید با شما سخنی گویم بنشستند فرمود پروردگار تعالیٰ مرا برسالت بخلق
فرستاده و بر من کتابے انزال فرموده است و قوم من مرا از تبلیغ اوامر
الٰهی مانع اند اگر شما ایمان آرید و تقویت و تائید دین اسلام نمائید بسعادت
ابدی برسید ایشان باستماع این کلام سعادت انجام بجانب یکدیگر دیدند
و گفتند که این همان پیغمبر آخر الزمان است که یهود ما را باو می ترسانیدند و سے
گفتند که امروز فردا است که آفتاب رسالت نبی آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم

طلوع نماید و ما ورسانیم جماعت او شما را البشیر که ما دیدم کشته شدند و بودی ایمان آورند
با سعادت دنیا و آخرت رسید اوس و خزرج بدریافت سعادت بیعت اسلام و
قبول ملت حضرت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام اجابت نموده ببلاد خود معاودت
نمودند و این بیعت را بیعت العقبة الاولی گویند که در مرتبه اول نزدیک عقبه که
در اصل جبل مناست واقع شد و الان دران مسجدی بنا کرده اند که حضور آن
و اختصار این قضیه مذکوره عظیم الشان نوری و ایمان تازه بدلهای ضعفا فاش
می دراند و اصحاب عقبه اولی بقول اصح شش نفر اند و اسعد بن زراره و جابر
بن عبد الله از ایشان بند و بعد از آنکه اینجماعه بمدینه رفتند و خبر رسالت سید المرسلین را
صلی الله علیه و آله و سلم به قوم خود رسانیدند هیچ خانه و هیچ مجلس از اظهار نام و ذکر
آن سرور نبود و معطر بود و موسم دیگر دوازده نفر از ایشان با شش نفر مذکوره عبادة بن
الصامت و عویم بن ساعده از ایشان آمده نزدیک همان عقبه بشرف بیعت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدند و دران زمان از فرایض اسلام غیر
توحید و نماز چیزی واجب نشده بود و بالتماس ایشان مصعب بن عمیر را با تعلیم قرآن
و تفقه دین و اقامت جماعت نماز با ایشان همراه کرده و وی بعد از قدوم مدینه با این
دوازده نفر و بقولی با چهل تن با ابداد و اسعد و اسعد بن زراره در مدینه جمعه اقامت نمود
و این اول جمعه بود که دران بلده معظمه اقامت یافت بعد از ان باظهار دعوت اسلام و
افشای شرایع و احکام مشغول شد تا روزی در بستانی از بساتین بنی عبد الاشهل
بجمعی از ایشان تلاوت قرآن و ذکر احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکرد خبر
به سعد بن معاذ که از اکابر قوم و ابن خاله اسعد بن زراره بود رسید نیزه در دست بدر
آن بستان آمد و با ایشان وعده و وعیدی که رسم روسا و اکابر باشد نمود و گفت
چرا باید که این غریب طریقه که جز افترا از راه میبرد و بر قومی سرایت نماید و ضعیفان که هرگز

کسی نشنیده است بگوید اگر سعد از من گرد این موضع گردد مرا سزد خود باید بسلسله انتظام
ایتام جماعتی که دعوت یافته بود گفته او برهم خورد روز دیگر مصعب بن عمیر با اسعد بن زراره
قریب بهمان موضع بدعوت اسلام و تلاوت قرآن باز آمدند تا با خبر سعد بن معاذ سید بنی اشهل
امروز اگرچه منکر آمد لیکن نیچ بان مرتبه اندیشه نبود که دیروز داشت اسعد بن
زراره چون او را قدری نرم دید پیش آمد و گفت یا ابن خالتی اول بشنو که این مرد
چه میگوید اگر بد میگوید و براه ضلالت میبرد تو بهتر از ان چیزی بیار و براه راست تر
از ان بنما و اگر نیک میگوید و براه هدایت است چرا ابا و میکوبی و وجود او را غنیمت نشماری
گفت چه میگوید بگو مصعب بن عمیر این سوره بر خواند بسم الله الرحمن الرحیم ٭ والکتاب
المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون ط وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم ط
افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین ط وکم ارسلنا من نبی فی الاولین وما
یاتیهم من نبی الا کانوا به یستهزءون فاهلکنا اشد منهم بطشا ومضی مثل الاولین ط
سعد بن معاذ با استماع این کلمات عظیم البرکات از جا در آمد و حیرت گرفت اگرچه فی الحال
اظهار شهادت اسلام نکرد و لیکن نور ایمان در دل وی جای گرفت تا رجوع بقوم
خود آورده و تمامه بنی عبد الاشهل را بخواند و اظهار اسلام کرد و ایشانرا بدین اسلام
دعوت نمود و گفت هر کرا از صغیر و کبیر در دین امر شکی باشد بسم الله بهتر از چیزی بیارد
تا بدانیم که وحی است آمده و الله این امریست که جای فنا فدا و گردنها سرها در راه آوردند
و گفت یا بنی عبد الاشهل مرا در میان قوم در کدام مرتبه میدانید و درجه در جودت عقل چه
گمانست هیچ انکار ندارید گفتند انت سیدنا و افضلنا گفت کلام مرد و زن شما بر من
حرامست تا ایمان بخدا و رسول خدا نیارید بعد از ان امر اسلام در غایت شیوع
و ظهور بر آمد و هیچ خانه از انصار نماند که بنور اسلام مشرف نشد اشرف قبائل اکابر
قوم علیه ایمان آوردند و بتها را شکستند و ادای اسلام و توحید دادند والحمد لله علی ذلک

فصل مصعب بن عمیر رضی الله عنه بعد از تعلیم احکام و شرایع که فرموده بودند در موسم
حج بجناب رسالت عود نمود و با وی جمعی کثیر از انصار بشوق لقای سید ابرار و ادراک
شرف بیعت او صلی الله علیه و آله وسلم مصحوب قافله حجاج مشرکان که هم از قوم ایشان
بودند بمکه رسیدند و سعادت ملاقات سید کائنات دریافتند و وعده اجتماع و صحبت
در اوسط لیالی تشریق بعقبه مذکوره دادند چون شب میعاد در رسید بعد از گذشتن ثلثی
از شب از میان مشرکان قوم که همراه بودند هفتاد و سه نفر بطریق خفیه در آمدند و در شعب
جبل که قریب عقبه است جمع شده منتظر طلوع جمال سید کائنات علیه افضل الصلوة والتحیة
آنحضرت نیز با عم خود عباس رض بن عبد المطلب که هنوز بشرف اسلام مشرف نشده بود
در موضع مذکور بیامد تا از ایشان عهد اخذ بیعت کند عباس رض گفت ای قوم میدانید که محمد در میان
ما در چه درجه است از عزت و شرف هرچند او را منع کردیم سخن ما نشنید و از اجتماع و اتفاق
شما باز نیامد اکنون اگر عزیمت وفای عهد شما را مصمم و محقق است و عهد موافقت مستحکم و
موکد فهو المراد والا در حال بگوئید تا پشیمان نشوید و ما را در مقام عداوت و انتقال خود
نیارید گفتند شنیدیم و دانستیم آنچه یا عباس رض تو گفتی یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
اکنون توجه فرمائی هر عهدی که از برای خود و از برای پروردگار خود میگیری از ما بگیر بسم الله
حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة چند آیتی از قرآن عظیم برخواند و بدین اسلام
ترغیب فرمود و گفت عهد خدا اینست که عبادت او کنید و هیچ چیز را با وی شریک
نگردانید و عهد من اینست که در تبلیغ رسالت نصرت و اعانت من کنید و هر که از این
امر مانع آید در جهاد و قتال او را از پا در نشینید گفتند یا رسول الله تو میدانی که ما اهل جنگ و
محاربت و قتال ست و لیکن میان ما و یهود روابط و سوابق حلف و عهد در میانست
اکنون اگر همه را قطع سازیم آیا چنان نشود که باز رجوع بقوم خود کنی و ما را تنها بگذاری سرور
انبیا صلی الله علیه و آله وسلم تبسم فرمود و گفت چنین نخواهد بود من از شما و شما از من

جان با جان و تن با تن حیات من با شما بود و ممات نیز با شما گفتند یا رسول الله اگر هم
در راه محبت تو کشته شویم و جان و مال با همه فدای تو شود جزای آن چیست فرمود
جنّات تجری من تحتها الانهار گفتند ربح البیع بیعنا یا رسول الله ابسط یدک نبایعک
بایعناک این را بیعت عقبهٔ کبری گویند و بعضی از ارباب سیر این را عقبهٔ ثانیه نامند و
بعقبهٔ مناسب سیاق کلام سید علیه الرحمة چنانچه مذکور شده مناسب تسمیهٔ او ست بعقبهٔ
ثالثه والله اعلم چون عقد بیعت انصار با مقدار رضی الله عنهم مستحکم شد آیه کریمه ان الله
اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة نازل آمد بعد از ان ایشان دوازده
نقیب ساخت و بر هر فرقه نقیبی و رئیسی تعیین فرمود تا مراقب و محافظ احوال ایشان گردد
امور مهام دنیا و آخرت انساق و انتظام پذیرد و این نقبا را اثنا عشر اکابر بوده سا
انصار اند و احوال و اوصاف ایشان در کتب اسماء الرجال مذکور و مسطور است و درین
میان یکی از انصار عرض نمود که یا رسول الله اگر بفرمائی تمامه اهل منی را که امروز
درینجا جمع اند تحت تیغ بیدریغ در کشیم تا هیچ یکی از ایشان اثری نماند فرمود و لم اؤمر
بذلک مرا از پروردگار من امر نشده است که تیغ بر کشم و با مشرکان قتال کنم بعد از ان
گروه انصار بمنازل خود قرار گرفتند و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس رخصت
نمودند و گفتند که اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با ما برآید و متوجه دیار ما گردد زهی
سعادت یا حکم حکم او ست هرچه فرماید فرمود منتظر امر الهی به برآمدن از مکه انشاء الله
و هیچ منافی برای هجرت من تعیین نیافته تا هر وقت که حکم شود و هر جا که اشارت
آید برایم این بگفت و انصار را وداع کرد صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم تسلیما
کثیرا کثیرا باب پنجم در هجرت نمودن حضرت سید المرسلین از مکه مکرمه و رسیدن
بارض مدینه طیبه صلی الله علیه وآله وسلم چون قبائل انصار بعد از توکید عهد
و قرار متوجه دیار خود شدند حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات متوجه جناب

صحبت شد تا در باب اختیار هجرت و تعیین مقام آن بجهه مامور گردد و اول مقامی
نمودند که صفات آن میان دو سه موضع مشترک مینمود اول هجر که از بلاد بحرین است
و قنسرون از ارض شام و یثرب از زمین حجاز بعد از آن مدینه بخصوصیت انکشاف و
ظهور تمیز و تعیین پذیرفت و لیکن تعیین وقت و میعاد خروج هنوز در توقف بود بمقتضای
وحی آسمانی بعضے اصحاب خود را بجانب مدینه رخصت فرمود بعد از مرور ایام
اکثر از اصحاب کرام متوجه مدینه گشتند مثل عمر بن الخطاب با برادرش زید بن الخطاب
و حمزه بن عبد المطلب عبد الرحمن بن عوف و طلحه بن عبد الله و عثمان بن عفان و
زید بن حارثه و صهیب و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین و از صحابه غیر از ابو بکر
صدیق و علی مرتضی رضی الله تعالی عنهما با آنحضرت در مکه نماندند و مانا که مراد باین
کلام آنست که از اعیان صحابه و اکابر ایشان غیر از صدیق اکبر و علی مرتضی با وے
کسے نماند و الا در روایات آمده که بعد از برآمدن سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
از مکه ابو سفیان و سائر مشرکان ضعفاے صحابه را که با آنحضرت نتوانستند برآمد می
آوردند و بزجر و حبس و انواع عقوبات گرفتار میکردند القصه چون مشرکان قریش
علو مرتبه محمدی و ظهور شان او از قوه بفعل مشاهده مینمودند و مبادی ترقی و انتظام
مصالح دین احساس میکردند نائره حسد و عداوت این اشرار نسبت برسول مختار
و صحابه اخیار بلند تر شد و با انتقال صحابه بجانب مدینه استدلال کردند که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نیز امروز فردا خواهد برآمد روی بمشاورت در امضای مهم وی صلی الله
علیه و آله و سلم بیکدیگر آوردند سر گروه ایشان ابو جهل ملعون بود و ابلیس لعین بشیخ
برآمده قرین حال ایشان شد بعضے مصلحت در اخراج و تغریب آنحضرت دیدند
و بعضے در حبس و بعض ابو جهل لعین گفت هیچکس از پنج قبیله با یک سپاه اگرد و شمشیرها
بدست ایشان داد تا یکبارگی بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم حمله برند و بنی هاشم را

نیز طلب قصاص و گرفتن خون ازین قبائل متفرقه متعذر باشد بعد ازین حال جبرئیل
امین بر سید المرسلین این آیه آورده از خبث حال این اشقیا خبر داد قوله تعالی واذ
یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر
الماکرین ط سید عالم بعد از مشاهده این حال توجه بدیار غریب آورده قصد هجرت کرده
و از ابن عباس مرویست که اذن آنحضرت باختیار هجرت باین آیه بود قل رب
ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا بعد از آن
علی مرتضی سلام الله علیه فرمود که شب در محل خوابگاه آنسرور بخواب رود تا مشرکان
در مقام اشتباه و التباس در آمده از حقیقت حال باستعجال آگاه نشوند و اصل باعث
بر گذاشتن امیر المومنین علی علیه السلام رد ودائع کفار قریش بود که باعتقاد دیانت
و مشاهده امانت پیش آنحضرت میگذاشتند و آنحضرت را امین صادق میگفتند بعد
از آن پیش ابوبکر صدیق آمده او را بامر هجرت خبردار کرد ابوبکر گفت یا رسول الله
ابوبکر نیز در خدمت باشد فرمود نعم ابوبکر صدیق را دو شتر بود که مدت چهار ماه آنها را
علف داده فربه ساخته نگاه داشته بود پیش آورد تا یکی را آنحضرت قبول فرماید
قبول کرده ولیکن بشرط مبایعت پس به هشت صد درم آن ناقه را از وی خرید و
مانا که حکمت در خریدن ناقه از وی با وجود صدق وداد و غایت اتحاد آن بود که
میخواست که در راه خدا استبداد و استقامت از کسی جوید چنانچه خلاصه اشارت
آیت ولا یشرک بعبادة ربه احدا در آن ناظر است و نام این ناقه بقول صحیح قصوا
بود و بقولی جدعا بعد از آن شخصی را از بنی دئل که نام او عبد الله بن اریقط بود در
کار هدایت و بدرقگی ماهر و بامانت و حفظ اسرار مشهور بود اجیر گرفتند تا بعد از سه
روز هر دو شتر را به جبل ثور حاضر آورد و این اریقط هم در دین کفار بود امام نووی
میگوید که اسلام او معلوم نشده است والله اعلم باز حضرت سید کائنات صلی الله

علیه و آله و سلم بمنزل خود آمد و امیرالمؤمنین علی بستر او می درخانه درآمد قریش همه
بر درخانه هجوم آورده ایستاده بودند تا در ساعت بجنایت و شقاوت ابدی برسند
همدرین حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ردای بر سر مبارک پوشیده بیرون آمد
ابوجهل لعین بطریق استهزا گفت این محمد است میگوید که اگر شما تابع دین من شوید
عرب و عجم از آن شما باشد و بهشت برین مأوای شما گردد و اگر نه تابع من گردید
در دنیا بدست من کشته شوید و در آخرت بهاویه دوزخ در روید سرور انبیا فرمود
آری همچنین میگویم و همچنین خواهد شد و تو یکی از آن دوزخیان خواهی شد که خبر داده ام
بعد از آن کفی از خاک برگرفت و در روی ایشان انداخت و اول سوره یس
تا فهم لا یبصرون و آیه کریمه و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا برخواند و از پیش ایشان برآمد و بمنزل ابوبکر رسیده از دریچه
که در خانه ابوبکر بود برآمده متوجه جبل ثور شدند و مدت سه روز بقول صحیح در غاری که
در آن جبل بود اقامت فرمودند درین اثنا شخصی بر جماعه کفار نگونسار آمد که این جماعه
ایستاده اید و انتظار که دارید گفتند منتظر در آمد وقت صباحیم تا محمد را بکشیم گفت ای
بر شما این محمد بود که از پیش شما برآمد ابوجهل و کافه کافران خاک ندامت بر سر کردند
و سر را پهنا گرفتند حفظ الهی در عصمت حبیب خود کار کرده بود وقت صباح چون
علی بن ابی طالب را دیدند گفتند صاحب تو کجا رفت گفت والله اعلم بحال رسوله
چون برآمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بعد از بیعت عقبه بدو نیم ماه بود در غره
ربیع الاول روز پنجشنبه و اصح آنست که روز دوشنبه بود و وجه جمع بین الروایتین
آن تواند بود که ابتدا خروج از مکه روز پنجشنبه باشد و از غار روز دوشنبه کما ذکره الحافظ
ابن الحجر رحمة الله علیه و هیچکس با غیر علی مرتضی و اهل بیت و ابی بکر از برآمدن آنحضرت
خبر نبود و در مواهب لدنیه آورده که اسما بنت ابی بکر هر روز طعام برای آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالای کوه می‌برد و محمد بن ابی بکر اخبار کفار می رسانید و مدت
اقامت آن سرور بمکه معظمه در اشهر روایات از ابن عباس سیزده سال بود و بروایتی
دیگر پانزده سال و تفصیل معجزاتی که از ابتدای برآمدن سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم از مکه تا غایت قدوم مدینه منوره بظهور آمده از نسج عنکبوت و تبییض حمام و صرف
همت کفار از تفکر و تفتیش غار و فرو رفتن پای مرکب سراقه که دنبال آنحضرت کرده بود
و فرود آمدن بمنزل ام معبد و دوشیدن گوسفند او که از غایت لاغری شیر او خشک
شده بود و شنیدن کفار قریش از جبل ابی قبیس هواتف غیبیه که بر سلامت حال
وصدقات کمال آن حضرت دال بود و غیر ذلک از کتب سیر و احادیث معلوم کرده
چون مقصود اصلی درینجا ذکر احوال مدینه مطهره است طی بعضی از حکایات بلکه اسقاط
اکثر روایات که در قضیه هجرت منقول ست از لوازم وقت افتاد ابو سلیمان خطابی
می آرد که چون سرور انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متشرف مدینه مشرفه شد و قرب
نواحی او رسید بریده اسلمی با هفتاد نفر از قوم خود باشاره کفار قریش که در گرفتن محمد
علیه السلام کرده بودند و صد شتر در وجه انعام آن قرار داده بقصد گرفتن
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برآمده بود پیش آمد آنحضرت فرمود چه کسی و چه نام داری
گفت نام من بریده است آنحضرت بطریق تفاول از ماده اشتقاق اسم که برد است
و یعنی از سلامت و سکونت و جمعیت با ابوبکر گفت برد امرنا و صلح یعنی خوشی
و خنکی یافت کار ما را که آخر روی بصلاحیت دارد و فرمود از کدام قبیله گفت از بنی اسلم
فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم
خود را یعنی نصیب و حصه خود را از اسلام بعد از آن بریده از آنحضرت پرسید تو چه کسی فرمود
منم محمد بن عبد الله رسول الله بریده بمجرد شنیدن نام مبارک آن سرور صلی اللہ علیہ
وآله وسلم ایمان آورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

وجماعه که باوی بودند و نیز بشرف اسلام مشرف شدند بریده عرض کرد که یا رسول باید که
وقت درآمدن مدینه لوای با تو باشد بریده عمامه خود را از سر برآورد و آنرا به نیزه بست
و پیش سرور انبیا صلی الله علیه وآله روان شد والتماس کرد یا رسول الله منزل
کدام سعادتمند را بشرف نزول مشرف خواهی گردانید فرمود این ناقه من مامور است
هر کجا که نشیند منزل من همان باشد شعر تا کجا برند سبب رشته در گردنم افگنده دوست
میبرد هر جا که خاطر خواه اوست ؛ بیت ؛ بخود نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را
خم زلفت بقلاب محبت می کشد ما را ؛ و بعضی اصحاب کامل انصاب آن حضرت
بتجارت بزاد راهم گرفته بودند نزول ایشان درین منزل موافق وصول سید العالمین
صلی الله علیه وآله وسلم افتاد و جامهای سفید برای آنحضرت و برای ابوبکر صدیق رض
هدیه نمودند و از انجانب انصار محبت شعار چشم انتظار براه قدوم سید ابرار نهاده
مترصد قدوم میمنت لزوم وی صلی الله علیه وآله وسلم می بودند و هر صبح بر بلندیهای
مدینه منتظر طلوع آفتاب جمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم می ایستادند و چون آفتاب
گرم میشد بجایهای خود برمیگشتند روزی بجایهای خود باز آمده بودند ناگاه یکی
از یهود در مقام سعود ایستاده بود نظرش بر کوکبه قدوم محمدی افتاد دریافت که
آن حضرت همین است که شرف قدوم می آرد بقبیله انصار که نزدیک او بودند فریاد
برآورد که اینک مقصد و مقصود شما در رسید نظم اینک آن سرو خرامان میرسد ؛ اینک
آن گلبرگ خندان میرسد ؛ شاد باش ای خسته هجران بلا ؛ کز پی درد تو درمان
میرسد ؛ شوق کن ای بلبل گلزار عشق ؛ کان گل نو از گلستان میرسد ؛
در دل افسرده روحی میدمد ؛ مرده تن را مژده جان میرسد ؛ تازه باش ای
تشنه وادی غم ؛ کز برایت آب حیوان میرسد ؛ دور شو ای ظلمت شام فراق
کآفتاب وصل تابان میرسد ؛ مسلمانان سلاحهای خود برداشته باستقبال و

اجلال سرور انبیا برآمدند اول نزول برکت وصول آن سرور در منازل بنی عمرو
بن عوف که حوالی مسجد قبا بود واقع شد در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه
اول از هجرت و از فضائل روز مبارک دوشنبه است که ولادت سرور انبیا صلی الله
علیه وآله وسلم و ابتدای بعثت او و هجرت و قدوم مدینه مبارک و قبض روح پاکش
هم در روز دوشنبه بود وکذا فی شرف المصطفی لابن جوزی و پیش بعضی ارباب سیر
ابتدای کتابت تاریخ هم درین روز بود بامر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن
مشهور آنست که ابتدای اعتبار تاریخ و کتابت آن در زمان عدالت نشان عمر بن
الخطاب بود از شهر محرم باتفاق جناب ولایت مآب علی بن ابیطالب سلام الله علیه
و سه روز بروایتی چهار روز و بروایت دیگر زیاده ازان هم درین موضع اقامت فرمود
اساس تقوی یعنی اساس مسجد قبا نهاد و در مدت اقامت هم درین مسجد نماز گذاردند و هم درین
مقام علی مرتضی علیه السلام بتفاوت سه روز که دران مدت در مکه معظمه بود و ودائع مردم [illegible] نموده
متوجه ادراک صحبت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم شده بود در رسید و در خبر صحیح آمده که
در روز قدوم آنحضرت ابوبکر صدیق به ملاقات و دریافت مردم مشغول بود و آنحضرت
نشسته بود و صمت و سکوت بروی صلی الله علیه وآله وسلم غالب گشت چون آفتاب
مقابل جمال جهان آرای آنحضرت آمد ابوبکر صدیق ردای خود گرفته پیش ایستاد تا بر آن
حضرت سایه کند و نیز در روایت است که بعضی مردم را بسبب ازدحام و اشتباک عموم
خلائق اشتباه می افتاد که مگر پیغمبر خدا ابوبکر صدیق است و کسوتها که هر دو پوشیده بودند نیز
مشابه یکدیگر بود و نیز آنحضرت سر مبارک در پیش افگنده خاموش نشسته بود ابوبکر چون
این معنی دریافت برخاست و ردای خود را گرفته ایستاد و بر آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سایه کرد تا موجب رفع اشتباه مردم گردد **فصل** سرور انبیا صلی الله علیه و
سلم بعد از تشریف این مقام به مدینه معلوم شد که روز جمعه بعد از ارتفاع نهار عزیمت [illegible]

مدینه با سکینه رخت اقامت بربست قبائل انصار از پیاده و سوار اجتماع نموده و سلاحها
پوشیده در رکاب کرامت مآب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روان شدند بنی
عمرو بن عوف که ساکنان منازل قبا بودند بعذرخواهی آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم آمده عرض نمودند که مبادا گرد ملال بدامان عزت وجلال حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه وآله وسلم ازین منزل نشسته باشد و موجب انتقال بموضعی دیگر شده فرمود
من مامورم بقریه که اکالة القری ست یعنی مدینه معظمه و معنی اکالة القری در بیان اسامی
شریفه این بلده طیبه بظهور پیوسته باشد بعد از برآمدن آفتاب رسالت از مشرق قبا
هر کدام از قبائل انصار دیده توقع و انتظار براه امید دوخته بودند تا شاید که بمنزل وی
پرتو نزول و استقرار اندازد و هر کدام مهار ناقه گرفته پیش آمده می ایستادند و التماس
نزول برکت وصول کرده اظهار نعمت و ثروت و وثوق عهد مودت و رسوخ وعده محبت
مینمودند و آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم همه را دعای خیر میکردند و میفرمودند این ناقه من
مامور است هرجا که نشیند همانجا قرارگاه منست تا بقبیله بنی سالم در بطن وادی که قریب
قباست وقت نماز جمعه در رسید و اقامت جمعه بدران موضع که الآن بمسجد جمعه مشهور است
فرمود و خطبه بلیغه متضمن طریقه ابشار و انذار ادا نموده قلوب اهل ایمان را نوازش ساخت بعد
ازان جانب رهنمای طریق گرفته متوجه طیبه مطیبه شد قبیله قبیله مهمانان و دستور پیش آمدند
دست برزمام سعادت فرجام ناقه آنحضرت میزدند و التماس میکردند و آنحضرت علیه السلام
دعای خیر فرموده میگذشتند و منتظر بودند تا ناقه بکجا نشیند تا بموضعی رسید که منبر شریف
مسجد نبویست صلی الله علیه وآله وسلم ناقه بی اختیار آنجا نشست و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم هم برپشت او حالتی که مخصوص زمان نزول وحی بود در گرفت و هم چنان
ناقه ازان موضع که نشسته بود برخاست و قدمی چند از آنجا پیشتر رفت و هم بطور خود
برگردیده باز بهمان موضع اول نشست و بر روایتی بر در ابوایوب انصاری که اقرب …

منازل بوده بموضعی نشست ابو ایوب انصاری اسباب حوائج آنحضرت را علیه السلام
از پشت ناقه برداشت و بنظر شریف در آورده درون منزل خود برد آنحضرت
فرمودند المرء مع رحله یعنی منزل هر کس همانجاست که اسباب و اشیاء او در انجا بود
پس هم بمنزل ابو ایوب بسعادت نزول شریف مشرف آمد ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء بیت مبارک منزلیکان خانه را بهی چنین باشد : همایون کشوری
کان عرصه را شاهی چنین باشد : و پیشتر در بیان نسب انصار اشارتی رفت
که منزل ابو ایوب همان منزل ست که تبع باستماع خبر بعثت آنسرور صلی الله علیه
وآله وسلم از احبار یهود و قدوم او درین موضع برای او بنا کرده بود و ابن جوزی در
کتاب شرف المصطفی می آرد که چون ناقه آنحضرت بر در ابو ایوب انصاری نشست
جماعه از دختران بنی النجار بشادمانی قدوم سید ابرار دف زنان برآمدند و گفتند
شعر نحن جوار من بنی النجار : یا حبذا محمد من جار : فرمود آیا دوست میدارید
شما مرا ای قبائل انصار گفتند بلی یا رسول الله فرمود والله من نیز شما را دوست
میدارم ازینکه اکثر علماء حدیث ثبت ست می آرد که در وقت قدوم آنحضرت
علیه السلام مخدرات قبائل انصار بر سر کوچها و بر در سرایها بر آمده بودند و میگفتند شعر
طلع البدر علینا من ثنیات الوداع : وجب الشکر علینا ما دعا لله داع : و بنده
و آزاد و خرد و کلان و مرد و زن همه بقدوم مسرت لزوم آنحضرت صلوات الله
علیه فرحان و مسرور بوده میگفتند جاء رسول الله و جاء نبی الله و حبوش نیز بعادت که
دارند نیزه بازی میکردند و اداء فرح و سرور مینمودند انس رضی الله عنه روایت میکند که
دران زمان پسری بوده ساله میگوید یاد دارم که روزی آنحضرت بمدینه منوره قدوم
آورده و در دیوار مدینه منور طلعت او روشن شد چنانکه آفتاب طلوع کند و روزیکه ازین
عالم پنهان شد همه جا تیره و تاریک گشت بعینه چنانکه آفتاب نشیند محمد اسحق بروایت

ابو ایوب انصاری می آرد که چون سرور انبیا علیه السلام منزل ورا بشرف نزول مشرف
ساخت آنحضرت پایان خانه را اختیار کرد من و والده و فرزندان من از بالاخانه پائین
عرضداشت کردیم یا رسول الله مادر و پدر من فدای تو باد من در سکونت بالاخانه
بسیار حرج و کلفت میکشم چون روا باشد که سرور انبیا در زیر باشد و ما بر بالاخانه نشینیم
یا رسول الله تو بالاخانه اختیار کن تا ما بزیر آییم فرمود پایان خانه ما را اصلح و انسب است
که جماعه با ما اند و طوائف مردم ملازمت می آیند تو و اهل تو بر بالاخانه باشید ابو ایوب
می گوید که روزی کوزه آب در آنجا که ما بودیم بشکست در خانه جامه خوابی بود که غیر آن
ما را لحاف نبود بامنظراب تمام آبها را بدان جامه بچیدیم تا مبادا در زیر بام افتد و موجب
ایذای ملازمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم گردد و در روایتی دیگر آمده است
که دایم ابو ایوب در تضرع و التماس بود تا آن سرور بالاخانه برآمد و او و اهل او
در پایان افتادند و هم از ابو ایوب رضی الله عنه روایت است که در آن مدت که آنحضرت
علیه الصلوة و السلام در منزل من شرف نزول ارزانی داشت سعد بن عباده
سعد بن معاذ و دیگر انصار طعامها برای ملازمان آنحضرت علیه الصلوة و السلام مهیا
ساخته میفرستادند روزی یکی از ایشان در طبخ طعام تکلف بسیار کرده چیزی بقول یعنی پیاز
و سیر در آن انداخته بخدمت فرستاده بود آن حضرت صلوات الله علیه تناول نفرمود
و مکروه داشت و لیکن باصحاب اشارت فرمود که شما بخورید من مثل شما نیستم مرا مصاحبی است
که از رائحه این طعام ایذا میکشد من نمیخواهم که ایذا صاحب خود بکنم و هم وی روایت کرده است
که روزی من طعامی برای آن حضرت طیار کردم که سیر داشت آنحضرت میل نفرمود
عرض کردم یا رسول الله مگر سیر خوردن حرامست فرمود حرام نیست من مناجات میکنم
و با صاحب خود سر میگویم از آن جهت خوردن این مکروه میدارم شما بخورید باکی
نیست ابو ایوب می گوید دیگر هیچ مرتبه من نخوردم و مکروه داشتم چیزی را که رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم نکرده داشته و مدت اقامت آنحضرت در منزل ابو ایوب باصح
روایات هفت ماه بود و در روایات دیگر کم و بیش نیز واقع شده و بعد از استقرار منزل
فرا ابو رافع و زید بن حارثه را با پانصد درهم و دو شتر بمکه فرستادند تا حضرت فاطمه زهرا و
ام کلثوم و ام المومنین سوده را و ام ایمن زوجهٔ زید بن حارثه را و اسامه بن زید آوردند
همراه ایشان عبدالله بن ابی بکر نیز رفت تا عیال ابوبکر صدیق با عایشه و والدهٔ اش
ام رومان و اسما بنت ابی بکر و عبدالرحمن بن ابی بکر نیز قدوم آوردند تا ظاهر و باطن
احوال کرامت مآل آنحضرت صلوات الله علیه روی بجمعیت آورده در مهمات
دعوت دین و ابلاغ رسالت رب العالمین مشغول شدند وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مصرع کجا حدیث حسنت را هنوز آغاز می‌بینم بیت باش تا پیش
جمال تو بهار دگرست ٭ یک گل از صد نشکفت ست گلستان ترا ٭ چون مبادی
طلوع این صبح سعادت از منازل انصار آمد و ظلمات غی و ضلالت ایشان را بانوار
رشد و هدایت مبدل گردانید عروق حسد یهود نابهبود بعلاقهٔ عداوت ایشان نسبت
با آنسرور علیه السلام نیز جنبید انواع خباثت و مفاسد درمیان می‌آوردند بعضی باظهار
عداوت کوشیدند و چندانکه توانستند در هلاک خود تقصیر نکردند چنانکه حیی بن اخطب
برادر او یاسر بن اخطب که از میان یهود بشدت عداوت و خبث شرارت گرفتار
بودند و امثال ایشان صفیه بنت حیی رضی الله عنها که آخر در فتح خیبر قدم در راه
مخالفت ایشان زده بشرف اسلام مشرف شده بود روایت میکند که من
محبوب ترین اولاد بودم پیش پدر و عم خود دران ایام که آنحضرت علیه السلام
تشریف قدوم مدینه ارزانی داشت ایشان بدیدن آنحضرت صلوات الله
علیه رفتند از اول صبح تا وقت غروب آفتاب در ملازمت او بودند شب چون
بمنزل باز آمدند ایشان را دیدم که ثقل کسل غم و اندوه و محنت که بالای آن

تصور نتوان کرد آمده در خانه افتادند من بعادت مالوف پیش ایشان رفتم چندان
در زیر بار غم و اندوه بودند که هیچکدام از ایشان را فرصت و طاقت آن نبود که
التفات بجانب من توانند نمود درین میان عم من با پدرم مے گوید اهو هو آیا
این مرد همان پیغمبر آخر الزمانست که نعت او در توریت خواندیم پدر میگوید نعم
واللہ پس گفت به یقین میدانی که این همانست گفت نعم واللہ این همانست
گفت که در نفس خود نسبت با وی چه می یابی محبت یا عداوت گفت العداوة
واللہ تا زنده ام در عداوت او می کوشم پس هر دو آن شقی ازلی بعلت حسد و
عداوت سرور انبیا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم گرفتار وبال نکال ابدی گشتند نعوذ باللہ
منها و بعضے مگر ازین طائفہ اشقیا حیلہ و نفاق را وسیلہ جمع حطام دنیاوی وصیانت
حیات فانی ساختند و جماعۂ از اوس و خزرج نیز در علت نفاق با ایشان اتفاق
نموده بدرکات جهنم افتادند و بعضے دیگر از احبار یهود و علماء ایشان که سابقہ رحمت
ازلی بر ناصیۂ اقبال ایشان خوف سعادت نگاشته بود بمقتضای معرفتیکه بتحقیقت
و صدق رسالت سید المرسلین صلوات اللہ علیہ از توریت حاصل کرده بودند بدین
اسلام مبادرت نمودند و بی توقف و تردد گردن اطاعت در ربقۂ اسلام در آوردند
چنانچه عبد اللہ بن سلام که از احبار یهود و اشراف ایشان و از اولاد یوسف پیغمبر
علیه السلام بود همان روز که آن سرور علیه الصلوة والسلام در منزل ابو ایوب
نزول فرمود بملازمت آمده شهادت اسلام بجا آورد بیت مدتے بود که
مشتاق لقایت بودم ٭ لاجرم روے ترا دیدم و از جا رفتم ٭ ولیکن از آنحضرت
صلوات اللہ علیہ التماس نمود که پیش از آنکه بیعت اسلام وے بظهور آید و
بگوش یهود نا بهبود رسد احوال او را از ایشان استفسار نموده امتحان خبث و
کذب ایشان فرمایند تا در حق او چه میگویند و بوی چه اعتقاد دارند فرمود

تا جماعہ را از یہود حاضر آوردند فرمود یا معشر یہود وای بر شما باد کہ ایمان نمی آرید با آنکہ بتحقیق مرا می شناسید و بیقین میدانید کہ من رسول خدا ام و بحق آمدہ ام گفتند ما ترا نمی شناسیم و در کتاب خود اصلا ذکر تو نمی یابیم فرمود عبد اللہ بن سلام را چہ میگوئید و او را در میان خود در چہ مرتبہ می نہید گفتند ہو سیدنا و ابن سیدنا و اعلمنا و ابن اعلمنا او مہتر و مہتر زادہ ماست و دانا تر زادۂ قوم ماست فرمود اگر وی ایمان آرد و بصدق من گواہی دہد قبول دارید یا نہ گفتند حاشا و کلا کہ وی ایمان آرد و بصدق تو گواہی دہد سہ بار ہمین کلمہ تکرار فرمود ایشان ہمین نہج جواب میدادند فرمودند عبد اللہ بن سلام را بگوئید تا بیرون آید برآمد و بقوم خود خطاب کرد و گفت ای قوم میدانید کہ وی رسول بحق است و فرستادۂ خدا است چرا منکر می شوید و خود را در ہاویۂ شقاوت میز نید گفتند دروغ میگوئی ما کجا میدانیم کہ وی رسول خدا است و فرستادۂ حق است و بعد ازان در شان عبد اللہ میگفتند ہو شرنا و ابن شرنا و اجہلنا و ابن اجہلنا یعنی عبد اللہ بن سلام بدترین ما زادۂ بد و جاہل ترین و زادۂ جاہل از قوم ماست و بہ تفصیل مکائد و خباثت یہود از کتب سیر و تفاسیر اطلاع توان یافت قاتلہم اللہ ما اخذلہم و ما اشقاہم و فی الحقیقت دانا تر و شناسا تر با حوال آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حقیقت رسالت او از یہود کسی نبود و در کتب سماویہ احوال و اوصاف آنحضرت علیہ السلام میخواندہ منتظر بعثت و قدوم او بودند و یکدیگر را بادراک سعادت دریافت او وصیت میکردند و بشارت میدادند کما قال اللہ تعالی یَعْرِفُوْنَہٗ کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَہُمْ در شان ایشا نسبت معرفت پدران مر پسر انرا علم شہودی یقینی ہست ہمچنان معرفت یہود بود با حوال و اوصاف آن سرور لہذا بگفت یَعْرِفُوْنَ ابناہم و با وجود این علم و معرفت بشقاوت و وبال ابدی گرفتار بودند نعوذ باللہ من علم لا ینفع

وقلب لا یخشع مصرع علمے کہ رہ بحق نماید جہالت است ٭ دیدۂ اقامت حضرت
رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق علماء سیر و تواریخ در مدینہ مطہرہ دہ
سال بود و تفصیل سوانح و وقائع مدت مذکورہ از غزوات و سریات و فتوحات
و فیوضات و شرائع و احکام کہ عالم را بانوار ہدایت و اسرار حکمت منور و مجلی
ساخت و از ظلمات جہل و غوایت و فساد اہل جہل و بطالت پاک گردانید در
کتب سیر مبین و مذکور شدہ است و چون طی این اوراق مخصوص بشمر بعضے از
احوال طیبۂ طیبہ است لسان وقت بشرح و بسط مساعدت نکردہ موقوف بوقت و
دیگر و تالیف علیحدہ افتاد واللہ الموفق و لیکن با وجود آن اگر اشارت اجمالی بتراجم
و عنوانات اصول وقائع و حوادث کہ در سنین ہجرت وقوع یافتہ کردہ شود وجہے
نباشد تا طی این اوراق از استمال بعضے از ان خالی نباشد فما یدرک کلہ لا یترک
کلہ و چون مقصود اختصار و اجمال بود ترک تعرض بہ بیان روایات و اختلافات
کہ در تعیین تاریخ و غیر ذلک واقع شدہ مناسب وقت آمد بدانکہ سرور انبیا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سنہ اولی از ہجرت بعد از تاسیس بنا مسجد قبا و عمارت
مسجد شریف مدینہ مطہرہ و احکام عقد مواخات درمیان مہاجرین و انصار بموجب
حضرت پروردگار مستعد و متہئی حرب و قتال نشست تا عالم را از مواد شر و فساد
اصلاح نمودہ ظلام کفر و جاہلیت را بنور علم و ایمان مبدل گرداند و بعد از یازدہ ماہ
در دوم شہر صفر بغزوہ ابوا کہ موضعیست قریب مدینہ منورہ با شصت کس بطلب
کفار قریش برآمد و در ودان کہ نام موضعیست قریب ابوا ملاقی شد و بی آنکہ قتال
وقوع یابد بمدینہ مطہرہ رجوع فرمود و ہمدرین سال حمزۃ بن عبد المطلب رضی اللہ عنہ
عقد لوائے سفید فرمود بجانب سیف البحر با سے سوار از مہاجرین بر سر قافلہ
ابوجہل لعین کہ با سیصد سوار میگشت بفرستاد و جماعۂ از عرب درمیان افتادہ با

عقد مصالحت و مسالمت بر بستند و عبیدة بن الحارث بن عبد المطلب
را با شصت و بقولی هشتاد کس از مهاجرین با عقد لوا با جمعی عظیم که سردار
ایشان ابوسفیان و بقولی عکرمه بن ابی جهل بود بعث فرمود و بقولی
این اول لوائی بود که در اسلام بسته شد و درینجا نیز محاربه وقوع نیافت
جز آنکه سعد بن ابی وقاص تیر بجانب کفار انداخت و این اول تیری بود
که در راه خدا انداخته شده که از جمله مناقب اوست رضی الله عنه
و در اول این سال عبد الله بن سلام چنانچه سابق ذکر یافت اسلام آورد
و همدرین سال سلمان فارسی مسلمان شد و عمروی بروایتی سی صد و
پنجاه سال و بقولی دو بیست و پنجاه سال بود و درین مدت در طلب دین
حق و شوق ملازمت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم میگشت و وی
در اول از مجوس فارس بود بعد ازان در دین نصاری در آمده و در آخر
بوصیت یکی از علما انصاری بشوق دریافت سعادت دین محمدی بمدینه
افتاده و درین مدت زیاده از ده جا فروخته شده و بنده گشته تا بعد از ظهور
نور نبوت بسعادت اسلام مشرف گشت رضی الله عنه و همدرین سال گرگی
در خارج مدینه بسخن در آمد و از حقیقت نبوت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم
خبر داد و همدرین سال فاطمه زهرا سلام الله علیها و سوده و عائشه رضی الله عنهما
که دران زمان در عقد نکاح آنحضرت بودند و دیگر بنات شریف را رضی الله
عنهن با عیال ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مکه بمدینه طلبید و همدرین سال
با عائشه صدیقه بعد از هفت ماه از هجرت زفاف فرموده بروایتی زفاف
عائشه در سال دوم بود و قول اول صحیح تر و معتبر ترست و همدرین سال بعد از
هجرت بیکماه و در حضر نماز چهارگانی فرض شد و پیش از هجرت فرض شد و پیشتر از

هجرت فرض نماز دو رکعت بود همچنانکه الان در سفر گذارند و همدرین سال سنت اذان مشروع شد و بصوم یوم عاشورا امر فرمود و بعد از نزول صیام رمضان آن اهتمام و مبالغه که در روز عاشورا بود نماند و استحباب آن منوط باست و در آخر عمر فرمود اگر بسال آینده بسر برم روز تاسع از محرم نیز روزه دارم و در سنه ثانیه از هجرت در ربیع الاول بغزوه بواط در دولیست نفر از صحابه بقافله قریش که امیه بن خلف دران میان بود در ناحیه رضوی که سه روزه راه مدینه بجانب مکه است پیش آمد و بی آنکه قتالی واقع شود بمدینه مشرف رجوع فرمود و در جمادی الاولی بغزوه عشیره که نام مکانی ست از بنی مدلج برآمد و با بنی مدلج و بنی ضمیره عهد مصالحت و مسالمت بربسته بی وقوع حرب و قتال رجوع فرمود بعد ازان سعد بن ابی وقاص را رضی الله عنه با هشت نفر از مهاجرین بعث فرمود وی نیز بی آنکه جنگی واقع شود بازآمد بعد ازان کرز بن جابر فهری بمواشی مدینه غارت زد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطلب وی برآمد تا قریب وادی بدر رسید و یرا نیافت و این غزوه را بدر اولی گویند و همدرین سال در اواخر جمادی الاخری عبد الله بن جحش اسدی که پسر عمه آن حضرت بود با هشت نفر و بقولی دوازده کس در ترصد قافله قریش بیرون فرستاد و در قرب مکه با قافله ایشان که از تجارت شام قدوم می آورد ملاقی شد در اول رجب بگمان آنکه سلخ جمادی الاخری ست و او قتال داد ند و غنیمتی بدست آوردند و این اول غنایم اسلام بود و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بلاحظه حرمت رجب که از اشهر حرم ست قتالیکه واقع شد مرضی نیفتاد و غنیمت را از ایشان قبول نه فرمود تا آیت و یسئلونک عن الشهر الحرام الآیه نزول یافت پس آنحضرت

صلوات الله علیه بحکم الٰهی غنیمت را قبض نموده قسمت فرمود و درین سریه
عبد الله بن جحش را امیر المومنین میخواندند و آنکه گویند که اول کسیکه با میر المومنین
خطاب یافت عمر ابن الخطاب بود مراد آنست که از خلفای اول کسیکه او را
امیر المومنین میگفتند آنجناب بود رضی الله عنه نه مطلق صرح به العلماء و همدرین
سال در شهر صفر و بروایتی در ماه رجب فاطمه زهرا را با علی مرتضی سلام الله
علیهما تزویج فرمود و عمر شریف حضرت زهرا در انوقت شانزده سال و بروایتی
سیزده سال بود و سن شریف حضرت مرتضی بست و یک سال و پنج ماه و
درین سال قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل یافت بعد از هفده ماه
از هجرت و همدرین سال در ماه شعبان فریضهٔ رمضان و صدقه فطر نزول یافت
و در مصلی مدینه منوره نماز عید بگذارد و عبد الله بن زبیر بعد از بست ماه از هجرت
ولادت یافت و وی اول مولودی بود که بعد از هجرت بعالم وجود قدم نهاد
و درین سال غزوه بدر کبرے که مشهورست در صبح هفدهم رمضان وقوع یافته
سبب نگونساری کفر و باعث عزت اسلام شد و ابوجهل لعین و دیگر از رؤسای
قریش هفتاد نفر کشته شدند و هفتاد کس از ایشان اسیر گشتند و عباس بن
عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب از جمله ایشان بودند و ابولهب خبر گریختن لشکر
رفته بعد از هفت روز بعلت عدسه رفت اقامت بدار البوار کشید و از لشکر
مسلمانان هشت تن از انصار و پنج نفر از مهاجران بشرف شهادت رسیدند
و عدد مسلمانان درین غزوه سی صد و سیزده بود هفتاد و هفت از مهاجران و دویست
و سی و شش از انصار و هفتاد شتر و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر بود
و عدد مشرکان نه صد و پنجاه بود و صد اسپ و شمشیر ذوالفقار از جمله غنائم این
غزوه بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خاصه خود از غنایم اختیار کرده

وہمدرین روز نصرت روم بر فارس اتفاق افتادہ موجب تضاعف فرح
مسلمانان گشت وہمدرین ایام رقیہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ زوجۂ عثمان بن عفان بود در مدینہ منورہ وفات یافت اسامہ بن زید
وعثمان بن عفان بدفن وی مشغول بودند کہ بشارت این فتح عظیم بمدینہ مکرمہ
رسید وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از قدوم بمدینہ مطہرہ ہفت روز
اقامت فرمودہ بغزوہ بنی سلیم برآمدہ بہ مقامی رسید کہ آنرا کدر گویند وہمدران
جا سہ روز اقامت فرمود بی وقوع محاربہ وقتال رجوع فرمود وہمدرین سال
عصما بنت مروان کہ ایذای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہجو مسلمانان میکرد
کشتہ شد وہمدرین سال روز شنبہ نصف شوال بغزوہ بنی قینقاع کہ نام
قبیلہ از یہود است برآمد تا پانزدہ روز محاصرہ داشت وبشفاعت عبد اللہ بن
ابی منافق از قتل واگذاشتہ ایشان را جلای وطن فرمود ودرین سال
نماز عید الاضحی گذارد وہمدرین سال امیہ بن ابی الصلت شاعر کہ ہم در جاہلیت
خیال تدین ونالہ داشت وکتب متقدمہ خواندہ در دین النصاری درآمدہ و
از عبادت اصنام اعراض نمودہ بود بمرد ووی از علمای اہل کتاب استماع
خبر نبی آخر الزمان نمودہ منتظر ظہور این نور بود وباحساس فضائل در ذات خود
ہوای نبوت ورسالت در سر داشت وچون خبر ظہور نبوت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم شنید بعلت حسد وحقد وسابقہ شقاوت ازلی گرفتار نکال و
کفران گشت وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باستماع شعر وی کہ متضمن
علم وحکمت بود در حق وی فرمود امن لسانہ وکفر قلبہ وبروایتی امن شعرہ
وکفر قلبہ واقع شد واللہ الہادی وہو المضل ونعوذ باللہ من الضلال ودر
سنہ ثالثہ در پنجم ذی الحجہ غزوہ سویق بود کہ ابو سفیان بعد از غزوہ بدر سوگند

خورده و بر خود روغن و غسل جنابت حرام ساخته بود که تا از محمد صلی الله علیه و آله و سلم کینهٔ کشتگان بدر نکشد بجای خود ننشیند لبس تا دویست سوار از مکه بقرب سه میل از مدینه آمده مردی را از انصار که دران ناحیه بود کشتند و چند خانه را که در حوالی آن بودند خراب ساخته رو بگریز نهاد سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم با دویست مرد بدنبال او بر آمد وی و جماعت وی از غایت ترس و گریز پای انبانهای سویق را که برای زاد راه برداشته بودند در راه انداخته میرفتند و ازین جهت این غزوه را غزوه سویق نامیدند بعد از بیخبر و ز سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مطهره باز آمده بقیه ذی الحجه اقامت فرمود بعد ازان بغزوه نجد بر آمد و تا ماه صفر در انجا اقامت فرمود و بی وقوع محاربه رجوع فرموده اکثر ربیع الاول در مدینه مکث فرمود باز در طلب قریش بجانب بحران بر آمد و بربیع الآخر و جمادی الاولی در انجا اقامت فرمود از انجا نیز بوقوع واقعه بمدینه مطهره عود نمود بعد ازین در ماه شوال زید بن حارثه را بر وی فرو بعث فرمود و قافله قریش را که در وی ابو سفیان بود غارت کرده نقد بسیار غنیمت آورد و هم درین سال محمد بن مسلمه با چهار نفر دیگر کعب بن الاشرف یهودی را که اکثر هجو مسلمانان میکرد و بر کشتگان غزوه بدر میگریست و مشرکان را بر قتال مسلمانان ترغیب و تحریض میکرد بقتل رسانیدند و هم درین سال عثمان بن عفان رضی الله عنه به کلثوم بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تزوج کرد و سید انبیا صلوة الله علیه حفصه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما در ماه شعبان تزوج فرمود پیش ازین در تحت خنیس بن حذیفه بدری بود که در مدینه فوت کرد و در رمضان زینب بنت خزیمه را که وی را ام المساکین می گفتند از جهت کثرت طعام او مساکین را تزوج فرمود و وی بعد از هشت ده روز و بقولی دو ماه و بروایتی سه ماه وفات یافت و هم درین سال

امام المؤمنین حسن بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم در نصف رمضان ولادت
یافت و ولادت امام شهید حسین بن علی سلام الله علیهما در سنه چهارم شد
رابع یا خامس شعبان و همدرین سال در رابع شهر شوال غزوه احد وقوع
یافت که در وی دندان مبارک و شفت شریف مجروح شد و سید الشهدا حمزه
بن عبد المطلب و هفتاد صحابی دیگر از مهاجرین و انصار بشرف شهادت
رسیدند و از مشرکان بیست و دو کس کشته شدند و سرور مشرکان ابوسفیان
بود و بعد از غزوه احد غزوه حمراء الاسد بود که موضعیست قریب بمدینه مطهره
چون از غزوه احد رجوع فرمود فردای آن روز شانزدهم شوال و همان
حال و همان مردان که بجنگ احد بر آمده بودند بدنبال دشمنان دین بر آمد تا
ندانند که ضعف و شکستگی بحال خیر مآل مردان دین راه یافته است و تا هشت
میل سیر فرمود و سه روز همانجا اقامت نموده رجوع فرمود و همدران سال
حضرت فاطمه زهرا بحسین بن علی بعد از ولادت امام حسن سلام الله علیهم به پنجاه
روز علوق گرفت در سنه رابعه سریه بیر معونه شد که هفتاد جوان از انصار که
ایشان را قرا میگفتند در انجا بشهادت رسیدند و سید المرسلین صلوات الله علیه
تا چهل روز در قنوت فجر بر آن قبائل عرب که ایشان را کشتند دعا کرد و همدرین
سال سریه رجیع بود که طائفه از مشرکان آمده بیعت اسلام کردند و جماعه از
اصحاب را بجهت تعلیم احکام دین از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم التماس نموده
بردند چون بموضعی رسیدند که آنرا رجیع خوانند و بغدر نهاده قبیله بنی هذیل را
آواز دادند و بعضی را ازین اصحاب کشتند و بعضی را اسیر کرده بدست کفار مکه
بفروختند تا بانتقام کشتگان بدر ایشان را بقتل رسانند و از جمله شهدای رجیع یکی
عاصم بن ثابت بود که از حق سبحانه تعالی حمایت و عصمت جسد خود از مساس

دست کفار در خواسته بود پس حق سبحانه و تعالی زنبوران را گماشت تا مرده وی
را در گرفتند و هیچکس نتوانست که نزدیک وی بیاید و چون شب شد سیلی فرستاد
که مرده وی را از آن وادی یا که برد و در ربیع الاول این سال غزوه بنی النضیر
بود که قبیله از یهود است و تا شش روز ایشان را محصور داشت و در آخر بجانب
شام و نضیر بجلای وطن راضی شده بر آمدند و هم درین سال هلال ذی القعده
بدر صغری بود که چون ابوسفیان از جنگ روز احد برگشت منادی نداء درداد
که موعد میان ما و شما بدر است که سر سال آنجا جمع آییم و داد مقابله و محاربه دهیم
چون میعاد نزدیک رسید ابوسفیان بترسید و نعیم بن مسعود را بست قراضه زر
وعده کرد تا اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم از بیرون آمدن
بترساند سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم با هزار و پانصد صحابی رضی الله عنهم
بر آمد سالماً و غانماً بمدینه مطهره رجوع فرمود و شان نزول آیه کریمه اذ قال
لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم الآیه این قضیه بود و هم درین سال
زید بن ثابت بحکم حضرت رسالت خط و کتابت یهود را بیاموخت تا بر خفایا و اسرار
ایشان اطلاع تواند نمود و در ذی القعده این سال قضیه رجم یهودی و یهودیه شد
و هم درین سال در قضیه بنی النضیر آیت تحریم خمر نزول یافت و بعضی بر آنند که
تحریم خمر در سال سوم بود و تحقیق آنست که تحریم خمر چند بار شده آخر الامر درین
سال بقول راجح و بقولی در سال ششم که غزوه حدیبیه بود با آیه کریمه یا ایها
الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
تحریم وی علی الاطلاق قطعی گشت و هم درین سال بشهر شوال ام سلمه را تزوج
فرمود و زوج اول او ابوسلمه و زینب بنت خزیمه ام المومنین و فاطمه بنت
اسد ام علی بن ابی طالب هم درین سال وفات یافتند در سنه خامسه در شهر

ربیع الاول غزوہ دومۃ الجندل بود بی وقوع مقابلہ و محاربہ و در محرم غزوہ ذات رقاع
بود کہ در وی صلوٰۃ خوف شریعت یافت و در وجہ تسمیہ این غزوہ بذات رقاع اقوال
بسیارست اصح اقوال آنست کہ در صحیح بخاری از ابی موسی اشعری روایت کردہ
است کہ اصحاب رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از جہت پیادگی برہنہ پائی خرقہا
ورقعہای جامہ بپایہا پیچیدہ بودند و بعضے گویند کہ ذات الرقاع نام درختیست
یا نام موضعیست کہ بعضے بقعہای وی سیاہ بود و بعضے سفید و ہمدرین سال در
ثانی شعبان غزوہ مریسیع بود کہ نام آبی ست مر بنی خزاعہ را و این غزوہ را غزوہ
بنی المصطلق نیز گویند و جویریہ بنت الحارث کہ نام اصل او برہ است از اسرای
این غزوہ بود کہ آنحضرت علیہ السلام او را اعتاق نمودہ تزوج فرمود و حدیث افک
عایشہ و تزوج زینب بنت جحش کہ دختر عمہ آن حضرت و در تحت زید بن حارثہ
رضی اللہ عنہا بود و بروایتی نزول آیہ تیمم ہمدرین سال بود و در ذی قعدہ این سال
غزوہ خندق بود کہ او را احزاب گویند و درین غزوہ سید ابرار صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم شمشیر ذوالفقار در کمر حیدر کرار بربست و نعیم بن مسعود پیش آنحضرت آمدہ
اظہار اسلام خود نمودہ بامر آنحضرت درمیان قبائل یہود و کفار قریش کہ سردار
ایشان ابوسفیان بود بلطائف حیل تفریق و مخالفت انداختہ ہر دو جانب
را مخذول ساخت و درین غزوہ شش تن از مسلمانان و سہ کس از مشرکان
مقتول شدند و بر کفار نگونسار لشکر باد مسلط ساختند دیگر کفار قریش در حوالی
مدینہ نرفت و بعد از رجوع این غزوہ ہمانساعت جبرئیل امین آمدہ بغزوہ
بنو قریظہ تحریص نمودہ بست و پنج روز بنی قریظہ را در محاصرہ داشتند و بعد از
نزول ایشان و رضاے ایشان بحکم سعد بن معاذ تمامہ ایشان بقتل رسیدند
وحی بن اخطب یہودی نیز دریجا مخذول شدہ و قضیہ ابولبابہ و بربستن او خود را

باسطوانه مسجد و گرفتن ماه و شرعیت صلوة خسوف همدرین سال بود و همدرین سال
آنحضرت علیه السلام از بالای اسپ افتاد و ران شریف را خدشه رسید و تا یکچند
درون خانه نشسته نماز گذارد و همدرین سال بقول اصح و بقول جمهور در سال ششم
و بقول جمعی از علما در سال نهم فریضه حج نزول یافت سنه سادسه غزوه بنی
لحیان بود که سرفرد انبیا صلوات الله علیه با دویست سوار در طلب اصحاب
رجیع که به بیر معونه قرار را شهید ساخته بودند بیرون آمده قریب وادی عسفان نزول
فرمود و بنو لحیان گریخته بر در آن جبال بر آمدند و درین غزوه بر قبر والده خود آمده
گریست و بگریه وی علیه السلام اصحاب نیز گریستند چنانچه مشهورست درین
سال غزوه غابه است که عیینه ناقهای آنحضرت را علیه السلام غارت کرده بودند
و سلمه بن الاکوع بر ایشان تاخت و دوید و ناقهای را از دست ایشان رهانیده
آورد و همدرین سال قضیه صلوة استسقا بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
دعا کرد و هفت روز متصل باران بارید و در شوال این سال قضیه عرنیین بود و
همدرین سال غزوه حدیبیه بود و بقولی غزوه بنی المصطلق و اصابت جویریه بنت
الحارث و قضیه افک درین سال بود و اتخاذ خاتم و بعث رسل بملوک آفاق
و اهدای مقوقس پادشاه اسکندریه ماریه قبطیه را و خواهرش سیرین و حمار یعفور
و بغله دلدل همدرین سال بود پس آنحضرت ماریه قبطیه را برای خود اختیار کرد و
سیرین را بحسان بن ثابت بخشید و یعفور در وقت انصراف از حجة الوداع بمرد
و دلدل تا زمان معاویه باقی بود و درین سال کسوف آفتاب وقوع یافت و نماز
کسوف مشروع شد و خوله از ظهار زوج خود شکایت کرد و سورت قد سمع الله قول
التی تجادلک فی زوجها نزول یافت و همدرین سال ام رومان که ام عایشه
و عبدالرحمن بن ابی بکر بود وفات یافت و اسلام ابی هریره که با قبیله دوس

بمدینهٔ مطهره آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خیبر بود پس همانجا آمده و
غزوهٔ خیبر حاضر شد در آخر همین سال بود و در سنهٔ سابعه غزوهٔ خیبر بود که امیر المؤمنین
علی علیه السلام چون سپر از دست مبارکش افتاد در دروازه او را که هشت مرد
با قوت تمام و بقولی چهل نفر طاقت کنانیدن وی نداشتند برکند و سپر ساخت
قتال تا آنکه فتح کرد در دست وی و از لشکر مسلمانان یازده نفر بشرف شهادت
رسیدند و از یهود نود و سه کس به دوزخ شتافتند و صفیه بنت حیی که یکی از امهات
المؤمنین و از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام است از اسیران این غزوه بود که
حضرت او را آزاد کرده در عقد نکاح خود درآورد و قضیهٔ زهر کردن یهودیه
در طعام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و طلوع کردن آفتاب بعد از غروب
بجهت فوت نماز عصر از امیر المؤمنین علی سلام الله علیه که سر مبارک سرور انبیا
علیه السلام در حالت وحی در کنار وی سلام الله علیه بود هم در غزوهٔ خیبر بود
و همدرین غزوه از حمار اهلی و هر ذی ناب از سباع و از بیع مغانم قبل القسمة و وطی
جاری حبشیا از استبرا نهی کرد و همدرین غزوه نکاح متعه حرام شد و در ابتدای
اسلام تا این وقت حلال بود بار دیگر در روز اوطاس که بعد از فتح مکه مضطر بود و مباح
شد بعد از سه روز حرام گشت حرمت قطعی ابدی باتفاق جمیع علما و مخالفت
درین مسئله هیچکس نیست و الا روافض و قصهٔ لیلة التعریس و خواب آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی از نماز صبح و قضای نماز با اذان و اقامت
و جماعت در وقت رجوع از خیبر بود و همدرین سال ام حبیبه بنت ابی سفیان که
که همراه زوج خود بحبش رفته بود و بعد از مردن زوج وی نجاشی ملک حبشه او را
برای آنحضرت تزویج کرد و بقولی این نکاح در سال ششم بود و همدرین سال
آنحضرت با دو هزار و یکصد سوار عمرهٔ قضا بجا آورده و وقت رجوع میمونه بنت

الحارث را در موضع شرف که قریب مکه معظمه است تزوج فرمود و همدرین موضع با وی خلوت داشت و فوت وی رضی الله عنها در سال شصت وسوم از هجرت نیز در همین مقام اتفاق افتاد الآن قبر شریف وی نیز در همین جا ست و وی رضی الله عنها آخر نسا آنحضرت ست در نکاح و بقولی در فوت نیز و بروایتی آخر ازواج مطهره در موت صفیه است والله اعلم و در سنه ثامنه در شهر صفر عمرو بن العاص و خالد بن الولید و عثمان بن ابی طلحه به مدینه منوره هجرت نمودند و بشرف اسلام مشرف شدند و نزد بعضے اسلام ایشان در اواخر سنه سابعه واقع شده و در ذی الحجه از ماریه قبطیه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولادت یافته و آنحضرت سر او را غلامی بخشید و درین سال در مسجد نبوی منبر راست کردند و بروایتی اتخاذ منبر در سال هفتم بود و همدرین سال سریه موته بود که حارث بن عمیر را نبوی ملک بصری با کتاب فرستاد و شرجبیل بن عمرو غسانی ویرا بکشت پس آن حضرت زید بن حارث را با سه هزار کس بر سروی بفرستاد شرجبیل مذکور زیاده از صد هزار کس جمع کرد و قتالی در غایت شدت بهم در پیوست و رایت در دست زید بود و چون بیفتاد و هلاک شد رایت را جعفر رضی الله عنه بگرفت پس وی نیز بیفتاد و عبدالله بن رواحه گرفت چنانچه حضرت عالم پناه صلی الله علیه وآله وسلم اشارتی بدان کرده بود و در آخر طلیعه این فتح در دست خالد بن ولید بود و وی درین غزوه بسیف الله خطاب یافت و جعفر بن ابی طالب بلقب طیار موسوم شد و همدرین سال سریه خبط بود که ابو عبیده بن الجراح در طلب قافله قریش بر آمده بود و چون توشه که همراه داشتند با آخر رسید دابه عنبر را در غایت عظیم چنانکه در کتب سیر مذکور است دریا از برائے ایشان بیرون انداخت تا نصف ماه و بقولی قریب یکماه طعام ایشان همان بود و همدرین سال فتح مکه معظمه بود که در دهم ماه مبارک رمضان با

ده هزار کس از مدینه برآمد و عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه با عیال خود هجرت نموده
در جحفه که میان مکه و مدینه است آمده بآن حضرت ملاقات کرد و پیش ازین بحکم رسالت در
مکه بر سقایه خود اقامت داشت و اسلام معاویه و ابوسفیان و زوجه وی هند و عکرمه
بن ابی جهل و امثال ایشان درین سال بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از فتح
حکم بقتل عکرمه بن ابی جهل فرموده بود و در آخر امراه وی حکیمه بنت حارث اسلام
آورده و او را استیمان نموده بحضرت رسالت برد و وی نیز ایمان آورد و در خلافت
صدیق رضی الله عنه در روز اجنادین کشته شد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بمسجد درآمد ابوبکر رضی الله عنه والد خود را ابوقحافه پیش آورد و آنحضرت او را بنشاند و
دست مبارک بر سینه وی برآورد و پس ابوقحافه اسلام آورد و در وقتیکه ابوبکر ابوقحافه
را بخدمت آورد آنحضرت علیه السلام فرمود چرا شیخ را تکلیف کردی من پیش وی
می آمدم و ظهور این فتح مبارک در بستم رمضان بود و مدت اقامت آنحضرت در
مکه معظمه پانزده روز و درین مدت در حوالی مکه سرایا و بعوث میفرستاد و از هر جانب
انوار فتح ظهور نمود خالد بن ولید را بشکست عزی و عمرو بن العاص را بسواع و سعد
بن فیروز را بر مناة برگماشت و بنای شرک و فساد را برانداخت بعد از آن در دهم شوال
با دوازده هزار از اهل مدینه و طلقای مکه بجانب حنین برآمد و چون اصحاب را نظر
بر کثرت و شوکت خود افتاد گفتند بعد ازین هرگز مغلوب و منهزم نشویم غیرت بارگاه
خداوندی اقتضای امتحان و ابتلای ایشان نموده هزیمت گونه در لشکر اسلام
پیش آورد و حقارت عرب که هنوز ایمان تمام در دلهای ایشان در نیامده بود در میان
خود سخنان گفتن گرفت ابوسفیان گفت این هزیمت تا کنار دریا انتها نپذیرد و دیگری
گفت که تمویهات سحر در آخر بطلان پذیرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پروردگار
خود استعانت و استنصار نموده سنگریزه چند برگرفت و بجانب کفار انداخت تا لشکر

کفار را تمام انهزام پذیر شد و از لشکر مسلمانان درین غزوه چهار کس شهادت یافتند
و هفتاد نفر از مخالفان بدوزخ رفتند پس ابو عامر را با لشکری برای اوطاس فرستاده
غنایم بسیار از انجا بدست آمد از اسیران شش هزار و از شتران بیست و چهار هزار و از
غنم زیاده بر چهل هزار و از فضه چهار هزار اوقیه و درمیان این اسیران شیما بنت
الحارث اخت رضاعی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم اورا اکرام نمود و بجانب
اهل و عیال او باز رسانید بعد ازان بطائف آمد و اهل آن را هژده روز در محاصره داشت
پس فرمود تا منادی ندا دادند که هر که بیرون آید آزاد است پس زیاده از ده کس برآمدند
ابو بکره درمیان ایشان بود که از قلعه خود را در بکره انداخته فرود آمد و از ده کس از
اصحاب در طائف بشهادت رسیدند و از طائف بی اتمام فتح و انهزام مهم آن رحلت
فرمود و از جعرانه احرام بسته در ششم ذیقعده عمره بجا آورد و درهمین جا غنایم حنین قسمت
کرده و وفد هوازن آمده اسلام آوردند و اموال و اسیران ایشان را باز گردانیده و بعد
ازان مالک بن عوف که سید این قوم بود آمده مسلمان شد و صد شتر او را انعام فرمود
و اهل و عیال او را باز داد و او را بر طائف عامل گردانید و درینجا حکایت عرب طلب
غنایم و قسمت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غلبه آوردند حتی شتر او را در زیر درختی
گرفتار ساختند و ردای مبارک او را از کتف مبارک بربودند و بعضی جوانان انصار نیز در باب
غنیمت تکلم کردند و آنحضرت تحقیر و تصغیر متاع دنیا نموده ایشان را بثواب خاص آخرت
و عنایت مخصوص خویش بشارت فرموده بوجه اختصاص و امتیاز رسانیده فرمود این
متاع دنیا سهل است ایشان اقوام من اند و ضعیف الایمان اند اموال بجهت تألیف ایشان
عنایت رفته و بلاد و املاک ایشان از دست تصرف ایشان برآمده خواستم تا ازین
غنایم ایشان را تخصیص کنم و اموال ایشان را بر ایشان رد کنم تا سبب زوال و تزلزل
ایمان ایشان نگردد و بعد ازان عتاب بن اسید را در مکه معظمه استخلاف نمود

بمدینه مطهره رجوع فرمود و درین سال کعب بن زهیر قصیده بانت سعاد در آنحضرت گفته
محفوظ امن و سلامت شد و درین سال آنحضرت اراده طلاق سوده نمود و وی
نوبت خود را بعایشه بخشیده در سلک ازواج مطهره منسلک ماند و درین سال زینب
کبری بنات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و زوجه ابی العاص بود وفات یافت
رضی الله عنها و در سنه تاسعه عیینه بن حصین با پنجاه سوار بعث فرمود و وی قریب پنجاه
کس از دشمنان دین را گرفته آورد و همین اقرع بن حابس و جماعه بشفاعت ایشان
آمده آنحضرت را علیه السلام از بیرون ندا کردند و آیه ان الذین ینادونک من
وراء الحجرات نزول یافت و ولید بن عقبه را برای اخذ صدقات بنی خزاعه فرستاد و چون
ایشان به پیشوائی برآمدند خیال کرد که مگر برای مقاتله برآمده اند پس بمدینه منوره رجوع کرده
شکایت ایشان بحضرت آورد و آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا نزول یافت
و هم درین سال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدت یکماه هجران نساء کرد و درین سال
بغزوه تبوک برآمد و امیر المؤمنین علی سلام الله علیه بمدینه بر اهل و عیال خلیفه گذاشت
و چون وی رضی الله عنه بسبب مفارقت جناب نبوت و طعن بعضی منافقین در اقامت
مدینه اظهار کلفت و تاذی کرد بحدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی تسلی و تشفی وی نمود
باین منقبت عظمی او را بخصوص ممتاز گردانید و حاضر آوردن صدیق اکبر تمام اموال خود و عمر
فاروق نصف مال و تجهیز عثمان ذی النورین جیش عسرة را و تخلف آن سه صحابی که آیه
کریمه و علی الثلثة الذین خلفوا از آن خبر میدهد در همین غزوه تبوک بود و آنحضرت مدت ده
ماه در آنجا اقامت نمود و بی جنگ رجوع فرمود و در آنجا صاحب ایله و اهل جربا و
اذرح آمدند و جزیه قبول کردند و خالد را با چهارصد سوار بر اکیدر که مالک دومة الجندل بود
فرستاد و او را اسیر کرد و برادر او را بکشت و هم بشرط جزیه اش رها کرد و در رجوع ازین سفر
مسجد ضرار که منافقان بعلت حسد اهل قبا تا موجب تقلیل جماعت آن مسجد تقوی اساس کرده

بنا کرده بودند عبور فرمود و آنرا بوحی الٰهی خراب ساخت و بسوخت و قرآن مجید از ان
خبر میدهد والذین اتخذوا مسجدا ضرارا الآیه و در رمضان بمدینه مطهره قدوم آورد وبس وفد
ثقیف آمدند و مسلمان شدند و شرط کردند که تا مدتی لات و طاغیه را بدم نکنند و نشکنند
و نماز نگذارند بعد از ان گردن در ربقه اسلام آورده رسم اطاعت بجا آرند این شرط
فاسد را از ایشان رد کرد و باز گردانید و شان نزول آیه کریمه ولولا ان ثبتناک
لقد کدت ترکن الیهم الآیه این بود و عثمان بن ابی العاص امیر ایشان ساخت
و از عقب وی ابوسفیان بن حرب و مغیره را از برای هدم و کسر طاغیه که در طائف
بودند بفرستاد و هم درین سال کتاب و رسول ملوک حمیر آمد و خبر اسلام ایشان آوردند
هم درین سال ابوبکر صدیق را بحج فرستاد و علی مرتضی را نیز از عقب او بفرستاد تا سوره
برات برخواند و نقض عهد مشرکان بکند و از طواف عریان منع فرماید و هیچ مشرک
را نگذارد که حج کند و خبر دهد که از بهشت نه در آید الا مومن و درین سال زانیه غامدیه
را رجم کرد و عویمر بن الحارث با امراة خود ملاعنه نمود و درین سال در شهر رجب نجاشی در
حبشه وفات یافت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم در مدینه بروی نماز جنازه
بگذارد و شافعیه را درینجا دلیل ست بر جواز نماز جنازه بر غائب حنفیه گویند که آن مخصوص به پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلم و جنازه نجاشی را بروی کشف کردند پس در حقیقت نماز بر حاضر گذارد
نه بر غائب و هم درین سال ام کلثوم زوجه عثمان بن عفان وفات یافت و در ذی القعده
این سال عبدالله بن ابی منافق بدرکات جحیم رفت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت
ایفای وعده که با او کرده بود و برای استمالت قوم او که شاید ایمان آرند پیراهن خود را
بروی پوشانید و همچنین شد و قوم وی چون دیدند که وی به پیراهن آنحضرت نزد
وفات استشفا مینماید هزار کس از ایشان ایمان آوردند و درین سال وفود عرب از هر
جانب قدوم آوردند و این سال را عام الوفود نامند تا همه عرب بحکم اسلام را بصحیح

مکہ معظمہ موقوف داشتہ بودند چون دیدند کہ قریش کہ امام و پیشوای عرب اند اہل بیت اللہ بودند اطاعت کردند و تحقیق نیز اسلام درآمدند دانستند کہ دیگر کسی را طاقت مقاومت نخواہد بود و دین دین محمد ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و دین اصنام باطل است جاء الحق وزہق الباطل ان الباطل کان زہوقا فوج فوج مردم از ہر کنار و ہر جانب ریختند و گردن در ربقہ اسلام در آوردند و ذلک قولہ تعالی اذا جاء نصر اللہ والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین اللہ افواجا والحمد للہ علی دین الاسلام و در عاشرہ در شہر ربیع الآخر بنی الحارث بعث فرمود و ایشان را بشرف اسلام مشرف ساخت و درین سال وفد سلامان و ازد وغسان و عامر و وفد زبید قدوم آوردند و درمیان ایشان عمرو بن معدیکرب بود کہ اسلام آورد و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مرتد گشت و بعد از ان اسلام آورد و درین سال وفد عبد القیس و اشعث و وفد بنی حنیفہ آمد و درمیان ایشان مسیلمہ کذاب بود کہ مرتد گشت و دعوی نبوت کرد و گفت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مرا شریک خود ساختہ و درین سال قضیہ مباہلت با نصاری نجران بود و درین سال قدوم وفد بجیلہ بود کہ جریر بن عبد اللہ البجلی با صد و پنجاہ کس از قوم خود اسلام آورد و براے ہدم ذی الخلصہ براے دیدم بتی کہ در و بود بعث فرمود و درین سال قضیہ چاہ ست کہ تمیم داری و عدی نصرانی دزدیدہ بودند و درین سال علی مرتضی سلام اللہ علیہ بجانب یمن فرستاد و ہم درین سال قضیہ حجۃ الوداع ست کہ آنحضرت بعد از ہجرت غیر این حج نگذاردہ بود و پیش از نبوت و بعد از ان حجہا گذاردہ بود و بر عدد آن علما را وقوف دست ندادہ و در حیطہ ضبط ایشان نہ درآمدہ است و عدد عمرہاے آنحضرت بعد از ہجرت چہار ست بالاتفاق و درین سال و در روز حجۃ الوداع آیہ کریمہ الیوم اکملت لکم دینکم الآیہ نزول یافت و در رجوع از حج در منزل غدیر خم امیر المومنین علی مرتضی سلام اللہ علیہ تخصیص من کنت مولاہ

الحدیث مخصوص گردانید و همدرین سال ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وفات یافت و همدرین سال قدوم ضمام بن ثعلبه بود که شرائع دین را از آنحضرت
پرسید و بر قوم خود رفت و ایشان را در اسلام آورد و همدرین سال بنی طی را که قبیله حاتم
طائی ست اسیر کرده آوردند و دختر حاتم در میان اسیران بود و برادر وی بجانب شام
گریخته رفت پس آنحضرت وی را رها کرده خلعت بخشید و وی پیش برادر خود عدی بن
حاتم رفت پس هر دو باز آمدند و اسلام آوردند و بقولی قضیه اولاد حاتم در سال نهم
بود و درین سال خالد را به بنی حارث که به نجران بودند فرستاد پس اسلام آوردند و
بخدمت آمدند چون نظر مبارک آنحضرت بر وفد ایشان افتاد فرمود چه کسانند ایشان
گویا مردم هند اند و درین سال باذان که والی یمن بود وفات یافت و معاذ بن
جبل رضی الله عنه بسوی یمن و حضرموت فرستاد و پیاده در رکاب وی بیرون آمده
او را بشرف مشایعت خود مشرف ساخت و فرمود یا معاذ شاید که مرا بعد ازین سال
در نیابی و این آخر ملاقات ما و تو باشد پس معاذ گریه کرد و آنحضرت او را وداع نمود و
درین سال جریر بن عبدالله را بذی الکلاع بن ناکور بعث فرمود وی و امرای وی
مسلمان شدند و درین سال فروه بن عمرو الجذامی که از جانب پادشاه روم بر حدود عرب
که متصل بروم ست عامل بود مسلمان شد و ملک روم او را بگرفت و برارتداد و باعث
شد وی گفت تو خود میدانی که این همان رسول ست که عیسی علی نبینا و علیه السلام بظهور
وی بشارت داده ولیکن تو از زوال مملکت خود میترسی و بسعادت اسلام مشرف نمیشوی
پس فروه را ملک روم در بند کرده بکشت در سنه حادی عشر سید المرسلین صلی الله علیه وآله
وسلم بامر الهی عز شانه بر اهل بقیع استغفار کرد و گفت خوش وقت شما اے اهل بقیع که در
گذشتند فتنهای روی آورده است که از شب سیاه تاریک تر ست و درین سال روز
دوشنبه بست وششم صفر اسامه بن زید را با جیش عظیم با اهل ابنی که پدر وی زید بن حارثه

در انجا کشته شده بود بعث فرمود در روز چهارشنبه تب در دسر مر انحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم مبتلا گردید و در روز پنجشنبه لواے بدست مبارک خود عقد کرده بیرون آمده بجرف
که نام موضعی ست قریب مدینه منوره معسکر ساخت و کبار مهاجرین و انصار هر که بود مثل
ابوبکر و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده و امثال ایشان را با اسامه بن زید همراه کرده
و بعضے مردم را نوعی از قیل وقال در خیال راه یافت پس خطبه بلیغ در مدح اسامه و
پدرش برخواند و فرمود والله پدر وی سزاوار بود بامارت و ریاست و وی نیز بعد از پدر
سزاوار اینکار ست روز شنبه دهم ربیع الاول بخانه درون در آمد و روز یکشنبه مرض اشتداد
گرفت و خبر ظهور مسیلمه کذاب و اسود عنسے لعنة الله علیهما آوردند پس آنحضرت از وقت کشته
شدن اسود بوحی الهی خبر داده و آنچنان بود که وی در صنعاء یمن خروج کرده شهر بن باذان
را کشته و زن او را که بنت عم فیروز که ابن اخت نجاشی بود در عقد خود در آورده بود این
فیروز حیله کرده قصر او را نقب کرده درون در آمد و او را بکشت و در وقت جان دادن
آوازی بلند از وی بر آمد مثل آواز گاو پاسبانان که گرد سرای او بودند گفتند که اینچه
آواز ست زن وی که در قتل وی ساعی بود با ایشان گفت که بحال خود باشید که این
آواز وحی ست که به پیغمبر شما نازل شده است و این اسود ملعون نام وی عبهلة بن کعب
بود و او را ذو الحمار نیز گویند و وی کاهن بود بمردم عجائب و غرائب مینمود و اول خروج
وی بعد از حجة الوداع بود اما مسیلمه کذاب قاتل وی وحشی بود که حمزه بن عبد المطلب را
کشته بود و وی میگفت منم کشنده بهترین مردمان و بدترین مردم و این مسیلمه ملعون
کبیر السن بود و در وفد بنی حنیفه در حضرت رسالت علیه السلام قدوم آورده در ربقه
اسلام در آمده چون به یمامه رجوع نمود مرتد گشت و ادعای تشریک آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم مر او را در نبوت کرده و تحلیل خمر و زنا و اسقاط فریضه نماز کرد جماعه از اهل فسق
و فساد متابع او گشتند و وی سجعهای نا مطبوع در معارضه قرآن مجید اختراع نموده که مضحکه

عقلای عالم باشد چنانچه در معارضهٔ والعادیات گفته است والمزارعات زرعا
والحاصدات حصدا والطاحنات طحنا وانجا والخابزات خبزا والثاردات ثردا و دیگر
یا ضفدع بنت ضفدعین الی کم تنقین لا الماء تکدرین ولا الشارب تمنعین راسک فی
الماء وذنبک فی الطین و گفته الفیل ما الفیل له خرطوم طویل ان ذلک من خلق ربنا
الجلیل گویند که از آن ملعون بعضی خوارق و استدراجات نیز بظهور می آید ولیکن همه
بخلاف مدعای او اگر یکی را بدرازی عمر دعا میکرد فی الحال می مرد و اگر بروشنائی
چشم دعا میکرد در حال کور میشد یکبار مکتوبی بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله وسلم
نوشت باین عبارت من مسیلمه رسول الله الی محمد اما بعد فان الارض لنا نصف
ولقریش نصف ولکن القریش یعتدون آنحضرت علیه السلام در جواب وی نوشت
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده والعاقبة للمتقین روز دوشنبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله وسلم
بمسجد در آمد و مردم را دید که بنماز صبح مشغول اند خوشحال شد و مسرور بخانه در آمد مردم
گفتند یا رسول الله امروز از روزهای دیگر بهتر ست پس در نصف روز و بقول در
وقت چاشت دوازدهم ربیع الاول بدرگاه پروردگار خود باز رفت پس روز سه‌شنبه
او را اهل بیت وی غسل دادند و تمام روز طائفه طائفه مسلمانان نماز جنازه گذاردند
و در شب چهارشنبه دفن کردند صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اتباعه اجمعین باب
ششم در بیان عمارت مسجد معظم حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم و منبر
عالی مرتبت و اسطوانات رحمت منزلت و حجرات منیفه و غیر آن از مقامات
شریفه علمای سیر و تواریخ شکر الله سعیهم آورده اند که چون ناقه سرور انبیا صلوة الله
علیه آمد بر در مسجد بنشست آنحضرت فرمودند هذا المنزل ان شاء الله تعالی و از پشت
ناقه فرود آمد و این آیت برخواند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین و در آن زمان

این بقعهٔ مبارک نخلستان بود و در میان آن مربدی بود حق دو یتیم که در کتاب
ترتیب بعضی انصار پرورش می‌یافتند و مربد موضعی را گویند که خرما در آنجا خشک کنند
و تر سازند جمعی از مسلمانان پیش از قدوم آن سرور بهدران موضع نماز میکردند سید
المرسلین آن دو یتیم را طلبید و آن موضع را برای بنار المسجد از ایشان ابتیاع
نمود و هر چند ایشان مبالغه کردند که بی عوض آن قطع زمین بگذرانند آنحضرت
راضی نشد اول قیمت زمین را بایشان داد و بعد از ان بنار مسجد نهاد و بعضی از انصار
نیز نخلی را از اموال خود علاوه آن ساخته رضای خاطر صاحبان زمین کردند و بلندی
و پستی که دران موضع بود هموار ساختند و نخلها را که بیجا واقع شده بود بریدند و اساس
مسجد فیض اقتباس نهادند و در موضعی از بقیع که قریب بیر ایوب شمالی مسجد بنا
ابراهیم است خشت میزدند و آنحضرت بنفس نفیس خود و جمعی از اصحاب سنگ و خشت
بر سینه برداشتند و از برای تشویق و تسلی اصحاب این ندای بشارت مآب در رسیده او
اللهم لا خیر الا خیر الآخرة فارحم الانصار و المهاجره و سقف مسجد از جرید نخل و ستونهای
او هم از چوب های وی ساختند در خبرست که چون آنحضرت بنای مسجد می نهاد
جبرئیل امین از حضرت عزت حکم آورد که عریشی بساز بر طبق عریش موسی کلیم که بلندی او
زیاده از هفت گز نباشد و در تزیین و تنقیش آن تکلف را راه نبود و سقف مسجد
در زمان آنحضرت چنان بود که اگر باران می‌بارید گل از بالا بر سر مردم می افتاد و طول مسجد
نبوی در بنای اول از قبله تا حد شمال پنجاه و چهار گز بود و از مشرق تا مغرب شصت
و سه گز و بعد از فتح خیبر که در سنه سابعه از هجرت بود تجدید بنای آن کرد و در هر جانب
صد در صد ساخت طبرانی نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی را از
انصار همسایه مسجد شریف بود اشارتی کرد که حوالی که بقعه زمینی که ترا است بعوض
خانه که ترا در بهشت باشد بفروشی تا مسجد را بدان وسیع سازم چون آن انصاری

توفیق این معامله نیافت گفت یا رسول الله من مرد فقیرم و عیالمندم مرا جز این بقعه زمین نیست آنحضرت او را معذور داشت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه آنرا از وی بده هزار درهم خریده بلا زمت آنسرور آمد و عرضداشت کرد که آن قطعه زمین از من بعوض خانه که مرا در بهشت باشد بخر بس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمین را از عثمان بن عفان رضی الله عنه ببدل مذکور بخرید و داخل مسجد شریف بگردانید و خشتی بدست مبارک در موضع بنا بنهاد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را طلبید تا وی نیز خشتی در برابر خشت پیغمبر بنهاد همچنین عمر و عثمان را فرمود تا هر یک خشتی دران موضع بنهادند و مثل این در بنای مسجد قبا نیز آمده و در ذکر عثمان رضی الله عنه دران بنا سخن ست زیرا که وی در زمان هجرت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه حاضر نبود و هنوز از هجرت حبشه قدوم نیاورده والله اعلم و امام احمد از ابو هریره رضی الله عنه روایت می آرد که اصحاب خشتهای میکشیدند و آنحضرت نیز موافقت ایشان در ینباب میکرد و یکبار دیدم که خشتهای بسیار از شکم تا سینه مبارک برداشته است عرض کردم که یا رسول الله این را بمن ده که بکشم فرمود که خشت بسیارست تو هم بیار و اینها بمن بگذار یَا اَبَا هُرَیْرَةَ لا عیش الا عیش الاخرة لاجرم این واقعه در بنای ثانی باشد زیرا که اسلام ابو هریره در سال خیبرست سبع و بنای اول مقدم ست و در حدیث صحیح آمده است که اصحاب هر کدام یگان خشت برمیداشتند و عمار بن یاسر دو دو خشت میکشید نظر سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بروی افتاد و فرمود ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار و قبله در بنای اول تا مدت شانزده و هفده ماه بجانب بیت المقدس بود و مسجد را سه باب بود بابی در جانب پایان که آلان قبله است و بابی در جانب غربی که آلان آنرا باب الرحمة میگویند و دیگر که آنحضرت ازان در می آمد و آن باب آل عثمان است که وی آلان باب جبرئیل گویند

قریب مسجد آن حضرت نه آن شباک که عموم ناس آنرا باب جبرئیل گویند و بعد از آنکه
قرآن در شان تحویل قبله نزول یافت جبرئیل امین از حضرت عزت آمده و حجابهای
که درمیان بود از کوههای و درختان از جمال کعبه برداشت و بنای مسجد نبوی در
موضعی که آلان ست برای العین بسمت قبله میزاب درست گردانید و از تحویل قبله
مدت چهارده و پانزده روز مقام آنحضرت در نماز عقب اسطوانه مخلق بود که آلان آنرا اسطوانه
عائیشه گویند بعد از ان هم در موضع محراب که امروز مقررست متعین شد و در زمان آنسرور
علامت محراب که آلان در مساجد متعارف است نبود ابتدای آن از وقت عمر بن عبد العزیز
در وقتیکه امیر مدینه منوره بود از جانب ولید بن عبد الملک مروی و مقام آنحضرت
در قبله بیت المقدس موضعی بود که اگر پشت باین اسطوانه مذکور داده متوجه شام
روند و محاذی باب عثمان ایستاده شوند و باب مذکور بر کتف راست بود آن موضع را
یافته باشند و آنحضرت پیش از وضع منبر قریب المحراب متصل جانب غربی ایستاده
اصحاب را بخطبهٔ عالی رتبه شرف میساخت وگاه گاهی بسبب طول قیام و عروض
ملال بر چوبی که بهمدران مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمود مردی از دیار عرب بمدینه
مطهره قدوم آورده بود و بروایت صحیح هم از مدینه بود از موالی بعضی انصاریات
از جناب رسالت صلوات علیه التماس نمود که اگر آنحضرت قبول فرمایند منبری راست
کنند که هم قیام بروی آسان باشد و هم جلوس چون التماس و در حیز قبول افتاد آن مرد
منبری راست کرد مشتمل بر سه درجه که درجه سوم همان موضع جلوس بود بر اصح روایات چون
سرور انبیا آنرا در محلی که آلان منبر شریف است نهاده از موضع معهود که پیشتر آنجا
خطبه میخواندند انتقال فرمود آن چوب که گاه گاهی بروی تکیه میفرمود بفراق صحبت
شریفش تبرقید و در حنین آمد و فریاد زد چنانچه ناقه آواز کند آواز کرد بحیثیتی که تمام
حاضران آواز آنرا شنیدند و ایشان نیز بمشاهده این حال غریب در گریه آمدند بسیار

آنحضرت از منبر فرود آمد و دست شفقت بروی نهاد و فرمود اگر خواهی ترا هم بر جای
تو بحالیکه بودی بگذارم و اگر خواهی در بهشت جاودانت بنشانم تا از انهار و عیون
آن سیراب شوی و باره ورگردی دوستان خدا از میوهٔ تو بخورند بعد از لحظه روی باصحاب
آورد و فرمود که وی همین را اختیار کرد که در دار الخلد باشد مرویست که چون حسن بصری
این حدیث می شنید گریه میکرد و میگفت ای بندگان خدا هرگاه چوبی بفراق رسول خدا
در فریاد آید آخر نه شما سزاوارتر اید بدان و ما احسن من قال بیت سنگی و نباتی که
درو خاصیتی هست ۞ بزار آدمی دان که درو معرفتی نیست ۞ قاضی عیاض رحمة الله
علیه میفرماید که حدیث حنین جذع مشهورست بلکه بسر حد تواتر رسیده و جماعه کثیر از اصحاب
او را روایت کرده اند و جذع مذکور پیش بعضی اصحاب بود که در آخر بسبب طول عهد
پوسیده شد و بروایتی هم بامر آنحضرت در موضعی که ایستاده بود دفن کردند و طول
منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرضا و یک ذراع و عرض هر درجه شبری و تا
زمان خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین هم بحال خود بود و اول کسیکه
او را بجامه قبطیه پوشید عثمان بن عفان بود و هم وی بعد از شش سال از خلافت
خود از درجه سفلی که عمر بن الخطاب بعد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه اختیار نموده بود بمجلس
جلوس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر نشست و بقولی اول کسیکه کسوت کرد معاویه بود و هم
وی در زمان امارت خود وقتیکه از شام بمدینه منوره قدوم آورد خواست که منبر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم بشام برد چون از جای جنبانیدند همان ساعت آفتاب گرفته شد چنانکه
ستارهای آسمان ظاهر شدند معاویه ازین خیال خود برگشت و پشیمان شد و اعتذار آورد
باصحاب گفت که مقصود من تفحص و تفقد آن بود تا از زمین نخورده باشد بعد از آن شش
درجه دیگر زیاده کرد و منبر نبوی را بالای آن بر نشست بعد از وی مهدی خلیفه خواست که
بر مقدار نیز زیادت کند امام مالک رحمة الله علیه او را منع کرد و چون منبر تا وقتیکه

طول عمارت او بہ سہ نہافت نہاد و بعضی از خلفای عباسیہ تجدید منبر نمودہ از بقایای منبر نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بقصد تبرک شانہا ساختند و صحیح آنست کہ منبر محترق بحریق کہ در سنہ اربع و خمسین وستمائۃ واقع شد منبر خلفای عباسیہ بود و بعضی از ارباب تواریخ بر آنند کہ ہمان منبر معاویہ بود با علاوہ منبر مصطفوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صحیح قول اول است واللہ اعلم بعد از ان ہر یکی از سلاطین در مقام تجدید منبر آمدہ تغییرانچہ بیشتر می بود میکردند الی یومنا ہذا کہ بامر سلطان روم سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان نصرہ اللہ ونصر عساکرہ در شہور سنہ ثمان وتسعین وتسعمائۃ منبری عالی از رخام بنا یافتہ است و تبر وی از ہفت جوش ریختہ و بعضی از فضلای روم در تاریخ بنای این منبر شریف این عبارت یافتہ منبر اعمر سلطان مراد **فصل** اما اسطوانات رحمت سمات مسجد نبوی کہ از انہای تبرک و تیمن بدان مندوب و ماثور ست ہشت اسطوانہ است اول اسطوانہ کہ متصل محراب نبویست از جانب یمین مقام امام و آنحضرت پیش از وجود منبر خطبہ آنجا میخواندند و جذعی کہ بفراق آنحضرت گریہ کرد ہمدران مقام بود و بمقتضای کلام اکثر علما اسطوانہ مخلق نام اوست بجہت آنکہ خلوق کہ نام آن طیب مشہور ست اورا مالیدہ بودند بسبب تلوث او بچیزی از مکروہات و بعضی از اصحاب کامل نصاب آنحضرت آنجا را برای تنفل اختیار میفرمودند ثانی اسطوانہ عائشہ آنست کہ آنرا اسطوانہ القرعہ و اسطوانہ المہاجرین نیز گویند و مفہوم کلام مطری کہ از مورخان این بلدہ معظمہ است آنست کہ مخلق نام این اسطوانہ ہم از جانب حجرہ شریفہ وہم از طرف منبر ثالث ست ودر میانہ روضہ مطہرہ واقع سرور انبیا صلوات اللہ علیہ بعد از تحویل قبلہ مدتی بجانب این ستون نماز گذاردہ بعد از ان موضعی کہ محراب نبوی ست انتقال فرمودہ و کبار مہاجرین از ابوبکر صدیق و عمر فاروق وغیر ایشان رضوان اللہ علیہم اجمعین بجانب این ستون نماز میکردند و اجتماع می نمودند و طبرانی از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا

روایت آورده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که در مسجد من بقعه ایست
پیش این ستون که اگر مردم آنرا بدانندی آنکه قرعه بیندازند ایشانرا نماز دران بقعه
میسر نباشد حالیکه عایشه این روایت کرد جماعه از ابنای صحابه رضوان الله
علیهم گفتند آن بقعه کجاست تعین آن بقعه از عایشه وقوع نیافته حاضران از
ملازمت او بیرون آمدند عبد الله بن الزبیر که خواهرزاده ام المومنین بود هم
بجای خود ماند جماعه دیگر نیز بامید استخبار او از عایشه در مسجد مترصد طلوبند بعد از
زمانی عبد الله بن الزبیر از پیش عایشه بیرون آمد و پهلوی همین اسطوانه از جانب
راستا نماز گذارد و دانستند که آن بقعه که سرور انبیا از وی خبر داده است همین است
و دعا نزد این اسطوانه مستجاب است ثالث اسطوانه توبه است که از حجره منیفه دوم است
و از منبر شریف چهارم در برابر اسطوانه عائشه بجانب حجره گفته اند که میان او و
قبر شریف بست گز است والله اعلم و آنرا اسطوانه ابولبابه گویند که یکی از نقبای
انصار بود و خود را بوی بربسته تا توبه و اعتذار او قبول درگاه رسالت پناه
علیه السلام گردد و اصل این قضیه آنست که وی صاحب عهد و پیمان بنو قریظه
که قبیله از یهود است بود و در وقتیکه سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم محاصره ایشان
کرده بود ایشان بمشاورت ابولبابه فرود آمدند تا هرچه وی بفرماید بران عمل
نمایند اطفال و نساء ایشان در دست و پای او افتادند و جزع و فزع نمودند که
ایشانرا بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم برد و عذر خواهد گفت چنین کنم
که شما میگوئید و در اثنای این کلام ادائی کرد که بدست اشارت بحلق خود کرد
یعنی عاقبت کار شما پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ذبح و قتل است این معنی
از ابولبابه بحکم بشریت بجهت مشاهده جزع و فزع ایشان بصدور آمده است لکن
وی در حق خدا و رسول خدا خیانتی عظیم کرده است این فعل و اعتذار این تقصیر

خود را بچوبی که در جای این اسطوانه بود نیز بزنجیری گران بر بست و تا مدت زیاده از ده روز همین حال بود و تضرع و ابتهال می نمود و دختر او می آمد و در وقت نماز یا قضای حاجت میکشاد و بسبب شدت جوع و عطش و جزع و فزع سامعه او از کار رفت و نزدیک بود که باصره نیز رود که آیه یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول بتهدید ایشان نزول یافت و وی سوگند یاد کرده بود که خود را ازین نه کشایم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود نکشاید و طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا ببخشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر وے هم در اول پیش من می آمد برای او شرط استغفار بجای می آوردم ولیکن چون وی خود را بدرگاه عزت باز بربست تا هم حکم وی جل و علا نشود من نتوانم کشاد و تا در سحرے توبه وی در بیت ام سلمه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و او را کشاده داد و دیگر وے عهد کرد که هرگز در دار بنو قریظه قدم نه نهد که در آنجا در حق خدا و رسول خدا خیانت وقوع یافت و در بعضے روایات بر بستن بعضے دیگر از اصحاب بسبب بعضے تقصیرات نیز وقوع یافته است این زباله از محمد بن کعب می آرد که صلوٰة نافله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باسطوانه توبه بود و بعد از صلوٰة صبح هم بدینموضع انصراف می نمود و پیش از وے ضعفا و مساکین اصحاب و مولفة القلوب و اصحاب صفه و مهمانان و انهائے که غیر مسجد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جای خواب نداشتند گرد این ستون حلقه زده نشسته می بودند سرور انبیا صلے الله علیه و آله و سلم سوئے آمده میان فقرا و مساکین می نشست و آنچه در شب از قرآن نازل شده بود بر ایشان میخواند و تعلیم احکام میکرد و با ایشان سخن میکرد و از ایشان می شنید اللهم صل علی هذا النبی الکریم الذی ارسلنا رحمة للعالمین راحم الفقراء و معینا للضعفاء و المساکین و نزدیک طلوع آفتاب بل شروع

وتمنا وارباب شرف وعلا از اصحاب می آمدند وجای نشست در مجلس نبی یافتند وبقصد تالیف قلوب دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بجانب این آیند گان میکشید فرمان آمد واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه الآیتین وگاهی در اعتکاف وضع سریر وطرح فراش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ورای این اسطوانه نیز میکردند تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تکیه بدان نموده می نشست رابع اسطوانه سریرست که لاحق است بشباک شرقی اسطوان التوبة وماناکه وضع سریر وفرش حصیر تازه نزدیک اسطوان توبه بودی وگاهی نزدیک این اسطوان ولیکن الآن اسطوان سریر همین اسطوان راگویند درحدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درمسجد معتکف می بود عائشه رضی الله عنها درسر مبارک آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم شانه میکشید وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راسریرے بود از جرید نخل گاهی در محل اعتکاف درموضعیکه میان اسطوان وقنادیل ست وبنا وند وبشتر احوال اوراحصیرے بودکه شب درزیر پهلو میکشید وروز درزیر پای می افگند پنجم اسطوان محرس واورا اسطوان علی بن ابی طالب سلام الله علیه نیز گویند که جاے نماز وے کرم الله وجهه دراکثر اوقات آن میبود ونیز وی رضی الله عنه شبها نزدیک این موضع نشسته حراست وپاسبانی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم میکرد مطری گفته است که وی درمقابله دریست که رسول خدا ازراه آن در از بیت عائشه رضی الله عنها بمسجد شریف مے آمد ششم اسطوان الوفود عقب اسطوان محرس ست از جانب شمال وفود جمع وافدست ووافد جماعت راگویند که ازجاے بجاے قدوم آرند هرگاه که وفود عرب از نواحی بجهت ادراک سعادت اسلام وتعلم شرائع واحکام بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرسیدند اکثر همدرین موضع نشسته حاضر

جهان آرای خود را بر ایشان جلوه میداد و عظمای صحابه و افاضل عصابه در ملازمت
او صلی الله علیه وآله وسلم می نشستند هفتم اسطوان مربعة البعیر داو را مقام جبرئیل نیز گویند
اغلب اوقات بحضور او علیه السلام در گزاردن وحی این موضع بود میانه وی و اسطوان
الوفود یک اسطوانه است که لاصق ست بشباک حجره شریفه و در خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها
در اینجا بود و سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم در وقت برآمدن از حجره شریفه می ایستاد
و بعلی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم خطاب میکرد و گفت السلام علیکم اهل البیت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا سید علیه الرحمة میگوید که مردم
امروز از تبرک باین اسطوان و باسطوان سریر محروم اند بجهت اتفاق شباک ابواب
که بگرد حجره شریفه دائرست و ماناکه مراد سید عدم امکان جلوس و صلوة است بجمیع
اطراف این اسطوانات و الا نصف اسطوان سریر از جانب مغرب داخل مسجد است
نشستن و نماز گزاردن در جوار آن میسر و کذلک حال اسطوان الوفود فما وجه التخصیص
و چون اعتکاف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اسطوان سریر جانب داخل شباک که
متصل حجره است بود گویا که حرمان تبرک ازینجهت است والله اعلم هشتم اسطوان تهجد که محراب
تهجد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که الآن متعین و موجود ست در وست و آن عقب
حجره حضرت فاطمه زهراست سلام الله علیها در جانب شمال و در روایت آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم هر شب حصیری درین موضع می افگند و نماز شب یعنی تهجد میگزارد
و صحابه نیز چون دیدند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب نماز میگزارد در مقام
اتباع آمدند چون در اجتماع صحابه کثرت و ازدحام مشاهده نمود فرمود تا حصیر را پیچیده
درون خانه بردند چون صبح شد عرضداشت نمودند که یا رسول الله هر شب نماز میکردی
ما نیز بسعادت اتباع تو می رسیدیم فرمود ترسیدم تا بر شما فرض گردد و نتوانید حق
آنرا بجا آورد و اینست اسطوانی که بمزید فضل و برکت از میان سائر اسطوانات

مسجد شریف اختصاص و امتیاز دارند و الا جمیع اساطین بل تمامه مسجد نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم فاضل و متبرک اند و هیچ اسطوانی نیست که از کبار صحابه رسول الله
علیه وآله وسلم و رضی الله عنهم دران جا نماز نگذارده باشند و در صحیح بخاری از روایت
انس می آرد که کبار صحابه را میدیدم که در وقت مغرب هر کدام از ایشان بیک
اسطوانه مبادرت مینمود و در روضه شریفه بر هر اسطوان ازین اسطوانات نام آنرا
نوشته اند و بر اسطوانی که مقابل محراب نبویست از جانب شمال غربی اسطوان عائشه
که مذکور بود نوشته اند اسطوان ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و بر اسطوانی
که متصل این اسطوان ست از جانب مغرب نوشته اند اسطوان سعید بن زید و ابن
عباس رضی الله عنهما ولیکن ذکر این دو اسطوان در تواریخ سید علیه الرحمة واقع نیست
والله اعلم فصل و اما صفه مسجد و اصحاب صفه قاضی عیاض رحمة الله علیه میگوید
که صفه بضم صاد مهمله و ادغام فا ظله بود در پایان مسجد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
که فقرا و مساکین صحابه که از مال و منال و اهل و عیال چیزی نداشتند دران جا
استاده می بودند و نسبت بآن مکان ایشانرا اصحاب صفه میگفتند و ذهبی می
آرد که قبله پیش از تحویل در جانب شمالی مسجد بود بعد از آنکه تحویل یافت حائط قبله
اول بجای خود گذاشتند تا جای بودن فقرا و مساکین باشد و اصحاب صفه گاهی
کم می شدند و گاهی بسیار بسبب اختیار خروج یا موت و مسافرت و امثال آن و حافظ
ابونعیم در حلیه زیاده از صد عدد اسمای ایشان ذکر کرده خوابگاه ایشان در شب
نیز بهمان مسجد بودی و غیر آن جای دیگر نداشتند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
را بحکم الهی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم با ایشان مجالست خاص و اشتغال
مخصوص بود و بیت الا خوش باش که آن سلطانان دین را ... و ایشان فرمود
سرکیست ... و غربا بودی که جماعه از ایشان از شدت گرسنگی بغایت ماندگی

بر در آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم افتاده میبودند آیندگان خیال میکردند که گر دیوانه
اند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سر وقت ایشان میرسید و تسلی میداد و میفرمود
شما با میبود و فرمودی اگر بدانید که قدر و مرتبه شما پیش خدا چیست هر آئینه دوست دارید
تا زیاده شود این فقر و فاقه شما و گاه گاهی یگان دوگان از ایشانرا با غنیای صحابه حواله
میکرد تا مهمان ایشان باشند و آنچه باقی ماندی ایشانرا با خود شریک گردانیدی
و از صدقات آنچه رسیدی با ایشان دادی و از هدایا بر ایشان را نصیبه بودی ایشانرا
اضیاف المسلمین میگفتند ابو هریره روایت میکند و وی نیز از اصحاب صفه است که هفتاد
نفر را دیدم از اهل صفه که هر کدام ایشانرا غیر ازاری که بنصف ساق برسد نبود و در وقت
سجده آنها را بدست گردی آوردند تا کشف عورت نشود و هم ابو هریره رضی الله عنه روایت
میکند که وقتها بودی که از نهایت گرسنگی سنگ بر شکم بستمی و جگر بزمین زدمی تا روزی
بر رهگذار قوم نشسته بودم ابوبکر صدیق از آن راه بگذشت آیتی از آیات قرآنی را
بروی برخواندم تا تفقد احوال من کند التفات نکرد و بگذشت بعد از آن ابو القاسم
محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در رسید چون مرا بران حال دید تبسم کرده
فرمود ابا هریره گفت لبیک یا رسول الله فرمود اینجا بیا برخاستم و دنبال آنحضرت بحجره
شریف رسیدم قدحی شیر هدیه پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده بودند
فرمود برو و اصحاب صفه را بخوان با دل خود گفتم این شیر چه مقدار است تا اصحاب صفه
را بران دعوت کنند این را بمن دادی تا بخوردمی و نفسی آرام یافتمی ولیکن از اطاعت
خدا و رسول چاره ندیدم پیش اصحاب صفه رفتم و ایشانرا بجناب رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم خواندم همه آمدند و هر کدام از بیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم جای گرفته
نشستند فرمود یا ابا هریره گفتم لبیک یا رسول الله فرمود قدح شیر را بگیر و با صحابه
دادم هر کدام سیر آشامید از آن شیر بجا [illegible] بود بعد از آن قدح را پیش آنسرور

گذاشتم تبسم کرد و فرمود اکنون ما و تو ماندیم دبس گفتم صدقت یا رسول الله فرمود بنشین و چندانکه اشتها داری بخور من شیر بسیری که داشتم خوردم و باقی بآن حضرت دادم حمد و ثنای حق جل وعلا بر خواند و بقیه شیر که در قدح بود بخورد و قضیه تکثیر طعام در باب اصحاب صفه در وقت دیگر نیز بروایت ابوہریرہ بثبوت رسیده است و در روایات متعدده آمده که هر یکی از انصار از نخیل خود خوشه می آوردند و مجموع خوشه ها ی را بریسمانی میان دو اسطوان مسجد می آویختند و در زیر آن اصحاب صفه را می نشاندند و خوشه ها ی را بعصا می افشاندند تا بی تکلف بخورند روزی مردی خوشه خرما روی را آورده بیاویخت آنحضرت فرمود اگر صاحب این صدقه خرما بهتر ازین می آورد هم میشد ولیکن وی نخواست که روز قیامت بهتر ازین خرما بخورد صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله تعالی عن اصحابه اجمعین **فصل** در اما حجرات منیفه در وقتیکه سید انبیا صلوة الله علیه وسلامه بنای مسجد شریف نهاد دو حجره برای دو زوجه خود که درانوقت در عقد نکاح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند سوده و عایشه رضی الله عنهما نیز بنا فرمود بعدازان بتجدد تزوج برای هر زوجه حجره جدید بنا یافت حارثه بن النعمان که یکی از انصار بود قریب مسجد شریف منازل داشت بعد از مرور ایام تمامه منازل خود را پیشکش بندگان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ساخت و اکثر بیوت آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم بعرف دیار عرب از جرید نخل بود مستور بمسوح شعر و بر در خانه پرده فروهشته بود از مسوح و خانه های همه در جانب و مشرق و شام بود و در جانب غربی مسجد خانه نبود و بعضی بیوت از خشت خام نیز بود و در هر بیتی حجره بود از جرید بالاے آن کهگل کرده و ابواب اکثر بیوت بجانب مسجد بود و بلندی سقف خانهای از قامت آدمی و یکدست زیاده نبود و خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها همین جا بود که الان صورت قبر شریف او در انجاست و میان خانه او و خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که حق عایشه بود دریچه بود که آنرا خوخه گویند و اکثر اوقات

برآمدن آنسرور بهم ازینجا بود و هر بار که می برآمد از احوال فاطمه و علی و حسن و حسین
سلام الله علیهم خبر میگرفت و احوال میپرسید نیم شبی عایشه رضی الله عنها باینجانب
برآمده بود میان وی و فاطمه بر سر آن گفت وگوی واقع شد بعد ازان فاطمه رضی
الله عنها از آنحضرت التماس کرد تا دریچه را بربست طبرانی از روایت ابی ثعلبه می
آرد که چون آنحضرت از سفری قدوم می آورد ابتدا بمسجد میکرد دو رکعت نماز میگذارد
و بعد ازان پیش فاطمه می درآمد و پرسش احوال خیر مآل او نموده در بیوت امهات
المومنین میرفت از امیرالمومنین علی سلام الله علیه روایت کرده اند که روزی آنحضرت
بخانه ما آمد طعامی برای او مهیا ساختیم و ام ایمن برای ما شیری فرستاده بود آن نیز
حاضر بود طعام خورد و شیر نوشید و من آب بر دست آنحضرت ریختیم بعد از شستن
دستها بروی مبارک محاسن شریف برآورد و دعا کرد و روی بر زمین نهاده اشک
بسیار از چشم ریخت و هیچکس از ما بجهت هیبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مجال
استکشاف اینحال نبود درین اثنا حسین بر پشت مبارک آنسرور بر جست و بنیاد گریه کرد
آنسرور گریه خود را فراموش کرده به حسین متوجه شد و فرمود بابی انت وامی یا حسین چرا
می گریی گفت ای پدر هرگز ترا باینحال که امروز داری ندیدم اینچه حالست بگو فرمود
ای پسر من امروز مرا بحال مسرت مآل شما فرحی و سروری حاصل شد که مثل آن
هرگز نشده بود جبرئیل از درگاه عزت آمد و خبر رسانید که امتان من هر کدام شما را
بغربت خواهند کشت و هلاک خواهند کرد دعا کردم که اگر در دنیا محن و مصائب بر سر
شما رود و باری عاقبت کار شما بخیر باشد **فصل** در ابتدای حال ابواب و طرق
بعضی از اصحاب در مسجد نبوی بود آخر الامر آنحضرت بحکم الهی امر فرمود تا جمیع ارباب
اصحاب که در مسجد واقع اند ببندند غیر از باب ابی بکر صدیق رضی الله عنه در احادیث
صحیحه بطرق متعدده آمده است که روزی آنحضرت در ایام مرض که از رحلت وی

در ایام معدوده مانده بود بالای منبر درآمد و خطبهٔ بلیغه بر خواند فرمود حضرت رب العزت
بنده از بندگان خود را مخیر ساخت درانکه اگر خواهد در دنیا باشد و الا بجوار قدس انتقال
فرماید لاجرم آن بنده همین را اختیار کرد که پیش مولای خود برود جمیع اصحاب که در
حضرت بودند هیچکس بفهم آن معنی در نرفت غیر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که بگریست
و دریافت که این خبر هم از حال خود میدهد سفر آخرت آنحضرت قریب آمده بعد ازان
فرمود که بذل کننده ترین مردم بر من در صحبت و مال ابوبکر است و اگر من
غیر از خدا خلیل بگرفتمی لیکن اخوت اسلام و مودت آن باقیست جمیع ابوابی که در
مسجد است بربندید غیر باب ابی بکر و در بعضی احادیث آمده که خوخه در مسجد نگذارید مگر
خوخهٔ ابی بکر و خوخه طاقی را گویند که در دیوار خانه از برای روشنی بگذارند و اگر پایان خانه
افتد و آمدن و برآمدن ازان راه نیز ممکن باشد و خوخهٔ ابوبکر هم ازین قبیل بود که بیشتر
احوال ازان جانب مسجد در می آمد و لهذا در حدیث اطلاق باب بر وی وقوع یافته
است و الا در خانهٔ وی رضی الله عنه نه در جانب مسجد بود و علمای سنت و جماعت
را درین حدیث متمسکی در اولیت در فضل ابوبکر و امتیاز او میان اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم علی الخصوص که وقوع آن در آخر حیات آنسرور باشد تا آورده اند
که عمر بن الخطاب التماس کرد که در دیوار خانهٔ خود سوراخی بگذارد که در وقت برآمدن
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای نماز نظر بر جمال وی افتد فرمود و انذارم اگرچه
مقدار سر سوزن بود و جماعهٔ دیگر در بیان این سخن میگویند که در خانه دوست خود را گشاده و
دیگران را بدر آورده و فرمود این نه از من است بحکم الهی است مرا درین اختیاری نیست
فرمود پروردگار ابوبکر آوردی ثم و پرورد شما ظلمت و بعضی از علما در باب تاویل درآمده
اند گفته اند که مراد باین حدیث ظاهرش نیست بلکه مراد بباب خلافت است و بستن
ابواب دیگران کنایه از منع طلب و توقع اوست و الا ابوبکر را شغل مسجد حتی نماز نبود

بلکه خانه او در عوالی مدینه و دیگر بقیع بود و این سخن بی تکلفی نیست و آنکه میگوید که
ابوبکر رضی الله عنه را خانه متصل مسجد نبود تحقیق درین باب آنست که وی را خانها متعدد
بودند متعدد در زوجات و خانه که بفتح باب آن امر شد متصل مسجد بود میان باب السلام
و باب الرحمة که در وقتی آن را بدست ام المومنین حفصه بچهار هزار درهم بفروخت
و به جماعه که بر و رضی الله عنه از جای رسیده بود اتفاق کرد شیخ ابن حجر عسقلانی
در شرح صحیح بخاری می آرد که درین باب احادیث دیگر آمده که ظاهر آن مخالف
ست با نچه مذکور شد از انجمله حدیث سعد بن وقاص ست که گفت امر کرد رسول
خدا بسد جمیع ابواب که راه آن در مسجد بود غیر باب علی و مخرج این حدیث احمد
و نسائی ست و اسناد او قویست و طبرانی در اوسط بنقل ثقات می آرد که اصحاب
همه جمع شده آمدند و گفتند یا رسول در ها همه را بستی و باب علی را کشاده داشتی
فرمودند من بستم و نه کشادم خدا بست و خدا کشاد و من مامورم بسد جمیع ابواب
غیر باب علی و هم امام احمد و نسائی بنقل ثقات از ابن عباس روایت کرده اند که بسد
ابواب همه امر شد غیر باب علی که باب او هم در مسجد بوده راهی دیگر نداشت و وی در حال جنابت
نیز بهمین راه می آمد و امام احمد از روایت ابن عمر رضی الله عنهما می آرد که وی گفت ما در
زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم بعد از سرور انبیا ابوبکر را میگفتیم بعد از آن
عمر را رضی الله عنهما و در مواهب لدنیه حدیث بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت
بودیم ما که میگفتیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را پس از آن عمر را پس از آن
عثمان را و در روایت دیگر بر این میگذاشتیم باین سه تن کسی را انتهی و سید علیه الرحمة همان ابوبکر و عمر
را گفت و بس و این زیاده کرد و گفت ابن عمر بعد ازین کلام علی بن ابی طالب را سه فضیلت
داده اند که اگر یکی از انها مرا بود بهتر از دنیا و ما فیها داشتمی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر خود
را بوی داد و از وی اولاد شد و سد ابواب کرد بجز باب او در مسجد و در خیبر رایت بوی داد و نسائی

می آرد که ابن عمر را پرسیدند که چه گوئی در حق عثمان و علی پس وی همین حدیث را برخواند
بعد از ان گفت از علی مپرسید و او را بکسے قیاس نکنید و ببینید که منزلت او نزد رسول خدا
چیست درهای تمامه مارا بربست غیر در او که کشاده داشت شیخ ابن حجر میگوید که هر یکی ازین
احادیث صلوح حجیت و قبول دارد علی الخصوص که بعضے طرق ببعضی تائید یافته باشد
و صورت تقویت پذیرفته و هم وی میگوید که ابن جوزی اینحدیث را که در شان علی مرتضی
سلام الله علیه واقع شده در موضوعات آورده و بر بعضے او طرق او تکلم کرده و گفته که
وی مخالف حدیث صحیح ست که در باب ابی بکر آمده روافض آنرا در معارضه آن وضع
کرده اند و هم شیخ ابن حجر میگوید که ابن جوزی درینباب خطائی شنیع کرده است که
اینحدیث را بمجرد توهم معارضه بوضع و افترا منسوب گردانیده و الحدیث را طرق بسیار است
و بعضے از انها بدرجه صحت و مرتبه حسن رسیده اند و وی معارض نیست بحدیث ابی بکر
و جمع و توفیق درین و حدیث ثابت ست و بزار در مسند خود ایراد آن کرده و گفته که
حدیث علی از روایات اهل کوفه است و حدیث ابی بکر از روایات اهل مدینه و حاصل
وجه توفیق آنست که اول امر سد ابواب واقع شده باشد و باب علی رضی الله عنه
را از وی استثنا نموده زیرا که باب او بجهت مسجد بود در او و راهی دیگر نبود که درآید و
موید اینست آنچه ترمذی از حدیث ابوسعید خدری می آرد که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بعلی سلام الله علیه فرمود که درین مسجد هیچکس بجنابت نه درآید مگر من و تو پس درین
وقت سد جمیع ابواب کرده غیر باب علی و وقتی دیگر امر شد بسد خوخات در وازن و درین هنگام
استثنا ابوبکر کرد از میان جمیع اصحاب زیرا که وی را دری نبود که راه آن در مسجد بود چنانکه
علی که او را دریچه بود بجانب مسجد و بس چنانچه علمای سیر و احادیث تحقیق آن کرده اند
و طحاوی در مشکل آثار و کلاباذی در معانی الاخبار تصریح کرده اند باین توجیه
در توفیق اینست حاصل کلام شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری سید علیه الرحمة

مے گوید کہ از انچہ دلالت دارد کہ قضیہ فتح باب علی مقدم ست آنست کہ ابن
زبالہ می آرد کہ چون رسول خدا امر بسد ابواب جمیع اصحاب کرد غیر علی حمزہ بن
عبد المطلب بعد از انکہ در ابتدای حال در مبادرت امتثال این امر توقفی کرد
بحضرت رسالت آمد و آب از چشم وی میرفت و گفت یا رسول اللہ عم خود را
بیرون افگندی و پسر عم را در دن خواندے فرمود یا عماہ من ماموریم مرا درین
امر اختیارے نیست پس بذکر سید الشہدا درین روایت معلوم شد کہ قضیہ علی رض
سابق ست زیرا کہ قضیۂ ابی بکر در مرض موت آنحضرت واقع بود صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم و شہادت حمزہ رضی اللہ عنہ در غزوہ احد و سید در تعدید احادیث و تکثیر
طریق در باب علی علیہ السلام تقصیر نکردہ و از انجملہ این حدیث ست کہ ابن زبالہ
و یحیی سدی کہ دارند یکی از اصحاب رسول اللہ صلوات اللہ علیہ روایت آوردہ اند
کہ اصحاب ہمہ در مسجد نشستہ بودند ناگاہ منادی ندا درداد ایہا الناس سدوا ابوابکم
انبیای درہر دم پیدا آمد ولیکن ہیچکس برنہ ایستاد بار دیگر ندا آمد ایہا الناس سدوا
ابوابکم ان ینزل العذاب مردم ہمہ برآمدند و بملازمت آنحضرت مبادرت کردند
علی مرتضی نیز آمد و بر سر آنحضرت بایستاد فرمود توچہ ایستادہ برو و بخانہ خود بنشین و
درخانۂ خود را بحال خود بگذار و در میان مردم از ینمعنی گفتگوی افتاد و ربعی در دلہا راہ
یافت آنحضرت در غضب شد و بمنبر رفت و حمد و ثنای مولی گفت و گفت حق
سبحانہ و تعالی وحی فرستاد بر موسی علیہ السلام کہ مسجدی بناکن موصوف بصفت
طہارت و ساکن نشود در وی جز تو و ہارون و پسران ہارون شبر و شبیر و ہمچنین
وحی کرد بر من کہ مسجدی سازم طاہر کہ ساکن نشود در وی جز من و علی و پسران او
حسن و حسین پس من بمدینہ آمدم و مسجدی گرفتم و مرا در آمدن مدینہ و گرفتن مسجد
اصلا اختیاری نبود من ہیچکم بگذ انچہ بکنانند و بنیدانم مگر آنکہ بدانانند پس برناقہ خود

سوار شدم و بیرون آمدم و قبائل انصار پیش آمدند تا بر ایشان فرود آیم و منزل گیرم
و من بگفته ایشان فرود نیامدم و گفتم راه بر ناقه من تنگ نکنید او مامورست هر جا که
بنشیند منزل من همانست و الله من در ها را نه بسته ام و نه کشاده ام و علی را من نه
در آورده ام او را خدا در آورد و من حکم نیم و حق آنست که حدیث ابی بکر از جهت صحتش
واجب القبول ست و حدیث علی بسبب کثرت طرق ممتنع الانکار پس هر دو قضیه
حق باشد و وجه توفیق همانکه مذکور شد چنانچه شیخ ابن حجر از علمای حدیث نقل کرد بالله
التوفیق و بیده ازمة التحقیق **باب** هفتم در بیان تغیرات و زیادات که بعد از
رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد شریف از ائمه و امرا و سلاطین وقوع
یافت و ذکر این اوضاع و احوال علی سبیل الاختصار الاجمال که بعد زمان آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم واقع شد اول زیادتیکه در مسجد شریف نبوی شد در زمان امیر المومنین
عمر رضی الله عنه بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را فرصت آن یا مصلحت دران نشد که
تغیرے در مسجد نبوی راه یابد غیر آنکه بعضے ستونها افتاده بود و بجای آن از جنس همان
ستونها از جذوع نخل بنشاند و عمر بن الخطاب چون اشارتی از جناب رسالت درینباب
یافته بود در سنه سبع عشر از هجرت از جانب قبله تا شام صد و چهل ذراع آمد و عرض از شرق
بغرب صد و بست گز گفت اگر نه از حضرت رسالت شنیده بودمی که من گفت باید که
در مسجد زیاده کنی هرگز نمیکردم یعنی اگرچه جای بر مردم تنگ می آید و بنای عمر رضی الله عنه
هم از جنس بنای پیغمبر بود صلی الله علیه و آله وسلم از خشت خام و جرید نخل و ستونها از چوب
خرما نقل ست که دار عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه به مسجد نزدیک بود عمر رضی الله
عنه با وی گفت مسجد بر مسلمانان تنگ شد و من می خواهم که وسعت بدان راه یابد جانبی
حجرات امهات المومنین ست و جانب دیگر خانه تو اما حجرات امهات المومنین
مرا مجال برداشتن آنها نیست همین خانه تو ماند یا بفروش تا بهر ثمنے که خواهی از بیت المال

ابداے آن بکنم یا ہر جائیکہ خواہی از مدینہ خوش کن تا عوض انچہ نمودید بآنم یا بر مسلمانان تصدق کن ناچار ترا یکی ازین سہ چیز اختیار باید کرد عباس گفت لا واللہ ہیچ یک ازینہا کہ گفتی نکنم این منزل ہست کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای من جدا کرد و اختیار فرمود ابی بن کعب را در رفع مخاصمت حکم ساختند وی حدیثی از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ بود بعمر برخواند و آن حدیث اینست کہ گفت شنیدم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود حق سبحانہ تعالی وحی فرستاد برداؤد علی نبینا وعلیہ السلام کہ خانہ بنا کن از برای من کہ مرا در انجا یاد کنند داؤد علیہ السلام بحکم الٰہی در بناے بیت المقدس شروع کرد ناگاہ خط بنای عمارت از یک جانب بزاویہ یکے از بنی اسرائیل آمد داؤد علیہ السلام بآنمرد گفت کہ خانہ را بفروش وی قبول نکرد ہرچند کہ قیمت کردند قبول صاحب خانہ نیفتاد داؤد علیہ السلام در دل خود کرد کہ این خانہ را از وے بگیرد وحی آمد ای داؤد من ترا امر بہ بنای خانہ کردہ ام کہ درو مرا عبادت کنند تو خانہ مردم غصب میکنی عقوبت تو اینست کہ ترا از بنای این خانہ منع کردم التماس کرد خداوندا از اولاد من کسی را برگمار کہ این بنا را تمام کند پس سلیمان علی نبینا وعلیہ السلام بعد از وی آنرا بنا کرد حالیکہ ابی ابن کعب این حدیث برخواند عمرؓ دست تعرض از دامان عباس باز داشت بعد از ان عباس گفت رضی اللہ عنہ اکنون من انچہ خانہ برای مسلمانان تصدق کردم پس عمر رضی اللہ عنہ آنجا را داخل مسجد گردانید و خانہ دیگر بود از جعفر بن ابی طالب بجانب ہمین خانہ عباس نصف آنرا بصد ہزار درہم خریدند و در مسجد شریف در آوردند و نصف دیگر ازین خانہ در زیادت عثمان بن عفان داخل گردید و عمر رضی اللہ عنہ از جانب شام در پایان مسجد در جہت مشرق مسجد رحبہ بنا کرد بنیے صغیرکہ او را بطیحا میگفتند تا ہر کہ خواہد شعرے خواند یا سخن بلند گوید آنجا رود و در مسجد آواز بلند کند و شعر نخواند روزی دو نفر بودند کہ بآواز بلند در سخن میکردند

فرمودیمی و ببینید که ایشان چه کسانند گفتند از اہل طائف گفت اگر نه از دیار غربت
بودندی سزاے کرده خود یافتندے این مسجد پیغمبرست رفع اصوات دروی جائز نباشد
و از سعید بن المسیب روایت کرده اند که روزی عمر بن الخطاب بحسان بن ثابت برگذشت
و وی در مسجد نشسته انشاد میکرد تیز تیز در وی نگاه کرد حسان گفت چه می بینی من بحضرت
کسے انشار کرده ام که بهتر از تو بود یعنی سرور انبیا صلی الله علیه اله وسلم ابو ہریره حاضر
بود حسان روی بوی آورد و گفت بخدای رب العزت ترا سوگند میدهم که تو از پیغمبر
خدا شنیدی که میگفت اَللّٰهُمَّ اَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ابو ہریره گفت اللّٰهم نعم آری
همچنین میگفت که گفتی فائده منفی که از خواندن اشعار در مسجد آمده است اشعار جاہلیت
و اہل بطالت است و آنچه مشتمل بر کذب و زور بود و الا ترمذی از حدیث عائشه رضی
الله عنها آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منبری از برای حسان بن
ثابت در مسجد می نهاد تا بر وے بایستد و هجو کفار میخواند و کلام فصل و ضابط درینجا این
حدیث ست که فرموده است صلی الله علیه و آله وسلم الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح ثانی
زیادت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه است و زیادت این بنا بیشتر از
زیادت عمر بود رضی الله عنه وی بنای جدران و اسطوانات بحجاره منقوشه کرد و سقف
از چوب ساج ساخت و بنای اول که در زمان پیغمبر بود صلی الله علیه و آله وسلم و عمر و آن
زیادت کرد منهدم شد و ستونها را بعمود حدید و رصاص استحکام کرد و بیشتر زیادت
او از جانب شام شد که شمالی مسجد ست و از جانب قبله و مغرب کمتر و جانب مشرق
از جهت حرمت حجرات لمیقه بر حال خود گذاشت و ابتدای عمارت عثمان در شهر
ربیع الاول بود از سنه تسع و عشرین و اتمام او در اول محرم ثلثین پس مدت عمل
تمام ده ماه بود و بعضے گفته اند که عمارت وی در آخر سنه خلافت او بود که سنه خمس
و ثلثین ست و مشهور قول اول ست و الله اعلم و در صحیح مسلم آمده است که چون

عثمان بن عفان اراده بنای مسجد نمود مردم را بر آن یعنی انکاری پیدا شد و وی
رضی الله عنه گفت که من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام که فرمود
من بنی لله مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة و غالبا انکار مردم از جهت هدم بنای
اول و اتخاذ حجاره منقوشه وغیر ذلک باشد نه اصل زیادت در فضای مسجد
چنانکه عمر کرد رضی الله زیرا که در اصل زیادت اجازت از حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله وسلم وقوع یافته است و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت
فرمود که اگر این مسجد مرا تا صنعا همین بنا کنند هم مسجد من است آورده اند که چون
در سنه اربع وعشرین عثمان بن عفان رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست مردم
از تنگی مسجد که روز جمعه میشد شکایت کردند وی روی مشاورت بصحابه که اهل فتوی
و اصحاب رای بودند آورد و بعد از انعقاد اجماع بمنبر بر آمد و خطبه در بیان بر خواند
و حدیث نبوی و فعل عمر و اجماع صحابه را تمسک آورد تا غبار شبهه که بر خواطر
نشسته بود بر خاست پس عمال را طلبید و در بنای مسجد شروع کرد و بذات خود
کار میکرد با وجود صیام دهر و قیام لیل از مسجد بیرون نمی آمد ابن شهاب از کعب
احبار روایت می آرد که وی در انوقت که بنای عثمان میکردند میگفت کاشکی
این بنا تمام نشود و اگر طرفی از وی برپا گردد طرفی دیگر نیفتد گفتند یا با اسحق چرا چنین
میگوئی آخر نه تو حدیث روایت میکردی که یک نماز درین مسجد افضل ست از هزار نماز
در مسجد دیگر غیر مسجد حرام گفت بلی اکنون نیز بر همینم اما از بنای این عمارت فتنه از آسمان
مستعد نزول شده است که میان وی و زمین یک شبر بیش نمانده است و نزول
آن موقوف اتمام این عمارت ست همین که این عمارت تمام شد فتنه نازل ست
گفتند آن فتنه چه باشد گفت قتل این شیخ یعنی عثمان بن عفان مردی ازین بیان
گفت آخر نه قتل او مثل قتل عمر بن الخطاب باشد بلکه بصد هزار مرتبه ازان بیشتر بعد

ازوی از عدن تا روم همه قتل یابند و هلاک و همانا که اشارت کعب بتغیرهای است
که مردم از امیرالمؤمنین عثمان بن عفان بمدینه دل گرفته بودند و در آخر هدم بنای
مسجد نبوی و تغییر آن موکد انها شد و جماعه که در مقام انتقام وی بودند موقوف
اتمام مسجد نبوی کمین کرده ایستاده باشند تا بعد از فراغ آن اثارت فتنه و فساد نمایند
و باعث قوی بر اکثر مشاجرات و مقاتلات و فسادات که تا آخر عهد امارت مروانیه
بوجود آمده همین قتل عثمان بود و اراده انتقام وی چنانچه از سیاق بیان واقعه
حره و غیر آن اشارتی بدان میتوان یافت والله اعلم ثالث تغییری که در مسجد شریف
وقوع یافت زیادت ولید بن عبدالملک بن مروان بود و پیش از وی هیچ یکی از
خلفا و امرا در عمارت عثمانی دخل نکرده و عمر بن عبدالعزیز در انوقت از جهت ولید عامل
مدینه منوره بود و بروی نوشت که هر کرا در حوالی مسجد خانه باشد از وی بخرد و هر که از فروختن
ابا آرد خانه را بروی بیندازد و بدل آنرا از مال بده و اگر نگیرد خانه را بگیر و مال را صرف
فقرا کن و حجرات ازواج پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم نیز داخل مسجد کن عمر بن
عبدالعزیز بفرموده وی عمل کرد و حجرات را منهدم ساخت و داخل مسجد گردانید آورده اند
روزیکه این حکم از ولید بمدینه مطهره آمده و حجرات پیغمبر را هدم کردند مصیبتی عظیم در میان مردم
برپا شد هیچکس در مدینه نبود که بر آنحال گریه نکرد و سعید بن المسیب میگوید کاشکی حجرات نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم بحال خود میگذاشتند تا مردم میدیدند که سرور کائنات چگونه درین
دار فنا حیات بسر برده است ابن زباله از بعضی اهل علم روایت می آرد که چون ولید بن
عبدالملک بحج آمد بعد از اتمام مناسک حج قدوم بمدینه مطهره آورد روزی بر منبر مسجد خطبه میخواند
و در اثنای آن نظرش بر جمال حسن بن علی رضی الله عنه افتاد که در بیت حضرت فاطمه زهرا
سلام الله علیها نشسته بود و آئینه در دست داشت که در وی جمال جهان آرای خود را مشاهده مینمود
چون از منبر فرود آمد عمر عبدالعزیز را طلبیده زجر نمود که چرا ایشان را در اینجا هنوز گذاشته و بیرون

تا وردۀ نخواهم که ایشانرا بعد ازین اینجا ببینم خانه را از ایشان بخر و داخل مسجد کن فاطمه
بنت حسین و حسن بن حسن و اولاد ایشان سلام الله علیهم اجمعین درون خانه بودند
و از اندر آمدن ابا نمودند حکم کرد که اگر بیرون نیایند خانه را بر ایشان بیندازند اسباب خانه
را بسر جنای ایشان بدر می آوردند و خانه را ویران میکردند بحکم ضرورت بر آمدند و هم در
روز روشن مخدرات اهل بیت بیرون مدینه رفتند و موضعی برای سکونت اختیار کردند
و در بعضی روایات این واقعه پیش از قدوم ولید بهمان حکم سابق از عمر و بن عبد العزیز
وقوع یافته هفت هزار دینار بدل خانه بایشان میداد و حسن بن حسن سلام الله علیهما
سوگند خورد که زر نستانند عمر قضیه را بولید نوشت که وی زر نمیستاند حکم کرد که زر نستاند بهتر خانه
را بگیر و ایشانرا بدر کن و زر در بیت المال بسپار و همچنین در بیت حفصه رضی الله عنها که در
دست اولاد عمر بن الخطاب بود نزاع شد چون گفتند که هرگز نخواهیم بر آمد و عوض خانه
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نخواهیم ستاند حجاج بن یوسف نیز دران وقت در مدینه
بود حکم کرد خانه را هم بر سر ایشان بیندازند ولیکن چون قضیه بولید رسید وی بجانب
عمر و بن عبد العزیز نوشت که در جهت رضای خاطر اولاد عمر بن الخطاب بتقصیر راضی مشو
ثمن خانه را بده اگر نستانند ایشانرا اکرام کن و بقیه از خانه ایشان بگذار و ایشان را
ورودی بجانب مسجد نیز بگذار و طول مسجد در زمان ولید دویست ذراع بود و عرض آن یکصد
و شصت و هفت ذراع و وی در تکلف و تصنع عمارت باقصی الغایت کوشید و سقوف
و جدران و اساطین همه منقش و مطلا و مزخرف ساخت و به قیصر روم نوشت تا چهل استا
کار رومی و چهل قبطی ارسال نمود و هشتاد هزار دینار و سلاسل نقره و قنادیل و بروایتی
چهل هزار مثقال طلا و الوان و اسباب زخرف مصحوب آن پیشکش نمود و علامت محراب
که آلان در مساجد متعارف است او ساخت و پیش ازان نبود آورده اند که یکی از عمال
روم خواست که بر حجره شریف بول کند بحجر و قصد آنچنان بر زمین افتاد که سرش ریزه ریزه

شده بعضی از ایشان بمشاهده این حال در ربقه اسلام در آمدند ویکی دیگر از ایشان صورت زر
خنزیر بر دیوار قبله مسجد منقش کرد عمر بن عبد العزیز حکم کرد تا گردنش زدند آورده اند هر
کدام که صورت درختی یا نقشی بهتر کشیدی سی درهم بر اجرت او بطریق انعام بیفزودی
ابن زباله می آرد که چون ولید بمدینه قدوم آورد وعمارت مسجد تمام شده بود روزی
بتماشای عمارت مسجد میخرامید چون نظرش بر سقف مقصوره مسجد افتاد تحسین
کرد و گفت چرا سقف تمام مسجد چنین نکردی عمر و گفت که خرج بسیار میبایست
که تا چنین شود گفت چه شد هر چه میبایست خرج میکردی عمر و گفت یا امیر المومنین
هیچ میدانی که بر دیوار قبله چند خرج شده است چهل وپنج هزار دینار خرج نقش ونگار
اوست ولید چون این را بشنید پشیمان شد و گفت این همه خرج چرا کردی
مگر خزانه پدر خود خیال کردی و نیز آورده اند که در اثنای تماشای مسجد یکی از اولاد
عثمان حاضر بود ولید با وی گفت ببین عمارت پدرت چه بود و عمارت چگونه است
وی گفت بلی عمارت پدر من عمارت مساجد بود و عمارت شما عمارت کنایس و
ابتدای عمارت ولید در سنه ثمان وثمانین بود و اتمام آن در احدی وتسعین
ومدت سه سال در وی کار میکردند و درین عمارت در چهار گوشه مسجد چهار مناره بود
ولیکن سلیمان بن عبد الملک چون بحج آمد مناره نزدیک باب سلام که دار
مروان آنجا بود در صحن خانه وی سایه انداخت فرمود تا منهدم ساختند وظاهر از
کلام سمهودی چنان مینماید که پیش از عمارت او رسم مناره نبود والله اعلم در زمان
وی نماز جنازه در مسجد شریف ممنوع شد رابع زیادت مهدیست از خلفای عباسیه بیش از وی
هیچکس بر عمارت ولید زیادت نکرد و زیادت مهدی در سنه احدی وستین ومایه بود مقدار ده
استوانی در ناحیه شامی مسجد وبس و وی نیز رسم تکلف وتزخرف که در عمارت ولید بود
برداشت و بعد از مهدی هیچکس زیادت نکرد و جز آنکه بعضی آورده اند که در سنه اثنین

و بامیّن مامون خلیفه زیادت ها در عمارت مهدی کرده والله اعلم **فصل** اما حجرهٔ منیفه که حاوی
قبور شریفه است در اول حجره بود داخل بیت عایشه رضی الله عنها از جرید نخل بر طبق
سائر حجرات مصطفویه چنانچه معلوم شد و چون دفن سرور انبیا صلی الله علیه وآله و
سلم بموجب حکم الٰهی هم در حجرهٔ شریفه شد عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز در خانه
خود ساکن میبود و میان او و قبر شریف پرده نبود و در آخر بسبب جرات و عدم
تحاشی مردم از در آمدن بر قبر شریف و بر داشتن خاک از ان خانه را دو قسم ساخت
و دیواری میان مسکن خود و قبر شریف کشید و تا قبر عمر بن الخطاب رضی الله عنه در
حجره شریفه نشده بود عایشه گاه بیگاه بهر وضع که بودی بر قبهٔ سرور انبیا و قبر صدیق اکبر
مے در آمد بعد ازان که عمر رضی الله عنه را در انجا نهادند دیگر در آمدن بجای و ملاحظه
مینمود و تا ستر کامل و پوشش تمام نمیکرد بر قبور نمی در آمد و بعد ازان که امیر المومنین
عمر در مسجد زیادت کرد حجره را از خشت خام بنا کرد و تا زمان حدوث عمارت ولید
این حجره ظاهر بود عمر بن عبد العزیز بحکم ولید بن عبد الملک آن را هدم کرد و
بحجارهٔ منقوشه بر آورد و بر ظاهر آن حظیره دیگر بنا کرد و هیچ کدام ازین دو را دری
نگذاشت و بعضے گفته اند که بجانب شام بابی دار د و تحقیق همان قول
اول است از عمر و روایت میکنند که وی به عمر و بن عبد العزیز گفت اگر حجره شریفه بر حال
خود گذارند و عمارتے گرد آن بر آرند احسن باشد گفت امیر المومنین حکم چنین کرده
است و مرا جز امتثال آن چاره نیست و از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت
حفر اساس حجره قدمی ظاهر شد و بعد از تحقیق حال ظاهر شد که آن پای امیر المومنین عمر بود که
بجهت ضیق مکان در بنیاد حجره افتاده بود زیرا که قول اصح در وضع قبور شریفه آنست که سر ابوبکر
صدیق محاذی صدر شریف نبویست صلی الله علیه وآله و سلم و سر عمر فاروق محاذی سینه ابوبکر
رضی الله عنهما بدین شکل صفت روضه مطهره حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و اصحابه و سلم

قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

قبر صدیق اکبر رضی اللہ عنہ

قبر عمر فاروق رضی اللہ عنہ

پس برین تقدیر اکر یا بہا سے
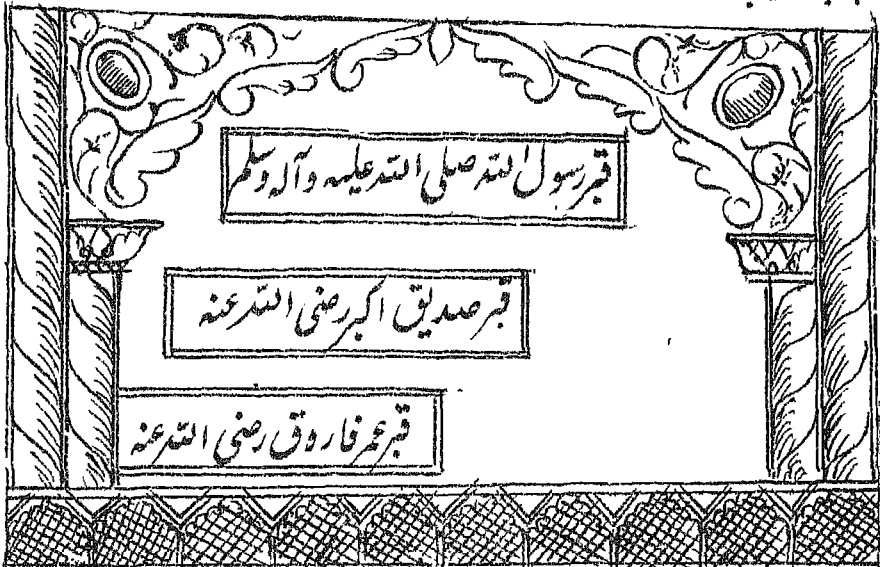
بہ بنا و دیوار حجرہ رسد و در بنا شد و بعد از بنای عمر بن عبد العزیز تا امروز آمدن در حجرہ قبور ممتنع شد مگر آنکہ آوردہ اند کہ در سنہ ثمان واربعین وخمسمائہ آوازے از درون حجرہ شریف شنیدہ شد بدان ماند کہ چیزے از عمارت افتادہ باشد شخصی را از مشایخ صوفیہ کہ بصفت طہارت ونظافت ومجاہدت وریاضت موصوف بود چندروز مخصوص از برای مزید تنظیف وتطہیر ریاضت ترک طعام نمودہ بریسما نہا بستہ از راہ دریچہ کہ دریک جانب سقف بود در آوردند غالبًا خاکے از سقف افتادہ بود ازالۂ آن کردہ محاسن خود را جاروب آستانہ ملک آشیانہ ساخت و ہمچنین در قربت ہمین تاریخ مذکور برای مصلحتے دیگر کہ بہ تنظیف موضع شریف تعلق داشت وکی از اغوات را کہ بخدمت حجرہ شریفہ متضمن بودند یا متولی عمارت فرود آوردہ تنظیف مکان قدس نشان نمودند و در حدود سنہ خمسین وخمسمائہ جمال الدین کہ صاحب مآثر جمیلہ ومحامد جزیلہ است و در مدینہ طیبہ احوال خیرات ومبرات او بر صحائف روزگار مسطور ومحامد ومناقب او بر السنہ خطبا مسجد شریف آنزمان

مذکور بود و در جوار آنحضرت شرقی شباک که آنرا الآن باب جبرئیل گویند و در جانب
غربی رباطه خورد که مشهور ست برباط عجم مدفون ست شباکی از صندل گرد حجره شریفه کشید
در همان ایام ابن ابی الهیجا شریف که از وزرای ملوک مصر بود اسم او در بعضی مساجد با سوره
که در جانب مسجد فتحند مسطور ست از دیباے سفید مسطر بطرازات حریر سرخ سوره یس
بران مکتوب شده بجهت تعلیق حجره شریفه ارسال نمود بعد از شنیدن از جانب خلافت
مستضی بالله آنرا تعلیق نمودند بعد ازین تاریخ هر کدام از ملوک در ابتداے جلوس بر سریر
سلطنت ارسال ستاره معتاد ساختند و الآن قانون سلاطین روم در اهدای
آن بهمین نهج واقع است و در سنه ثمان و سبعین و ستمائة در دولت قلاؤن
صالحی قبه خضرا که بالای حظیره شریفه است بلند تر از سقف مسجد بطرزیکه الآن موجود ست
با شباک نحاس بنا فرمودند و قبل از ان ارتفاع قبه از سقف مسجد زیاده از نصف
قامت مرد نبود و الآن بنای مسجد شریف که در سنه احدی و الف هجریه که مسودهٔ
این اوراق به بیاض میرود موجود ست بنای ملک قایتبا ست که از ملوک مصر بود
و خادم حرمین شریفین در حدود سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائة وجود یافته و این قایتبا
از ملوک شراکیه بود و از سعادتمندان وقت آثار عظمت که از بنای رباط و تعیین
وظایف و اوقاف در حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً برپاست و وی
بشرف ادای مناسک حج از سائر ملوک وقت امتیاز یافته و اساس دولت او
بدست سلاطین روم مستاصل شده و وی لبساط روضه شریفه را بجهت تبرک مواطی
اقدام برکات انتظام نبوی و اصحاب او صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم ترک
تکلف ترخیم و تحجیر داده بفرش خاک پاک اکتفا نموده بود بعد از وی سلطان سلیمان رومی
در اواسط مائة عاشره از سنگ خام در روضه متبرکه بساط بسته که الآن موجود ست و بعضی
بنا های دیگر مثل جدار تجدید روضه و تمیز او از زیادت عثمانیه و بنای تهجد شریف از آثار

سلطان سلیمان مذکورست واللہ اعلم **فصل** از جملہ غرائب امور و عجائب حادثات که فی الحقیقت داخل معجزات بینات سید کائنات ست علیه وآله افضل الصلوات و اکمل التحیات قضیۂ نقب حجرۂ شریفه است که در سنه سبع وخمسین وخمسمائة وقوع یافت آورده اند که سلطان نورالدین شهید محمود بن زنگی که جمال الدین مذکور وزیر او بود سرور انبیا را یک شب سه بار در خواب دید که اشارت بدو شخص که آنجا ایستاده اند میکند و میفرماید که دریاب و مرا از شر این دو شخص وارهان لنفراست دریافت که امرے غریب بقطع در مدینه مطهره حدوث یافته است که بدان باید رسید سلطان مذکور همدران ساعت در آخر شب بر رواحل خفیفه با بست نفر از خواص مجلس خود سوار شده مصحوب اموال کثیره متوجه مدینه ماسکینه شد و در شانزده روز از شام بمدینه منوره قدوم آورده در مقام استحضار آن دو ملعون آمد و مقدمهٔ تصدق و انعام و اکرام را حیله و وسیله حضور خواص و عوام ساخت تا هر که از اهل بلده حاضر آمد مالی عظیم حاصل او شد و درین میان هیچ یکے را ندید که بهیأت ناسطبوع آن دو نفر که در خواب ایشانرا دیده بود باشد فرمود بعد از ایشان کسے دیگر باشد از اهل شهر که حاضر نیامده باشد گفتند هیچکس نباشد که نیامده است الا دو شخص مغربی که بصفت عفت و صلاح آراسته و بنعت صله و آرام و انعام پیراسته اند و بجهت مشغولی اوقات هرگز در هجوم نیامده حکم کرد تا ایشانرا حاضر آوردند بمجان هیأتی که سرور انبیا صلی اللہ علیه وآله وسلم نموده بود یافت پرسید منزل شما کجاست گفتند در رباطی که قریب حجرۂ شریفه است و آن مکان آلان در قبل غربی حجره است خراب افتاده و شبا کی از وی در دیوار مسجد گذاشته اند سلطان مذکور ایشانرا همین جا گذاشته روی بمنزلی که نشان داده بودند آورد و قرآن دید در طاق نهاده و کتب دیگر در مواعظ و دقائق و مال فراوان جمعیت نهاده که صرف فقرای مدینه منوره میکردند و حصیرے در محل خوابگاه ایشان افتاده سلطان شهید حصیر را بر داشت سرداب دید که بصوبت

حجرهٔ نبوی صلی الله علیه وآله وسلم حفر نموده اند و جماعتی دیگر در یک ناحیهٔ آن کنده تا
خاکها را در می پیمایند و بیرون می برند و دیگر دو ایشان پوست و مشک اندکه خاک بیرون
می کنند و در میان مشک در نواحی بقیع برده می انداختند بعد از تهدیدات بلیغه و تعذیبات
شدیده کشف حقیقت حال نموده اند که ایشان دو نفر نصرانی اند که نصاری ایشان را
در لباس حجاج مغاربه با اموال جزیله بمدینه فرستادند تا حیله در وصول بداخل حجرهٔ شریفه
نموده با جسد مبارک حضرت سید کائنات گستاخی نمایند در شبی که این نقب باقرب قبر شریف
رسیده ساعتی ابر و باران بسیار و رعد و برق و زلزلهٔ عظیم پیدا شد و در صباح آن شب
سلطان سعید شهید با استماع این کلام سلطان را حالتی عظیم دست داد و گریهٔ بسیار
کرد و حکم بتحصین شباک حجرهٔ شریفه کرد و آن دو بی سعادت ناپاک را گردن زد و در آخر
روز بسوختند و در حوالی حجرهٔ شریفه خندقی حفر کرد تا آب رسانیده و ارصاص مذاب پر کرد
تا حایل بود و وصول بموضع شریف متعذر باشد و قضیهٔ دیگر که ابن النجار در تاریخ بغداد علی
ساکنها السلام آورده که بعضی از زنادقه بعضی از امرای عبیدیه که حکام مصر بوده اند
و ولایت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما در تحت تصرف ایشان بوده
احوال این اشقیا بر واقفان فن تاریخ روشن است اشارت کردند که اگر جسد مبارک
پیغمبر و ابوبکر و عمر صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنهما بمصر نقل کرده شود موجب
منفعتی عظیم مر سکنهٔ این دیار را حاصل گردد و کافهٔ خلق از سائر آفاق و اقطار
بقصد زیارت قاصد این دیار شوند حاکم مصر بنابر این خیال محال عمارتی عظیم و حظیرهٔ عالی
بنا کرده یکی از معتمدان خود را که او را ابوالفتوح میگفتند به نبش قبور شریفه بمدینهٔ مطهره فرستاد
اهالی و اکابر این بلدهٔ مبارک چون پیشتر از آمدن وی کیفیت حال معلوم کرده بودند
هم در اول مجلس که او را دیدند یکی از قراء ایشان آیهٔ کریمهٔ ان نکثوا ایمانهم من بعد
عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون الا

تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم وهموا باخراج الرسول تا ان کنتم مومنین بقطعتی هرچه
تمامتر خواند بیحالی و حرکتی در مردم پدید آمده خواستند که ابوالفتوح را همدرین مجلس
بکشند ولیکن چون زمام مهام این بلاد در دست تصرف و اختیار این اشرار بود
در سرعت و تعجیل آن تاملی و تامل مصلحت وقت افتاد و ابوالفتوح را نیز خوفی
و ضیق صدری پیدا شد و گفت والله اگر سر من درین هم رود راضی ترام از آنکه
دست تعرض بموضع شریف دراز کنم و همدرین شب بادی عظیم فرستادند که کرهٔ
ارض از صدمت آن از جای بجائی میرفت و شتر با پالان و اسپ با زین مثل
گوی میگردید ابوالفتوح مذکور را نیز از مشاهدهٔ اینحال عبرتی و خوفی دست داد
که ملاحظهٔ او از حاکم در دل قدم از ساحت سینه او بیرون نهاد و آخر کار او نیز بصدق
همت او بسلامت گذشت و از عجب و غرائب قضیه خسف بعضی ملاحده است
که محب طبری در ریاض نضره آورده است که قومی از رفضهٔ حلب پیش امیر مدینه
آمدند و اموال جزیله و هدایای عزیزه آوردند تا دری در حجرهٔ شریفه بگشایند
و ابوبکر صدیق و عمر فاروق را رضی الله عنهما را بیرون برند امیر مدینه بعلت سوء
مذهب و محبت دنیا که داشت اجابت نمود و ایشان را بدان اذن داد و به بواب
حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرم را برایشان کشاده دهی و
هر عملی که در اینجا کنند مانع نبائی بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا گذاردند
و درها را به بستند چهل کس با مساحی و مکاتل و شموع و آلات هدم و حفر آمده
بر در باب السلام بایستادند و در بزدند من بحکم امیر در را برایشان کشاده دادم
و بگوشه رفته نشستم و گریه میکردم که تا چه قیامتی قایم خواهد شد سبحان الله هنوز محاذی
منبر شریف نرسیده بودند که تمامه ایشانرا با هرچه از اسباب و آلات همراه داشتند
نزد عمودی که قریب زیادت عثمانی ست زمین فرو برد امیر چشم انتظار در راه داشت

که موجب این اہمال وتاخیر چہ باشد مرا طلبید و گفت حال قوم چیست من انچہ دیدہ بودم ہمہ با امیر گفتم کہ چنین وچنین واقع شد امیر گفت دیوانہ شدہ آخر بہ بین کہ چہ میگوئی گفتم امیر خود بیاید و بہ بیند کہ ہنوز اثر حسف و بعضے ملابس کہ بر ایشان بود باقیست وطبری نسبت این حکایت بہ ثقات میکند کہ بہ صدق ودیانت مشہور اند وبعضے مورخان مدینہ نیز ذکر کردہ اند چنانچہ در تاریخ سمہودی مذکورست واللہ اعلم باب ہشتم در ذکر بعضے از فضایل مسجد شریف و خصائص روضۂ منیف ومناقب منبر عالی زینت از جملہ فضایل مسجد نبوی این حدیث ست کہ در صحیح بخاری مذکورست قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلواۃ فی مسجدی ہذا خیر من الف صلواۃ فیما سواہ من المساجد الا المسجد الحرام وسلم نیز مانند این روایت کردہ باین زیادت کہ آوردہ فانی آخر الانبیاء ومسجدی آخر المساجد پس فضیلت نماز در مسجد مدینہ مطہرہ برابر ہزار نماز ست در مساجد دیگر انبیا مثل مسجد اقصی کہ مسجد سلیمان ست غیر مسجد حرام کہ مسجد ابراہیم علی نبینا علیہ السلام ست چنانچہ در احادیث دیگر بتصریح باین معنی درود یافتہ طبرانی در معجم کبیر بنقل ثقات می آرد کہ ارقم پیش آنحضرت آمد تا وداع کند وبیت المقدس رود فرمود برای چہ میروی مگر قصد تجارت داری عرض کرد لا قصد تجارت ندارم لیکن میخواہم کہ در وی نماز کنم فرمود یک نماز در مسجد من بہتر از ہزار نماز در انجا ودر بعضے احادیث آمدہ است کہ نماز در بیت المقدس برابر ہزار نماز ست در مسجد دیگر پس فضل نماز مسجد مدینہ بر نماز مساجد دیگر برابر ہزار ہزار نماز بود اما استثناء مسجد حرام کہ فرمودہ است الا المسجد الحرام احتمال دارد کہ از برای بیان مساوات بود در مسجد مکہ ومدینہ یا زیادتی مسجد مکہ بر مسجد مدینہ یا کمی او ازین عدد بعضے از علما ترجیح احتمال اول کردہ اند کہ مساوات است وامام مالک در روایتی وجماعہ از اصحاب وی

یا احتمال ثالث رفته بآن یعنی که زیادت نماز مسجد مدینه بر سائر مساجد بهزار است
در مسجد مکه یا اقل از هزار پس بعضی از مالکیه بران رفته که بصد است و بعضی دیگر به نهصد
و بعضی دیگر آنرا بقوی از احادیث استثنا نموده و جمهور علما برآنند که استثنای
مذکور از برای بیان مزیت مسجد حرام است در مضاعفت ثواب بر مسجد مدینه از جهت
در دو مزیت مسجد که بر مسجد مدینه بصد که با انضمام فضیلت مسجد مدینه بر مساجد دیگر بهزار
زیادت مسجد مکه بر سائر مساجد بصد هزار لزوم پذیرد چنانچه در حدیث دیگر منصوص
و مشرح واقع شده که الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة و الصلوة فی
مسجدی بالف صلوة و الصلوة فی بیت المقدس بخمسمائة صلوة از تتبع احادیث
معلوم گردد که در عدد مزیت بعضی ازین مساجد شریفه بر بعضی دیگر تفاوتی و اختلافی
بسبب زیادت و نقصان مذکور شده است و تواند که ورود آن بحسب اوقات
مختلفه بموجب وحی سماوی و کشف احوال دقائق اشیا باشد یا آنکه وقوع عدد
ناقص منافی بذار و بصحت زائد و الله و رسوله اعلم و در باب فضائل بیت مطهر
اشارتی رفت یا آنکه مرجع و مآل مضاعفت مذکوره کثرت اعداد و زیادت
کمیت است و لیکن عظم ثواب و قوت کیفیت ذاتی بحسب تعلق رضا و قبول
پروردگار تواند که در عدد اقل زیادت بر اکثر باشد چنانچه این نکته بتفصیل در انجا
بشرح انجامیده است و آنچه تنبیه بران واجب است آنست که حکم مضاعفت
مذکوره آیا مخصوص است بمسجد نبوی محدود که در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه
و آله و سلم پیش از زیادتهای که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی خلفا
و امرا نموده اند یا عام است شامل زیادتهای مذکوره نیز و مذهب مختار که موافق
احادیث و عمل سلف و قول جمهور علماست همانست که تمامه آن مشتمل زیادتهای
مسجد نبویست و در حدیث آمده است که لو مد هذا المسجد الی صنعا کان مسجدی و

عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرموده است لو مد مسجد رسول الله الی ذی الحلیفة
لکان منه قیام عمر و عثمان رضی الله عنهما در اقامت صلوة در محراب زیادت
دلیلی قاطع ست بر مساوات او با اصل مسجد نبوی در مضاعفت ثواب و اگرنه
ترک دریافت این فضیلت از ایشان متصور نبودی اگرچه فضیلت و عظمت
مقام آنحضرت به نسبت سائر مقامات باقیست ابن تیمیه میگوید که از هیچکس از
سلف و خلف خلافی درین معنی ظاهر نیست و ما که مقصودی و مبالغه و تاکید
در نفی قول مخالف ست والا شک نیست که بعضی از علما بطریق شذوذ تخصیص
احکام مسجد باصل قایل شده اند و در بعضی کتب امام نووی خلافی درین باب
مذکور شده اگرچه محب طبری نقل کرده که وی ازان قول رجوع نموده است و
هو الصواب فائده نزد اکثر علما فرض و نفل در مضاعفت مذکوره برابر اند و بعضی
از علمای حنفیه و اکثر مالکیه تخصیص این حکم بفرض نموده از جهت حدیث افضل
صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة ولیکن بوضوح پیوست که فضیلت فی مضاعفت
تواند تحقق پذیرفت و معهذا تواند که صلوة نافله در بیوت مکه و مدینه مضاعفت
باشد از نمازی که در بیوت بلاد دیگر بگذارند چنانچه شیخ ابن حجر عسقلانی افاده
نموده است و چنانچه مضاعفت و مزیت عبادت نماز درین امکنه شریفه درود
یافته است جمیع خیرات و سائر عبادات همین حکم دارد چنانچه بیهقی از روایت
جابر آورده است که آنحضرت فرموده اَلصَّلوٰةُ فی مَسجِدی هٰذا اَفضَلُ مِن اَلفِ
صَلوٰةٍ فیما سِواهُ اِلَّا المَسجِدَ الحَرامَ فَالجُمُعَةُ فی مَسجِدی هٰذا اَفضَلُ مِن اَلفِ
جمعة فیما سواه الا المسجد الحرام وشهر رمضان فی مسجدی هذا افضل من الف
شهر رمضان فیما سواه الا المسجد الحرام و از اوضح واضحات است و ابین بینات
که از ذکر و بیان مستغنی ست آنست که مضاعفت مذکوره در اعمال اخرویست

کثرت ثواب و مزید درجات نه از جهت برای ذمه و سقوط تکلیف شرعی تا
نگویند که برین تقدیر باید که نماز یک و از هزار بلکه صد هزار کفایت کند و هذا ظاهر ا
یکی از علما گفته است که یک نماز مسجد حرام را حساب کردم به نمازهای پنجاه و پنج
سال و شش ماه و بست روز برآمد یا قطع نظر از تضاعف حسنه بعشر در غیر مساجد
ثلثه و تضعیف جماعت و سواک و مانند آن تا بحدی رسید که احصاء آن متعذر
بود و سبحان الله ذی الفضل العظیم و صلوة علی النبی و رسوله الکریم و از انجمله حدیثی
ست که احمد و طبرانی بنقل ثقات از انس بن مالک می آرند که من صلی فی مسجدی
اربعین صلوة و زاد الطبرانی لا تفوته صلوة کتب له برآءة من النار و براءة من
العذاب و براءة من النفاق میفرماید هر که در مسجد من چهل نماز بگذارد بی آنکه نمازی
در میان از وی فوت شد و جزا او این باشد که آن بنده از آتش دوزخ که عذاب
آخرت است بلکه از جنس عذاب دنیا و آخرت در امان باشد و از علت نفاق بری
گردد و میتواند و الله و رسوله اعلم که حکمت در تعیین عدد اربعین آن باشد که چون تمام
و اکمال عدد اربعین مورث استقامت و سبب کمال ست و حصول آن از منافق
میسر نیست و بی وجود صفت صدق و اخلاص میسر آن ممکن نه و چون خلاصی از
علت نفاق که بدترین علل و صعبترین امراض ست دست داد لاجرم خلاصی از
عذاب دنیا و آخرت و فوز بسعادت دارین بران مترتب باشد و از انجمله حدیثی
که بیهقی آورده است مضمون کرامت مشحون او آنکه بطهارت از منزل خود برآید بقصد
آنکه در مسجد من نمازی کند حج کامل در نامهٔ اعمال او ثبت یابد و حدیث دیگر هر که درین
مسجد آید تا تعلم خیر یا تعلیم آن نماید بمنزله کسی بود که در راه خدا جهاد کند و هر که باین قصد
در آید بلکه غرضش مصاحبت خلق و محاکات ایشان بشاشخصی بود که محبوب خود را در
دست دیگران بیند فصل از انچه در فضل روضهٔ شریف و منبر منیف ورود یافته

حدیثی ست که در صحیحین آمده ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و در بعضی
روایات قبری و منبری و زاد البخاری و منبری علی حوضی و در بعضی روایات
و ان منبری علی ترعة من ترع الجنة و تفسیر ترعه بعضی به باب نموده و بعضی به درجه و
بعضی به روضه که بر جای بلند باشد روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر شریف
ایستاده بود فرمود قدم من آلان بر ترعه ایست از ترع جنت و در روایت دیگر
آمده که منبر من بر حوض من ست و در حدیثی دیگر فرموده ایستاده ام اکنون بر عقر
حوض خود و عقر موضعیست که آب در حوض از انجا در آید و یمین کاذب که در حضرت
منبر شریف بخورند وعیدی بلیغ و جزای شنیع ورود یافته و فرموده هر که نزد منبر من سوگند
دروغ خورد تا حق مسلمانان را تلف کند گو جای خود را در دوزخ آماده کند و در حدیث
دیگر آمده فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و چون این موضع شریف در حقیقت
از بهشت بود بموجب آیه کریمه لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا وجود کذب و ورود وی در
دار دنیا ممنوع و محرم باشد چنانچه در دار آخرت ممتنع و منتفی است و در بعضی
احادیث آمده ما بین حجرتی و مصلای روضة من ریاض الجنة بعضی مصلا را
بر مصلای مسجد نبوی که از منبر شریف بحجره قریب ترست و بعضی بر مصلای که بیرون
حصار مدینه مطهره است در جانب طریق مکه معظمه حمل کرده اند که سعد بن ابی وقاص
بعد استماع این حدیث برای خود در میان مسجد و مصلای عید خانه بنا کرد و بر بنا
تمام مسجد نبوی بازیادتی که در جانب مغرب واقع شده روضه از ریاض جنت باشد و
بموضعی خاص از مسجد که در میان حجره و منبر ست تخصیص نپذیرد و در تحقیق و تاویل
این احادیث وجوه متعدده از علما آمده بعضی گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایه
است از آنکه قصد آن به تبرک بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور وی سبب
ورود حوض نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و موجب شرب از زلال جان افزای

اوست و بعضی دیگر گفته اند که توان که آن منبر را که منبر انبیا علیهم السلام او را مشرف داشته
فردای قیامت در رنگ سائر خلائق اعاده فرمایند و برکنار حوض کوثر که ترعه جنت عبارت
از آنست بر پا دارند تعظیما لبیته و تنویها لشانه صلی الله علیه و آله و سلم جماعه بران رفته اند
که این اخبار است از منبری که دران روز برای وی از حضرت عزت بر بالای حوض
او بنا کنند نه این منبر که در مسجد شریف است و این قول در غایت بعد است از سوق
لفظ حدیث میفرماید ما بین حجرتی و منبری روضة من ریاض الجنة و منبری
علی حوضی ظاهر و متبادر ازین کلام همان منبر است که از برای تجدید
روضه مقدسه ذکر فرموده است و برهمین نهج در حدیث روضه نیز توجیهات مختلفه آمده
و بعضی گفته اند که مراد تشبیه بقعه شریفه است بروضه جنت در نزول رحمت و حصول
سعادت که از ملازمت خلق و ذکر و مجالست اهل آن حاصل است چنانکه از تسمیه
مساجد بریاض جنت در حدیث اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا بر قوا اشارتی بآن
می افتد خصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم و انوار اذکار
ازین مجلس جنت آثار را اقتطاف و اقتباس مینمودند و بعضی بران رفته اند که مقصود
بیان شرف عبادت و طاعت است درین مکان عظیم الشان بایصال وارتحال
و وصول روضه رضوان چنانچه گویند الجنة تحت ظلال السیوف و الجنة تحت اقدام
الامهات باعتبار آنکه مباشرت سیوف و خدمت امهات موصل بنعیم خلد و ریاض
جنت است و این هر دو قول در غایت ضعف و بعد اند چه تشبیه بریاض جنت در نزول
رحمت و ایصال بروضه جنان و ترتب ثواب عظیم بران شامل تمامه مساجد و کل
بقاع خیر است و مخصوص باین مسجد شریف و روضه منیفه نه و اگر حمل بر رحمت خاص
حضرت عزت عمت رحمته و روضه مخصوص از جنت کنند با وجود آن هنوز خالی از تکلفی
و تعسفی نخواهد بود و تحقیق آنست که کلام محمول بر حقیقت خود است و ما بین حجره آنحضرت و منبر شریف

بحقیقت روضه ایست از ریاض جنت بآن معنی که فردای قیامت آنرا به فردوس
اعلی نقل کنند و دیگر سایر بقاع ارض فانی و مستهلک گردانند چنانچه ابن فرحون
و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علما با وی نیز منصوص ساخته و
شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر علمای حدیث ترجیح این قول کرده اند ابن ابی حمزه که از علمای
مالکیه است فرموده که احتمال دارد که بعین این بقعه شریفه روضه از ریاض جنت باشد
که از آنجا بدار دنیا فرستاده باشند چنانچه در شان حجر اسود و مقام ابراهیم وقت است و بعد از
قیام قیامت هم بمقام اصلی خود پس برند و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم فضیلت
و علو مرتبت این مقام عظیم ست و همچنین از روی حقیقت جامع جمیع معانی است که در
گفته اند با علاوه دریافت سر خاص که ادراک آن مخصوص بواطن اهل اجتبا قسمت
است و حمل حدیث بر ظاهر با قبول حقیقت بی ارتکاب تجوز و تاویل و حفظ کمال مرتبه
و تعظیم شان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا چنانچه رتبه خلیل ابراهیم بحجر
از جهت انبیا نیابت حضرت حبیبه محمدیه بروضه از آن اختصاص پذیرفته باشد
و اگر در چشم ظاهر بنسبت سایر اراضی دنیا در آید چندان عجب نباشد زیرا که تا انسان
درین نشاه محجوب بحجب کثیفه طبیعت و مغلوب احکام عادت بشریت است اکتشاف
حقایق اشیا و ادراک امور آخرت از وی نیاید و آنچه بر تعلیل وضع حمل بر مرتبت ثواب
و فضیلت عبادت قرینه تواند بود احادیث ست که در شان جبل احد و عیر وارد
یافته اند که احد از جبال جنت است و عیر از کوه های دوزخ هیچکس از علما بران رفته
که گوید عبادت در جوار احد موصل بجنات نعیم است و مجاورت عیر مفضی بدرکات
جحیم بلکه در آخرت آن برد جنت باشد و این برکنار جحیم و توهم نکنی که چون این بقعه از روی
حقیقت روضه از ریاض جنت باشد که تشنگی و برهنگی و امثال آن که انتفای آن
از خواص و لوازم جنت است در وی نباشد کما قال سبحانه تعالی ان لک

اَنْ لَا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرٰى چه تواند که از لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی
صورت انتقال وانفکاک پذیرفته باشد پس در حجر الاسود ومقام ابراهیم چه میگوئی در انجا
نیز این آثار وخصوصیات پیدا نیست واگر گویند که امثال این امور بی سماع وخبر ثابت
نشود وچون در شان رکن ومقام دلائل وشواهد ورود یافته بطریق تعبد ایمان آوردن
بدان واجب افتاده ودر خبر آن نه چنین ست زیرا که میگوئیم دلیل وشاهد خبر خیر الانام
علیه الصلوة والسلام نیست وهمچنانکه حقیقت رکن ومقام باخبار آن صادق مصدوق
معلوم شده کذلک حال روضه شریفه ومنبر منیف نیز ظاهر گشته واگر در مقام دلیل
در آئید در هر دو جا ممکن ست واگر بتحقیق روید در هر دو جا ثابت کما وجه الفرق
والله اعلم ومنه التوفیق وبیده ازمة التحقیق وهو بافاضة العلوم علی ما یشاء من
عباده جدیر وحقیق **باب ششم** در ذکر تاسیس مسجد قبا وسائر مساجد ماثوره نبوی
که مشاهد انوار مصطفوی اند صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین صلوة
کاملة مکملة در ذکر قدوم سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه مطهره معلوم شد که پیشتر
از در آمدن بداخل مدینه منوره نزول برکت شمول آنحضرت در بنی عمرو بن عوف که ساکنان
قبا بودند واقع شده مدت سه روز یا زیاده علی اختلاف الروایات بدرین موضع اقامت
نموده تاسیس مسجد قبا فرمود وبروایتی هم اهل قبا التماس نمودند که مسجدی برای ایشان
بنا فرماید اشارت بصحابه کرام کرد وفرمود یکی از شما برین ناقه من سوار شود وبگرداند ابوبکر
صدیق برخاست وبپشت ناقه نشست ناقه برنخاست بعد از وی عمر فاروق سوار شد
نیز برنخاست بعد ازان علی مرتضی برخاست همین که پای در رکاب آورد ناقه برجست
فرمود زمام او رها کن که وی مامورست هر جا که گردد آخر هم بر مدار سیر ناقه مسجد قبا بنا
فرمود وباهل قبا امر کرد تا سنگها جمع کردند پس بنیزه که در دست داشت
خطی برای تعیین قبله برکشید وسنگی بدست مبارک برگرفت وبر موضع

بنا نهاد و باصحاب کرام نیز امر کرد تا هر کدام سنگی بترتیب بنهادند و آنکه در
بعضی روایات آمده که جبرئیل آمد و تعیین جهت کعبه نمود مگر مبنای دیگر باشد
که بعد از تحویل قبله وقوع یافته والا قبله دران زمان بجانب بیت المقدس بود
و روایت ثابت شده که آن حضرت بذات شریف خود سنگ برای ابنای این
مسجد میکشید و نزول آیهٔ قرآنی لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم بقول اکثر
مفسرین در شان مسجد قباست که اول مسجد که در دین اسلام بنا یافت این مسجد
و هم در مدح اهل این مسجد این آیهٔ کریمه نزول یافت فیه رجال یحبون ان یتطهروا
والله یحب المطهرین فرمود ای بنی عمرو شما چه عمل کردید که مستحق این همه مدح و ثنا
آمدید گفتند یا رسول الله هیچ عمل نداریم جز آنکه ما در استنجا بعد از استعمال احجار باب
مزید تطهیر کنیم فرمود همین ست که باعث اختصاص آن منقبت شده لازم گیرید
بر خود این عمل را بعضی علما بدان رفته اند که مراد باین مسجد مسجد اعظم نبویست
علیه افضل الصلوٰة واکمل التحیات و بعضی احادیث نیز بتائید این قول ورود
یافته و حق آنست که مفهوم این آیهٔ کریمه بر هر دو مسجد شریف صادق ست پس
توان گفت که هر دو مصدوق و مراد افتد چنانچه در کلام بعضی علمای حدیث اشارتی
بدان رفته است والله تعالی اعلم امام احمد بروایت ابو هریره می آرد که جمعی
از اصحاب پیش آنحضرت آمدند فرمود بروید بجانب مسجد نبوی و متعاقب ایشان
خود نیز متوجه شد هر دو دست مبارک بر دوش عمر نهاده بود و میرفت و این خبر
موید آنست که مسجد تقوی نام مسجد قبا باشد و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت
کرده اند که وی فرمود قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم المسجد الذی اسس علی
التقوی من اول یوم هو مسجد قبا قال الله جل ثناه فیه رجال یحبون ان یتطهروا
والله یحب المطهرین در صحیحین از روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم سوار و پیاده بزیارت قبا میرفت و دو رکعت نماز
میگذارد و در روایت دیگر در صحیح بخاری آمده که آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم هر
روز شنبه سوار و پیاده بمسجد قبا می آمد و عبدالله بن عمر نیز چنین میکرد و ابن شیبه
روایت روز دوشنبه نیز آورده و از محمد بن المنکدر آمده است که آنحضرت در صبح
هفدهم ماه مبارک رمضان بقبا تشریف می آورد و آورده اند که روزی
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بزیارت مسجد قبا آمده و هیچکس را در آنجا ندید فرمود
سوگند بخدای که جان من در قبضهٔ قدرت اوست پیغمبر خدا را دیدم که با اصحاب
خود سنگ برای بنای این مسجد میکشید و الله اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالم
میبود چه جگرهای شتران که در طلب او میزدیم پس شاخهای خرما را طلبید و از آن
جاروب بربست و خس و خاشاک که در مسجد افتاده بود تنظیف نمود گفتند یا
امیر المؤمنین ما بس هستیم خدمت بما فرمای فرمود والله شما بس نیستند و ابن زباله
از زید بن اسلم می آرد که فرمود الحمد لله الذی قرب منا مسجد قبا ولو کان بافق
من الآفاق نضربنا الیه اکباد الابل و باسناد صحیح بطرق متعدده از سعد بن ابی
وقاص آمده است که گفت دو رکعت نماز در مسجد قبا بگذارم محبوب تر است پیش من
از آنکه دو بار زیارت بیت المقدس کنم و گفت اگر بدانید که درین مسجد چه سر ابداع
کرده اند چه بسها که در زیادت آن نکنید و همچنین آمده است از قول ابو هریره رضی الله
عنه باسناد صحیح و نیز در خبر ست که من صلی فی المساجد الاربعة غفر له ذنوبه و مراد مساجد
اربعه مسجد حرام و مسجد نبوی و مسجد اقصی و مسجد قبا ست و در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است الصلوة فی مسجد قبا کعمرة و در معنا دلالو بعمره احادیث
بسیار وارد و یافته در بعضی طرق با ربع رکعت تصریح آمده و صفه که در صحن این مسجد ست گویند
که جای نشست ناقهٔ آنسرور است صلی الله علیه وآله وسلم و سمهودی گفته است

که در غیر کلام ابن جبیر این سخن را اصلی نیافتم ولیکن در مردم مشهورست و طول و عرض مسجد قبا شصت و شش ذراع گفته است و گفته اند که بعضی از الان در جانب مناره از زیادت عثمان بن عفان ست رضی الله عنه و عمر ابن عبد العزیز بر طبق بنای مسجد اعظم نبوی در بنای آن نیز تزیین و تکلف نموده بود و چون آن بطول زمان منهدم شد بعد از وی ملوک و امرای آفاق قرناً بعد قرن تجدید آن نمودند و از انجه تبرک بدان دران مسجد شریف لازم ست دار سعد بن خیثمه است که در قبله مسجد بود و در اول باب مسجد هم از جانب صحن این خانه بود که مسجد و در ساختند و مصلای آنحضرت نزدیک ستون ثالث ست اگر از ان راه قدیم در آیند و در قبله رکن غربی مسجد جنبی ست که او را مسجد علی گویند سمهودی میگوید که شاید این مسجد دار سعد بن خیثمه ست که آنحضرت صلعم در وی خفته و وضو ساخته و نماز گذارده است و بیر اریس نیز قریب قباست چنانچه در ذکر آبار متبرکه بیان کرده شود و از انچه ذکر آن نیز و ذکر مسجد قبا لعلاقه نسبت نقضا و تقریب افتد مسجد ضرارست که جماعه از ابنای جنس نصاری که باصرار کفر و نفاق گرفتار بودند آنرا در مقابل مسجد قبا باغراض فاسده که اهل نفاق را بنا کرده بودند و آیه والذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا الایة در ان باب نزول یافته بیهقی از ابن عباس رضی الله عنهما می آرد که ابو عامر بایشان گفت که شما مسجدی بنا کنید و محمد را با حیله و نفاق نگاه دارید تا من پیش قیصر روم روم و لشکری عظیم از روم آورده محمد را و اصحاب ورا بدر کنم چون بعد از فراغ مسجد جماعت از منهدر انبیا صلی الله علیه و آله وسلم آمده التماس نمودند که ما مسجد بنا نموده ایم و الان از اتمام آن بنا فارغ شده اگر تو با اصحاب خود آنجا نماز بگذاری موجب برکت و سعادت آن بقعه گردد وحی آمد لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه الی قوله والله لا یهدی القوم الظالمین

وبعضی آورده اند که موضعی تأسیس مسجد قبا در آنجا واقع شده در ملک زنی بود
نام او لینه بود و وی خر میداشت که در جای این مسجد شریف می بست اهل مسجد
ضرار گفتند روا نباشد که ما در مربط حمار لینه نماز کنیم ما مسجد دیگر برای خود بنا کنیم تا ابو
عامر باز آید و امام ما شود و این ابو عامر کافری بود که از خدا و رسول خدا گریخته بود و با اهل
مکه ملحق شده بعد از آن بشام رفته در دین نصاری در آمد و در همان دین در بادیهٔ ضلال
و خسران رفت و در آخر بحکم خدا و رسول خدا مسجد ضرار را آتش زدند و ویران ساختند
طبری یکی از علماء نقل کرده که وی گفت مسجد ضرار را در زمان جعفر منصور دیدم
که از وی دود می آید و الآن از آن مسجد اثری و موضعی معین معلوم نیست
ولیکن هم در حوالی مسجد قبا بود والله اعلم مسجد الجمعه و او را مسجد الوادی و مسجد
عاتکه نیز گویند و در ذکر قدوم سعادت لزوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شد
که چون روز جمعه از قبا متوجه مدینه مطهره شد در قبیلهٔ بنی سالم بن عوف رسیده بود
که وقت نماز جمعه در رسید نماز جمعه همدران موضع ادا فرمود اول جمعه که بعد از
قدوم مدینه اقامت یافت این بود و قریب این مسجد واقع است که منازل بنی
سالم بن عوف در غربی آن وادی بود و آثار منازل ایشان هنوز باقیست و خانه
عتبان بن مالک که قصه آن در صحیح بخاری آمده است که در ملازمت آنحضرت
آمد و عرض نمود که یا رسول الله باصرهٔ من ضعف قوی پذیرفته و نزد کثرت امطار
سیل وادی نتوانم که در مسجد قبیله آمده اقامت جماعت با ایشان کنم اگر بمنزل من
تشریف آری و نماز بگذاری تا من آن موضع را مصلای خود گیرم و در وقت ضرورت
همدران موضع شریف نماز کنم نیز درین وادی بود و بعضی علمای سیر فرموده اند که بنی
سالم را دو مسجد بود این مسجد که او را مسجد جمعه گویند اصغر آن دو مسجد است و تواند که
مسجد کبیر همان مسجد باشد که در حدیث مذکور مسطور است والله اعلم و عمارت قدیم این

این مسجد منهدم شده بود و در عهد و سنه تسعمائه بعضی اعاجم تجدید آن کرده و او را
سقفی ست و حائطی و طول از قبله تا شام بست گز و عرضش از شرق تا غرب شانزده
و نصف مسجد الفضیخ بفتح الفاء و کسر الضاد المعجمة بعدها مثناة تحتیه و خاء معجمه و
آلان مردم آنرا مسجد الشمس گویند مسجدی صغیری ست قریب مسجد قبا در جانب
مشرق در مکان عالی مبنی بسنگ سیاه بی سقف بشکل مربع یازده در یازده
گز در وقتیکه سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم محاصرهٔ بنی النضیر کرده بود قریب
آن قبه زده بود و در موضع این مسجد شش روز نماز گزارده بعد از ان در انجا
بنای مسجد کردند ابن شیبه و ابن زباله آورده اند که ابوایوب و جماعه از انصار
هم در موضع این مسجد نشسته فضیخ که نوعی از مشروبات ست استعمال میکردند چون
آیت حرمت خمر نزول یافت باستماع این خبر بند دهان سقا را کشاده دادند و فضیخ
که در وے بود همه در ان موضع ریختند از انجهت او را مسجد فضیخ گویند و بعضی علما گفته اند
که این قصه مگر پیش از بنای مسجد باشد یا علم نجاست خمر بعد از ان حاصل شده
و امام احمد در مسند خویش از حدیث ابن عمر آورده که همدرین موضع پیش آن سرور
صلی الله علیه و آله و سلم کوزهٔ از فضیخ آوردند و آنرا بخورد از انجهت او را مسجد فضیخ گویند
و بعضے از علما تضعیف این حدیث کرده اند و الله اعلم و شیخ مجد الدین فیروزآبادی
گفته است که بسبب اشتهار این مسجد بمسجد شمس ظاهر نیست جز آنکه نسبت بمکانهای که
قریب ست بوی مکان آن عالی ترست و طلوع شمس بر او اول و اقدم است
و گفته گمان نبری که همین موضع آن موضعیست که در وی برای علی مرتضی سلام الله علیه
اعادهٔ شمس واقع شده چه آن قضیه در صهبا بود که از بلاد خیبرست چنانچه قاضی عیاض
تصریح بدان کرده بدانکه این حدیث اعادهٔ شمس بروایت ابوهریره باسناد حسن ثابت
شده و او را طرق متعدده و طحاوی تصحیح آن کرده و ابن جوزی او را در موضوعات رد

شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ابن جوزی خطا کرده است که او را در موضوعات عد
کرده مسجد بنی قریظه شرقی شمس ست نزدیک حرهٔ شریفه در منتهای حدایق و بساتین
در وقتیکه سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم محاصرهٔ بنی قریظه که قبیله از یهود بود کرد
نزول برکت وصول بهمین موضع که مسجد ست واقع شد و در روایت آمده است که در جوار
آن خانهٔ زنی بود که آنحضرت در وی نماز گذارده بود و ولید ابن عبد الملک در وقت
بنای مسجد این خانه را نیز داخل مسجد بنی قریظه ساخت و آن موضعیست در زاویهٔ
غربیه شمالیه مسجد و در عمارت قدیم در آنجا مناره بود بر وضع منارهٔ مسجد قبا که بعد از طول
زمان انهدام پذیرفته و تا حدود عشر و سبعمائه بقیه اثر از وی مانده بود و بعد از آن در مکان
آن صفه مقدار نصف قامت آدمی بنا کردند که الآن موجود است و عمارت قدیم
این مسجد بر وضع عمارت مسجد قبا بود با سقوف و اسطوانات و مناره و الآن محاطه
ایست که از قبله بشام چهل و چهار گز است و از مشرق بمغرب چهل و سه گز است و
قصه محاصرهٔ بنی قریظه آنست که چون سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوهٔ خندق
بمدینه منوره عود فرمود و هنوز در مکان مغتسل نشسته بود و یکجانب سر مبارک را شانه
داده میخواست که غسل کامل برآورده از کلفت و مشقت که کشیده بود استراحتی فرماید
ناگاه جبرئیل بر اسپی سوار زرهی در بر گرد آلوده بر در آن سلطان الانبیا رسید و گفت
هنوز ملائکه سلاح از تن بر ننهاده اند حضرت عزت جلت عظمته و کبریاؤه بر آنست که
پا در رکاب نصرت مآب نهی و بر بنو قریظه بتازی من بر سر آنها میروم تا ایشان را از در آرم و
خویش بجنبانم تا شکسته و بیدل شوند جبرئیل علیه السلام این خبر رسانید و برگشت گویند
که غبار در کوچهای مدینه منوره از افراس ملائکه بلند شده بود و هیچکس نمایان نمیشد پس امر
فرمود تا بلال موذن منادی در داد که هر که امر الهی را سامع و مطیع ست نماز عصر را در
بنی قریظه بگذارد و علی مرتضی سلام الله علیه رایت خاص خود داده بمقدمه لشکر اسلام

گردانید و تا بیست و پنج روز محاصرهٔ ایشان کرد تا عاجز آمدند و رعبی عظیم در دل ایشان
افتاد تا آخر بحکم سعد بن معاذ که حلیف این قوم بود فرود آمدند تا هرچه حکم کند راضی باشند
سعد بن معاذ رضی الله عنه تیری در غزوهٔ خندق خورده بود که هنوز خون از جراحت
او میرفت سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم حکم فرمود تا وی را حاضر آوردند و خون که
از جراحت وی میرفت بایستاد و سعد بن معاذ چون به مجلس درآمد آن سرور بنو قریظه
را فرمود قوموا الی سیدکم بعضی علما باین قول استدلال کنند بر شرعیت قیام از برای اکرام
داخل و محققان گویند که این قیام نه از جهت اکرام است که برای داخل مجالس کنند
بلکه از جهت آنکه سعد بن معاذ را طاقت آن نبود که بنفس خود از مرکب فرود آید پس
فرمود بخیزید او را فرود آرید و لهذا امر عالی مخصوص انجمله ساخت نه شامل جمیع
حاضران و گویا که این مقدمه و توطیه بود از برای التزام و امتثال حکم سعد که در باب
ایشان کند بعد از آن فرمود یا سعد بن معاذ چه حکم میکنی در باب بنی قریظه گفت حکم
میکنم که مردان ایشان را بکشند و اموال ایشان را قسمت کنند و ذریات و نساء را
بنده سازند پس آنحضرت در شان سعد بن معاذ فرمود بدرستی در آنچه حکم کردی که از
هفت پردهٔ آسمان نزول یافت پس شش صد نفر را و بروایتی کم و بیش در بازار
مدینه گردن زدند و سر انا الضحوک القتول از تجلی اسم محیی و ممیت ظهور فرمود نعوذ بالله
من غضب الله مسجد مشربهٔ ام ابراهیم شمالی مسجد بنی قریظه است نزدیک حرهٔ شرقیه
میان نخیل در موضعیکه معروفست بپشت مباطه لیست بی سقف است از قبله بنا قریب
گز دارد و مشرق و مغرب چهار گز و بصحت رسیده است که آنحضرت در آنجا نماز گذارده
و مشربه گفته اند که یعنی بستان است و ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم
او را در آنجا بستانی بود و ولادت سیدنا ابراهیم هم در آنجا بود و آنحضرت را در آنجا
صدقاتی بود که بر فقرا وقف فرموده بود از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند

که ماریه قبطیه بغایت جمیله بود و آنحضرت را با وی بسیار خوش افتاده بود و اول او را
بخانهٔ حارثة بن النعمان نگاه داشت و در آخر بجهت غیرتی که مرا بروی پیدا شد او را
بعوالی مدینهٔ منوره که این مسجد در آنجاست برد و در همانجا گاه گاهی پیش او میرفت
و این بر من سخت تر از اول آمد آخرا و را حق تعالی پسری عطا کرده ما ازین نعمت
محروم ماندیم و قصهٔ ماریه قبطیه که آنحضرت در خانهٔ حفصهؓ با وی صحبت داشته و باعث
نزول آیهٔ کریمه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک الآیه آمده مشهورست مسجد
بنی ظفر و او را الآن مسجد بغله نامند و عوام الناس سفرهٔ پیغمبر گویند و در جانب شرقی
بقیع ست از راه قبهٔ که معروف است بفاطمه بنت اسد ام امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه بثبوت رسیده که آنحضرت در محلهٔ بنی ظفر با جمعی از اصحاب مثل ابن مسعود و
معاذ بن جبل وغیر ایشان رسیده نماز گذارده بر سنگی که در آنجاست نشستند و به قاری
امر کرد تا قرآن بخواند چون باین آیت رسید فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در گریه شد و فرمود
خداوندا من شهیدم بر کسیکه من در ایشانم آنهارا که من ندیده ام چه دانم و بعضی
علمای تاریخ نوشته اند که هر زنیکه حمل نگرفته باشد چون برین سنگ بنشیند حامل
گردد و این خاصیت پیش اهل مدینهٔ مطهره قدیما و حدیثا بحد شهرت رسیده است
مطریؒ میگوید که در حجره که در جانب قبلهٔ این مسجد است سنگهاست که بروی آثاریست
میگویند که آن از جای آنحضرت ست و بر سنگ مانند اثر مرفق و لیقست گویند
که آنحضرت بروی تکیه فرموده بود و مرفق مبارک بروی نهاده و بر سنگی دیگر آثار
اصابع ست و مردم همه اینها تبرک میجویند و در طاق محراب سنگیست بروی نوشته خلد الله
الامام ابی جعفر المنصور المستنصر بالله امیر المؤمنین عمر سن ثلثین و ستمائة مسجد الاجابة
شمالی بقیع ست طریق وی بسیار ساکت از آن جا که حائط قبور شهداست که

در بقیع اند مسجدیست بر زمین مرتفع از قبلهٔ شام قریب بیست گز و از مشرق
بمغرب بیست و پنج و او را مسجد بنی معاویه گویند که قبیلهٔ بود از اوس و در صحیح مسلم
آمده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عالیه می آمد در راه
حضور آنحضرت بمسجد بنی معاویه افتاد دو رکعت نماز در وی بگذارد و جماعهٔ از اصحاب
که همراه آنحضرت بودند نیز گذاردند بعد از نماز دعا کرد بغایت طویل چون برگشت
فرمود از پروردگار خود سه چیز درخواستم از آن جمله دو چیز اجابت کرد و از آن دیگر منع
فرمود دعا کردم که امت مرا ببلای قحط نکشد قبول کرد و ایشان را بغرق هلاک نکند
اجابت فرمود و بیکدیگر تقاتل نکنند از همین منع کرد و اجابت نکرد و فرمود هلاک و فنای
امت تو در تحت تیغ باشد و از جهت اجابت دعوات با برکات آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم درین مسجد او را مسجد الاجابة گویند و در موطای امام مالک بجای آن
سه چیز بجای آنکه هلاک ایشان بغرق نشود این را شمرده که کافران را بر ایشان غلبه
نشود و از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت کرده اند که آنحضرت نماز گذارد
و ایستاده شد و دعا کرد و از محمد بن طلحه آمده است که مصلای آنحضرت از جانب یمین
محراب بود بمسافت دو گز و دو ثلثی و نوری که بعد از اشتغال بعبادت و دعا استغراق
و حضور ذکر و بیرون آمدن این مسجد یکبار افتادن نظر بر تربت شریفه سرور کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم حاصل وقت مشتاقان غریب میشود و یافت آن میان
وقت تعلق دارد حق سبحانه تعالی اوقات فرقت و ایام مهجوری را در حمایت آن
اوقات با برکات دارا دو عود بادراک آن لذات و حالات کرامت کناد
اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد * باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود *
شعر رعی الله ایاما مضت فی ربوعهم * فما کان اصفاها واحلی واطیبا * فلا
عیش الا موافق صحبهم * واما سوی هذا فعندی کلا شیا *

است که مشهد سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب رود و مشهورست بمسجد ابی ذر الغفاری
رضی الله عنه بیهقی در شعب الایمان از عبد الرحمن بن عوف می آرد که در رحبه مسجد
نبوی افتاده بودم ناگاه آنحضرت از وی که متصل آنست بیرون آمد و من نیز به
اثر آن سرور روان شدم پس در بستانی از سوافت درآمد و وضو کرد و دو
رکعت نماز گزارد و بعد از نماز بسجده در رفت سجده در نهایت طول کرد گمان بردم
که مگر روح پاک او در علیین برده اند از مشاهده این حالت مرا گریه درگرفت بعد از آن
سر برداشت و فرمود چه شده است ترا که گریه می کنی گفتم یا رسول الله چندان سجده
دراز کردی که ترسیدم مگر روح پر فتوح بر آسمان برده اند فرمود جبرئیل آمد و از حضرت
عزت وحی آورد که پروردگار تو میفرماید هر که بر تو درود فرستد من بر وی درود
فرستم و هر که بر تو سلام فرستد من بر وی سلام فرستم و بروایتی هر که بر تو صلوة فرستد
ده حسنه برای او بنویسم و بروایتی ده صلوة فرستم پس سجده شکر کردم پروردگار خود
را برین نعمت بیهقی از حاکم می آرد که این حدیث صحیح ست و هم در سجده شکر صحیح تر
ازین حدیثی وارد نشده است و امام احمد نیز این حدیث را از عبد الرحمن بن
عوف آورده و ذکر سجده شکر بی نماز کرده و این مسجد صغیرست بطول و عرض هشت
ذراع مسجد البقیع چون کسی از دروازه بقیع برآید این مسجد بر دست راست باشد
در موضعیکه غربی مشهد عقیل و امهات المومنین ست اما که بعضی از علما درین
مسجد سند کی مشتهر بجابیه دست نداده زیرا که بعضی گفته اند شاید که این موضعی ست که
عید آنحضرت بوده در بقیع و مسنون ی نظر بعضی امارات و دلائل میگویند که ظاهر آنست
که این مسجد ابی بن کعب ست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در وی گاه
اوقات می آمد و نماز میگذارد و میفرمود اگر نه خوف رجوع مردم باشد اکثر اوقات
همدری نماز کنم والله اعلم و این مساجد ست که از ابتدای مسجد قبا در جهت شرقی و شمالی

آن تا مدینهٔ مطهره واقع اند اکنون زیارت مساجدیکه از جانب غربی مدینه است تا
شمالی آن نیز آریم والله الموفق مصلی العید خارج مدینه است در جانب غربی قریب
بدروازهٔ مصری از آن راه که قافلهٔ مکه متوجه آید و قاضی میگوید اول عیدیکه
آنحضرت گذارد صلی الله علیه وآله وسلم در سنهٔ اثنین بود از قدوم مدینه و ابن زباله
از روایت ابی هریره می آرد که اول فطر و اضحی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بمدینه گذارد در موضعی بود که قریب دار حکیم ابن العلا بود و بعضی از ارباب تاریخ
آورده اند که مسافت او از باب السلام هزار گز است و آلان مسجدیست که مشهور است
بمصلای عید و سمهودی قطر بدالی و امارات کرده میگوید که غالب آنست که این
موضع مسجدیست که او را مسجد علی گویند که با دار مدینه در اوائل عهد آنجا بود و از حکیم بن العلا
نیز بدان موضع بود والله اعلم و مسجد دیگر است در همین مکان که او را مسجد ابوبکر گویند
منهدم شده بود شیخ الحرم مدینه درین زمان آنرا تجدید کرده بغایت مکانی مصفی و
منزه ساخت و گرد وی رباطی بنا کرده آبی جاری نمود و حوالی آن سبز و خرم ساخته و
جوار این مسجد حدیقه بود قدیم معروف به بیضا اثری از وی نیز باقیست و دیگر مسجد
که نیز قریب این زمان بعضی اعاجم تجدید بنای آن نموده مشرف شده مسجدیست که
شیح دارد و گویند علی مرتضی سلام الله علیه در زمان محاصرهٔ عثمان بن عفان رضی الله عنه
از خانه خود برآمده در همین جا سکونت فرموده بود و نماز عید را نیز همین جا گذارده و سمهودی
همین مسجد را مصلای عید سرور انبیا میداند و میگوید که گذاردن علی مرتضی نماز عید را درین موضع
از جهت تعین مصلای عید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و مصلای عید در زمان آنحضرت بنا نبود
بلکه از بنای آن نهی فرموده و خطبهٔ عید نه بر منبر خوانده و اول کسیکه در خطبهٔ عید منبر گرفت
مروان بن الحکم بود چنانچه شیخ ابن حجر عسقلانی از بعضی احادیث استنباط نموده است الا آنکه
شیبی می آرد که اول کسیکه خطبه بر منبر خواند عثمان بن عفان بود و در روایت ترمذی آمده

که آنحضرت نماز استسقا بمصلا گذارد و بر منبر برآمده خطبه خواند و بعضی علما گفته‌اند که تواند
که تخصیص استسقا باتخاذ منبر برای آن باشد که تا عامهٔ ناس تحویل ردا و رفع یدین و مانند
آن که در نماز استسقاست مشاهده توانند کرد و احداث منبر برای خطبهٔ عید بران قیاس
کرده باشند والله اعلم سید میگوید علیه الرحمة که ظاهر آنست که بنای این هر سه مسجد در زمان
عمر بن عبد العزیز باشد و در فضل مصلای شریف و اجابت دعا نزد وی و اخبار و آثار بسیار
ورود یافته و حدیث مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمُصَلَّايَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ نیز هم ازین قبیل است
چه در فضل مابین این دو مکان شریف شک نیست که از جهت حلول و ورود آنحضرت است
در بنها که چون آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم از سفر قدوم می آورد بمصلی مرور میفرمود و
مستقبل قبله وقوف فرموده دعا میکرد و نماز جنازه که بر نجاشی کرد بروایت سعید بن المسیب
نیز در همین جا بود مسجد الفتح و مساجد دیگر که در جهت قبلهٔ وی اند و الان همه را مساجد فتح
گویند و در زبان عموم الناس اکنون اینها را اربع مساجد گویند و لیکن مسجد الفتح همان
مسجد است که بلند است بر قطعهٔ غربیهٔ از جبل سلع و از جانب مشرق و شمال در جانب وادی
و او را مسجد الاحزاب و مسجد اعلی نیز گویند امام احمد حنبل در مسند خود بروایت ثقات از جابر بن
عبد الله آورده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد سه روز دعا کرد دوشنبه و سه‌شنبه و
چهارشنبه پس روز چهارشنبه بین الصلوتین باجابت دعا بشارت یافت بحیثیتی که اثر فرح و سرور
اجابت در وجه شریف یافته شد جابر رضی الله عنه گوید که مرا هیچ مهمی پیش نیاید که بهمان
ساعت بمسجد فتح توجه نکنم و باجابت دعا بشارت نیابم و در روایت دیگر از جابر آمده که آنحضرت
بر جنبیکه در وی مسجد فتح بنا یافته است آمد و بایستاد و دستها برداشت و بر کفار قریش که روز
خندق جمع آمده بودند دعا کرد و نماز نکرد و بار دیگر باز آمد و همان جا دعا کرد و نماز
گذارد و ابن زباله می آرد که آنحضرت در مسجد بروز احزاب دعا کرد و از خوف اعدا فرصت
نماز ظهر و عصر و مغرب نیافت که بگذارد تا بعد از مغرب نمازها را قضا کرد و در وقت احزاب

و خندق بکیست این غزوه را غزوه خندق گویند و هم احزاب و این غزوه هم آخر
غزواتی بود که کفار قریش از مکه به مدینه آمدند و زور آوردند چون کار بر مسلمانان
سخت شد سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم برخاست و دعا کرد حق سبحانه تعالی
بادی عظیم فرستاد که کفار تاب آن نیاوردند رو به هزیمت نهادند چنانچه قرآن مجید در
سورهٔ احزاب بتفصیل بدان ناطق ست و آنحضرت فرمود که بعد ازین هرگز قریش بشما
مقابل نشوند و بر شما نیایند و ازین جهت این مسجد را مسجد فتح و احزاب گویند و آثار
فتح و انوار اجابت در وی و در حوالی وی لائح و باهج ست و در جانب یمین وادی
که او را شیخ گویند بیاضی شتاة تحتیه در وی نخیل بسیار و فضاے پر انوار و رائق ست
و از امام جعفر صادق بسندیکه از آبای کرام خود دارد سلام الله علیهم آمده است که
چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمسجد فتح در آمد یک دو گام راه رفت و بایستاد
و هر دو دست مبارک بمبالغه هر چه تمامتر برآورد و دعا کرد چنانکه ردای مبارک از کتف
شریف او بر زمین افتاد و آنحضرت همچنان مشغول دعا بود و بروایات متعدده آمده
که موضع قیام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از برای دعا در مسجد فتح اسطوان
وسطی بود سید گوید علیه الرحمة که چون عمارت او الان تغیر یافته است باید که در صحن مسجد
باشد ولیکن بعض روایت دیگر لازم مے آرد که قیام حضرت بجهت مغرب قریب
بود و صعود از درجه شمالیه بود نه شرقیه و از انجانب چون بمقدار خطوتین بروند موضع قیام
سید انام علیه الصلوة والسلام المکمّلة والتمام یافته باشند و آورده اند که دعای آنحضرت
درین مسجد این بود اللهم لک الحمد هدیتنی من الضلالة فلا مکرم لمن اهنت ولا مهین
لمن اکرمت ولا معز لمن اذللت ولا مذل لمن اعززت ولا ناصر لمن خذلت ولا خاذل
لمن نصرت ولا معطی لما منعت ولا مانع لما اعطیت ولا رازق لمن حرمت ولا حارم
لمن رزقت ولا رافع لمن خفضت ولا خافض لمن رفعت ولا خارق لمن سترت ولا

ساتر لمن حرقت ولا مقرب لمن باعدت ولا مباعد لمن قربت یا صریخ المکروبین
ویا مجیب المضطرین اکشف همی وغمی وکربی فقد تری حالی وحال اصحابی
پس جبرئیل آمد و گفت پروردگار تو دعاے ترا بشنید و ترا و اصحاب ترا از هول دشمن
نگاه داشت پس آنحضرت به دو زانو نشست و دستها را فراخ کرد و چشمها را پایان
انداخت و گفت شکرا شکرا کما رحمتنی ورحمت اصحابی و ابونعیم از طریق شافعی می آرد
که دعاے آنحضرت روز احزاب این بود شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولو العلم
قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم وانا اشهد بما شهد الله به واستودع هذه الشهادة
وهی لی ودیعة عند الله یؤدیها الی یوم القیامة اللهم انی اعوذ بک من طوارق الجن والانس
الا طارقا یطرق بخیر اللهم انت عیاذی فبک اعوذ وانت ملاذی فبک الوذ
وانت غیاثی فبک اغوث اعوذ بجلال وجهک وکرم جلالک من خزیک
وکشف سترک ونسیان ذکرک والانصراف عن شکرک انا فی حرزک وکنفک
وکلائتک فی لیلی ونهاری ونومی وقراری وظعنی واسفاری وحیاتی ومماتی
ذکرک شعاری وثناؤک دثاری لا اله الا انت سبحانک وبحمدک تنزیها لا
سمک وعظمتک تکریما لسبحات وجهک اجرنی من خزیک ومن شر عبادک
واضرب علی سرادقات حفظک وقنی سیات عذابک وجد علی وعذنی منک
بخیر یا ارحم الراحمین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم الکریم والصلوة
علی النبی المرتضی محمد وآله واصحابه وسلم آورده اند که شافعی این دعا را در
وقت محنتی که او را از جانب هارون رشید رسیده بود خواند و از شر و آفت که از
اعدا متوقع و متوهم بود نجات یافت و از معاذ بن سعد روایت کرده اند که آنحضرت
در مسجد فتح و مساجد دیگر که در تحت این مسجد اند نماز گذارده اول مسجد که قریب
اوست از جانب قبله او را مسجد سلمان فارسی گویند و آنرا که از عقب این مسجد است

مسجد علی مرتضی نامند و آنرا که در اصل جبل ست در جانب قبله اصغر مساجد ابوبکر صدیق خوانند و
وجه نسبت این مساجد باین حضرات روشن نشده است ظاهر چنان مینماید والله اعلم که هم در
روز احزاب منازل ایشان درینمواضع بوده باشد و سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم بمنازل
ایشان تشریف آورده نماز گذارده باشد و اصل بنای این مساجد از عمر ابن العزیز بوده
چون آن بنا بطول ازمان و مرور ایام وهن و انهدام پذیرفت سیف الدین حسین بن ابی
الهیجا که یکی از وزرای عبیدیین بود مسجد اعلی را در سنه خمس و سبعین و خمسمائه و دو مسجد دیگر را
که پایان او بود در سنه سبع و سبعین و خمسمائه تجدید نمود و بعد از بنای وی مسجدی که
منسوب بعلی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه بود روی بانهدام آورده بود امیر
مدینه که او را زین الدین ضیغم منصوری میگفتند در سنه ست و سبعین و ثمانمائه تجدید نمود
و ولیکن آن مسجد دیگر که منسوب بابوبکر صدیق بود و هیچ یکی ازینها قدیما و حدیثا تجدید آن
اهتمام نه نمود و وی همچنان خراب افتاده بود در سنه اثنین و ثمانین و ثمانمائه بعضی مردم
به بنای آن توفیق یافتند و در اواسط طریق مساجد فتح در شعب جبل سلع بر یمین سالک
چون از مدینه رود مسجد بنی حرام است و در بعضی روایات آمده که آنسرور صلی الله علیه و
آله وسلم در انجا تشریف آورده نماز گذارده است عمر ابن عبدالعزیز تجدید آن نموده بر بنای
اصل زیادت کرد و با سقف و اسطوانات و الآن محاط است و لیس قریب این شعب
که بشرف حضور سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده است در ایام خندق در بعضی
احیان آنجا ببیوتت میفرمود صلی الله علیه وسلم طبرانی از ابو قتاده روایت می آرد که
روزی معاذ بن جبل بطلب آنحضرت آمد چون در حجرات منیفه امهات المومنین رضی الله عنهن نیافت
روی بکوچه که مرور آنسرور بدان معتاد بود آورده آخر بجانب جبل ثواب که نظر بسیاق حدیث
چنان ظاهر شود که آن نام جبل سلع ست نشان دادند چون بجبل ثواب بر آمد و نظر
بر یمین و شمال آن بر گماشت و در غاری که درین کوه است دید که سرور انبیا و سجده.

معاذ بمشاهده هیبت آن مقام و طول سجدهٔ حضرت سید الانام علیه اکمل الصلوة وافضل
السلام از جبل فرود آمد و باز بر رفت آنحضرت هنوز در سجده بود گمان برد که روح پاک
اطهر ایشان بعالم بالا برده اند پس سر از سجده برداشت و گفت جبرئیل امین آمد و گفت حق
سبحانه و تعالی بر تو سلام میخواند و می پرسد هیچ میدانی که بامت تو چه معامله خواهم کرد
گفتم والله اعلم تو داناتری من چه دانم بعد از ان آمد و گفت پروردگار تو می فرماید
که تو خاطر خود خوش دار بامت تو هرگز آن نکنم که ترا ناخوش آید و موجب آزار خاطر تو
گردد پس سر بسجده نهادم و شکرانهٔ این نعمت عظمی را بجا آوردم ای معاذ فاضلترین
حالاتی که بنده را بمولی نزدیک گرداند سجده است مسجد القبلتین در جانب غربی
مساجد فتح است بمسافت نصف میل یا اقل نزدیک بوادی عقیق و بیر رومه
محمد ابن خنیس روایت کرده اند که ام بشر زنی بود از بنی سلمه سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
بزیارت وی در آنجا تشریف برد و وی طعامی برای آنحضرت مهیا کرده و هم در اثنای آن
که طعام میخوردند از احوال ازواج پرسیدند و مورد حدیثی که در باب ارواح مومنین و کافرین
وارد یافته است همدران مجلس بود چون وقت ظهر در رسید در مسجدیکه بنی سلمه داشتند
بنماز گزاردن بر آمد و دو رکعت نماز گذارده بود که وحی آمد که قبله از بیت المقدس بجانب
کعبه تحویل یافت هم در نماز استداره فرمود و رو بجانب کعبه آورده دو رکعت اخیرا
بسوی کعبه گزارد از ینجهت او را مسجد القبلتین گویند و ابن زباله از محمد بن جابر روایت
آورده که جماعه از بنی سلمه در مسجدیکه داشتند نماز ظهر میکردند دو رکعت نماز گذارده بودند که
خبر تحویل قبله بایشان رسید پس هم در نماز روی بجانب کعبه آوردند و درین روایت ذکر
نماز آنحضرت درین مسجد در وقت تحویل قبله نیست شیخ مجد الدین فیروزآبادی میگوید
که مسجد قبا اقدم و اولی ست باین اسم زیرا که در صحیحین آمده که وقوع تحویل قبله در وی
بوده و بعضی علما ترجیح قول اول کرده اند والله اعلم مسجد الذباب و آلان او را

مسجد الرایه گویند بر همین طریق شام ست چون از مدینه مطهره روند بالای جبیله
که نام او ذباب ست بنای اصل او که از عمر ابن عبد العزیز بود منهدم شده بود در سنه
خمس و ستین واربعین وثمانمائة بعضی از امرای مدینه مطهره تجدید آن نموده [illegible]
مسجد فتح و این مسجد بهان جبل سلع ست آنها در جانب غربی جبل اند و این در جهت شرقی
بغایت مکانی رفیع و مروح و منورست مدینه مطهره و قبه منوره حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم از انجا تجلی خاص و مشاهده مخصوص دارد روایت کرده اند که آنحضرت
بر جبل ذباب نماز گزارده و از هنگام توجه غزوه تبوک خیمه بر بالای آن زده بود روایت ست
از حارث بن عبد الرحمن که مروان بن الحکم را عاملی بود بر یمن ذباب نام او را بر جبل
ذباب بر دار کشیده بود عایشه صدیقه گفته فرستاد وای بر تو یا و در موضعی که پیغمبر خدا نماز
گزارده تو او را مصلوب ساختی و بعد از وی نیز بعضی امرا بسنت سیئه او عمل کرده و آخر
بمنع بعضی سلف ممتنع شدند و بعضی گفته که ضرب خیمه آنحضرت بر ذباب در ایام خندق
حفر خندق در واقعه احزاب بود جانب غربی سلع تا مصلی عید و از مساجد فتح تا جبل ذباب
چنانچه تفصیل آن در کتب سیر و تواریخ واقعست والیوم اثری از خندق نمانده مگر آنکه
که تبرک بدان حاصلست و بعضی علما این مسجد را بر ثنیة الوداع نشان داده اند
ما تا که آن از جهت قرب اوست بدان موضع مسجد الفسیح بفا و سین و حاء مهملتین
شمال مشهد سید تا حمزه ست در اصل جبل احد گویند که آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا
اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس الآیة در ان مسجد نزول یافته مطری گوید که آن
حضرت نماز ظهر و عصر در روز احد بعد از فراغ قتال در انجا گزارده و ابن شیبه نیز
مطابق آن نقل کرده بی تعیین وقت نمازی خاص والله اعلم مسجد عینین در
جهت قبله مشهد سید الشهدا ست و این جبل را جبل الرماة گویند که تیراندازان
لشکر اسلام روز احد بروی ایستاده بودند در الشریف مسجد منهدم شده گویند

آنکه طعن سید الشهدا رضی الله عنه در انجا بود و بروایت جابر رضی الله عنه آمده که
نماز ظهر را آنحضرت روز احد بر جبل عینین کرد نزدیک قنطره که در انجا بود و نیز روایت آمده
که سرور انبیا با اصحاب نماز صبح در موضع قنطره با اسلحه در انجا گذارد صلی الله علیه و آله وسلم
مسجد الوادی بر کنار شامی جبل عینین ست مطری گفته است که محل شهادت سید الشهدا
رضی الله عنه همانست و هم بحالت طعن از موضع اول تا این محل آمده افتاد
و ابن شیبه نقل میکند که سیدنا حمزه رضی الله عنه بعد از قتل هم در موضع جبل
رمات بود که بعد از ان بامر آنسرور از بطن وادی برداشته بموضعی که قبر
اوست دفن کردند و بعضے علما این مسجد را مسجد العسکر نیز نام کرده اند والله
اعلم مسجد السقیا سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف اسم چاهی ست که آنحضرت
عرض جیش بدر در انجا گرفته و در انجا نماز گذارده و اهل مدینه را به برکت دعا کرده
و بعضے از علما این مسجد را ذکر نکرده اند و در تعین موضع آن متردد مانده سید سمهودی
گوید که در طلب تعین آن موضع شدم تا آنکه از زیر زمین اساس آن بر آمد و مقدار
نصف ذراع از هر جانب دیوار او پیدا شد پس بنای او را تجدید نمودند و آلان مسجد
سقیا مسجدی را گویند که در طریق که است قریب سواد مدینه مطهره اول تبرک و
تشرف قاصدان زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که از مکه
معظمه بیایند همین مسجد است صغیر است بر اندازه هفت در هفت والله اعلم این
مساجدیست که تعینها معلوم و مشهور اند و خلق بزیارت آنها مشرف میشوند و مساجد
دیگر اند زیاده بر اربعین که غیر از جهت آنها معلوم نیست و در تعیین جهت نیز
بعضی مواضع و اینکه مذکور شوند که ذکر آن مر طالب را جز حیرت و تردد نیفزاید ازین
جهت در ذکر آنها تقصیر واقع شد و سید سمهودی علیه الرحمة استیفا و استقصای
آن کرده والله الموفق و مجموع آنچه از مساجد درین اوراق مذکور شد بیست و دو

مسجدیست بیاب فی هم در ذکر بعضی آثار مبارکه که بحضور فائض النور آنحضرت مشهور مانور اند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آثار مبارکہ کہ بر طبق مساجد شریفہ بسیار اند ولیکن بعضے منہدم و معدوم شدہ کہ نشانی از انہا متعین نیست و سید در تاریخ خود زیادہ از بست آوردہ ولیکن انچہ از آلان زیارت و مشہود آنہا مشہور متعارف است سبع آبار است کہ بعضے از علما آنرا در قید نظم در آوردہ اند و گفتہ شعر اذا رمت آبار النبی بطیبۃ فعدتہا سبع مقالا بلا دہن + اریس و غرس و رومۃ و بضاعۃ + کذا بقۃ قل بیر جاسع العہن + بنا بر آن تخصیص بیان بذکر آنہا مناسب حال افتاد بیر اریس بر وزن جلیس نسبت بمردیست از یہود کہ نام اریس بود قریب مسجد قباست در جہت مغرب آبیت شیرین ولطیف دارد در روایات متعددہ آمدہ کہ آنحضرت آب دہن مبارک خود را در وی انداختہ ہست و عذوبت و نظافت آب وازانجا پیدا شدہ است والا پیش ازان شیرین نبود و بیہقی می آرد کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ چون بقبا آمد ازین چاہ نشان پرسید شخصی اورا بر سر چاہ اریس آورد انس حدیثی نقل کرد کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سر این چاہ آمد و از شخصے کہ آب میکشید وتوابی طلبید بخورد وبقیہ آب را با آب دہن مبارک ہم در چاہ انداخت بعد ازان بول کرد و بر سر چاہ آمد و وضو ساخت و بر خفین مسح کرد و نماز بگذارد و بعضی این قضیہ را در بیر غرس آوردہ اند واللہ اعلم و از انچہ در بیر اریس بصحت رسیدہ در صحیحین آمدہ آنست کہ ابو موسی اشعری میگوید وضو کردم و از خانہ بقصد ملازمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آمدم و عہد کردم کہ امروز از خدمت او مفارقت نکنم پس بمسجد شریف در آمدم آنحضرت را نیافتم گفتند کہ ہمین ساعت بر آمدہ بجانب قبا رفت من ہم بر اثر مبارک بر آمدم نشان دادند کہ بر بیر اریس تشریف حضور ارزانی دارد در رفتم و بر در حائطی کہ بیر در وبود داخل آن بود نشستم تا آنکہ آنحضرت قضای حاجت کرد و وضو ساخت پس درون آمدم دیدم کہ بر بالای چاہ نشستہ است و ساقہای مبارک کشف کردہ و پایہا در چاہ

آویخته سلام کردم و برگشتم و بر در نشستم و با خود گفتم که امروز دربان سرور انبیا باشم بعد از ساعتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و در بزد گفتم چه کسی گفت ابوبکر گفتم هم بر جای خود باش تا خبر کنم و رفتم و عرض کردم یا رسول الله ابوبکر آمده و اذن میطلبد فرمود بگذار تا در آید و بشارت ده مر او را بجنت پیش ابوبکر آمدم و بشارت دادم او را بجنت پس در آمد و بر دست راست پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نشست و هم بقصد متابعت وی پاها را در چاه آویخت من باز آمدم و هم بر جای خود بر در نشستم منتظر برادر خود که در خانه گذاشته آمده بودم و وضو میکرد گفتم کاشکی وی نیز بیاید تا امروز که پیغمبر خدا را وقت خاص است برسد و به بشارتی از آنحضرت مستبشر گردد همدرین اثنا عمر ابن الخطاب رضی الله عنه رسید و در بزد گفتم کیست گفت عمر گفتم بر جای خود باش تا خبر کنم رفتم و عرض کردم یا رسول الله عمر آمده و استیذان مینماید فرمود در آید و بشارت ده او را بجنت پیش عمر آمدم و بشارت دادم او را بجنت عمر نیز در آمد و بر دست چپ آنحضرت هم بدان وضع که آنحضرت نشسته بود بنشست باز آمده بر در نشستم هلاک آنکه کاشکی برادر من بیاید بعد از زمانی عثمان بن عفان رضی الله عنه در رسید خبر او نیز کردم فرمود در آید و بشارت ده او را بجنت با بلائی که برسر او آید پیش عثمان آمدم و گفتم در آی پیغمبر خدا بشارت میدهد ترا به بهشت به بلائی که برسر تو آید در آمد و چون جای در جانب نشست آنحضرت و شیخین تنگ بود مقابل ایشان طرف دیگر بنشست و در صحیح بخاری می آرد که خاتم آنسرورکه در دست مبارک میبایست و بعد از وی در دست ابوبکر و عمر بود بعد از ایشان در دست عثمان آمد روزی عثمان بر بیر نشسته بود خاتم را برآورده بر حسب عادت میگردانید خاتم در بیر افتاد تا سه روز تفحص میکردند و آب چاه را میکشیدند پیدا نشد و در صحیح مسلم از ابن عمر می آرد که خاتم از دست معیقیب افتاد که خادم امیر المومنین عثمان بود رضی الله عنه و توفیق بین الحدیثین با تکلیف تجوز و تاویل صورت امکان دارد والله اعلم و سقوط خاتم بعد از شش سال بود از

خلافت او گذشته بود از همان روز فتنه و ابتلا باختلال خلافت او راه یافت و ما نا که
سری در خاتم شریف ابداع یافته بود بر طبق فقدان خاتم سلیمان علی نبینا و علیه السلام
و اختلال ملک وی نزد آن و بعضی گفته اند که آن چاه دیگر بود در بعضی صدقات
عثمانیه و در انجا سهم او بود که سر و را بتیا از اموال بنی النضیر خاص او ساخته و مالی دیگر
که از عبد الرحمن بن عوف بچهل هزار دینار ابتیاع نموده بر امهات المؤمنین و غیر ایشان
تصدق کرده بود و آن مال را نیز بیر اریس قسمیه میکردند والله اعلم و بیر اریس را درجات
بود که بدان در آمدن در چاه و وضو کردن و ورد وی میسر بود در سنه اربع عشر و سبعمائه آنرا
تجدید کردند و الان طریق در دوان مسدود است و عمارت بالای آن مفقود گویند که
یکی از غلامان بعضی اروام که در باطن بخبث نفس و نفاق گرفتار بود بستانی داشت
بقصد طمس آثار مصطفویه سد طریق ورود و اهدم عمارت نمود خذله الله و دمره بیر غرس
شیخ مجد الدین میگوید بیر غرس بفتح غین معجمه و سکون را است بمعنی درخت نشاندن و
بعضی به تحریک را بر وزن شجر نیز ضبط کرده و میگوید بسیاری از اهل مدینه را شنیدم که
غین را مضموم میخوانند و صواب همان فتح است انتهی و متعارف الان در مردم ضم
غین است چاهیست در مشرقی شمالی مسجد قبا قریب نصف میل و غرس نام موضعیست
که در حوالی اوست چاهی بزرگست کثیر الماء شیرین زده ورود بر آب و خضر فی غالبست و او را
درجه است که بدان راه درون چاه آیند و در سنه اثنین و ثمانین و ثمانمائه تجدید یافته و ثبوت
رسیده است که آنحضرت از وی وضو کرده بقیه وضو را هم در وی انداخته و ابن حبان نقل
ثقات آورده که انس بن مالک بیر غرس آب میطلبید و میگفت بدیدم رسولخدا صلی الله
علیه و آله و سلم را که از وی آب میخورد و وضو میکرد و از ابراهیم بن اسمعیل بن مجمع روایت کرده
اند که گفت روزی آنسرور فرمود که من امشب دیدم که بر چاهی از چاههای بهشت صبح کرده ام پس صبح
کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به بیر غرس و وضو ساخت و براق خود را در وی انداخت و عسلی

پیش آنحضرت بهدیه آورده بودند آنرا هم درین چاه انداخت و ابن ماجه بسند جید آورده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وصیت کرده بود که مرا بعد از رحلت بهفت قربهٔ آب از
بیر من که بیر غرس ست غسل دهند و آنحضرت در حالت حیات نیز از آب وی میخورد و نیز آمده
است که آنحضرت بعلی مرتضی علیه السلام فرموده بود که چون از دنیا طی سفر کنم بهفت قربه آب
بیر غرس که بند دهان آنها نکشاده باشند غسل دهی و از امام محمد باقر علیه السلام و علی آبائه
الکرام نیز آمده که غسل آنحضرت بعد از فوت از آب بیر غرس بود و در حیات نیز از وی میخورد
صلی الله علیه و آله وسلم بیر رومه بضم راء مهمله و سکون واو و قیل بالهمزه چاهی عظیم است
شمالی مسجد قبلتین در وادی عقیق آبش در غایت لطافت و نهایت عذوبت که در وصف
نگنجد و در حدیث آمده که نعم القلیب قلیب المزنی و مزنی همه رومه است که چاه از آن
او بود و عثمان بن عفان رضی الله عنه از وی خریده و تصدق کرده بود نقل ست که
چون امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
شنید نصف آن بیر بصد شتر ابتیاع نمود و تصدق کرد صاحب چاه چون دید که هجوم
خلائق بر سر آب بسیار شد او را و نصیب وی که در چاه بود مانع می آیند نصف ثانی
نیز باندک چیزی بدست عثمان رضی الله عنه بفروخت و ابن شیبه از روایت زهری می
آرد که آنحضرت فرمود من یشتری رومة یشرب ردا ر فی الجنة پس عثمان بن عفان رضی الله
عنه آنرا از مال خود بخرید و تصدق کرد بغوی از بشیر اسلمی آورده ست که چون قدوم
مهاجرین در مدینه منوره بکثرت انجامید و آب شیرین درین بلدهٔ شریفه کمتر بود مردی بود از
بنی غفار که چاه چشمه دور داشت که او را رومه میگفتند قربه از آب مدی میفروخت و در
سرور انبیا بآن مرد فرمود که این چاه را بمقابله چشمه که ترا در بهشت باشد بدست من بفروش
عرض کرد یا رسول الله مرا و عیال مرا غیر ازین چاه وجه معاشی پیدا نیست عثمان بن
عفان رضی الله عنه چون این خبر بشنید بسی و پنجهزار درم آنرا بخرید و بر مسلمانان وقف

آورد و ابن عبد البر آورد که این بیر ازان یهودی بود که آب آنرا بدست مسلمانان میفروخت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در اشترای آن ترغیب فرمود و مشتری وی را
بشارت بجنت داد پس امیر المومنین عثمان نصف آنرا بدوازده هزار درهم بخرید چون برآن
یهودی نصیب وی از چاه که نصف بود تنگ آمد نصف دیگر را نیز بهشت هزار بخرید و
ونسائی وترمذی روایت کرده اند که چون عثمان بن عفان را رضی الله عنه محاصره کردند
بدان قوم فرمود سوگند میدهم شما را بخدا و بدین اسلام میدانید که رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم بمدینه قدوم آورده در وی آب شیرین نبود غیر آب رومه فرمود هر که
بیر رومه را بخرد او را مثل آن چاه در بهشت بهتر عطا کنند من او را بخریدم و بر غنی و فقیر
و ابن السبیل وقف کردم و نیز آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که تجهیز جیش
عسره کند واجب گردد او را بهشت و من تجهیز کردم گفتند آری میدانیم و در صحیح نیز
مثل این روایت آمده و وجود این بیر رومه از وقت جاهلیت ست منهدم شده بود و در
حدود خمسین وسبعمائه تجدید یافت و ازانکه در بعضی روایات آمده است که من حفر بیر رومه
فله الجنه ظاهر میشود که در آنوقت نیز حفر و اصلاح آن شده است والله اعلم بیر بضاعه بضم البا
الموحده علی المشهور وعلی کسر باء البضا و الضاد المعجمه وقیل بالمهمله و آخرها عین مهمله بیریست نزدیک
بباب شامی مدینه منوره بر یمین سالک طریق مشهد مطهر حضرت سید الشهدا حمزة بن عبد
المطلب رضی الله عنه در خبر است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر بیر بضاعه آمده دلو
آب طلبید و وضو ساخت و بقیه آب را با بزاق مبارک خود هم درچاه انداخت و هم در زمان
آنسرور هر که بیمار میشد او را با آب بضاعه غسل میدادند و ببرکت آن شفا عاجل الطیب و
از اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما روایت کرده اند که هر که بیمار میشد سه روز او را باب بیر
بضاعه غسل میدادیم صحت مییافت و ابو داود و احمد و ترمذی وغیر ایشان از ابو سعید خدری
روایت آورده اند که روزی پیش آنحضرت گفتند که یا رسول الله از بیر بضاعه که ازو آب می آرند

در وی لحوم کلاب و محائض و نجاسات می اندازند فرمود آب پاک است و را هیچ چیز ناپاک
نگرداند و نسائی نیز از روایت ابوسعید آورده که به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد تو از
بیر بضاعة وضو میکنی و گفتیم یا رسول الله با این آب وضو میکنی و حال آنکه چیزهای پلید در وی
می اندازند فرمود الماء لا ینجسه شیء و از سهل بن سعد روایت آمده که آنحضرت بزاق خود را در بیر
بضاعه انداخت و از آب وی بخورد و او را بخیر و برکت دعا کرد و از ابی اسید که صاحب بیر بضاعه
بود آورده اند که گفت بعد از آنکه آنحضرت بزاق مبارک خود را درین بیر انداخت ما از آب
او بخوردیم و بدو تبرک می جستیم یکبار میوه بستان ما که بیر بضاعه در وی بود منقطع شد شکایت
بحضرت رسالت بردیم وی علیه السلام فرمود آن غول غول بیابانیست که میوه را میدزدد
و بعد ازین اگر اثر نقصان در میوه بیابی بگو بسم الله اجیبی رسول الله چون ابو اسید بحکم
آنحضرت این کلمه را برخواند آوازی شنید یا ابا اسید مرا عفو کن و در حضور جناب رسالت مبر که
بعد ازین هرگز گرد خانه و بستان تو نگردم و من ترا آیتی بیاموزم که به برکت آن هیچ نکبتی
بتو و اهل بیت تو نرسد و آن آیة الکرسی است چون ابو اسید صورت حال بحضرت سید
کائنات علیه افضل الصلوة آورد عرض کرد فرمود وی هرچه گفت راست گفت و لیکن
دروغگوست هیثمی گوید که رجال این حدیث ثقات اند و بعضی آنرا تضعیف کرده و الله
اعلم و الان این بیر بضاعه در بستان بعضی از اروام در آمده زیارت آن باسانی دست
نمیدهد بیر البصه بضم البای الموحده و تخفیف الصاد المهملة قریب بقیع است بر یسار طریق
قبا که از جانب بقیع تحت حصار مدینه مکرمه و ابن عدی از روایت ابی سعید خدری
می آرد که روزی آنسرور علیه السلام بمنزل وی آمد و فرمود پیش تو از سدر چیزی هست
تا سر خود را بدان بشوییم که امروز روز جمعه است گفتم هست سدر برآوردم و در ملازمت آن
حضرت به بیر بصه رفتیم پس وی صلی الله علیه و سلم سر مبارک را بشست و غساله را هم در چاه انداخت
و این بیر را در جاهاست سست و آبی وی بسیار نزدیکست بر چاه این لفظ را بوجوه متعدده خوانده اند

چنانچه شراح حدیث تحقیق آن کرده اند و اشهر وجود بارا موقوف و جا مقصورست و جا
نام مردیست یا زنی که بیرا بوی اضافت کرده اند و بعضی گویند که نام مکانی که این بیر
در وست شمالی مسجد شریف نبویست متصل دیوار قلعه در غایت قرب و اگر نه دیوار قلعه
حائل باشد وصول بوی از مسجد شریف در غایت قرب بود گویند که وی صلی الله علیه و
آله و سلم اکثر اوقات درآن موضع می درآمد و در سایه اشجار وی می نشست و از آب وی
میخورد و در حدیث صحیح آمده که ابو طلحه انصاری را اموال کثیر بود از نخل و احب اموال
نزد وی بیرحا بود مستقبل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وی درآمد و آب او می خورد
و ابو طلحه آنرا بر ذوی الارحام خود تصدق کرده و ابی و حسان از اهل الارحام او بودند
حسان حصه خود را بدست معاویه فروخت با وی گفتند چرا صدقه ابی طلحه را میفروشی گفت
چون نفروشم که صاعی از تمر بصاعی از دراهم میخرد معاویه در انجا قصری بنا کرد بر موضع
قصری که اول در انجا بود از بنی جدیله و از ابو منصور نیز در انجا قصری بود و آلان این
بیر در حدیقه صغیره است و در وی مسجدی صغیرست آب شیرین دارد و هوا مروح و مقامی
پر حضور بیر العهن بکسر عین مهمله و سکون ها در عوالی مدینه است شرقی مسجد قبا در بستان
بزرگ مر بعضی شرفا را در وی زراعت و اشجار بسیارست مقامی لطیف و لطیف ست
سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر وی رسیده و وضو کرده و نماز گزارده صلی الله علیه و آله و سلم
و ذکر باقی آبار و اموال و صدقات و اغراس آنحضرت و باقی مساجد که در اسفار و غزوات
در انجا شرف شهود و حضور ارزانی داشته و عیون و اودیه و احمار و بقاع و آطام و اعمال مدینه مطهره
در تواریخ این بلده معظمه مبین و مسطورست بجهت اختصار و عدم اتساع وقت از ذکر و بیان آن
تقصیر واقع شده از عیون طاهره وی که آلان عاری و منتفع بهاست عین از
اقامت که از میان نخیل قبا بیرون آید مروان بن الحکم با مر معاویه در وقتیکه عامل مدینه منوره بود
آنرا جرا نموده و مدینه مطهره آورده آب وی در غایت عذوبت و لطافت که شرح آن [illegible] ممکن نباشد

وازجمله اودیه مشهوره متبرکه وادی العقیق ست که در احادیث نبوی فضایل آن ذکر یافته
است و در اشعار عرب ذکر آن خارج از حد احصا وقوع یافته قال قائلهم شعر یا صاحبی هذا العقیق
فقف به + متوالها ان کنت لست بواله + شیخ عبدالهادی سودی گوید + حی العقیق و دمع
جفنک مطلق + قد بدا لحسن البدیع المطلق + قد صاد فی فیه غزال حور + قیدت عنه و
اشتیاقی مطلق + عبدالسلام بن یوسف میگوید شعر علی ساکن البطن العقیق سلام + وان
اسهرونی بالفراق وناموا + حظرتم علی النوم وهو محلل + وحللتم التعذیب وهو حرام + و در
حدیث صحیح از ابن عمر آمده است که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که در شان وادی
عقیق میفرمود امشب فرشته بمن آمد و گفت صل فی هذا الوادی المبارک و در حدیث دیگر
از عمر آمده رضی الله عنه که العقیق وادی مبارک و از انس روایت کرده اند که گفت
وقتی با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیرون مدینه بجانب وادی عقیق رفتیم فرمود ای
انس مطهره از آب این وادی برکن که ما او را دوست میداریم و او ما را دوست میدارد
و از سلمه بن الاکوع روایت ست که گفت که من صید وحش بسیار میکردم و گوشت آن را بحضرت
رسالت بهدیه میفرستادم روزی بملازمت او رسیدم پرسید کجا بودی عرض کردم بصید وحش
رفته بودم فرمود اگر من میدانستم تا وادی عقیق بمشایعت تو بیرون میرفتم و اصل منبع وادی
عقیق از جانب قبله مدینه منوره است از طریق ماشی که مسافت میان او و قبا میسر و یکروز
بلکه زیاده است و از انجا از وادی بحلیفه گذشته و بغربی بیر رومه رسیده بمدینه مطهره میرسد و در
کثرت سیلان این وادی و اودیه دیگر حکایات نقل کرده اند که از عجایب غرایب است والله تعالی
اعلم باب یازدهم در ذکر بعضی اماکن منیفه و مشاهد شریفه که در طریق مکه معظمه
و مدینه منوره ماثور و مشهور اند علمای سیر و تواریخ که سالکان طریق اخبار و حافظان
حدود آثار اند مساجد و مشاهد نبوی را که در اسفار و غزوات ماثور و مشهور اند جمع کرده
اکثر از انها درین زمان مبهم و مجهول گشته و معالم و مبانی آنها مندرس و منطمس شده

غیر از خبرے از انها اثری نتوان یافت الا بعضی اماکن قدس مواطن مردم با دراک سعادت
شهود و زیارت آنها مستسعد اند و آنچه درین اوراق ثبت یافته ذکر بعضی مساجدست که در طریق
مکه مکرمه و مدینه مشرفه واقع اند مسجد ذی الحلیفه که بعضے از ارباب مناسک آنرا مسجد الشجره نیز
گرفته اند و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حین عزیمت مکه که اولاً
برای عمره بود و ثانیاً از جهت حج در سایه درخت سمره که در ذی الحلیفه بود نشسته و نماز
گذارده و شب نیز در انجا بوده و هم از انجا احرام بسته و آلان میقات اهل مدینه منوره و
محل احرام ایشان همین ذی الحلیفه است و مسجد کبری که در انجا بود بطول زمان منهدم شده
بود در سنه احدی و ستین و ثمانمائه تجدید یافته و نماز آنحضرت در مسجد بجانب اسطوانه وسطی
بود و شجره نیز آنرا موضع بود وسطی گویند که در جهت قبله این مسجد کبرے مسجدی دیگرست
خورد تر از ان مقدار یک تیر انداز تواند بود که آنحضرت دران نماز گذارده باشد سمهودی
میگوید که این مسجد صغیر را مسجد المعرس گویند چنانکه در روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است
که آنحضرت در حین رجوع از بعضے غزوات در انجا تعریس فرموده و نماز گذارده و تعریس
فرود آمدن مسافر در آخر شب تا آرام گیرند و نیز در حدیث صحیح از ابن عمر آمده که خروج
آنحضرت از طریق شجره بود و دخول از طریق معرس و وی رضی الله عنه نیز در حین وصول
این موضع تحری معرس سر در انجا میکرد و تعریس مینمود و دیگر از مساجد که در طریق مکه مکرمه
اند مسجد شرف الروحا است و روحا موضعی ست که میان او و مدینه مکرمه چهل و یک میل است
و در صحیح مسلم گفته که سی و شش میل ست و بیشتر از وی در جانب مدینه مطهره وادی بسیارست
و نزد شرف روحا مسجدیست برهمین طریق چون از مدینه منوره بمکه معظمه روند بروایت ابن
عمر ثابت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در وے نماز گذارده و وادی
سیاله بعد از زمان سعادت نشان آنحضرت معمور و مسکون شده بود و عیون
و عمارت بسیار در انجا حادث یافته و از جانب والی مدینه با سکینه دودی

حاکمی بود و از اهل سیاله اشعار و اخبار بسیار بر صفحهٔ روزگار مانده و هنوز بمشاهدهٔ بعضی
آثار و اطلال استدلال بر عمارت آن میتوان کرد و در عمق قافله قبور قدیمه است که مدفن
اهل سیاله بوده سمهودی میگوید که مردم آنرا قبور شهدا گویند شاید که قبور اهل بیت است
که بظلم مقتول شده اند چنانچه از بعضی اخبار که در ترجمهٔ آن آمده معلوم میشود و او را وادی
بنی سالم گویند بطنی بود از عرب حجاز و آلان از آن دیار و اهل آن سمی و اثری نمانده
و سیاله و اهل آن همه را سیل فنا برده و آنجا جبلی ست که آنرا جبل ورقان گویند و عرق
الظبیه نیز باشد آورده اند که اول غزوه که آنحضرت کرده غزوه ابوا بود چون بروحا نزد
عرق الظبیه سید فرمود که میدانید نام این جبل یعنی ورقان چیست نام او حمت است
بفتح حا و سکون میم بعد از آن دعا کرد و فرمود اللهم بارک فیه و بارک لاهله فیه بعد از آن فرمود
میدانید که نام این وادی چیست این سجاسج است و این وادیست از آن دو جنت و هفتاد
پیغمبر پیش از من درین وادی نماز گذارده اند و موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام با هفتاد هزار
نفر بنی اسرائیل درینجا نزول کرده و عبای قطوانی پوشیده و بر ناقهٔ ورقا سوار بود و قیامت
قائم نشود تا عیسی بن مریم نیز بقصد حج یا عمره برین وادی گذرد و ابو عبید بکری گفته که قبر مضر
بن نزار که از اجداد آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم در روحا است و در وادی روحا مسجدیست
در طرف جبل بر یسار سالک طریق مکهٔ معظمه که از مدینه رود که او را مسجد الغزاله گویند سرور انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم در وی نماز گذارده و درینجا موضعیست که او را ناریه گویند عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما در انجا نزول میفرمود و میگفت هذا منزل رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و در آنجا درختی بود که چون ابن عمر در انجا نزول میکرد و وضو میساخت بقیهٔ
آب در بیخ درخت می افگند و میگفت هکذا رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و
بروایتی آمده که بر گرد درخت میگردید و در بیخ او آب می انداخت بقصد اتباع آنحضرت
علیه الصلوة و السلام و رضی الله عنه و چون راه باین مسجد برسد طریقی که آنحضرت

ازمدینه متبرکه بمکه محترمه سلوک فرموده درجانب یسار میماند و در زمان قدیم راه میرفت و اورا
طریق الانبیا گویند زیرا که انبیا صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین چون بقصد حج بمکه مکرمه می
آمدند ازان راه سلوک میکردند و دران راه چاهی ست که او را بیر السقیا گویند بر ثنیه
جبلی که نام او هرشا ست و الآن راه دیگر که بجهت این طریق ست سلوک میگردد و
علمای سیر بسیاری از مساجد نبویه و مشاهد مصطفویه در طریق مکه معظمه و مدینه مکرمه ذکر کرده اند
که الآن علامات و آثار آن مجهول و مطموس شده است جز آنچه مسطور شد کم فی الجمله که اثری
ازان میتوان یافت و لیکن بر طالب مشتاق که چشم بصیرت او به کحل هدایت مکتحل دیده
باطنش بنور عنایت منور ست پوشیده نیست که بر جمیع این جبال و مفلوات این اودیه
و اماکن چه نورانیت و روحانیت از اثر جمال محمدی و ظهور کمال احمدی ساطع و لامع است
زیرا که هیچ ذره ازین امکنه نیست که منظور نظر سعادت اثر آنحضرت و ناظر جمال بهجت مآل
آنسرور نشده باشد صلی الله علیه و آله وسلم بیت بهر زمین که نسیمی ز زلف او زده است
هنوز از دم آن بوی عشق می آید + مسجد بدر بدر موضعیست مشهور از غزوات سید المرسلین
درانجا بود و سبب عزت اسلام و شوکت مسلمانان و نگونساری کفار و خواری مشرکان
این غزوه بود چنانچه تفصیل آن در کتاب غزوات مسطور ست درانجا برای آنحضرت
عریشی ساخته بودند و عریش خانه که او را از شاخهای خرما و امثال آن پوشیده باشند
بعد ازان دران مکان مسجدی بنا کردند که الآن موجود است و از مقامات متبرکه
این موضع قبور شهداست که درین غزوه بشرف شهادت رسیدند و از غرائب اسرار
که درین مکان مشهور و معروفست آنست که از جانب بالای قبور شهدا که تل
ریگ ست آواز نقاره مانند چیزی مسموع میگردد و در وجود و سماع آن هیچ شک
و شبهه نیست با خبار ثقات سماع آن معلوم شده است اکثر علما بآنند که
این را اصلی نیست و صحتی نه چیزیست که از تحریک باد دران موضع آواز

پیدا میشود و بعضی از متاخرین گفته اند که شاید در تحت آن سری باشد که مفهوم و
مدرک ما نشود والله اعلم سمهودی ذکر مسجد بدر در تاریخ خود نکرده است دیگر از مساجد
نبویه که در طریق مکه معظمه معلوم و متعین ست مسجد خلیص ست بضم خاء معجمه که مسافت
سه روزه از مکه معظمه است نخیلے دارد و بعضی در آنجا مسجدے بود که در وے نماز گذارده و درین
سال که سته ثمان و تسعین و تسعمائه است سلطان روم تجدید آن مسجد کرده و عین آب در صحن
آن جاری ساخته و سمهودی میگوید علیه الرحمه که در خلیص یک مسجد دیگر ست در حره عقبه
که از اصل قریه تا آنجا سه میل ست و نیز مے گوید که قدید بضم قاف نیز که دوم منزل ست
از خلیص بجانب مدینه مطهره بر یمین طریق مسجدیست و خیمه ام معبد که آنحضرت و
ابوبکر صدیق در وقت هجرت آنجا رسیده اند و بمعجزه آنحضرت شیر از پستان گوسفند
او بر آمده در قدید بر مسجد سرف ست بفتح سین و کسر را قریب تنعیم بسه میل و یک
مرحله از مکه معظمه و قبر ام المؤمنین میمونه رضی الله عنها در آنجاست و تزویج و زفاف
او نیز درین مکان بوده است مسجد التنعیم تنعیم نام محلی ست از مکه که به احرام عمره از آنجا
بندند سمهودی میگوید که در آنجا درختی بود و چاه با دور وی مسجدے بود مر پیغمبر را صلی الله
علیه و آله وسلم انتهی و آلان مسجد مشهور در وی مسجد عائشه است رضی الله عنها که بامر
آنحضرت در حج وداع احرام عمره از آنجا بسته بود و این موضع مشهورتر ست از آنکه
وصف آن نویسند مسجد ذی طوی ذی طوی چاهیست متصل ببیوت خارج مکه
مدینه در حدیث آمده است که آنحضرت علیه السلام در حین قدوم مکه مشرفه آنجا نزول
فرموده بود و بیتوتت نموده و نزد صبح مکه در آمده و مصلی آنحضرت بر اکمه غلیظ بود و غیر آن
مسجد یکه آلان بنا یافته والله اعلم باب دوازدهم در ذکر مقبره شریفه بقیع و بیان
فضائل وے و ذکر مقابر متبرکه در وی مشهور و معلوم اند در صحیح مسلم از عائشه صدیقه
روایت می آرد که بشبی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخانه امن تشریف

میداشت چون وقت آخر شب میشد بجانب بقیع بیرون میرفت وبر اہل آن سلام میکرد
وبرای ایشان مغفرت میخواست ومیگفت السلام علیکم دار قوم مومنین واتاکم ما
توعدون وانا انشاء اللہ بکم لاحقون اللہم اغفر لاہل بقیع الغرقد و در روایت دیگر
از عایشہ آمده کہ آن حضرت از خانہ برآمده من نیز در عقب وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
برآمدم از جہت غیرت آنکہ مبادا در خانہ یکی از نسار خود درآید تا آنحضرت بہ بقیع رسید
وبسیار بایستاد وسہ بار دستہای مبارک خود برداشت ودعا کرد وہم بسرعت بازگشت
من نیز مسارعت کردم وپیش از رسیدن آنحضرت بخانہ درآمدم وخفتم چون با اثر اضطراب
در من مشاہده کرد فرمود چہ حال داری یا عایشہ وچہ شد ترا کہ مضطرب مینمائی صورتحال
عرض کردم فرمود آن سیاہی کہ پیش خود دیده بودم مگر تو بودی گفتم نعم یا رسول اللہ پس
دست تعنف بر سینہ من زد فرمود تو گمان بردی کہ خدا ورسول خدا بر تو حیف کنند گفتم یا
رسول اللہ از خدا چیزی پوشیده نیست چنین ست کہ میفرمائی ولیکن چہ کنم کہ مرا جبلت
بشری براین داشت بعد ازان فرمود جبرئیل بر من آمد وہم از بیرون خانہ ندا در داد واز تو
پنہان داشت من نیز پنہان داشتم و عادت جبرئیل ست کہ چون تو جامہ از تن برکنده باشی
درون خانہ در آید و نیز گمان بردم کہ تو در خواب بیدارت نکردم تا متوحش نکردی وی آورد
کہ پروردگار تو حکم میکند کہ بر اہل بقیع بیرون آئی ومر ایشانرا استغفار کن ولفظ دعا در روایت
نسائی ہمچنین آمده السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ایاکم متواعدون غدا مواکلون
ودر بعضے روایات این نیز زیادت کرد اللہم لاتحرمنا اجرہم ولا تفتنا بعدہم ودر
روایت بیہقی آمده کہ من قضیہ در شب نصف شعبان بود ونیز السلام علیکم اہل القبور
ویغفر اللہ لنا ولکم انتم کنا سلف ونحن بالاثر واز ذابی موہبہ مولی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم روایت ست کہ نیم شبی آن حضرت مرا بیدار کرد وفرمود مرا امر شده
است کہ بر اہل بقیع وبرائے ایشان آمرزش خواہم پس در ملازمت آنحضرت

شدم باهل بقیع آمد و بایستاد و فرمود السلام علیکم یا اهل مقابر لیهنئکم ما اصبحتم فیه مما
اصبح الناس فیه اقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم یتبع آخرها اولها الآخرة شر من الاولی
بعد از آن فرمود یا ابا مویهبه مفاتیح خزائن دنیا برمن آوردند و مرا مخیر ساختند در آنکه
خلود دنیا را اختیار کنم یا حصول درجات مراتب در جنت یا بلقای پروردگار مسارعت
کنم من همان لقای پروردگار خود را اختیار کردم ابو مویهبه میگوید گفتم یا رسول الله
مفاتیح خزائن دنیا را بستان بعد از آن به بهشت در آ فرمود لا والله یا ابا مویهبه من
لقای پروردگار خود را خواهم بعد از آن از بقیع برگشت و درد سری که بهم رسید بآن درد از این
دار فنا رحلت فرمود بنا بر ذکر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و نیز آمده است که آنحضرت
بر بقیع غرقد آمد و سه بار گفت السلام علیکم یا اهل القبور و نیز فرمود یا سابقان گذشتگان
بهتر از شما اند گفتند یا رسول الله ایشان برادران ما اند همچنانکه ایشان ایمان آوردند ما نیز آوردیم
و ایشان انفاق اموال کردند ما نیز کردیم ایشان رفتند ما نیز میرویم ایشان را بر ما زیادتی
چیست فرمود ایشان در گذشتند و از اجرهای خود چیزی در دنیا نخوردند و نمیدانم که
شما بعد از من چه کار کنید و چه فتنها در میان شما سر زند ابو هریره روایت میکند که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب مقبره در آمد و فرمود السلام علیکم دار قوم مؤمنین
و انا ان شاء الله بکم لاحقون و فرمود ای کاش برادران خود را میدیدیم گفتند یا رسول
الله ما برادران تو ایم فرمود شما اصحاب من اید برادران من آنها اند که بعد از من
بیایند و ایشان هنوز پا بعالم وجود قدم ننهاده اند من فرط ایشانم بر حوض گفتند یا رسول
الله کسیکه بعد از تو آید از امت تو و تو او را ندیده باشی او را چگونه شناسی
فرمود یکی از شما را اسبان باشد سیاه و اسبان دیگر غره دار سفید پا آیا آن
کس اسبان خود را از یکدیگر نمی شناسد و امتان من نیز در روز قیامت سفید
جبهه و سفید پا بصفت اسبان مذکوره خیزند از آثار وضو در حدیث آمده است

که از مقبرهٔ بقیع هفتاد هزار کس برخیزند که بحساب در بهشت درآیند و چهرهای ایشان مثل ماه
شب چهاردهم باشد و آن جماعه باشند که داغ نمیسوختند و فال بد نمیگرفتند و توکل بر
خدای تعالی میکردند و در روایت دیگر صد هزار واقع شده یا از یادت آنکه افسون نمیخواندند
و مداوات نمیکردند و از مصعب بن الزبیر آمده که وی از طریق بقیع بمدینهٔ منوره می آمد
و با وی شخصی بود از اهل کتاب که نام وی ابن راس جالوت چون نظرش بر بقیع
افتاد گفت همین ست همین ست مصعب او را نجود خواند و از کیفیت این سخن پرسید
که چه معنی دارد گفت ذکر این مقبره در توریت خوانده ام که مقبره باشد میان این دو
سنگستان محفوف بنخیل نام او کفته هفتاد هزار کس از وی برخیزند بر صورت بدر منیر
و مثل این خبر و اخبار دیگر در شان مقبرهٔ بنی سلمه که نزدیک منزل بنی حرام در جانب
غربی مدینهٔ مطهره تحت جبل سلع که یعنی بطریق مساجد فتح ست چنانکه در ذکر مساجد
معلوم شد نیز وارد یافته و الآن آن مقبره مندرس شده و عادت دفن موتی
در وی انقطاع پذیرفته و احادیث و اخبار که در فضائل بقیع و دفن اموات در وی و
محبت آنحضرت و اصحاب و در موت بمدینهٔ منوره و بشارت بشفاعت و شهادت آنحضرت
هر کسی را که در وی میرد و مقبور گردد بسیار ست و در حدیث آمده اول کسیکه از زمین برخیزد
سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بعد ازان ابوبکر بعد ازان عمر بعد ازان اهل بقیع بعد ازان
اهل مکه و نیز در حدیث آمده است من مات باحد الحرمین بعث من الآمنین یوم القیمة و در حدیث
دیگر آمده است که دو مقبره روشنائی آنها در آسمان چنانست که روشنائی آفتاب و ماه در
زمین یکی مقبرهٔ بقیع دیگر مقبرهٔ عسقلان و از کعب احبار روایت ست که در توریت آمده
که مقبرهٔ بقیع ملائکه موکل اند که هرگاه پر شود اطراف او بگیرند و در بهشت بیفشانند اما آنهائیکه
که در بقیع مدفون اند بیشتر از آنند که در حیطهٔ حصر در آیند اکثر اصحاب حضرت رسالتمآب که در زمان
آن حضرت و بعد از وی متوفی شده اند درین مقبرهٔ منبرکه در حیطهٔ حصر مدفون اند اتفاقی

عیاض در مدارک از امام مالک نقل میکند که مقدار ده هزار از صحابه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین در مدینه مطهره فوت کرده و همچنین از سادات اهل بیت نبوت سلام الله
علیهم و علمای تابعین و غیر ایشان رحمة الله علیهم و غالب آنست که قبور ایشان بعینها
معلوم نیست الا بعضی که بجهت قبر ایشان معلوم شده باشد زیرا که در عهد سلف
بنای قبور و کتابت اسما متعارف نبود لاجرم بطول زمان نشان آنها مندرس
و منطمس گشته و آنکه درین زمان بعضی قبور و قبات متعین ساخته اند نظر بغالب
ظن و اخذ بعضی روایات و اخبار وارده درین باب خواهد بود و الا حقیقت حال
برین نهج است که بیان کرده شد کذا قال السمهودی والله اعلم **فصل** از آنچه معروفست
از قبور شریفه این مقبره معظمه بطریق تعیین یا بجهت قبر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و قبر عثمان بن مظعون رضی الله عنه و وی اول کسی است که در زمین بقیع
مدفون شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از موت او بر جبین او بوسه داده
فرموده و را به بقیع دفن کنید تا مارا درین باب سلفی باشد و فرمود نعم السلف سلفنا
عثمان بن مظعون و در بقیع دران زمان غرقد که نوعی از درخت است بسیار بود و از
این موضع شریف را بقیع الغرقد نام کنند پس از ان آن درختان را بریدند و زمین
هموار کردند و عثمان بن مظعون را دفن کردند و مدفن وی رضی الله عنه شرقی دار عقیل است
که الآن قبه او در آنجاست و آنحضرت اورا روحا نام کرده همین موضع وسط بقیع است
و در خبر است که عثمان بن مظعون اول کسی بود که از مهاجران فوت کرد و بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم عرض نمودند تا اورا در کدام موضع دفن کنند فرمود در بقیع پس
فرمود تا لحد کنند و از لحد سنگی زیادت آمد آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم آن را
بر داشت و جانب پایان قبر نصب کرد و بروایتی در جانب سر نهاد و چون مروان
بن الحکم والی مدینه منوره شده روزی عبور او بموضع قبر عثمان بن مظعون افتاد

فرمود تا آن سنگ را از انجا بر آوردند و بر انداختند گفت نخواهم که بر قبر عثمان بن مظعون علامتی باشد تا بدان ممتاز و معین باشد امیه او را برین امر ملامت کردند و گفتند بد کردی سنگی را که پیغمبر خدا بدست خود گرفته در انجا نهاده بود برداشتی گفت اکنون که این حکم کردم آنرا تغییر نتوانم داد و بروایتی امر کرد تا آن سنگ را بر قبر عثمان بن عفان رضی الله عنه نهادند و ابو داؤد بروایت جید می آرد که چون عثمان بن مظعون را رضی الله عنه دفن کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا سنگی بیارید سنگی بود بغایت بزرگ هیچکس نتوانست برداشت سرور انبیا خود آستین ها را مالیده و حمله کرده آن سنگ را برداشت و بجانب سر عثمان بن مظعون نهاد و فرمود تا بدان سنگ قبر برادر خود را اعلامت کنم و هر که از اهل بیت من بمیرد همین جا دفن کنم و قبر عثمان بن مظعون مقابل خانه آنسرور بود هر که بر وی می ایستاد بی حجاب نظرش بخانه آنحضرت می افتاد بعد ازانکه سیدنا ابراهیم بن رسول الله علیه و آله و سلم فوت کرد و وی هشت ماهه بود و بقولی زیاده ازان فرمود تا در بقیع پهلوی قبر عثمان بن مظعون دفن کردند و فرمود ابراهیم را مرضعه خواهد بود در جنت که رضاع او تمام خواهد کرد و در روایت عمر رضی الله عنه آمده که آنحضرت بدست شریف خود در گور ابراهیم خاک ریخت و آب پاشید و پیش ازان هیچ قبری آب نپاشیده بودند و بر قبر وی سنگریزها چیدند و چون از دفن فارغ شد فرمود السلام علیکم و بعد ازان که قبر ابراهیم در بقیع شده هر قبیله در یک ناحیه مقبره گرفتند و بقیع غرقد جای مقابر مسلمین گشت قبر رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی نیز چون فوت کرد فرمود الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون هم نزدیک قبر وی دفنش کردند در خبر ست که چون رقیه رضی الله عنها فوت کرد جماعه از نساء بر وی گریه آغاز کردند عمر رضی الله عنه ایشانرا ابتدا منع و زجر و ضرب کرد سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم دست عمر بگرفت و فرمود بگذار تا بگریند هر چه از دست و زبان آید از شیطان ست و گریه بی نوحه منع نیست روایت ست که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بر کنار قبر رقیه بگریست

و پیغمبر خدا صلوات الله علیه بطرف جامه خود اشک از رخسار او پاک میکرد و مشهور آنست
که آنحضرت در وقت فوت رقیه حاضر نبود عثمان را رضی الله عنه بر مرض وی گذاشته بغزوه
بدر متوجه شده و چون زید بن حارثه ببشارت فتح غزوه بدر آورد عثمان او دید که بر قبر وی ایستاده
است و او را دفن میکنند و آنچه بصحت رسیده است حضور آنحضرت است صلی الله علیه و آله
وسلم بر دفن ام کلثوم و شاید که خبر اول که افاده حضور میکند درست یا در زینب که در شان
عثمان نقل کرده سید میگوید علیه الرحمة ظاهر آنست که اینها نزدیک قبر عثمان بن مظعون
مدفون باشند زیرا که آنحضرت نزد دفن عثمان بن مظعون و نهادن سنگ نزد قبر او فرمود
ادفن الیه من مات من اهلی انتهی و آلان قبه ایست قریب همین موضع که او را قبه بنات
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گویند قبر فاطمه بنت اسد ام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
سلام الله علیه وی نیز بروایت محمد بن عمر بن علی ابیطالب نزدیک بقبر سیدنا ابراهیم و
عثمان بن مظعون مدفونست و روایت دیگر نیز معاضد و مؤید این روایت آمده سمهودی
گوید پس آنچه آلان اعتقاد مردم است در قبه مشهور بقبه فاطمه بنت اسد که شمالی قبه امیر المؤمنین
عثمانست صحیح نباشد اگرچه بعضی مورخان نیز موافق آن ذکر کرده اند میگوید که چگونه
روا باشد که سرور انبیا با وجود آن همه محبت و عنایت که درباره وی داشته او را در موضعی
بعید که از بقیع ست دفن کند با آنکه در وقت دفن عثمان بن مظعون فرموده ادفن الیه
من مات من اهلی و چون مشهد عثمان بن عفان رضی الله عنه بتحقیق داخل بقیع نیست
و این قبه منسوب بفاطمه بنت اسد خود دورتر است از وی پس دفن وی رضی الله عنها دران
در غایت بعد باشد از محمد بن علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده اند که چون
وقت وفات فاطمه بنت اسد نزدیک رسید آنحضرت فرمود که چون وی بگذرد مرا
خبر کنید پس بفرمود تا در موضع مسجد که امروز او را قبر فاطمه گویند رضی الله عنها قبر کنند
و لحد ساختند و چون از کندن قبر فارغ شدند سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم در قبر

در آمد و در لحد بخفت و قرآن خواند بعد از آن پیراهن از بدن شریف خود برآورد و فرمود تا داخل کفن او ساختند هم نزدیک قبروی بنه تکبیر نماز گذارد و فرمود هیچکس از ضغطهٔ قبر ایمن نبود الا فاطمه بنت اسد گفتند یا رسول الله و لا القاسم یعنی فرزند عزیز آنحضرت قاسم نام داشت با آنکه در صغر سن از عالم رفته فرموده ابراهیم یعنی از قاسم چه گویند ابراهیم که صغیر تر از وی رفته ایمن نیست و از جابر بن عبد الله روایت است که آنحضرت در جمعی از اصحاب خود نشسته بود شخصی خبر آورد که ام علی و جعفر و عقیل فوت کرد فرمود برخیزید تا بسوی مادر خود رویم پس برخاست و اصحاب نیز برخاستند و بصفت خشوع و خضوع هرچه تمامتر بصفت کان علی رؤسهم الطیر در ملازمت آنحضرت روان شدند چون بر در خانهٔ فاطمه رسید پیراهن از بدن مبارک خود برکشید و بایشان داد و فرمود بعد از غسل این را شعار کفن او سازند چون جنازهٔ او برآوردند آنحضرت پایهٔ جنازه بر کتف مبارک خود گرفت و در تمامه راه گاهی از مقدم جنازه و گاهی از مؤخر آن برمیداشت چون بموضع قبر رسید درون لحد در آمد و بخفت پس برآمد و فرمود در آرید بسم الله و علی اسم رسول الله بعد از دفن بر سر قبر بایستاد و فرمود جزاک الله من ام و ربیبة خیرا فنعم الام و نعم الربیبة گفتند یا رسول الله دو چیز از تو در باب فاطمه بنت اسد دیدیم که هرگز در باب کسی دیگر ندیدیم قمیص خود برآوردی و کفن او ساختی و در لحد او در آمدی و بخفتی فرمود غرض از الباس قمیص آن بود که هرگز آتش دوزخ او را مساس نکند و مقصود از در آمدن لحد آنکه حق سبحانه تعالی در قبر او توسیع دهد و در روایت ابن عباس آمده که آنحضرت فرمود هیچ کس نبود بعد از ابوطالب غیر وی که نیکوکار تر بود نسبت بمن پیراهن خود را پوشانیدم تا از حلهای بهشت نصیب گردد و در قبر وی خفتم تا از بلای قبر خلاص یابد و در روایت انس بن مالک آمده که فاطمه بنت اسد فوت کرد آنحضرت وی در آمد بر سر وی نشست فرمود یا امی بعد امی و ثنای بسیار بروی گفت و پیراهن خود را

کفن وی ساخت بعد از آن اسامه بن زید و ابو ایوب انصاری و عمر بن الخطاب را رضی
الله عنهم فرمود تا قبر برای او کندند و لحد وی را بدست شریف خود حفر کرد و بدست مبارک
خود خاکها برآورد و بعد از فراغ در لحد درآمد و بخفت و فرمود الله الذی یحیی و یمیت و هو
حی لا یموت اغفر لامی فاطمة بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک و الانبیاء و قبلی
فانک ارحم الراحمین و چهار تکبیر خواند و در لحد درآورد و عباس و ابوبکر صدیق رضی الله
عنهما نیز با وی بودند و از عبد العزیز بن عمر روایت آمده است که آنحضرت در قبر هیچکس
نه درآمده الا پنج نفر سه زن و دو فرد قبر خدیجه در مکه معظمه و چهار دیگر در مدینه منوره پسری بود
مر خدیجه را که در حجر تربیت آنحضرت پرورش یافته بود و عبد الله المزنی که او را ذو البجادین
میگفتند و قبر ام رومان که مادر عایشه بود و قبر فاطمه بنت اسد رضی الله عنهم اجمعین قبر
عبد الرحمن بن عوف قریب نزدیک قبر عثمان بن مظعون ست رضی الله عنهما ابن
زباله از حمید بن عبد الرحمن می آرد که چون وقت رحلت عبد الرحمن بن عوف رسید
عایشه رضی الله عنها بروی کس فرستاد که اگر خواهی ترا در حجرت رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم و برادران تو ابوبکر و عمر دفن کنند گفت نخواهم که خانه را بر تو تنگ گردانم مرا با عثمان
بن مظعون عهدی بود که هر کدام از ما بمیرد در پهلوی دیگری مدفون گردد پس عایشه گفت که چون بمیرد جنازه
او را از پیش خانه من بگذرانید همچنین کردند و عایشه بروی نماز کرد و میگویند که در حجره آنحضرت موضع
یک قبر خالی مانده است و در بعضی روایات آمده که عیسی بن مریم در آنجا مدفون گردد و لهذا حکمت
الهی اقتضای آن کرد که هیچکس را دفن در آنجا میسر نیامد چنانچه بر متتبعان اخبار روشن است قبر سعد
بن ابی وقاص ابن شبه از دهقان روایت می آرد که سعد بن ابی وقاص مرا بجوز طلبید و
بجانب بقیع برد و چند میخ نیز با خود آورد و چون بزاویه شامیه شرقیه دار عقیل آنجا که قبر عثمان بن
مظعون است رسید مرا فرمود تا قبری حفر کردم و میخها را که با خود داشت در آنجا مضبوط داشت
و گفت چون بمیرم این موضع را با صحاب نمائی تا مرا دفن کنند بعد از موت وی

ابن خیر بولد او گفتم میس ویرا درین موضع دفن کردند رضی الله عنه قبر عبد الله بن مسعود
ابن سعد در طبقات خود نقل میکند که ابن مسعود رضی الله عنه وصیت کرده بود که ویرا نزد
قبر عثمان بن مظعون دفن کنند و در روایت دیگر نیز آمده که موت ابن مسعود رضی الله عنه در
مدینه مطهره بود و دفن او در بقیع سنه اثنین و ثلثین و در بعضی اخبار آمده که موت او در کوفه بوده
است و ثلثین و الله اعلم قبر ابن حذافه السهمی از مهاجرین اولین است از اصحاب الهجرتین پیش
سرور زوج حفصه بنت عمر بن الخطاب بود در روز احد جراحتی بوی رسید و بسبب آن در مدینه
منوره در شهر شوال سنه ثلث فوت کرد و فوت عثمان بن مظعون در شهر شعبان مذکور بود و قبر
سعد بن زراره در سنه اولی از هجرت در وقت بنای مسجد نبوی رحلت کرد قبر او در روحاست
نزدیک بقبر عثمان بن مظعون بیرون باید که بر جمیع این اصحاب عظام که مذکور شدند نیز در زیارت
سیدنا ابراهیم سلام کنند و در قبه وی بر دیوارها اسمهای ایشان نیز نوشته اند ولیکن آن
دو قبر که در درون این دو قبه حادث اند اصلی ندارند کذا قال السمهودی و الله اعلم
قبر حضرت فاطمه زهرا بنت حبیب الله صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه در تعیین موضع
قبر حضرت سیدة النساء فاطمة الزهراء سلام الله علیها و علی اولادها اخبار مختلفه و اقوال
متنوعه آمده و همچنانکه حالیکه نفس در حیات از چشم اغیار مستور بود جمال عصمتش بعد از
ممات نیز نامکشوف ماند و حقیقت آنکه بحکم وصیت آن مستوره قباب عصمت هیچ یکی را از
امیر و فقیر از موت و دفن او خبر نکردند و بر نماز و جنازه او حاضر نیاوردند الا علی مرتضی
و جمعی از اهل بیت او و هم در شب دفنش کردند سلام الله علیها بعضی بر آنند که مرقد
مطهره او در بقیع است آنجا که سائر اهل بیت نبوت آسوده اند و بعضی گفته اند که دفن او
بحجره بیت اوست که داخل مسجد نبوی شده است و اقوال دیگر نیز آمده است که بعضی از
آنها که فی الجمله بصحت قرین اند در آخر کلام اشارتی کرده شود و در تاریخ سمهودی اخبار
و روایات طرفین ذکر یافته و ترجیح و تضعیف بعضی اقوال کرده و ما آنکه مختار پیش قوم ل

اول ست واللہ اعلم و بار وایتی چند درینباب نقل کنم قطع نظر از راجح و مرجوح از محمد بن
علی بن عمر روایت آورده که وی میگفت قبر حضرت فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم در زاویہ بیابانیه دار عقیل ست در بقیع و روایت دیگر آمده که دلالت دارد که قبر شریف
او قریب همین موضع بود تا آنکه تحقیق ذرع او از دار عقیل نیز آمده در بعضی روایات بیست
و سه و در بعضی سی و هفت و امثال آن و آنچه در قضیه دفن امام المسلمین حسن بن علی بن
ابیطالب گفته اند که وی وصیت فرموده اگر مردم نگذارند که مرا در پهلوی جد من صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم بسپارند پس در بقیع پیش مادر من مرا دفن کنند دلالت دارد که قبر حضرت
فاطمہ زہرا در بقیع بود آنجا که قبر امام حسن ست رضی اللہ عنہ و از امام جعفر صادق سلام اللہ
علیہ و علی آبائہ الکرام روایت ست که حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا هم در حجرهٔ
او که عمر بن عبد العزیز در مسجد در آورده دفن کردند چنانچه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
راهم در خانه او سپردند و دفن او در شب بود که اکثر مردم را بران وقوف نشد و نیز آورده
اند که وی سلام اللہ علیہا در وقت رحلت فرموده شرم دارم از جلالت جسم خود که مرا در
حضور رجال بدر آرند و عادت در ان وقت چنان بود که نعش زنان را هم وضع مردان
بدر می آوردند اسماء بنت عمیس خثعمیه و بروایتی ام سلمه گفت ما چیزی دیده ایم از طریق حبشه
نعشی را برای میت بسازند که ستر تمام بدان حاصل ما ترا نیز آنچنان سازیم و در خبر دیگر
آمده که حضرت فاطمہ زہرا وصیت کرده بود که متکفل غسل و تجهیز او همین اسماء بنت عمیس
و علی مرتضی باشند و دیگری در آنجا مدخلی نباشد و این روایت روان میکند که گفته اند که ابوبکر
را علم بوفات حضرت فاطمہ زہرا نبود و عدم حضور او بنماز جنازه وی از جهت بود زیرا
که اسماء بنت عمیس دران زمان در تحت ابوبکر بود و بغایت بعید ست که زوجه او
حاضر باشد و غسل دهد و او را وقوف نبود و بعضی گفته اند تواند که ابوبکر را علم بدان بوده
باشد و قاصد حضور آن گشته و لیکن چون علی مرتضی رضی اللہ عنہ در کتمان و اخفای آن

که وشیده نخواست که بر خلاف قصد علی رود و شاید که او را بعد آنجا مصلحتے بوده باشد و شیخ ابن حجر عسقلانی میگوید که تواند که ابوبکر دانسته باشد و گمان برده که شاید علی مرتضی کرم اللہ وجہہ او را بجہت حضور نماز و دفن بطلبید و علی رضی اللہ عنہ گمان برده که وی بیواسطہ استدعا و طلب حاضر خواہد شد واللہ اعلم وصریح تر ازین دلالت بر علم ابوبکر بوفات حضرت زہرا سلام اللہ علیہا آنست که روایت کرده اند که چون وی صلوات اللہ علیہا از ظہور شخص کرمیش پیش نه مردم بعد از موت اظہار کراہت نموده اسمار بنت عمیش انہ جرائد نخل بعضی بر طریق حبشه بساخت و او را نمود حضرت زہرا دید آن خوشحال شد و تبسم کرد و ہرگز درین مدت بعد از رحلت پدر خود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسی او را متبسم ندیده بود و خوشحال نیافته وہم باسما بنت عمیس وصیت فرمود که تو و علی مرا غسل بدہند و کسی دیگر را نگذارید که بعد از موت من بر در آید و چون وفات کرد عائشه بنت ابی بکر قصد کرد رضی اللہ عنہما آمده خواست که درون در آید اسما بنت عمیش او را منع کرد از انکه در آید عائشه شکایت پیش پدر برد که این خثعمیه را چه افتاده است که میان او و بنت رسول اللہ حائل مے افتد و ما را از در آمدن بروی منع میکند و برای جنازه وی چیزے مثل ہودج عروس از پیش خود تراشیده است ابوبکر بر در خانہ حضرت زہرا آمد و بایستاد و گفت یا اسما چرا منع زوجہ نبی را میکنی از بنت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تو چه چیز ساخته برای او مثل ہودج عروس گفت وی امر کرده مرا که ہیچکس را نگذارم تا بروے در آید و انکه ساخته ام بوی در حالت حیات او نموده ام فرمود اگر قضیہ چنین است پس ہر چه ترا وصیت کرده است ہمان کن و این روایت چنانکه دلالت دارد بر علم ابی بکر بوفات حضرت زہرا صلوات اللہ علیہا کذلک دلالت دارد بر آنکه دفن وی در حجره وی باشد و الا چه حاجت بعمل نعش و تستیر از رجال و در بعضے روایات غریب آمده است که روزی حضرت فاطمه زہرا صبح کرد و در غایت فرح و سرور جاریه را فرمود

تا آبی برای غسل وی طیار کرد پس غسل در غایت مبالغهٔ احتیاط بجا آورد و جامهای پاکیزه
پوشید و در میان خانه فرشی افگند و مستقبل قبله بخواب رفت و دست شریف خود را در
زیر رخسارهٔ مبارک خود نهاد و گفت اکنون من میرم و غسل کردم و جامهٔ پاک پوشیده هیچ
یکی مرا بعد از مردن کشف نکند و هم درینجا بوضعیکه افتاده ام دفن کنند چون علی مرتضیٰ
درون خانه آمد صورت حال بوی باز نمودند دید که روح پاکش با علی علیین رسیده فرمود
و الله هیچکس او را نگشاید بهمان غسل سابق و جامه که پوشیده بود دفن کرد و این مخالف
حدیث بنت عمیس ست و حدیث اسما را امام احمد حنبل و غیر او از علمای حدیث آورده
اند و احتجاج کرده و نیز در روات این خبر اختلافی هست و ابن جوزی در موضوعات الحق
آورده و الله اعلم و مسعودی در مروج ذهب می آرد که در موضع قبور امام حسن و امام زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق سلام الله علیهم سنگی یافتند بروی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله مبید الامم و محیی الرمم هذا قبر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیدة
نساء العالمین و قبر حسن بن علی و علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن
محمد علیهم السلام و ظهر این سنگ در سنه اثنین و ثلثین و ثلثمائة بود چنانچه از فحوای
کلامی که ذکر کرده است ظاهر میگردد و قولی دیگر آمده که قبر وی سلام الله علیها در مسجدیست
که در بقیع بوی منسوبست از جهت قبلهٔ قبهٔ عباس مائل بشرق و امام غزالی در زیارت بقیع
ذکر این مسجد کرده و بنماز گذاردن در وی وصیت نموده است و بعضی دیگر ذکر این مسجد کرده اند
و گفته که وی معروفست به بیت الحزن که حضرت زهرا سلام الله علیها در ایام حزن و مصیبت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از صحبت مردم توحش نموده در آنجا اقامت کرده بود و
نیز گویند که این موضع خانه ایست که علی مرتضی در بقیع گرفته بود و الله اعلم و محب طبری در ذخائر
العقبی می آرد که خبر داد مرا یکی از صلحا که الوقت فی الله داشت با من که چون شیخ ابو العباس
مرسی تلمیذ شیخ ابو الحسن شاذلی رحمة الله علیهما زیارت بقیع میکرد پیش قبهٔ عباس ایستاد

و بر حضرت فاطمه زهرا سلام میداد میگفتند که منکشف شده بود که قبر حضرت فاطمه درین موضع و شیخ
ابو العباس المرسی مشهورست بکشف چنانچه مذکورست میان قوم مطری گوید که مدتهای مدید
بجهت اعتقادی که مرا بخدمت شیخ بود بهمین اعتقاد بودم تا آنکه خبری که ابن عبد البر در قضیه
فوت امام حسن سلام الله علیه نقل کرده است دیدم و یقین من بانچه کشف شیخ خبر داده بود زیاده
شد سید گوید علیه الرحمة و هو ارجح الاقوال اگرچه پیش از وی بعضی علمای شافعیه در شان
دفن وی در بیت اظهر الاقوال گفته اند والله اعلم توفیت فاطمة الزهراء یوم الثلثاء لثلث
خلت من شهر رمضان سنة احدی عشر رضی الله عنها و عن اولادها قبر امام المسلمین حسن
بن علی المرتضی سلام الله علیهما مرویست که چون وقت رحلت حسن بن علی نزدیک رسید
کسی پیش عایشه صدیقه فرستاد که اگر وی اذن دهد اورا در حجره پهلوی جد وی سرور انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنند عایشه قبول کرد و گفت چنین باشد و درانجا جای
یک قبر خالیست از آن او باشد بنو امیه چون اینخبر شنیدند سلاح پوشیده بجنگ برآمدند
و بنو هاشم نیز برآمدند و مستعد جنگ شدند چون حسن علیه السلام شنید که کار بقتال میکشد
نظر بسیره ذاتیه خود که در اصلاح و رفع فساد داشت فرمود که اگر کار تا باینجا میکشد من راضی
نیستم مرا در بقیع پهلوی مادر من دفن کنند و در روایت دیگر آمده که هم در وقت رحلت
بحسین علیه السلام فرمود که مرا در پهلوی جد من دفن کن و اگر این قوم ازان مانع آیند
چنانچه ما صاحب فتنه ترا که عثمان ست مانع آمدیم با ایشان الحاح مکن و نزاع میار
و مرا در بقیع الغرقد دفن کن و در آخر چنان شد که وی سلام الله علیه خبر داده بود
پس مروان که حاکم مدینه بود بجنگ برخاست و گفت هرگز روا ندارم که حسن بن علی
را در حجره پیغمبر دفن کنند و عثمان در بیرون افتاده باشد ابو هریره و اصحاب دیگر که
دران زمان در مدینه مطهره بودند میگفتند والله این ظلم صریح ست که حسن را منع
کنند که از دفن در پهلوی جد خود و بعد ازان در ملازمت امام حسین علیه السلام آمدند

گفتند که آخر نه ترا برادر تو وصیت کرده بود که اگر کار بسر حد قتال کشد مرا بمقبرهٔ مسلمانان
دفن کن و با قوم نزاع مکن آخر بالحاح ایشان او را هم بمقبرهٔ بقیع دفن کردند سلام الله
علیه و علی سائر اهل بیت النبوة و رحمة الله و برکاته و در بعضے روایات آمده که امیر
مدینه منوره دران زمان از جانب معاویه سعید بن العاص بود چون جنازه امام حسن
را رضی الله عنه بیرون آوردند امام حسین رضی الله عنه با وی گفت پیش آی و نماز
کن و گر نه سنت جد من بران بودے که امام جنازه امیر بود ترا هرگز پیش نمیکردم
و نزد قبر امام حسن ست قبر امام زین العابدین بن امام حسین و قبر امام ابوجعفر محمد
باقر بن امام زین العابدین و قبر امام جعفر صادق بن امام محمد باقر سلام الله
علیهم اجمعین و در حقیقت جمیع ائمه هدیٰ سلام الله علیهم در یک قبر مدفون اند در درون
قبه عظیم که او را قبه عباس گویند و زبیر بن بکار روایت میکند که امام حسن مجتبیٰ
جسد شریف امیر المومنین علی مرتضی را نیز آورده به بقیع دفن کرد سید علیه الرحمه
میگوید که در سنه ست و ستین و ثمانمائه در مشهد حسین و عباس جانب قبله قبری حفر میکردند
درون زمین تابوتی از چوب برآمد که آنرا بباد احمر پوشیده بودند و میخها زده عجب آنکه
بریق و لمعان مسامیر میخها بحال خود بود و زنگ نخورده و پوشش تابوت قبر کهنه نشده
میگویند تواند که جسد شریف علی مرتضی باشد سلام الله علیه که زبیر بکار روایت کرده
و نیز روایت کرده اند که یزید بن معاویه سر مبارک حضرت امام المومنین علی مرتضی را
پیش عمرو بن العاص که از جانب آن بدبخت عامل مدینه منوره بود فرستاد و وے
تکفین کرده در بقیع نزدیک بقبر مادر او فاطمة الزهرا سلام الله علیها دفن کرد و
بعضے محدثان آورده اند که سر مبارک آنحضرت را بعد از هلاک یزید در خزانه او یافتند
تکفین کرده و هم در دمشق نزد باب الفرادیس دفن نمودند و قولی دیگر نیز درین باب
آمده و الله اعلم بحقیقة الحال و بر تقدیر اگر در وقت زیارت این مشهد بر جمیع این

ائمه هدی سلام کنند بهتر باشد قبر عباس بن المطلب عم النبی المصطفی صلی الله علیه و
آله وسلم و رضی الله عنه ابن شبه روایت می آرد که عباس بن عبد المطلب انیز نزدیک
قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم در اول مقابر بنی هاشم که در زاویه دار عقیل ست دفن
کردند و نیز مے آرد که شنیدم کہ او را در موضعیکه متوسط بقیع ست دفن کردند اسنهے
آلان قبه عظیم ست که قبر وی و قبور ائمه الهدی در انجاست چنانچه معلوم میشود چنانچه
معلوم شد قبر صفیه بن عبد المطلب عمه سید المرسلین صلی الله علیه وسلم ابن شبه
روایت می آرد که او را در آخر کوچه که به بقیع رود نزدیک دار مغیره بن شعبه که آن را
عثمان بن عفان رضی الله عنه بوی مقطع ساخته بود دفن کردند و در آخر چون مغیره
بن شعبه بنای دار میکرد زبیر بن العوام رضی الله عنه نزدیک بدان موضع گذشت
و گفت نخواهم که دیوار خود را بر قبر مادر من بنا کنی چون مغیره بسبب نسبتی که با امیر المؤمنین
عثمان داشت نگفته او نرفت زبیر شمشیر کشید و بر بنای او بایستاد و خبر بعثمان رسید
بمغیره کس فرستاد تا از بنا جدا باز آمد و آلان قبر او رضی الله عنها متصل باب
سور مدینه مطهره است که جانب بقیع ست قبر ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب
ابن عم المصطفی صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه آورده اند که عقیل بن ابی طالب
رضی الله عنه ابو سفیان بن الحارث را دید که در میان مقابر میگردد پرسید یا ابن عم چه
میجوئی گفت موضع قبری می جویم که در انجا مدفون شوم پس عقیل او را درون
دار خود آورد و موضعی تعیین کرد تا قبر او را در انجا حفر کردند ابو سفیان ساعتی
نشست و برگشت و دو روز ازین حال نگذشته بود که رحلت کرد و همدران قبر
مدفون گشت وکان وفاته سنه عشرین و صلی الله علیه عمر رضی الله عنه و آلان
نام او و نام عبد الله بن جعفر بر جدار داخل قبه عقیل بن ابی طالب نوشته اند
سید سمهودی گوید ظاهر آنست که مدفون درین قبه که منسوبست بعقیل ابو سفیان بن الحارث

است و میگوید که ابن زباله و ابن شبه قبر عقیل در بقیع ذکر نکرده و غزالی نیز در احیا
اورا که در آنها که در بقیع زیارت قبر ایشان کنند یاد نکرده بلکه ابن قدامه و غیره ذکر کرده اند که
وفات عقیل در شام بود در ایام امارت معاویه و گویا سبب اشتهار این قبه بنسبت وی
بجهت آنست که دار او درینجا بود چنانکه مذکور شد و احتمال دارد که اورا بعد از ان
نقل کرده باشند از شام و درینجا دفن نموده و اول کسیکه ذکر کرده که قبر او در قبه است
ابن النجار است که گفته قبر عقیل بن ابی طالب برادر علی مرتضی سلام الله علیه در قبه
اول بقیع است و با وی قبر برادرزاده اوست عبد الله بن جعفر الطیار بن ابی طالب
الجواد المشهور اجود العرب کبیر السن توفی المدینة المنورة رضی الله عنه و بعضی از علمای
سیر و تواریخ گفته اند که دفن او در ابواست که در طریق مکه معظمه و مدینه مطهره است در سنه
ستین و گفته اند که وی در حین وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ده ساله بود و تولد
او هم در سال هجرت باشد رضی الله عنه قبور ازواج النبی صلی الله علیه و آله وسلم رضی
الله عنهن نیز قریب دار عقیل ست در خبر است که چون عقیل بن ابیطالب چاهی در
دار خود حفر کرد از انجا سنگی برآمد که در وی نوشته اند قبر ام حبیبه بنت صخر بن حرب
عقیل آن چاه را بانباشت و عمارتی بر بالای قبر بنا کرد و سمهودی گوید روایات همه
ناظر اند در آنکه قبور امهات المؤمنین درهمین جا باشد که الان زیارت ایشان میکنند
الا بعضی روایات که دلالت دارند بر آنکه قبور بعضی از ایشان نزدیک بقبه امام
حسن و عباس بود رضی الله عنهما ابن شبه از محمد بن یحیی سند آرد که گفت شنیدم
کسی می گفتند قبر ام سلمه رضی الله عنها در بقیع ست در جای که محمد بن زید بن
علی مدفون ست قریب به موضع دفن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم و می گفتند همدرین موضع مقدار هشت گز زمین حفر کردند سنگی
برآمد بروی نوشته هذا قبر ام سلمه زوجة النبی صلی الله علیه وسلم در صحیح البخاری

مذکور است که عائشه رضی الله عنها بعبد الله بن زبیر وصیت کرده بود که او را در پهلوی
رسول الله صلوات الله علیه و صاحبیه دفن نکنند هم در بقیع با صواحب من که نسای النبی باشند
بگذارند و قبور جمیع امهات المؤمنین در مدینه منوره است الا خدیجه کبری رضی الله عنها
که در مکه معظمه است و قبر میمونه رضی الله عنها در سرف است قریب تنعیم و گویند که تزوج او و
خلوت با وی نیز در همین موضع بوده است قبر امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه
ابن شبه نقل میکند که چون خواستند که عثمان بن عفان را در حجره آنحضرت دفن کنند
و او از عائشه نیز در زمان حیات خود درین معنی رخصت گرفته بود مصریان ازین سخن ابا
آوردند و نگذاشتند که او را در آن جا دفن کنند بلکه از نماز گذاردن بروی و دفن کردن
نیز مانع آمدند ام حبیبه بنت ابی سفیان که از امهات المؤمنین بود به در مسجد آمده بایستاد
گفت والله مرا اگر نگذارید تا این مرد را دفن کنم والا بیرون آیم و کشف ستر رسول الله صلی الله
علیه وسلم بکنم بعد از آن از منع دفن او باز آمدند و شبانگاه آن روز که او را قتل کرده بودند
جبیر بن مطعم و حکیم بن حزام و عبد الله بن زبیر و بعضی دیگر اصحاب آمدند و او را از آنجا که
افتاده بود برداشتند و در بقیع بردند و از دفن او در آنجا نیز جماعه از ایشان مانع
آمدند تا در حش کوکب که بستانی بود در شرقی بقیع و تعلق با ابان بن عثمان داشت
بردند و جبیر بن مطعم و جماعه دیگر بر وی نماز کردند و درین موضع قبری حفر کردند و او را
در وی نهادند و دیوار بر بالای آن افگندند و دفن او را از ایشان پوشیده داشتند
و این حش کوکب موضعی بود خارج بقیع که مردم از دفن موتی در وی کراهیت
داشتند آورده اند که روزی عثمان رضی الله عنه در آنجا ایستاده بود می گفت
باشد که مردی صالح هلاک گردد و درینجا مدفون شود و [illegible] از پس مردم
شود پس اول کسیکه در آن زمین مدفون گشت عثمان بود رضی الله عنه بعد از وی
مروان در وقتیکه از جانب معاویه عامل مدینه مطهره شد آن موضع را داخل

بقیع گردانید و سنگی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر سر قبر عثمان بن مظعون
علامت گذاشته بود تا مردم بحوالهٔ آن مقبره سازند فرموده بود اِنّا جَعَلْناکَ لِلْمُتَّقِین
اِماماً برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و امر کرد تا مردم را گرد مقبرهٔ او دفن کنند
قبر سعد بن معاذ الاشهلی رضی الله عنه در روز خندق زخمی بوی رسیده بود و چون
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را طلبید تا در بنی قریظه حکم کند چنانچه اشارتی
بآن در ذکر مسجد بنو قریظه کرده آمد خوسی که از جراحت او می رفت محبوس شد تا به
خدمت سرور انبیا حاضر آمد و در بنو قریظه حکم کرد بعد ازان بمنزل خود رفت و
جراحت بشگافت و خون روان شد و وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و
سلم بر وی نماز کرد و در طرف کوچه متصل دار مقداد بن الاسود در اقصی بقیع نزدیک
بمنزل وی بود دفن کرد سمهودی گوید صفی که قبر سعد بن معاذ را کرده اند بر بوضع
قبه که بفاطمه بنت اسد نسبت می کنند صادق است پس شاید که این قبر او باشد
مشتبه گشته بقبر فاطمه بنت اسد و الا باخبار صحیح ثابت شده است که قبر فاطمه بنت
اسد نزدیک بقبر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مقبرهٔ اهل بیت
آنحضرت است قبر ابی سعید الخدری رضی الله عنه در خبر است از عبد الرحمن بن ابی
سعید الخدری که روزی پدر من با من گفت ای پسر من پیر شدم و یاران من
همه از عالم گذشتند وقت آن شد که من نیز روم نزدیک بیا و دست مرا بگیر
نزدیک آمدم دست او بگرفتم تکیه بر من کرد و بجانب بقیع بیرون آمد تا باقصای آن
رسید که هیچ کس در آنجا مدفون نبود گفت چون من بمیرم گوری از برای من اینجا
بکنی هیچ کس را خبر نکنی و از کوچه عمده که مردم در آنجا اکثر است بدر آری جنازه مرا
پس بیرون آری و هیچ کس را نگذاری که بر من گریه کنند یا نوحه آرند و بر سر گور من خیمه زنند و
همراه جنازهٔ من روند مسلم بید که چون وقت او رسید مردم جمله در خانه گرد گرفته بودند تا کی بیرون

آیدین بحکم وصیت پدر هیچکس را خبر موت او نکردم و در اول بامداد پیش از انتشار مردم
بها او را درم و به بقیع بردم مردم خود پیش از من هجوم آورده ایستاده بودند رضی الله عنه
وعن جمیع اصحاب سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این قبور ست که اصحاب
تاریخ نظر باخبار و آثار که در باب تعیین قبور ذوی الشأن و جهات آن ورود یافته در بقیع
الا آنچه الآن از قباب و مشاهد درین مقبره عظیم القدر و غیر آن از نواحی بلدهٔ طیبه مشهور
و معروف است و سلاطین روزگار در قدیم و جدید از زمان و اعصار بنا بر ظن و تخمین
یا تحقیق و یقین بنا کرده اند اعلی و ارفع و اعظم آن قبهٔ عباس بن عبد المطلب است
که بعضی خلفای عباسیه در سنه تسع عشر و خمسمائه بنا کرده اند و قیل غیر ذلک دیگر قبه
بنات النبی صلی الله علیه وآله وسلم و قبه امهات المؤمنین رضی الله عنهن و قبه
سیدنا ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قبه عقیل بن ابی طالب و در سمت جا
رعا نزد آن از سمت آمده و قبه صفیه عمه رسول خدا صلی الله علیه وسلم متصل سور و قبه
عثمان بن عفان و در روی قبری است که گویند مشتمل عمارت در وسط مدفون
است و قبه فاطمه بنت اسد ام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و دو قبه دیگر
است در وسط بقیع در میان قبهٔ امهات المؤمنین و قبه سیدنا ابراهیم در یکی امام
دار الهجرت مالک بن انس الاصبحی صاحب احد المذاهب الاربعة و محب رسول الله
و مقیم بلده صلی الله علیه وآله وسلم و در دیگری گویند نافع مولی ابن عمر است رضی
الله عنهما کذا قال السمهودی و مشهور در میان اهل مدینه آن است که قبر امام نافع
قاری مدینه است و نیز سمهودی گوید که از کلام ابن جبیر در ذکر مشاهد مشهوره
چنان مستفاد گردد که در میان قبه سیدنا ابراهیم و قبه امام مالک قبری است عبد الرحمن الاکبر
بن عمر بن الخطاب را که او را عبد الرحمن اوسط گویند و معروفست بابی شحمه که
جلد حد زنا مریض شده و مرده میگوید که این تعریف صادق ست بر قبه مذکوره مشهوره

بنافع والله اعلم و قبه دیگر ست صغیر در طریق قبه فاطمه بنت اسد منسوب بحلیمه سعدیه که مرضعهٔ آنحضرت بود و اهل تواریخ از آنچه در نظر آمده هیچ یکے ذکر آن نکرده ولا نفیاً ولا اثباتاً والله اعلم این مشاهد و مقامات است که معروف و مشهور است ولیکن تحقیق امر جمهور بر آن نهج است که در اول مذکور شده و از قباب معروفه که داخل سور مدینه مطهره آمده قبه سیدنا اسمٰعیل بن امام جعفر الصادق سلام الله علیهما مقابل قبه سیدنا عباس در جانب مغرب و بنای او پیش از بنای سور مدینه منوره است و بانی وی ابن ابی الهیجا است که از وزرای ملوک عبیدیین و مجدد عمارات مساجد فتح است عمره سنه ست واربعین وخمسمایه و گویند که عرصه این مقام و حوالی آن از جانب شمالی تا در خانه امام زین العابدین بود سلام الله علیه و در میان باب خارج و باب روضه چاهی است منسوب بحضرت امام زین العابدین که آب او شفای علیلان و دوای بیماران است آورده اند که امام محمد باقر در حالت صغر سن در آن چاه افتاد و امام زین العابدین در نماز بود از غایت حضور و توکل و رضا بقضای الٰهی جل و علا که داشت قطع نماز نکرد و در جانب غربی این قبه مسجدیست منسوب بامام زین العابدین که اکثر مردم الآن از زیارت آن محروم مانند و از مشاهد معروفه که در مدینه مطهره اند خارج بقیع سه مشهد آمد افضل و اعظم آنها مشهد سید الشهداء حمزه بن عبد المطلب است رضی الله عنه عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخوه من الرضاع و اصل بنای قبه عالی او ام الخلیفه الناصر الدین الله در سنه تسعین وخمسمایه کرده و سنگی که بروی تاریخ نوشته لمد بعضی جهال از مسجد مصرع که اول هلاک حضرت سید الشهدا آنجا بود چنانچه در باب مساجد مذکور شد آورده اینجا نشانده اند و سلطان قایتبای در سنه ثلث وتسعین و ثمانمایه بنیاد تجدید عمارت و در صحن آن نموده و قبری دیگر که درون مشهد است قبر سنگی است که متولی عمارت شریف بود و قبر دیگر که در صحن است مر بعضی اشراف

راست از امرای مدینه منوره تا گمان نبرند که این قبور شهدا است و باید که درین مشهد
بر عبدالله بن جحش که ابن اخت حمزه است رضی الله عنه و بر مصعب بن عمیر نیز سلام کنند
که ایشان نیز در آنجا مدفون شدند از جعفر محمد باقر سلام الله علیه روایت مے کنند که فاطمه زهرا
سلام الله علیها بزیارت قبر حمزه مے آمد و اصلاح و مرمت میکرد و قبر او را بسنگ علامت
کرده بود حاکم از روایت امیر المومنین علی سلام الله علیه مے آرد که فاطمه زهرا سلام الله
علیها هر جمعه بقبر حمزه میرفت و نماز مے گذارد و گریه مے کرد و در روایت دیگر آمده که بعد
از هر دو سه روز بقبور شهدای احد می رفت و نماز مے گذارد و دعا میخواست و گریه
میکرد رضی الله عنها و فضل احد و شهدای آن در فصلی علیحده مذکور گردد انشاء الله
تعالے و دیگر مشهد مالک بن سنان والد ابی سعید خدری رضی الله عنهما در غربی مدینه
باسکینه است داخل سور بر روی قبه ایست قدیم البنا وی رضی الله عنه از شهدای احد
است که از آنجا نقل کرده و درین مقام دفن یافته و این موضع در زمان قدیم داخل
سوق مدینه بوده است دیگر مشهدیست معروف بنفس زکیه و هو السید الشریف
الملقب بالمهدی محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی المرتضی سلام الله
و رحمته و برکاته علیهم اجمعین که در زمان ابی جعفر منصور مقتول گشته و این مشهد
خارج مدینه منوره است در شرقی جبل سلع و بر روی بنای عالی است و مسجدے کبیر
و در قبله مسجد سنبلی است از عین زرقا که از جانب شرق و مغرب آن را درجات بسته
اند و چشمه را در میان آن جاری ساخته آورده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبدالله
بن الحسن المثنی بر منصور عباسی خروج کرد بسیاری از مردم با وی متابعت کردند
منصور عم خود عیسی بن موسی را با چهار هزار کس بسر وی فرستاد عیسی بن موسی
بر جبل سلع آمده توقف نمود و به محمد بن عبدالله گفته فرستاد که ترا امان دادیم بیا خلیفه بیعت
کن وی گفته والله مردن در عزت بهتر است از زندگانی کردن بخواری پس وے

واصحاب وی که مقدار سیصد و چند تن باقی مانده بودند همه غسل کامل برآورده مطیب
شدند و بر عیسی و اصحاب وی حمله آوردند سه بار او را انهزام دادند و در آخر بسبب
کثرت اعدا تاب نیاورده مغلوب شدند سبط ابن جوزی در ریاض الافهام آورده
که عیسی بن موسی سر مبارک او را پیش منصور فرستاد و بدن را خواهر او زینب
و دختر او فاطمه بطریق خفیه در بقیع دفن کردند لیکن خبر صحیح که مستفیض و مشهور است
و مطری و اتباع او ذکر کرده اند آن است که دفن او هم درین موضع است و قتل او نزد
احجار زیت بود که قریب مشهد سنان بن مالک است و حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم در آنجا برای استسقا دعا کرده گویند که ذوالفقار علی مرتضی سلام
الله علیه با وی بود عیسی بن موسی از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد
و از وی به رشید رسید اصمعی گوید که من آن را دیدم هژده فقره داشت و فقره در
لغت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار بحضرت امیر المومنین از سرور انبیا
رسیده بود چنانچه در کتب سیر و احادیث مسطور است و در خبر است که در روز
قتال با عبد الله بن عامر السلمی که از اصحاب او بود گفته بود که ابری بر سر ما سایه خواهد
کرد اگر بر ما بارید فتح جانب است و اگر از ما گذشت و بر سر دشمن رسید بدانکه خون
من بر احجار الزیت افتاده است عبد الله بن عامر گوید و الله همچنان شد که وی
گفته بود ابری بر سر ما پیدا شد و از ما گذشته بر سر عیسی سایه کرد آخر الامر ایشان
ظفر یافتند و محمد را کشتند و خون او بر احجار الزیت ریختند آورده اند که بجهت
وی سلام الله علیه سلیمان بن [illegible] امام مالک را ضربی بلیغ کردند که در معاضدت
و موافقت وی حکم نموده بود و لعل ذلک الامام القرشی یعنی فی زیارة اهل البقیع سنت
و در زیارت اهل البقیع آن است که چون به باب بقیع آید سلامی مشهور که مستحب است در
زیارت قبور بگوید و این دعا بخواند اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا

تفتنا بعدهم واغفر لنا ولهم و بعد ازان یا پیش ازان یازده بار سورهٔ اخلاص بخواند و خواندن
آن نزد مقبره سنت مؤکده است و در خبر آمده است که هر که در مقبره درآید و یازده بار
سورهٔ اخلاص بخواند و ثواب آن را به اهل مقبره هدیه فرستد او را اجر بعدد هر مرده که
درین مقبره است بدهند و باید که مقصود او سلام جمیع آل و اصحاب و مومنان باشد
که درین مقبرهٔ شریف آسوده اند و روی خود را بجانب قبهٔ عمهٔ آنحضرت صلی الله علیه و
سلم در جانب یسار متصل باب بقیع مدفون است گردانند و ختم هم بزیارت او کنند رضی
الله عنها و متاخرین علما اختلاف کرده اند که ابتدا بزیارت که کنند طائفه برآنند که ابتدا
بزیارت حضرت عباس رض کنند و هر که با وی در یک قبه آسوده اند ائمهٔ اهل بیت رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین زیرا که این اسهل و اقرب است و از پیش ایشان درگذشتن
و بزیارت دیگران متوجه شدن نوعی از جفا و سوء ادب باشد گفته اند که عمل اهل مدینه
مطهره در زمان قدیم همبرین بود و بعضی متاخرین مشائخ ایشان مثل شیخ محمد بن
عراق که در رعایت سنت و عمل تقوی آیتی بود و غیر او رحمة الله علیهم اجمعین مشاهده
کرده اند و بعضی از علمای حنفیه نیز بدان تصریح کرده و کلام [illegible] در بعضی مواضع
ظاهر در ترجیح این قول است و لیکن وی در ارشاد گفته که اول قصد موقف نبی
صلی الله علیه و سلم کند که نزدیک دار عقیل است زیرا که منقول است که آنحضرت آنجا آمده
و ایستاده و اهل بقیع را دعا کرده و الآن مسجدی صغیر است درین موضع که او را موقف النبی
گویند صلی الله علیه و آله و سلم بعد ازان قصد زیارت امیرالمومنین عثمان رض کند بعد
ازان فاطمه بنت اسد والدهٔ علی بن ابیطالب بعد ازان سیدنا ابراهیم بن رسول
الله صلی الله علیه و سلم ثم الزوجات ثم مالک ثم نافع ثم العباس ثم صفیه عمة رسول الله
صلی الله علیه و سلم و طائفه برآنند که ابتدا بزیارت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم کنند و هر که با اوست از اخوات و غیر ایشان زیرا که وی جزو شریف رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم وبضعه است باو پس تقدیم وایثار دیگر روی مناسب نباشد
واین مذهب اعدل واقوم می نماید والله اعلم وطائفه برانند که ابتدا بعثمان بن
عفان کند رضی الله تعالی عنه ومیگویند که وی افضل اهل بقیع است وابن فرحون مالکی
وغیر او ترجیح این مذهب کرده اند وگفته اند که پیش از زیارت وی اگر بقبر کسی دیگر
مرور افتد سلام کند وبگذرد وبا وی وقفه یسیره باشد وهم این طائفه گویند که بعد از
عثمان ابتدا بعباس وهر که با اوست در قبه کند بعد ازان با زواج مطهره عائشه و
هر که با اوست بعد ازان بمشهد عقیل آید وزیارت کند وبر در او وقوف طویل
کند ودر دعا نیز اطالت نماید که این موقف شریف نبوی است صلی الله علیه وسلم
ودعا نزد آن مستجاب است بعد ازان بزیارت سیدنا ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم وهر که با اوست از اخوت وعثمان بن مظعون که اول کسی
است که درین مقبره شریفه مدفون شده ودیگر اصحاب که در آنجا خفته اند رضی الله
عنهم اجمعین ومحصل کلام بعضی از علما آن است که ابتدا از قبه عباس کند رضی الله
تعالی عنه وعم سید بعد ازان هر که پیش آید زیرا که هر کرا ادنی جلالت شان بود بی
سلام از پیش وی گذشتن وجای دیگر رفتن از عالم مروت ومناسبت وحفظ
طریقه ادب بغایت دور است قال بعضهم وهو مقصد صالح لا یقصر منه عدم رعایة
الافضل والاشرف واز جمعی از علمای اهل مدینه چنین رسیده است که چون ایشان
قصد زیارت بقیع میکردند اول قصد موقف شریف نبوی علی واقفه الصلوة و
التحیه میکردند وبرای کافه اهل بقیع دعا کرده وسوال مطالب خود از حضرت صمدیت
نموده بر می گشتند بی آنکه بخصوص قبری بروند وبایستند ومستند ایشان در اختیار
این طریق فعل آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم که ماثور است واگر این معنی
بثبوت رسیده وقصد ایشان مجرد اتباع باشد نیک است وبعضی از علما گفته اند

که اگر این فعل از آنحضرت مروی شده باشد هر چند بجهت عدم رسیدن ایشان
را درین فعل قصد اتباع بود تمام نیست و لیکن شک نیست که ایشان را از آن سعادت
وقت بجهت مزید کمالات و شرف متابعت آنحضرت علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات قصد زیارت مقربان آن درگاه و منتسبان آنجناب و استفاضه
خیرات و برکات از ایشان نماید موجب مزید خیر و زیادت ثواب خواهد بود والسلام
تکمیل فی زیارة اهل البیت در فصل الخطاب از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی
سائر اهل بیت النبوة می آرد فرمود مَن زار واحدًا من الائمة کان کمن زار رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم و قیل لموسی الرضا رضی الله عنه علّمنی قولًا بلیغًا کاملًا اذا زرت
واحدًا منکم فقال اذا صرت الی الباب فقف و اشهد الشهادتین و انت علی غسل
فاذا دخلت و رأیت القبر فقف و قل الله اکبر ثلثین مرة ثم امش قلیلًا و علیک السکینة
والوقار و قارب بین خطاک ثم قف و کبّر الله ثلثین مرة ثم ادن من القبر و کبّر الله
اربعین مرة تمام مائة تکبیرة ثم قل السلام علیکم یا اهل بیت الرسالة و مختلف الملائکة
و مهبط الوحی و خزان العلم و منتهی الحلم و معدن الرحمة و اصول الکرم و قادة الامم و عناصر
الابرار و دعائم الاخیار و ابواب الایمان و امناء الرحمن و سلالة خاتم النبیین و صفوة
المرسلین و رحمة الله و برکاته السلام علی ائمة الهدی و مصابیح الدجی و اعلام
التقی و ذوی الحجی و النهی و رحمة الله و برکاته السلام علی محال رحمة الله و مساکن
برکة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله و ورثة رسول الله و
و رحمة الله و برکاته السلام علی الدعاة الی الله و الادلاء علی مرضاة الله و المظهرین
لامر الله و نهیه و المخلصین فی توحید الله و رحمة الله و برکاته انی مستشفع بکم و مقدمکم امام
طلبتی و ارادتی و مسألتی و حاجتی اشهد الله انی مؤمن بسرکم و علانیتکم و ابرء الی الله
تعالی من عدو محمد و آل محمد من الجن و الانس صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

و سلم تسلیماً کثیراً کثیرا باب سیزدهم در بیان فضل جبل احد که محب و محبوب سید الانبیاست
و مدفن عم بزرگوار سید الشهدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنه تفصیل احوال غزوه احد
با سائر غزوات در کتب سیر و تواریخ مذکورست و آنچه درین مقام ذکر آن مناسب است
بیان فضل احد و قبور شهداست که درین غزوه بشرف شهادت عظمی رسیده اند در
صحیحین آمده که آنحضرت اشارت بجبل احد کرد و فرمود هذا جبل یحبنا و نحبه این
کوهیست که دوست دارد ما را و ما دوست داریم او را و صدور این کلمه از آنحضرت در
اوقات متعدده بثبوت پیوسته چنانچه از تعدد روایات بخاری ظاهر گردد و در روایتی از
انس رضی الله عنه آمده که چون نظر آن سرور بر جبل احد افتاد تکبیر بر آورد و فرمود هذا
جبل یحبنا و نحبه علی باب من ابواب الجنة و هذا عیر جبل یبغضنا و نبغضه علی باب من
ابواب النار و عیر بفتح عین مهمله کوهیست در مقابل احد در طریق مکه که سبب عداوت او و بغض
داشتن علما گفته اند ازینجا معلوم گردد که حب و بغض و سعادت و شقاوت در جمادات نیز
پیداست امام نووی گوید علیه الرحمة که محبت مذکوره در حدیث از جانبین یعنی هم از جانب
آنحضرت نسبت بجبل احد و هم از طرف جبل مذکور نسبت بآن سرور صلی الله علیه و آله و سلم
محمول است بر حقیقت و لهذا در حق جبل از حضرت آمده لان المرء مع من احب لاجرم این نیز
چون محب سرور انبیا شد که سید اهل جنت است جای وی نیز در جوار آن سرور شد که در
بهشت و ابداع عشق و محبت در جبال بر حکم وضع تسبیح ست در جمادات که ان من
شیء الا یسبح بحمده و چون جبال و سائر جمادات محل ذکر و تسبیح مولی جل و علا باشند
اگر به محبت حبیب وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز موصوف باشند چه مشکل است
سر حب ازلی در همه اشیا جاری است و ذره بر گل نزد بلبل مسکین شمرده
محققین علما دانند که آنحضرت مبعوث است بکافه مخلوقات و سائر موجودات
نه مخصوص جن و انس و ملائکه بلکه وی رسول کل عالم است حتی نباتات و جمادات

وخطاب آنحضرت مر این جبل رفیع المحل را که فرمود اُسْکُنْ یَا اُحُدُ فَمَا عَلَیْکَ اِلَّا نَبِیٌّ وَصِدِّیْقٌ
وَشَهِیْدَانِ دلیل است بر وجود علم وعقل در وی که بدان فهم خطاب کند وعشق
ومحبت از لوازم فهم وعقل است وخبر حجر پیش از زمان نبوت بروی علیه السلام وامثال
آن ونالیدن ستون مسجد شریف از مفارقت آنحضرت چنانچه سبق ذکر یافت از
دلائل واضحهٔ این مطلوب است وچنانکه اهل مدینه در شان آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دو قسم آمدند مخلص ومنافق بتابع را اماکن مدینه نیز بسان ایشان دو قسمت پذیرفتند
ولهذا جبل عیر در درجات منافقان از اهل مسجد ضرار افتاده ودر آخرت نیز با ایشان در
دوزخ باشد ودر روز عزیمت غزوهٔ احد ابن ابی با جمعی کثیر از منافقان با آنحضرت
برآمدند ولیکن تا جبل احد که مقام صدیقان وشهیدان است نتوانستند رفت وهم از
قرب مدینه برگشته بمقر شقاوت رجوع کردند وتاویل محبت وعداوت محبت اهل سکینه
آن نزد ارباب محبت درست وبعضی گفته اند که محبت اینجا کنایت است از سرور
که آنسرور را بحالت قدوم سفر مشاهدهٔ این جبل که اعظم دلائل قرب آثار وعلامات این بلده
طیبه است دست میداد ووی را لمعان حال از قرب مدینه مطهره واهل آن خبر بشارت
اثر میداد واین کار رحمانیان است والا بمشاهده اثر محبت وعداوت آنسرور در این دو
جبل از نورانیت وظلمانیت وفرح وسرور وحزن وکدورت ازان قبیل است که هیچ ذی
بصر مخفی ومستتر نیست در هر وقت ودر هر حالت که بجانب احد نظر کنند نوری وسروری
در وی مشاهده افتد که انکار آن در حکم انکار حس باشد ودر جبل دیگر یعنی در جبل
عیر که مجانب است غیر وارد بعکس آن یافته است سیاق احد از توحد است که انفراد و
انقطاع او از جبال دیگر ظاهر وعیان است کوه پارهٔ است مقابل مدینه منوره در جانب
شمال به مسافت دو میل یا زیاده افتاده است که هیچ کوه دیگر وصلت بدو ندارد یا آنکه
چون وی محل نصرت اهل ایمان وتوحید آمده او را بنامی که مشتق ازین معنی است خوانند

یکدام نام فاضلتر بود از آنکه مشتق است از احدیت که صفت لازمهٔ ذات احد مطلق است
بخلاف عیر که نام حمار وحشی است که بنذرت اخلاق و دنائت او صفات مشهور است و در
روایات آمده که احد جبلی است از جبال بهشت چون بگذرید بروی بخورید از میوهٔ درختان او
اگر آن نباشد پس از گیاه صحرای او از زینب بنت نبیط که در تحت انس بن مالک بود روایت
کرده اند که وی باولاد خود می گفت که بروید به زیارت احد و بیارید مرا از نباتات او و
گیاهها او و در حدیث آمده که احد هذا علی رکن من ارکان الجنة و عیر علی رکن من ارکان
النار و طبرانی از روایت عمرو بن عوف می آرد که آنحضرت فرموده اربعة اجبال من اجبال
الجنة و اربعة انهار من انهار الجنة و اربعة ملاحم من ملاحم الجنة قیل فما الاجبال قال احد یحبنا
و نحبه جبل من اجبال الجنة و ورقان جبل من اجبال الجنة و الطور جبل من اجبال الجنة و لبنان
جبل من اجبال الجنة و الانهار الاربعة النیل و الفرات و سیحان و جیحان و الملاحم بدر و
احد و الخندق و حنین و ابن ابی شیبه این حدیث را در مختصر بروایت ابوهریره آورده و از
ملاحم سکوت کرده و در بعضی روایات آمده که تاسیس اساس بیت الله الحرام زاده الله
تعظیما و تشریفا از شش جبل است ابو قبیس و طور و قدس و ورقان و رضوی و احد و
ابن ابی شیبه از روایت انس بن مالک آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و
سلم چون حضرت رب العزت جل جلاله بر جبل طور تجلی فرمود شش جبل از سطوت و
عظمت حضرت باری عز اسمه بپرید سه پاره از آن بمدینهٔ مطهره افتاد و سه بمکهٔ معظمه
آنکه بمدینه افتاد احد و ورقان و رضوی است و بمکه حرا و ثبیر و ثور و ورقان جبلی است
در طریق مکه بر چهار برید از مدینه چنانچه در ذکر مساجد با ثوره اشارتی بدان رفت و
رضوی به ینبع است که نام موضعی است بین مسافت مذکوره و ثبیر نام جبل مناست و ابن ابی
شیبه از روایت جابر بن عبدالله می آرد که چون موسی و هارون علیهما السلام
بقصد حج یا عمره بمکهٔ معظمه آمدند و در وقت رجوع بمدینهٔ مطهره رسیدند نزول بجبل احد

فرموده بودند که ناگاه پیام اجل هارون نبی در رسید و هم بر جبل مدفون شد الحال قبر او بر
بالای این جبل رفیع الشان مشهور است چنانچه در میان مردمان این کرامت نشان گفته‌اند
و بر بالای این جبل هم مسجدی است که گویند نماز گزارده و قرون لاحقه بنا شده و تعیین جای مسجد
سرور انبیا برین جبل تحقیق نیافته است و در نماز او مسجد فتح که در پایان جبل است اثری از و
نشده ولیکن غاری در این جبل که اختفای آنحضرت در وی میگویند و موضعی دیگر که در صخره نشانی
بمقدار سر آدمی است و گویند که آنحضرت بر صخره جلوس فرموده و سر مبارک خود با دران جای داده
آورده نزد علما باثاری که اعتماد بر آن شاید ثبوت نیافته و در خبر است که آنحضرت بر مصعب بن عمیر
که از شهدای احد است بایستاد و این آیت خواند من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
الآیه اللهم ان عبدک و نبیک یشهد ان هولاء شهداء فرموده که بیایید بر شهدای احد سلام
کنید بر ایشان تا آسمان و زمین برپاست هر که بایشان سلام کند رد سلام وی
بکنند بعد از آن جای دیگر بر سر شهدای دیگر بایستاد و فرمود اینها اصحاب من اند که روز قیامت
بر ایشان گواهی دهم ابوبکر صدیق گفت یا رسول الله ما نه اصحاب توایم فرمود بلی شما اصحاب
منید ولیکن ندانم که شما بعد از من چه کنید ایشان خود بسلامت اند از دنیا رفتند و در حدیث
که چون آنحضرت بر جسم خونین حمزه بن عبد المطلب بایستاد که گوش و بینی سید الشهدا را بریده
اند و شکم را پاره کرده و جگر را برده فرمود اگر نه خوف آن باشد که صفیه محزون گردد و بعد از من
سنت شود بگذارم تا در بطون سباع و حواصل طیور رود و فرموده هرگز مرا مصیبتی مثل این
نخواهد رسید و هرگز در جای غضبناک‌تر از این نخواهم ایستاد و جبرئیل امین در رسید
و خبر آورد و مکتوب فی اهل السموات السبع حمزه بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله بعد
از آن فرمود تا در چادری پوشیدند و نماز گزارده و هفتاد تکبیر گفت و دفن کردند و در نماز گزاردن
آنحضرت بر شهدای احد اختلافی مشهور است میان علما و ابوداود و حاکم در صحیح خود می‌آرند
که آنحضرت فرمود چون روز احد برادران شما آنچه رسیدنی بود رسید حق سبحانه تعالی ارواح ایشان

در جوفهای طیور خضر در آورد تا بر انهار جنت ورود نمایند و از میوه های بهشت میخورند و در
قنادیل ذهب که در سایه عرش معلق اند می آسایند گفتند یا رب العزت کیست که خبر ما را به برادران
ما که در دنیا اند برساند تا بر احوال ما اطلاع یابند و از جهاد و قتال قاعد نشوند حق سبحانه فرمود من میرسانم
پس این آیت نازل شد وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ تا آخر
و در خبر است که آنحضرت بر سر هر سال بر قبور شهدای احد می آمد و میفرمود سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار
از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که گفت هر که بر این شهدا بگذرد و بر ایشان سلام فرستد ایشان
روز قیامت بروی سلام فرستند و شنیدن رد سلام از قبر سید الشهدا و شهدای دیگر که در امداد
اینها از سلف آثار و اخبار بسیار آمده است و عدد شهدای احد بقول صحیح هفتاد است و در تاریخ
سمهودی جد آنها کرده و در تعیین مواضع قبور آنها بسیار کوشیده و الا آنکه در حوالی مشهد سید الشهدا احد
کشته شده اند که در آن قبور شهدا است و لیکن صورت قبور اصلا نشناخته اند رضوان الله علیهم اجمعین و لیست
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از شهدای احد دو سه کس را در یک قبر جمع میکرد و میفرمود هر کدام
علم او بقرآن بیشتر است او را در لحد پیشتر دارند و در اخبار صحیحه آمده که بعد از مدت چهل و شش سال که شکافته شد
قبور بعضی از شهدای احد کردند ایشان تر و تازه مثل غنچه های گل با کفنها بر آمدند گویا که دیروز دفن
شان کرده اند و بعضی از ایشان را دیدند که دست بر جراحت نهاده بودند و چون دست از جراحت بر
میگرفتند خون تازه از آن جراحت بیرون می آمد و چون بر می داشتند هم بر موضع جراحت می نهادند و
وقایع که موجب کشف این قبور شریفه شد یکی آن بود که قرابت یکی با اجنبی مدفون شده بود بعضی میخواستند که نقل
بودند از آنحضرت یا ولات حال التماس اجازت در آوردن و جدا دفن میکردند بعضی تحقیق میکنند که از ایشان در سینه
میگشتند و اکثر تحقیق آنکه معاویه بن ابی سفیان در زمان امارت خود عینی از عیون استنباط کرده از طرف این مشهد مقدس
روان کرده اکثر قبور شهدا بجهة آنکه مکشوف شده شهدا را از قبور بیرون آوردند و امام تاج الدین سبکی در تیسیر الاستنصار
نقل آورده که چون معاویه استنباط عین کرد امر کرد بنقل شهدا و اخراج قبور ایشان تا بسید الشهدا حمزه بن
عبد المطلب رسید و خون از آنجا سائل شد و آورده اند که عامل او در مدینه بود و در مدینه ندا درداد که عین امیر المؤمنین

علیه وآله وسلم الدرجة والوسیلة حلت له شفاعتی یوم القیامة ومن زار قبر رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم کان فی جوار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مودی معنی جزو اول حدیث سابق ست یا
زیادت افادهٔ آنکه طلب درجه و وسیله مر آنحضرت را باین که گویند اللهم آت محمدن الوسیلة والدرجة
الرفیعة موجب حلول شفاعت ونزول کرامت ست و هریکے ازین احادیث را طرق متعدده
است اگر آنها را جدا جدا ذکر کنند عدد احادیث بیشتر ازان آید که مذکور شد چنانچه سید علیه الرحمة کرده است

فصل از جملهٔ احادیث که قلیست حیات انبیاست صلوات الله علیهم بعد از عموم نصوص قرآنی
در حیات زمرهٔ شهدا و مقاتلین فی سبیل الله این حدیث ست که ابو یعلی بنقل ثقات از
روایت انس بن مالک می آرد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الانبیاء احیاء فی قبورهم
یصلون و از انچه بخصوص اثبات حیات سید کائنات کند علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
والتسلیمات این حدیث ست که مشهور و معروف ست ما من احد یسلم علی الا رد الله علی
روحی حتی ارد علیه السلام ولیکن علما اختلاف کرده اند که این فضیلت عظمی عام ست هر کسے
را که بشرف تسلیم سید کائنات علیه افضل التسلیمات مشرف ست خواه زائر قبر شریف بود یا غائب
از انحضرت کبری در هر مکان که باشد یا آنکه مخصوص ست بزوار قبر شریف و حضار آن مکان منیف بعضی
علما بران رفته اند که این فضیلت مخصوص بزائران و نصیب حاضران ست بقرینهٔ قیدیکه در روایت احمد بن حنبل
رحمة الله علیه آمده است که ما من احد یسلم علی عند قبری و تحقیق کلام بروجهیکه بعضی فضلاے متاخرین
نموده اند آنست که فرستادن سلام بر سید انام صلی الله علیه وسلم دو نوع ست یکی آنکه قصد بوی دعا و سوال
از جناب جد والجلال عز اسمه است بنزول سلام و ورود رحمت بر حضرت رسالت خواه بلفظ خطاب یا بصیغهٔ
غیبت خواه قائل آن حاضران درگاه بود یا غائب آن گاه چنانکه گویند السلام علی محمد گویند السلام علیک یا رسول الله
و این نوعی ست که بعضی علما آنرا مخصوص جناب رسالت داشته اند و منع اطلاق آن کرده بر غیر الا بالطفیل و تبعیت
و نوع دیگر آنکه مقصود ازوے تحیت و اکرام ست که زائر بعد از وصول بقبر شریف گوید چنانکه داخل مجلس بر اهل
مجلس سلام گوید و این کیفیت خصوصیت بانحضرت عظمی ندارد بلکه سلام بحکم شریعت مستدعی و

مستوجب جواب درود وسلام نیست خواه بواسطه مشافهه گوید یا بواسطه رسول و نائب فرستد وشارع
علیه الصلوة والسلام احق واولی است برعایت اولی این واجب اگرچه حکم یعنی رد سلام در نوع
نیز ثابت شود دور نیست واقتضاء نوع ثانی بثبوت شرف قرب تشریف خطاب بود واما آنچه در
حدیث دیگر آمده که حق سبحانه تعالی بحبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که از امت تو یکبار بر تو سلام
فرستد من ده بار بر وی سلام فرستم ظاهر آنست که مخصوص بنوع اول باشد که آنرا ابوداود ونسائی باسناد صحیح از ابن مسعود رضی
الله عنه می آرد که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حق سبحانه فرشتگان را خلق فرموده که
سیاح اند در زمین وسلام امت مرا بمن میرسانند واین در حق غائب است واما آنکه حاضر است در حدیث
در حدیث آمده که دلالت دارد که آنحضرت سماع سلام وی میکند بنفس نفیس خود بتکفل رد
سلام وی میشود چنانچه مدلول حدیث سابق است ونیز از ابن عمر آمده من صلی علی فی قبری رددت
علیه ومن صلی علی فی مکان آخر بلغونیه وحدیث دیگر آنکه دال است که درین حالت نیز ملکی موکل
که ابلاغ سلام بر آن سرور میکند وتکفل رد وی میشود روایت است از ابوهریره ما من عبد یسلم علی
عند قبری الا وکل الله بها ملکا یبلغنی وکفی امر آخرته ودنیاه وکنت له شهیدا وشفیعا یوم القیمة وتوفیق
والله اعلم آن تواند بود که جریان سنت الهی بخواهش بر آن بود که ملکی در حضرت رسالت موکل شده باشد
که تبلیغ تسلیمات بندگان کند چنانچه در بارگاه ملوک وسلاطین معهود است وباوجود آن بعضی بندگان
مخلص وخاصگان مقرب بلا واسطه شکسته دلان را بنفس نفیس خود نیز برد سلام وجواب کلام تشریف
وتکریم مفتخر نموده باشند چنانچه سعادة من قاربه الک ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مصرع [illegible]
[illegible] امام عبد الحق که از اکابر ائمه حدیث است در احکام صغری باسناد صحیح از ابن عباس
رضی الله عنهما می آرد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده هیچ احدی بقبر برادر مومن خود که
او را در دنیا میشناخت نگذرد وبر وی سلام نکند مگر آنکه آن برادر وی او را بشناسد ورد
سلام وی کند وابن عبد البر این حدیث را روایت کرده وتصحیح نموده چنانچه ابن تیمیه
آنرا نقل کرده است باندک تفاوتی در لفظ ونیز امام عبد الحق در کتاب العاقبه [illegible]

حدیث عائشه رضی الله عنها روایت میکند ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استأنس به حتی یقوم
وابن ابی الدنیا از ابوهریره روایت آورده که اگر بقبر آشنائی بگذرد وبنشیند واگر سلام کند رد سلام
کند الشیخ سمهودی گوید که احادیث درین معنی بسیار ست ومیگوید که هرگاه این معنی در احاد است وعموم مومنین
متحقق باشد فکیف بسید المرسلین وصفوة المتقین صلی الله علیه وآله وسلم اجمعین بار دیگر در توفیق
شعب الایمان از سلیمان بن سحیمی آورد که گفت آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیدم پرسیدم
یا رسول الله اینها که بزیارت تو می آیند وبر تو سلام میکنند سلام ایشان می شنوی فرمود نعم وارد
علیهم گفت آری می شنوم وجواب سلام ایشان نیز میگویم وابن نجار از ابراهیم بن بشار روایت
میکند که گفته است در سالی از سالها حج کردم وبزیارت سید المرسلین بمدینه آمدم چون بقبر
شریف رسیدم وسلام کردم از داخل آواز شنیدم که میگویند وعلیک السلام وامثال آن از اولیاء
الله وصلحاء امت بسیار منقول ست وباتفاق علما در حیات آنحضرت بعد از وفات هیچ شبهه
نیست وهمچنین سائر انبیا علیه وعلیهم الصلوة والسلام در قبور زنده اند بحیاتی کامل وحقیقت تر از حیات
شهدا که در کلام مجید از وی خبر داده است وکیف لا وآنحضرت سید الشهدا است واعمال شهدا
در میزان اوست وفرموده است صلی الله علیه وسلم علمی بعدی کعلمی فی حیاتی رواه الحافظ
المنذری وابن عدی فی الکامل وابو یعلی بنقل ثقات از انس بن مالک می آرد قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون وبیهقی باین روایت انس
وتصحیح مینماید که الانبیاء لا یترکون فی قبورهم بعد اربعین لیلة ولکنهم یصلون بین یدی الله حتی ینفخ
فی الصور بیهقی گوید که اگر بصحت رسد که لفظ حدیث همین ست مراد آن بود که حیات ایشان در قبر
دائم ومستمر ست ولیکن در مدت اربعین متوال بنماز وعبادت ظاهر شود ونیز بیهقی گوید که شواهد
بر حیات انبیا علیهم السلام از احادیث صحیحه بسیار ست بعد از آن ذکر کرده حدیث مرور آنحضرت
بموسی علیه وعلی نبینا الصلوة والسلام و وی نماز میگذارد در قبر خود واحادیث دیگر در ملاقات
آنحضرت با انبیا ونماز گذاردن او با ایشان ورد دادن سلام الله علیهم اجمعین ونیز بیهقی میگوید

که بمناسبت جمیع این احادیث بر آنست که حق سبحانه وتعالی بر انبیا علیهم السلام بعد از موت
ایشان روا ارواح میکند وایشان پیش خدا زنده اند مثل شهدا و بعد از وی صاعقه نفخه
اولی بحکم نص فصعق من فی السموات ومن فی الارض بایشان نیز راه یابد و لازم بیاید
که آن نیز بجمیع وجوه و معانی موت بود الا در حق وا سب استشعار دران حالت و بعضی گفته
اند که شهدا بحکم خداوند سبحانه که فرموده است الا من شاء الله ازین حکم مستثنی گشته اند و نیز میگوید که
در حدیث صحیح آمده که افضل ایام یوم جمعه است بسیار گوئید درین روز بر من صلوة زیرا که صلوة شما
معروض میگردد بر من گفتند یا رسول الله چگونه معروض گردد صلوة ما بر تو وتو بوسیده شده باشی
فرمود حق سبحانه تعالی حرام گردانیده است بر زمین که اجساد انبیا را بخورد و بزاز برجال صحیح از روایت
عبد الله بن مسعود رض می آرد که فرمود مر خدای را فرشتگان اند سیاح در زمین که میرسانند مرا اعمال امت
فرمود وفات من بهتر است مر شما را زیرا که عرض کرده میشود بر من اعمال شما آنچه بهتر است شکر میگویم
مر خدا را بران و از آنچه بد می بینم استغفار میکنم مر شما را و استاد منصور بغدادی میگوید محققین
متکلمین بر آنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حی است بعد از وفات و مسرور میشود بطاعات
امت و اجساد انبیا علیهم السلام بوسیده نمیشود و در قبر بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ارواح
انبیا علیهم السلام بعد از قبض باز فرستاده میشود بر ایشان و ایشان زنده اند پیش خدا مثل
شهدا زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با جماعتی از ایشان در شب معراج اجتماع نمود و ملاقات
کرد و صاحب تلخیص از شافعیه گفته است مالی که از آنحضرت مانده هم بر ملک او باقی است چنانچه
در حالت حیات بود انتقال نمیکند بملک ورثه چنانکه اموات را باشد و سبیل او آنست که بر اهل
عیال او انفاق نموده شود بے اعتبار قسمتے که میراث را کنند و این را از خصائص آنحضرت شمرده
و امام الحرمین این قول را تصحیح نموده و فرموده که موافق مذهب صدیق است رضی الله عنه در
آنچه آنحضرت از اموال گذاشته بود انتهی و کلام این ائمه اعلام اقتضای اثبات در احکام
دنیا نیز میکند پس حیات ایشان علیهم السلام اخص واکمل واتم از حیات شهدا باشد چنانچه

مذهب مختار و منصور نیست چنانچه ظاهر کلام بیهقی در بعضی مواقع ناظر در آنست که آن حیات مثل
حیات شهدا است بلکه مراد وی تشبیه است در اصل حیات و رفع استبعاد نه در جمیع خصوصیتها
معین دارد شنو و آنچه بعضی علما در اینجا نزاع کرده و گفته اند که اگر مراد باین حیات آن حالت است که
که حق سبحانه تعالی شهدا را اثبات نموده فرموده است بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ صحیح ست ولیکن
خلافی نیست در آنکه بر شهدا احکام موت از انقطاع ملک و غیره جاریست و گفته که عجب و گفته
که عجب ست از امام نووی میگوید مَاتَ رَسُولُ اللّٰهِ عَنْ كَذَا الشَوةَ وَمَاتَ وَهُوَ رَاضٍ عَنِ الْعَشَرَةِ
نسبت موت با آنحضرت میکند باز اثبات حیات چگونه باشد و زرکشی میگوید که هیچ محل التعجب
نیست مَاتَ فَأَحْيَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى و شهرستانی در غایة المرام از امام الحرمین نقل میکند که گفت پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم زنده است صلوٰة و سلام بر وی میفرستند استماع میکند و سبکی در
شفاء السقام میگوید که موت نبی صلی اللہ علیہ وسلم مستمر نیست و حق سبحانه تعالی او را بعد از
از وقت موت و اجرای سنت اماتت احیا فرمود و انتقال ملک و مانند آن مشروط بموتی
ست که مستمر باشد و این حیات اعلا و اکمل ست از حیات شهدا و ثبوت او مر روح را بی اشتباه
و بی اشکال ست و اما جسد باحادیث ثابت شده که اجساد انبیا پوسیده نمیگردد و عود روح
بجسد ثابت ست در جمیع اموات را چه جای شهدا انبیا شده و سخن در استقرار و استمرار روح در بدنها
نیست که بوسے زنده گردد چنانکه در دنیا بود یا خود بی روح زنده باشد و آن در قدرت و مشیت
او جل جلاله زیراکه ملازمت حیات مر روح را پیش اهل سنت و جماعت امری عادیست
نه عقلی و عقل تجویز آن میکند پس اگر قیام دلیل سمعی بروی بصحت رسد واجب گردد
اعتقاد بدان و جماعهٔ از علما قائل بدان شده اند و اثبات آن کرده و نماز گذاردن موسی
علیه السلام در قبر چنانچه در حدیث آمده مشعر آنست چه نماز گذاردن بی شبهه استدعای
جسد می کند که محل حیات باشد و همچنین صفاتیکه مذکور شده اند در لیلة المعراج مر انبیا
علیهم السلام اشارت باشند بصفات اجسام ست انتهی بدانکه تمامه اهل سنت و جماعت ا

اعتقاد دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را از احاد بشر خصوصاً انبیا
را علیهم السلام و قطع میکنم بعود حیات مر هر میت را در قبر چنانکه در احادیث ورود یافته است
دوا رد شده که بدن از عود حیات در قبر باید که روح عود میکند بلکه بنعیم قبر و عذاب آن تا قیام
قیامت ادراک میکند و شک نیست که ادراک مشروط بحیات است لیکن کفایت میکند
حیات جزوی از اجزای بدن را و به ثبوت آن نوع حیات که مستلزم بقای بدن و قیام روح چنانچه
در دنیا بود باید بود مستغنی از غذا و با حصول قوت تقوت در عالم چه غذا از اسباب عادیست که در دنیا
احتیاج بدن بدان مشروط است ولیکن حق سبحانه تعالی قادرست که بی آن نیز زنده دارد و
امداد و ایجاد بعضی احوال و اعراض در بدن کند که التفات و احتیاج بغذا مرتفع گردد چنانچه
در بعضی احوال بطریان فرح و سرور یا عروض حزن و غم چندین مدت باکل و شرب احتیاج نمیفتد
بلکه پیدا و پیدا باید باانکه بعد از تسلیم سببیت غذا مر حیات و بقای بدن را دلیلی نیست بر حصر
سببیت در وی نشاید که سبحانه تعالی را اسباب دیگر بود در ابقای ابدان را انه تعالی علی کل شیء
قدیر و قدوة المحققین کمال الدین بن الهمام رحمة الله علیه در مسایره میفرماید که بعد از اتفاق اهل
حق بر اعادت روح در قبر بمقدار آنچه بوی ادراک نعیم و عذاب قبر توان کرد بسیاری از اشاعره و
حنفیه در اعادت روح ترد کرده اند و تلازم روح و حیات را منع نموده بنابر آنکه جریان عادت الهی
بران وقوع یافته که بقای حیات بروح باشد و الا در اصل امکان حیات و قدرت پروردگار عز شانه
بر احیای اجساد بی قیام ارواح با آنها اشکالی نیست پس بعضی علمای حنفیه قائل شده اند
بوضع روح در جسد و بعضی باتصال روح بقرابت نام روح و از اسما [illegible] الاتصال [illegible] آنکه
در حیات انبیا علیهم السلام و ثبوت این معنی مر ایشان را و ترتیب آثار و احکام آن هیچ کس را
از علما خلافی نیست غیر آنکه در وجود ایشان در قبور و تمکن از استقرار در خصوص اجسام [illegible] بعضی
از علما سخن کرده و شیخ علاء الدین قونوی که از محققین علمای شافعیه است میگوید آنچه بر من
ظاهر شنوده اینست که اعتقاد حیات انبیا علیهم السلام در قبور و وجود ایشان در دنیا [illegible]

پیش از وفات ثابت بود و استمرار و استقرار ایشان در قبور همین وجه از مسائل فروع نیست
که در وی بدلائل ظنیه غیر قطعیه اکتفا توان کرد و مشابه حیاتی که ثابت شده که حیات تمام ایشان
را پیش از وفات ثابت بود و زوال پذیرفته و فانی شده و ادعای عود آن حیات را دلیلی
قاطع و حجتی ساطع باید تا اعتقاد به آن خصوصیت شود و با آنکه با اعتقاد داریم حیات ایشان نزد
پروردگار جل جلاله حیاتی که اشرف و اکمل و اعلاست از این متعارف و اعتقاد داریم که آنحضرت
با رفیق اعلاست در سموات علا نزد سدرة المنتهی عندها جنة المأوی و اینجا است افضل و
اکمل از این که در قبر مقیم بود و اگرچه بمقتضای حدیث نبوی فسحه و وسعتی در قبر مؤمن میکنند
که مد بصر باشد چه جای قبر سرور انبیا و سید اهل اصطفا صلی الله و آله و سلم ولیکن بودن
او در جنت اعلا که عرض او عرض سموات و ارض بود اکمل و اعلاست با آنکه در حدیث آمده
که انبیا را بعد از چهل روز در قبور نمیگذارند و ایشان نماز میکنند پیش پروردگار خود تا نفخ صور و در
حدیث دیگر آمده که من گرامی ترم نزد پروردگار خود از آنکه بعد از سه روز مرا در قبر بگذارد
پس ظاهر شد که قطع باقامت انبیا علیهم السلام با این حیات در قبور و استمرار ایشان در
وی چنانکه پیش از وفات بوده اند مشکل است و اما صلوة موسی در قبر دلالت ندارد بر
استمرار اقامت او در وی کیف و حال آنکه در حدیث صحیح آمده که آنحضرت او را و انبیای
دیگر را صلوات الله علیهم اجمعین در سموات ملاقات کرده پس وجه توفیق آن بود
که با وجود قرار در سموات گاهی انتقال بجای دیگر از موضع قبر و غیره نیز کنند و از اینجا
لازم نیاید که در قبور مستقر و مستمر باشند اینست کلام قونوی و از صریح منطوق و مفهوم ظاهر
شود که تردد او در استمرار حیات و استقرار ایشانست در قبور ولیکن اصل مدعی که ثبوت حیات
است نزد پروردگار خود اسم مسلم و مقرر است از جهت ثبوت آن بدلیل قطعی که نص قرآنست
چنانچه خود بعد از ایراد کلام مذکور گفته است که اما در اثبات حیاتی دیگر مغایر این حیات
معهود متعارفه که در نظر و عادات بشریت بی تغیری و لوازم آن صورت نمی پذیرد

هیچ نزاعی و تردّدی نیست پس محصل خلاف در دوام و استمرار است در قبور بحیاتی که پیش از
بود و لیکن درینجا مجال سخن هست اگر بسمع رضا مسموع شود شاید که در محل قبول افتد و آن
اینست که بعد از ثبوت اصل حیات بدلیلی قطعی و عدم قطع حیات چنانچه خود اعتراف کرده هیچ از جانبین
نه استمرار در قبر چنانچه وی ذکر کرده و بحدیث الانبیاء لا یترکون و انا اکرم علی ربی الخ تشبث معارضه
و تقویت نموده و نه عدم استمرار از جهت ورود الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون و صحت رویت
موسی مصلیا در قبر بحکم اذ الغایة رضا انسا قطعا شک نیست که وضع اجساد شریفهٔ ایشان در قبور
مشاهد و معاین ست و اصل بقای آنهاست بر حال خود و عدم انتقال تا وقتی که دلیل
قطعی بر خلاف آن قائم شود و لم یقم پس ثابت شد که حیاتیکه مقطوع به است در قبور باشند نه در
سموات والله اعلم و محققین اهل حدیث و شراح آن بر آنند که حدیث الانبیاء لا یترکون و کذلک انا
اکرم علی ربی الی آخر بصحت نرسیده اند و به ثبوت نپیوسته و در راویان کسی هست که بسوء
حفظ بلکه زیاده از آن منسوب ست و اگر صحیح باشد تاویلش آنست که مراد ترک نسبت به اشتغال
بعمل و عبادت مولی و بعد از مضی مدت هم در قبر اند مشغول بصلوة و طاعت حق بلکه در فضائل
آنسرور انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم آمده که هیچ پیغمبری نیست که او را بعد از سه روز از قبر بردارند
بجز من که از پروردگار خود درخواستم که هم در امتان خود باشم تا روز قیامت تا ایشان بحکم
وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ از نزول بلا و حلول عذاب مامون و مصئون باشند
و بموجب سیاق این حدیث تواند که استمرار و استقرار در قبر بحقیقت حیات مخصوص حضرت
سید المرسلین باشد صلی الله علیه و آله وسلم و سائر انبیاء را اصل حیات عند الله تعالی
که متفق علیه است ثابت بود والله اعلم مرویست که چون عثمان بن عفان را رضی الله عنه
محاصره کردند بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین با وی گفتند که مصلحت در آنست
که با اهل شام ملحق شوی تا ازین بلا و محنت خلاصی یابی فرمود هرگز نروم اندارم که از دار
هجرت خود مفارقت کنم و جوار رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم بگذارم و قضیه

سماع سعید بن المسیب در ایام وقعهٔ حره اذان از حجرهٔ شریفه باشد روزی که مردم مفارقت مسجد نبوی
کرده بودند مشهور است اما آنکه قونوی تفصیل و ترجیح داده بودن آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
در بهشت اعلی بر استقرار او در قبر شریف جواب وی آنست که قبر احاد مومنین بوجهی الیست از ریاض
جنت پس قبر شریف سید المرسلین افضل ریاض جنت باشد و تواند بود که وی را صلی الله علیه و آله
و سلم هم در قبر از تصرف و نفوذ حالتی بود که از سموات و ارض و جنان حجاب مرتفع باشد بی تجاوز
و انتقال زیرا که امور آخرت و احوال برزخ بر احوال دنیا که مقید و مضیق حدود و جهات ست
قیاس نتوان کرد و آنچه در تطبیق صلوة موسی علیه السلام در قبر و رویت سرور انبیا صلی الله علیه
و سلم او را در آسمان گفته است که انبیا علیهم السلام با وجود استقرار ایشان بر سموات گاهی
بقبور نیز نزول و انتقال میکنند کسیکه قائل باستقرار ایشان است در قبر بعکس آن میرود و میگوید
که با وجود قرار ایشان در قبور در بعضی احیان بقوت نفوذ دیگر در عالم ایشانرا داده اند عروج و انتقال
بسموات نیز نمایند یا گویند که مراد و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا در قبور در حالت
مرور آنحضرت از سموات به ترتیبی که ذکر یافته ست یعنی قوله فی السماء السادس مثلا حال از
فاعل باشد نه از مفعول پس استقرار در آسمان صفت آنحضرت باشد نه انبیا اگرچه این
تاویل خلاف ظاهرست و شیخ ابن ابی حمزه در بهجه میگوید که دیدن آنحضرت مر انبیا را علیه
و علیهم السلام در شب اسرا در سموات چند وجه احتمال دارد اول آنکه ایشانرا در قبور ایشان
بر صورتیکه خبر داده است از آن موطنی که فرموده است از سموات مشاهده کرده باشد و حق
سبحانه تعالی از قوت بصر و بصیرت که بدان ادراک اینحالت کند بحضرت اعطا فرموده بر طبق قول
او صلی الله علیه و سلم رأیت الجنة و النار فی عرض هذا الحائط و این محتمل دو وجه است جنت و
نار را ازین موضع دیده باشد چنانکه گوئی رأیت الهلال من تحتها من الطاق المراد موضع الطاق
یا صورت جنت و نار را در عرض حائط متمثل ساخته باشد و قدرت صلاحیت هر دو دارد
دوم وجه از وجوه دیدن آنحضرت انبیا را در سموات آنکه ارواح ایشانرا در سموات متمثل بصورت

ایشان دیده باشد سوم آنکه تا در مطلق ایشانرا در قبور پرده داشته از برای اکرام حبیب خود صلی الله
علیه وآله وسلم و تعظیم او بآنموضع برده باشند تا او را از جهت ایشان انس و بشارت باشد و غیر آن
از آنچه علم ما بدان احاطه نتواند کرد حاصل گردد و قدرت باهره و آیات ظاهره خود بروے پیدا آرد
جمیع این وجوه محتمل ست و هیچکدام از اینها بر دیگرے ترجیح ندارد و قدرت کامله صالح کل ست
انتهی و از آنچه دلالت دارد بر وجود سرور انبیا در قبر مکرم واقعه سلطان سعید نور الدین شهید ست
در سنه سبع و خمسین و خمسمائه در باب رویت آنحضرت در منام در یک شب سه بار و خبر دادن وی را
از شر دو نصرانی که نسبت بقبر شریف تصور خبثی کرده بودند و رسیدن با سرار کس بمدینه مطیبه و
دریافتن آن دو ملعون را و احراق ایشان و حفر خندق حوالی حجره شریفه و مملو ساختن
آن رصاص مذاب چنانچه تفصیل آن در بیان فضائل مسجد ذکر کرده آمد و این قصه را جمیع
مورخان مدینه منوره و مثل شیخ جمال الدین مطرے و مجد الدین فیروزآبادی و غیر ایشان از
علماے اعلام ذکر کرده اند و تصحیح نموده و امام عبد الله یافعی در ترجمه سلطان مذکور می نویسد که بعض
از عرفاے شیوخ گفته اند که سلطان نور الدین معدود ست از اولیا در اربعین و نائب او صلاح الدین
از سیصد و ابن اثیر گوید تواریخ ملوک را که پیش از اسلام و بعد از ان بود تتبع کردم بعد از خلفاے
راشدین و عمر بن عبد العزیز ملکی نیکو سیرت تر از نور الدین نیافتم و عجب ست که در ترجمه او این
قصه مشهوره نیست والله اعلم بدانکه علامه قونوی بعد از تردد او در وجود انبیا در قبور گفته
ست که گمان نبرند که التفات ایشان بقبور منقطع و تعلق ایشان بدان مرتفع گشته بلکه
میان ایشان و قبور علاقه خاصه مستمره غیر منقطعه ثابت ست که نسبت با اماکن دیگر ثبوت
ندارد و همچنین در میان قبور سائر مومنین و ارواح ایشان نسبت خاصی ست مستمر که بدان زائر
اثر انتساب در ورود سلام بر ایشان میکند بدلیل استحباب زیارت و تعمیم اوقات بعد از ان
احادیث کثیره درین باب می آرد و میگوید که جمیع این احادیث دلالت دارد بر آنکه اموات را ادراک
و سماع حاصل ست و شک نیست که سماع از اعراض ست که مشروط ست بحیات پس ایشان حی اند.

ولیکن حیات ایشان در مرتبه کمتر از حیات شهداست وحیات انبیا صلوات الله علیهم کاملتر از حیات
شهداست وتحقیق درین باب که مختار جمهور علماست همانست که از تاج الدین سبکی نقل کرده والله
اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل فصل چون سیاق کلام وتحقیق این مرام حقیقت انتظام بسط
وبشرح آمد اشارت به بعضی مباحث متعلقه بدان که موجب تکمیل وتتمیم مقصود بود نیز مناسب
نمود وبمن الله التوفیق بحث اول در حدیث الا رد الله علی روحی اشکال مشهور ست وآن
اینست که این عبارت یعنی رد روح نبوی صلی الله علیه وآله وسلم واعادهٔ وے در بدن شریف
نزد سلام کردن یکی از امت بر آنحضرت دلالت دارد بر عدم استمرار حیات مر آنحضرت را زیراکه اگر
حیات دائم ومستمر بود رد روح نزد سلام معنی ندارد چه معنی او اینست که اعادهٔ روح نزد سلام حادث
ومتجدد میشود تا بدان رد سلام میکند وجواب ازین اشکال بوجوه متعدده بیان نموده اند یکی آنکه
معنی حدیث آنست که بتحقیق رد کرده است حق تعالی بر من روح مرا تا رد سلام میکنم ودر بنوجه بعضی
از مستعملات ازانجهت رعایت قوانین نحویه که حاصل آن لزوم اقتران حاصل است بزمان فعل که مقتضای
آن مقارنت حدوث رد واعادهٔ روح ست نزد سلام نه قبل ازان محل مناقشه وگفتگوی هست
وجهی ناقصه وجواب دیگر آنکه مراد برد روح نه رد حسی ست که فرستادن روح بقالب میت باشد بلکه
عبارت ست از توجه واقبال روح اقدس والهام او از اشتغال واستغراق بشهود حضرت قدس
ومشاهدهٔ ملاء اعلی بسوی این عالم وانابت وادراک او مر اهل آنرا تا تدارک سلام ورد جواب آن
میسر گردد یعنی روح شریف او را التفات معنوی ونزول روحانی بدو از بشریت حاصل
میگردد تا رد سلام است خود میکند وبعضی گفته اند که این کلام خطاب ست بر مقدار فهم
اهل ظاهر که در تفاهم وتعارف از موت بے رد روح ممکن ومتصور نباشد وخلاصه و
مجمل کلام کنایت ست از سماع وجواب بر وجه اتم واکمل بآنکه اگر رد روح را هم بر ظاهر خود
حمل کنند نیز لازم آید که بقاے روح در قالب شریف دائم ومستمر باشد زیراکه چون بسلام
اول شخصی از اشخاص امت روح پر فتوح آنحضرت بقالب شریف مرسل ومرجوع شد بعد

قبض او بعد از آن بی دلیلی ثابت و معقول نباشد و الا لازم آید تواصل و تتالی موتات بخارج از حد
حصر و تناسخ همچنین بدان قائل نیست که یکی از ایشان او بر وی سلام نفرستد پس لازم آید
دوام حیات و دوام رد سلام و شیخ مجد الدین شیرازی گفته است که اثبات حرف استعلاء در قول
او صلی الله علیه و سلم علی روحی دلیلی است بر ثبوت هویت و انانیت در رد و نزول بروی پس
گویا که روح عبارت ست از یک وضعی خاص و حالتی مخصوص یا ثبوت اصل وجود و حیات فهم
اگر مکیفیت رد روحی فی جسدی خلاف آن مفهوم میشد فلیتامل و بحث ثانی گفته اند که نماز
موسی علیه السلام در قبر و همچنین نماز انبیا در شب اسری و آمدن موسی به حج و تلبیه گفتن چنانچه در
حدیث دیگر آمده است که گویا می نگرم بموسی از ثنیه فرود می آید و تلبیه میگوید و همچنین فرمود گویا
می نگرم بیونس علیه السلام که تلبیه میگوید چه معنی دارد و حال آنکه نماز و سائر عبادات از اعمال دنیا ست
که دار تکلیف و امتحان ست و در دار آخرت هیچ تکلیفی و امر و نهی نیست جواب از این سوال بچند
وجه گفته اند اول آنکه صلوة اینجا بمعنی ذکر و دعاست و آن از اعمال آخرت ست دوم آنکه انبیا
افضل اند از شهدا و شهدا احیا اند نزد خدا پس اگر حج و نماز کنند بعید نباشد سوم آنکه اینحالات نه
حیات ایشانست که حضرت را نموده اند لذا فرمود کانی انظر الی موسی کانی انظر الی یونس
و بعضی گفته اند که در برزخ جریان و انسحاب احکام دنیا ثابت ست و منافی استکثار اعمال و
زیادت اجر نیست و انقطاع اعمال مخصوص ست بروز آخرت و آنچه منقطع ست در
آخرت امتحان و تکلیف ست و اگر عمل بی ثبوت تکلیف و مجاهده بر سبیل تلذذ و تذکر
مولی و خضوع وی حصول پذیرد منافی نیست چنانچه در خبر آمده است که سید کائنات
صلی الله علیه و آله و سلم در وقت شفاعت سجده کند و معنی سجده غیر عبادت و عمل چه
باشد تا بدانکه معنی تشبیه در قول او صلی الله علیه و آله و سلم کانی انظر چه باشد بعضی میگویند
که این رویای منام ست چنانچه در روایت ابن عمر آمده که آنحضرت فرموده صلی الله علیه
و سلم بینا انا نائم رأیتنی اطوف بالکعبة و رؤیت در منام در حکم نظر ست بعیان و بعضی

گفته اند که این اخبارست از آنچه وحی کرده شد بروی از احوال این انبیا که بسبب کمال
تیقن آنرا در حکم مشاهده و عیان آورده تعبیر از وی برویت کرده و شیخ علاء الدین قونوی
میگوید که بعید نیست که گفته شود که ارواح مقدسه انبیا بعد از مفارقت بمنزله ملائکه است
بلکه افضل از ایشان پس چنانکه ملائکه متمثل میشوند در صور مختلفه کذلک جائز باشد که ارواح مقدسه
انبیا نیز متمثل گردند و ممکن است که این تصرف مر بعضی از اولیا را در حالت حیات نیز دست
دهد در روح واحد در ابدان متعدده بجز بدن معهود متصرف گردد چنانچه بعضی محققین در قسمت ابدال
گفته اند که گاهی یکی از ایشان بمکانی رود و در مکان اول شخصی مثالی در بدل خود بگذارد و
سادة صوفیه قدس الله اسرارهم عالمی متوسط در عالم اجساد و ارواح اثبات کرده اند که آنرا عالم
مثال گویند الطف از عالم اجساد و اکثف از عالم ارواح و ظهور ارواح بصور مختلفه مبنی بر این ساخته
و ظهور جبرئیل علیه السلام بصورت دحیه کلبی و تمثل او مر مریم را بصورت بشر سوی الخلق از این
عالم میدارند و بنا بر این جائز بود که موسی علیه السلام با وجود استقرار در آسمان ششم شخص
دیگر مثالی در قبر متمثل باشد و آنحضرت او را در هر دو مکان مشاهده فرموده و بعد از اثبات
عالم مثال جواب از مسائل کثیره بیرون آید و اشکالات بسیار مثل بیان سعت جنت
و رویت او در عرض حائط منحل گردد انتهی کلام الشیخ و حقیقت آنست که تحقیق مسئله حیات
انبیا علیهم السلام و نحو ایشان موقوف معرفت این عالم است و تحقیق دیدن آنحضرت موسی و یونس را
علیه و علیهما السلام بمعرفت زمان و مکان روحانیات و تمیز و فرق آنها از زمان و مکان جسمانیات
چنانچه محققین صوفیه کرده اند دست و هم میگویند که در آنها زمان منقسم بماضی و مستقبل و
حال نیست حالت بودن یونس در بطن ماهی و عبور موسی از دریای نیل و حالت وجود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی است پس رویت آنحضرت ایشان را فاصح و قائل تلبیه
همان حالت است که ایشان در حیات خود تصریح کرده بودند و تلبیه میگفتند و حقیقت
این حالت و دریافت آن اعلی و ارفع است از قائل شدن بتمثیل ایشان و دیدن آنحضرت

خصوصیت مثالیه ایشان را چون مناسب کلام درین مباحث از اصل مرام دور مے انداخت
اقتصار سخن برین مقدار لازم افتاد والله اعلم وعلمه احکم باب پانزدهم در بیان حکم زیارت
قبر مکرم سید المرسلین از وجوب و استحباب و قصد سلف در یافت این سعادت و تشرف این با جناب
جناب آنحضرت و توسل و استمداد بدین حضرت منقبت مآب صلی الله علیه و آله وسلم
زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم اکمل الصلوة و افضلها باجماع علمای
دین قولا و فعلا از افضل سنن و اوکد مستحبات ست قاضی عیاض میگوید رحمة الله علیه
زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سنتی ست مجمع علیها و فضیلتیست مرغب فیها
و بعضی از علمای مالکیه رحمهم الله بوجوب آن رفته و دیگران تاویل این قول بسنن واجبه
کرده و گویا که مراد بسنن واجبه سنن موکده است غایة تاکید و اکثر علما بر آنند که سنت زیارت
بعد ادای فرض حج ست قاضی حسین که از مشاهیر ائمه شافعیه ست میگوید چون از حج
فارغ شود باید که وقوف بملتزم نماید و دعا کند بعد از آن بمدینه آید و بزیارت قبر سید کائنات
مشرف گردد و قاضی ابوالطیب گوید که بعد از حج و عمره مستحب ست که قصد زیارت
آنحضرت کند و حسن بن زیاد از امام اعظم ابوحنیفه روایت میکند که احسن مر حاج را آنست که ابتدا
بمکه کند و مناسک حج بجا آرد بعد از آن بمدینه آید و زیارت کند و زیارت آنحضرت نزد ابی حنیفه
از افضل مندوبات و اوکد مستحبات ست قریب بدرجه واجبات و علمای مذاهب اربعه
بتقدیم حج تصریح کرده و بعضی گفته اند که اگر مدینه در طریق حج افتد اولی آنست که ابتدا بمدینه
کند بعد از آن متوجه حج گردد و بعضی از سلف باوجود آنکه طریق حج که از جانب مدینه بود نسبت
بایشان اقرب بودی تقدیم قدوم مدینه منوره از لوازم وقت خویش میدیدند و بالجمله بعضی از تابعین
او را تقدیم زیارت مدینه بر قصد مکه خالی نیست و تاج الدین سبکی بیان فضیلت و قربت زیارت
آنحضرت را باصول از بعض شرع بیان کرده اما کتاب الله قول حق سبحانه تعالی ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم جاؤک الآیة گفته است که این آیه کریمه دلالت دارد بر حث و ترغیب بحضور

درگاه رسالت پناه و سوال مغفرت دران جناب اجابت مآب وطلب استغفار از وے صلی
الله علیه وآله وسلم واین رتبهٔ عظیمه است واین رتبهٔ عظیمه است که ابدا انقطاع پذیر نیست از
جهت استواے حالت موت وحیات بنسبت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم وثبوت
استغفار آنحضرت مر امت را بعد از موت نزد عرض ملائکه اعمال ایشان را بروے صلی
الله علیه وآله وسلم چنانچه در فصل بوضوح پیوست ومرجو از کمال رحمت وعنایت ورافت که آنحضرت
بامت دارد آنست که استغفار او مر بنده را که در جناب او مستغفر آید او کند وابلغ بود از دیگران
وجمیع علما ازین آیت مجیده استواے حالت موت وحیات فهم نموده تا در آداب زیارت حکم
کرده اند که این را بخوانند واستغفار کنند وحکایت اعرابی که بعد از رحلت آنحضرت بزیارت آمد
واین آیت را خواند مشهور ست وجمیع ارباب مذاهب اربعه که تصنیف مناسک حج کرده اند این
حکایت را آورده واستحسان نموده وبسیارے از ائمه اعلام باسانید می کردارند روایت آن کرده
که محمد بن حرب هلالی گوید بمدینه آمدم وزیارت قبر صلی الله علیه وآله وسلم کردم ودر مقابل آن نشستم
ناگاه اعرابی آمد وزیارت کرد وگفت یا خیر الرسل حق سبحانه تعالی کتابے بر تو فرستاد صادق و
درو وے فرموده وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ الآیة من بر تو آمده ام مستغفر
از ذنوب خود ومستشفع بجناب تو بگریست واین بیت انشا نموده قطعه یا خیر من دفنت
بالقاع اعظمه فطاب من طیبهن القاع والاکم نفسی الفداء لقبر انت ساکنه فیه العفاف
وفیه الجود والکرم بعد ازان انصراف او آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب می بینم که میفرماید
آن مرد را دریاب وبشارت ده که حق تعالی او را بشفاعت من مغفرت داد وگناهان
او بخشید وحافظ ابو عبد الله در مصباح الظلام از روایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم
الله وجهه می آرد که بعد از دفن آن سرور بسه روز اعرابی آمد وخود را بر قبر انداخت وخاک پاک
او را بر سر خود ریخت وگفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدیم وآنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد
گرفتیم واز جمله آنچه بر تو آمده این آیت ست وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ

لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و من بخود ظلم کرده ام و تو آمده ام برای من استغفار
کنی از قبر ندا آمد قد غفر لک و اما ورود سنت در باب زیارت احادیث بسیار که در باب
فضیلت آن مذکور شد با آنکه سنت صحیح متفق علیها که در امر زیارت قبور در وجود یافته در
باب ثبوت استحباب زیارت قبر سید المرسلین که سید القبور است کافی است و اجماع امت بر فضیلت
و استحباب آن نیز مذکور شد ولیکن اختلاف در باب نساست بعضی گفته اند که زنان را جائز نیست
زیارت قبور از جهت ورود نهی از آن و صحیح آنست که زیارت قبور در حق جمیع مستحب است
هر رجال و نسا را عموما و زیارت این قبور شریف از عموم نهی وارد در زیارت نسا مخصوص است
و بعضی گفته اند که نهی سابق بحدیث نهیتکم عن زیارة القبور الحدیث نسخ پذیرفته و منصوری
کر از متاخرین ائمه شافعی است قبور اولیا و صالحین را نیز بآن ملحق گردانیده و ثبوت زیارت
سیدة النساء فاطمة الزهرا شهدای احد را و آمدن او بزیارت سید الشهدا حمزه هر جمعه روز
چنانچه در باب فضل بقیع و قبور آن مذکور شد و در روایت زیارت ام المومنین عائشه
صدیقه مر قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را بکه موید این قول و مشهور است والله اعلم و اما قیاس
ثبوت زیارت آن حضرت است مر قبور بقیع و شهدای احد را و هرگاه زیارت قبور
دیگران مستحب بود زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تعظیم او و تبرک بدو
التماس رحمت و استفاضه خیر الصلوة و سلام که بر آنحضرت بحضور بلا شک حاضرین جناب عرش
آب فرستند بطریق اولی مستحب و سنت مستحب باشد و بعضی از علما گفته اند که مقصود از زیارت
قبور مجرد تذکر آخرت است چنانچه در حدیث آمده است که زوروا القبور فانها تذکرکم الاخرة
و گاهی از برای دعا و استغفار اهل قبور است چنانچه در زیارت آنحضرت مر اهل بقیع را
ورود یافته و گاهی از جهت انتفاع باهل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار
آمده و اما حجة الاسلام گفته است که هر که [illegible] تبرک جوید [illegible] بعد از ممات
نیز [illegible] تبرک [illegible] امام شافعی گفته است که قبر [illegible] موسی کاظم [illegible] امام [illegible] علیه تریاق

اکبر ست مر قبول و اجابت و عا را و بعضے از مشائخ گفته اند که یافتیم چهار کس را از اولیاء الله که تصرف میکنند
در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات داشتند یا زیاده ازان شیخ معروف کرخی و شیخ
محی الدین عبد القادر جیلی و دو کس دیگر را ذکر کرده از مشائخ و بعضے علماے مذهب را در استمداد بقبور
و قصد انتفاع بدان خلافی هست چنانچه شیخ کمال الدین بن همام نقل کرده است والله اعلم
ابو محمد مالکی گوید که قصد انتفاع بمیت بدعت ست مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و زیارت
قبور سائر مرسلین علیهم السلام امام تاج الدین سبکی گوید که استثناے بوسے قبور شریفه انبیا را صحیح
ست و حکم او به بدعت در غیر آن منظور فیه است انتهی و زیارت گاهے از جهت اداے حق اهل
قبور نیز باشد در حدیث آمده است که مانوس ترین حالتے که میت را بود در وقتے ست که یکے
از آشنایان او زیارت قبر او کند و احادیث درین باب بسیار ست و در حدیث مرفوع آمده مَن
زَارَ قَبْرَ اَبَوَیْهِ فِیْ کُلِّ جُمُعَةٍ اَوْ اَحَدِهِمَا کُتِبَ بَارًّا وَاِنْ کَانَ فِی الدُّنْیَا مَا قَبْلَ ذٰلِکَ بِهِمَا عَاقًّا و در زیارت
قبر شریف سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه اجمعین جمیع این معانی مذکوره
حاصل ست و امام مالک رحمة الله علیه نقل کرده اند که وے مکروه داشته است که گویند زرنا
قبر النبی و در وجه کراهت این قول اختلاف ست عبد الحق مصقلی گوید که وجهش آنست که
زیارت فعلی ست که کردن و ناکردن او برابر ست و زیارت قبر آنحضرت واجب سنت
و مختار قاضی عیاض مالکی آنست که کراهت از جهت اضافت زیارت ست بقبر و اگر
گویند زرنا النبی هیچ کراهتے نباشد بحدیث اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِیْ وَثَنًا یُعْبَدُ اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلٰی قَوْمٍ
اِتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِیَائِهِمْ مَسَاجِدَ و اصل زیارت اگرچه ازان قبیل ست ولیکن در نگاه داشت
زبان ازان احتیاط ست علی ما هو داب مالک رحمة الله علیه فی سد الذرائع ولیکن وقوع
لفظ قبر در حدیث منافی این سخن ست سبکی گوید مگر این حدیث بمالک نرسیده باشد یا خود محدود و
در قبور غیر نبی باشد و ابن رشد از مالک نقل کرده که مکروه است پیش من آنچه مردم گویند
زرت النبی زیرا که نبی صلی الله علیه وسلم اعظم و اعلی ست که زیارت او کرده شود و هم ازین ست

گویند که کراهت از جهت غلبهٔ استعمال زیارت است در موتی و وے زنده ترین زنده است از
مخلوقات و بعضے گفته که زیارت در اغلب احوال از براے ایصال نفع بمیت ست
و زیارت آنحضرت نه اینچنین ست بهر تقدیر منع و کراهت راجع باعتبار ظاهر و رعایت لفظ ست
و تحاشی وے و دیگران عدم کراهت و هو الظاهر فصل و اما اختیار سفر از براے زیارت قبر شریف
و شد رحال بقصد دریافت این سعادت عظمی هرگاه که استحباب و فضیلت زیارت ثابت شد
مشروعیت سفر و استحباب او نیز لازم آمد و از جهت عموم دلائل و افادهٔ او استواے قریب و بعید را
در آن و اما حدیث لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلٰثَةِ مَسَاجِدَ مراد بدان منع شد رحال و ارتکاب سفر
از براے مسجدے غیر مساجد ثلثه چنانچه قاعدهٔ نحویه که وجوب تجنیس مستثنی منه است مر مستثنی
را در مستثنی مفرغ اقتضاے آن کند پس منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید و چگونه
منع کنند از سفر بغیر این مساجد و حال آنکه سفر از براے حج و جهاد و هجرت از دار کفر و تجارت و سائر
مصالح دنیوی جائز و مشروع ست باتفاق و بعضے گفته اند که مقصود آنحضرت آنست
که قربت مقصوده در قصد مساجد ثلثه است که مسجد حرام و مسجد النبی و مسجد اقصی ست ما عدا
آن نه چنین ست با آنکه قصد زیارت آنحضرت مستلزم قصد مسجد شریف او ست از جهت
مجاورت او مر آن را و مقصود تبرک بدان محل و تعظیم من حل به است چنانچه در حالت حیات
براے ادراک سعادت ملازمت او قصد سفر کنند نه مجرد تعظیم عین بقعه قبر و بعضی گفته اند
منع از شد رحال بغیر مساجد ثلثه باعتقاد تعظیم و فضیلت و مضاعفت ثواب ست چنانچه درین
مساجد ست و الا بے آن هیچ منعے و کراهتے نیست و اما آنکه قریب بود از امصار از مساجد فاضله
سواره و پیاده رفتن بدان جائز بود و قیاس مسجد قبا چه ظاهر ست شد رحال در غیر قربت ست کذا
قال بعض العلماء و جمهور علما بر آنند که نذر بغیر مساجد ثلثه جائز نیست و بعضے مطلقاً جائز داشته و
بعضے گفته اند اگر بے شد رحال بود جائز ست و الا و از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
پرسیده شد از شخصیکه در مدینه نذر کرد مشی بمسجد قبا فرمود که لازم ست و قاضی آن بر وے و ظاهر

ازورود فضائل وے چنانچه وارد شده که نماز در وے معادل عمره است و دو رکعت دروی
افضل ست از هزار رکعت در مسجد اقصیٰ و رفتن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوے آن
راکباً و ماشیاً و قول عمر رضی الله عنه که اگر این مسجد در قطرے از اقطار ارض بودے چه شتران
که در طلب وے هلاک شدندے مدعا آنست که این مسجد شریف نیز در حکم مساجد ثلثه باشد در شد
رحال و ارتکاب سفر و قصد تبرک و غالباً عدم ذکر او با آن مساجد در حکم مذکور از جهت اکتفا بود
بذکر فضیلت او در مواضع دیگر یا از جهت قرب او از مدینه والله اعلم و در وجوب وفاے نذر
بزیارت حضرت سید المرسلین خلافی نیست و در نذر بزیارت غیر وے صلی الله علیه وآله وسلم
خلاف ست و اختیار مسافرت سلف از جهت زیارت سید کائنات بسیار آمده و از انجمله
حکایت آمدن بلال مؤذن ست رضی الله عنه در زمان خلافت امیر المومنین عمر رضی الله
عنه از شام بمدینه ابن عساکر از روایت ابی الدرداء می آرد که بلال رضی آنحضرت را در خواب دید که میفرماید
این چه جفاست ای بلال که هیچ بزیارت ما نمی آئی بلال هم در ساعت راحله خود را سوار شده و قاصد
مدینه مطیبه برآمد چون بقبر شریف رسید گریه کرد و روے بنیاز بخاک مالید حسن و حسین را دید که از
حجره برآمدند ایشان را کنار گرفت و بر سر و روی مبارک ایشان بوسه داد و همدران قریب فاطمه زهرا
رضی الله عنها بدار بقا رحلت فرموده بود و مردم خواستند که از بلال اذان شنوند گفتند که اگر حسن و
حسین بفرمایند اورا ازان چاره نخواهد بود و الّا وے بعد از رسول خدا برای کس اذان
نگفت و لهذا چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ازوے خواست که برای او اذان میگفته باشد گفت یا ابابکر تو مرا زر خریدے و در راه خدا آزاد
کردے آیا برای خود کردے یا برای خدا فرمود برای خدا کردم گفت اکنون نیز مرا برای
خدا کرها کن تا بطور خود باشم مرا طاقت و زهره آن نیست که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم برای کسی دیگر اذان گویم پس بشام رفت و از انجا بقصد زیارت مدینه آمد الغرض چون
امام حسن و حسین رضی الله عنهما با وے فرمودند که اذان گوید وے رضی الله عنه بر سطح مسجد

به محلے که در زمان آنحضرت می ایستاد و برآمد چون گفت الله اکبر الله اکبر غریو از مردم برخاست گویا که
تمام مدینه بجنبش در آمد و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله تزلزل زیاده شد و گریه و زاری و فریاد
مردم زیاده تر شد و چون فرمود اشهد ان محمدا رسول الله دیگر قیامتے قائم شد و هیچ مرد و زن
صغیر و کبیر در مدینه نماند که نه برآمد و در گریه نشد گویا که روز مصیبت سید المرسلین صلی الله علیه
وآله وسلم تازه شد و گویند که از غایت ضجره و سامعه اذان را تمام نتوانست کرد و فرود آمد رضی
الله عنه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه فتح شام کرد و با اهل بیت المقدس مصالحه
نمود کعب احبار آمده بشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب را باسلام او غایت فرح و سرور
دست داد و در وقت رجوع باوے گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سرور
انبیا کنی صلی الله علیه وآله وسلم گفت نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینه
مطهره اول کاریکه عمر رضی الله عنه ابتدا کرد سلام پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم و عبد الرزاق
باسناد صحیح روایت می آرد که ابن عمر چون از سفر قدوم می آورد اول بقبر شریف می رسید و گفت
السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ابتاه و در موطاء امام
مالک نیز این روایت مذکور شده است و شخصے از نافع مولی ابن عمر پرسید تو دیدی که
ابن عمر بر سر قبر شریف سلام میکرد گفت دیدم و زیاده از صد بار دیدم بر قبر شریف می ایستاد و میگفت
السلام علی النبی السلام علی ابا بکر السلام علی ابی و در مسند امام اعظم ابو حنیفه از ابن عمر روایت
آمده که گفت سنت آنست که بقبر شریف نبوی از قبل قبله بیائے و پشت بقبله
کنی و بگوئی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته آورده اند که مروان بن الحکم مردے را
دید که روے خود را بر قبر شریف نبوی نهاده بود گردن آن مرد را بگرفت و گفت میدانی که این
چه فعل است که تو میکنی گفت بلے بگذار که من روے بر سنگ نه نهاده ام روے بر تربت
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهاده ام و گفت شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که فرمود مگرید بر دین وقتیکه ولایت نماید اهل برسد رضی الله عنه قائله عمر بن عبد العزیز

از شام بمدینه منوره برید بسفر فرستادی تا سلام او بر آنجناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم عرض
نماید و این فعل وی در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهورست و اما
آنچه از حسن بن حسن رضی الله عنهما وعن جدهما و ابیهما و امهما آمده روایت کرده اند که قومی را دید
برگرد قبر شریف ایستاده منع ایشان کرد و گفت پیغمبر خدا فرموده است که قبر مرا عید نگیرید و خانهای
خود را قبور نسازید و از هر جا که باشید بر من درود فرستید بدرستی و راستی که درود شما
میرسد مرا و از امام زین العابدین رضی الله عنه روایت کرده اند که وی مردی را دید که در
فرجه که نزد قبر نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بود می در آید و دعا میکند منعش کرد و مضمون همین
حدیث را بر وی خواند و در روایتی دیگر آمده که سهل بن سهیل میگوید که بسلام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
آمدم و حسن بن حسن بن علی در بیت فاطمه زهرا رضی الله عنهم تغشی میکرد مرا پیش خود طلبید چون غشیه
طعام کنم بود اجابت او نکردم فرمود چه بر قبر ایستاده سلام بکن و بگذر و گفت قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم لا تتخذوا قبری عیدا الحدیث و فرمود شما و آنکه در اندلس ست برابرید در قرب و مثل این از امام زین
العابدین رضی الله عنه نیز آمده ماناکه آن مرد که این امامان دین او را منع کردند از حد اعتدال در
گذرانیده باشد یا اثر تکلف و تصنع در وی مشاهده فرمود یا مقصود شان تنبیه و تعلیم این معنی
بود که در حضور معنوی قرب مسافت و بعد آن یکیست چنانچه گفته است بیت در راه عشق
مرحله قرب و بعد نیست * می بینمت عیان و دعا میفرستمت * و مذهب امام مالک کراهت کثرت
وقوف ست نزد قبر شریف خصوصاً مر اهل مدینه را و الا انکار اصل زیارت و حضور قبر شریف و وقوف
در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم صورت ندارد و زیرا که روایت صحیح از ائمه اهل بیت سلام الله علیهم
آمده که چون ایشان بسلام می آمدند نزد اسطوانه که ملاصق روضه شریف ست می ایستادند و سلام می
فرمودند این ست موضع راس رسول صلی الله علیه وآله وسلم مطهر گویند که در وقت سابق پیش از ادرا
ادخال حجره شریفه در مسجد همین بود و الان موضع وقوف مقابل مسمار فضه است که مواجه وجه
شریف در دیوار نشانده چنانچه در بیان آداب زیارت بیاید ان شاء الله تعالی و قول آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تجعلوا قبری عیداً حافظ منذری گفته است که احتمال دارد که مراد وے
حث و ترغیب باشد بر کثرت زیارت قبر شریف و اشارت بآنکه زیارت آنحضرت را مثل عید
نگیرید که در سالے یکبار و دو بار بیش نیایند و گفته است قول او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تجعلوا
بیوتکم قبوراً که مراد بآن ترک صلوٰة است در بیوت و گردانیدن آنها مثل قبور که در وے
مثل مرده افتاده باشند و طاعتے و عبادتے نباشد مناسب و ملائم حمل بر این معنی است
سبکی گوید که مراد وے منع تخصیص و تعیین وقت است برائے زیارت چنانکه عید را بود بلکه تمام
سال و مدت عمر وقت زیارت است یا مراد تشبیه با عیاست در اظهار زینت و اجتماع و عکوف
و مانند آن که در عید کار رسم باشد بلکه باید که بر زیارت و سلام و دعا اقتصار کنید انتهى از اینجا لازم
نیاید که در حضور مرقد شریف وقوف بموضع شریف و تطویل دعا و کثرت تضرع و التجا بعدت
سکون و وقار و شوق و محبت و ادب و انکسار کراهتے باشد فیالها من سعادة رزقنا الله الرجوع
الیها و تکرار العادة فصل اما توسل و استشفاع بحضرت سید رسل و استغاثه و استمداد بجاه
و جناب او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فعل انبیا و مرسلین و سیرت سلف و خلف صالحین است
چه پیش از آن وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید و چه بعد از آن وقت هم در حیات
دنیویه و هم در عالم برزخ و هم در عرصهٔ قیامت که انبیائے مرسل را مجال نطق و تاب دم زدن
نباشد وے صلی اللہ علیہ وسلم فتح باب شفاعت کند و اولین و آخرین را مستغرق بحار نعمت
و مشمول انوار رحمت گرداند و در استمداد از جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین هر چهار موطن
اخبار و آثار بسیار وارد شده اما اول که توسل باو است پیش از نشأهٔ انسانیت و دائرهٔ خلقیت
از جمله احادیث و اخبار که در آن وارد شده این حدیث است از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه که علمائے
حدیث تصحیح آن کرده اند که چون از آدم صفی اللہ علیه السلام آن خطیئه سر زد و از برائے اعتذار و
توبه آن گفت یا رب اسألك بحق محمد ان تغفر لی از درگاه مجیب الدعوات فرمان آمد چگونه
شناختی تو محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و هنوز جوهر روحانیش را در صورت جسمانیش نه در آورده

آدم گفت خداوندا تو میدانی روزیکه مرا بید قدرت خود پیدا کردی و نفخ روح علوی در قالب بشریت
من نمودی سر برداشتم بر قوائم عرش نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله از ان روز شناختم
که وی ترا بنده ایست که محبوب ترین خلق ست نزد تو و مقرب ترین حضرت تو صلی الله علیه و آله
وسلم فرمان آمد چون تو او را در درگاه من وسیله مغفرت آوردی گناه ترا بخشیدم یا آدم اگر محمد نمی بود ترا
پیدا نمیکردم و در بعضی روایات آمده که کلماتی که آدم صفی از درگاه عزت تلقی نموده و سبب تو
مغفرت او گشته چنانچه منطوق آیه کریمه فَتَلَقّٰى اٰدَمُ مِنْ رَّبِّهٖ كَلِمٰتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ست این بود
که الٰهی بحرمت محمد و آله اغفر لی سبکی گوید که چون توسل باعمال صالحه با وجود آنکه فعل انسان ست
و بقصور نقصان موصوف جائز باشد و در درگاه رحمت مقبول و مستجاب گردد تشفع به پیغمبر
که محب و محبوب اوست بطریق اولی بود شعر یا اکرم الرسل ما لی من الوذ به سواک عند
حلول الحادث العمم و اما ثانی که توسل بجناب اوست در دنیا مدت حیات وی صلی الله علیه و آله
وسلم پس بیش ازانکه در حصر آید در خبر ست که مردی ضریر البصر پیش آنحضرت آمد و عرض
نمود یا رسول الله دعا کن تا خدای تعالی عافیت نصیب من گرداند فرمود اگر بصبر خواهی
دعا کنم تا چشم تو بینا گردد و اگر اجر آخرت خواهی صبر کن که آن بهتر ست برای تو گفت دعا کن
یا رسول الله فرمود تا وضو کند و این برخواند اللّٰهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی
الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللّٰهم فشفعه فیّ ترمذی گفته
است هذا حدیث حسن صحیح غریب و بیهقی نیز تصحیح آن کرده با زیادت این عبارت در آخر این
حدیث که فقام و قد ابصر و فی روایة ففعل الرجل فبرأ و اخبار در باب توسل و استمداد ارباب حاجات
بجناب سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم مثل وسعت رزق و حصول اولاد و نزول مطر
در جای عطش و امثال آن بسیار است اما ثالث که توجه و استمداد و توسل بوی است بعد
از وفات وی نیز آثار ورود یافته طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت می آرد که
مردی بود که او را نزد عثمان بن عفان حاجتی بود که روا نمیشد عثمان بن عفان رضی الله عنه

عنہ اصلا بحال او نظر التفات نمی گماشت آن مرد حال خود را بعثمان بن حنیف بر دو صورت
علاج آن بازجست گفت بمتوضا برو و وضو کن و بمسجد در آ و دو رکعت نماز بگذار و بگو اَللّٰهُمَّ اِنّی
اَسْاَلُکَ وَاَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ یَا مُحَمَّدُ اِنّی اَتَوَجَّهُ بِکَ
اِلٰی رَبِّی لِیَقْضِیَ حَاجَتِی بعد ازان حاجت خود را عرضه کن آن مرد برفت و آنچه فرموده بود عمل کرد
بعد ازان بدر عثمان بن عفان آمد دربان پیش آمد و دست او را بگرفت و بر عثمان در آورد و وے
او را بر فراش خاصه خود بنشاند و حاجت پرسید حاجت او بود روا کرد و گفت بعد ازین هر حاجتیکه ترا
باشد بگو تا روا کنم آمد و خوشحال از پیش عثمان رضی الله عنه بر آمد و نزد عثمان بن حنیف رفت
و گفت جزاک الله خیرا اگر تو چیزے بعثمان در باب قضاے حاجت من نگفتی که اینچنین ساخت
پیش ازین اصلا بحال من التفات نمیکرد گفت والله من هیچ با وی نگفتم بجز آنکه رسول خدا را
دیده بودم صلی الله علیه و آله وسلم که ضریرے پیش وے آمد و دعا خواست تا چشم او بینا گردد و
تمام این حدیث سابق را سوق نمود پس بران قیاس نمودم که قول او صلی الله علیه و آله
وسلم موجب قضاے حاجت و سبب نجاح مرام ست و قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه
در کتاب شفا می آرد که در میان ابوجعفر خلیفه و امام مالک در مسجد رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم مناظره افتاد شاید که ابوجعفر در اثناے سخن آواز خود بلند کرد مالک گفت یا امیرالمؤمنین
در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چرا آواز بلند میکنی و حق تعالی در کتاب خود قومے را
ادب میفرماید و میگوید لَا تَرْفَعُوْا اَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ الآیه و قومے دیگر را مدح میکند و میفرماید
اِنَّ الَّذِیْنَ یَغُضُّوْنَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوٰی بدانکه حرمت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از موت مثل حرمت اوست در حیات خلیفه را گفته او اثر رقتی پدید آمد
و در خضوع و استکانت افزود و گفت یا باعبدالله در وقت دعا توجه بقبله کنم یا روے برسول آرم گفت
چرا روے از پیغمبر گردانی و وے وسیله تست و وسیله پدر تست آدم صلی الله نزد خداے عزوجل
استقبال پیغمبر کن و طلب شفاعت از وے کن تا شفیع تو گردد و در باب آداب زیارت

استحباب استقبال بدان حضرت و توسل بوی در دعا بحضرت وی و رعایت غایت ادب
و نهایت خضوع مذکور گردد انشاء الله تعالی و در ذکر فاطمه بنت اسد ام علی بن ابی طالب گوید
نشان که آنحضرت در قبر وی درآمد و گفت بحق نبیک و الانبیاء الذین من قبلی و درین حدیث
دلیل است بر توسل بوی در هر دو حالت نسبت بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالت حیات
و نسبت بانبیا علیهم السلام بعد از وفات و چون توسل بانبیای دیگر صلوات الله علیهم
اجمعین بعد از وفات جائز باشد بسید انبیا علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بطریق اولی جائز باشد
بلکه اگر باین حدیث توسل باولیای خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند دور نیست مگر آنکه
دلیلی بر تخصیص حضرات رسل صلوات الرحمن علیهم اجمعین قائم شود و این الدلیل والله اعلم و ابن ابی
شیبه باسناد صحیح آورده است که در زمان عمر رضی الله عنه قحطی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد
و گفت یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا آنحضرت در خواب وی آمد و فرمود برو و عمر را
بشارت ده که باران خواهد شد و این نوع توسل طلب دعاست از آنحضرت از پروردگار خود
تا این حاجت منقضی گردد چنانچه در حالت حیات بود چنانکه مضمون عبارت یا محمد انی توجهت
بک الی ربی فی حاجتی لتقضی لی مشعر است بدان فافهم و ابن جوزی روایت کرده است
که در وقتی اهل مدینه را قحطی شدید رسید شکایت بعائشه صدیقه بردند رضی الله عنها فرمود بقبر شریف
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیایید و دریچه از وی بجانب آسمان بگشایید تا میان قبر وی
و آسمان حائلی نباشد آنچنان کردند که وی اشارت فرمود باران بسیار شد و امروز رضی الله عنهم
بگشادن دریچه رسم نیست و اصح است بآنکه موجب فتح باب مطلوب دعا و سوال آنحضرت است
صلی الله علیه و آله و سلم از درگاه رب العالمین جل جلاله و از این قبیل است سوال سائل از
حضرت وی که گفت اسئلک مرافقتک فی الجنة یعنی سوال میکنم از حضرت تو که از پروردگار
خود درخواست کنی و شفاعت فرمائی تا مرا سعادت مرافقت تو در جنت مشرف گرداند اما رابع
که توسل بسرور انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم در عرصات قیامت بوسیله شفاعت

احادیث درین باب متواترست و اجماع علما بر آن منعقد و در باب توسل بصالحین باعتبار دعای
ایشان راست بجناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم نیز اخبار و آثار آمده چنانچه قصه
استسقای عمر بعباس رضی الله عنهما اثبات آن میکند در خبر صحیح از انس بن مالک آمده
است که چون قحط میشد و امساک باران روی مینمود عمر رضی الله عنه در استسقا توسل بعباس
میکرد عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنه و میگفت خداوندا چون پیش ازین قحط سالی
میشد توسل به پیغمبر تو میکردیم تو آب میفرستادی اکنون توسل بعم پیغمبر تو میکنیم صلی الله علیه وآله وسلم
پس بفرست برای ما آب و در روایتی از ابن عباس آمده که عمر رضی الله عنه گفت خداوندا ما
استسقا میکنیم بعم پیغمبر تو و استشفاع میجوییم به پیری وی و عباس در دعای خود گفت خداوندا
این قوم توجه بمن آورده اند از جهت نسبتی که مرا به پیغمبر تست خداوندا نزد ایشان [illegible]
بکن و در بعضی گفته است عباس بن عتبه بن ابی لهب بیت بعمی سقی الله الحجاز و اهله
عشیة یستسقی بشیبته عمر و در نیل مطالب و قضای حوائج که نزد استغاثه و طلب از حضرت سید
انبیا صلی الله علیه وآله وسلم محتاجان و مسکینان را روی نموده است اخبار و آثار بسیار آمده
محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پدر من هشتاد دینار ودیعت نهاد و بجهاد رفت و اذن داد
که اگر ترا حاجت افتد ازینها خرج کن پدرم نزد احتیاج آنرا خرج کرد چون آن مرد باز آمد مبلغی
که نهاده بود طلب کرد پدرم او را آن وعده داد و با وی گفت که فردا بیا تا جواب تو بگویم این
بگفت و شب در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بیتوتت کرد و زمانی در حضور شریف
وگاهی پیش منبر استغاثه نمود و فریاد کرد ناگاه در تاریکی شب مردی پیدا شد و صره هشتاد
دینار بدست وی داد و پدر او مبلغ را بآن مرد بداد و از جهت مطالبه خلاص یافت و امام
ابوبکر بن مقری گوید که من و طبرانی و ابوالشیخ هر سه در حرم شریف مصطفوی بودیم و جوع
بر ما غلبه کرده بود دو روزی و همین حال گذشته چون وقت عشا در رسید بحضور قبر شریف رفتم
و گفتم یا رسول الله الجوع همین کلمه گفتم و برگشتم و من و ابوالشیخ بخواب رفتیم و طبرانی نشسته انتظار

چیزے میبرد ناگاه یکے علوی آمد و در بزد و با وے دو غلام بدست هر کدام زنبیلے و در وے
چیز کثیر از طعام و تمر و جز آن بنشست و با ما بخورد و آنچه باقی ماند هم پیش ما بگذاشت و گفت القوم
گر شما شکایت پیش رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کردید همین ساعت آنحضرت را در خواب
دیدم که مرا فرمود تا چیزے برشما حاضر آوردم و ابن الجلا میگوید که بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم در آمدم و یکدو فاقه بمن گذشته بود بقبر شریف ایستادم و گفتم انا ضیفک یا رسول
الله و بخواب رفتم پیغمبر خدا را دیدم صلی الله علیه و آله وسلم رغیفی بدست من داد نصفے را هم در خواب
خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود و ابو بکر اقطع گوید بمدینه در آمدم و پنج روز
بر من گذشت که طعام نچشیدم روز ششم بر قبر شریف رفتم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله بعد از آن
در خواب می بینم که سید انبیا می آید و ابو بکر به یمین و عمر به شمال و علی بن ابی طالب در پیش علی
رضی الله عنه مرا میگوید برخیز که پیغمبر آمد رفتم و بوسه در میان دو چشم او دادم رغیفی بمن داد خوردم
چون بیدار شدم هنوز پاره از وے در دست من بود و احمد بن محمد صوفی گوید که سه ماه در بادیه
گشته بودم و پوست بدن من همه طرقیده بمدینه آمدم پیش آنحضرت و صاحبین سلام کردم صلی الله
علیه و آله وسلم و رضی الله عنهما و بخواب رفتم آنحضرت را در خواب دیدم که میفرماید احمد آمدی چه حال
داری گفتم انا جائع و انا فی ضیافتک یا رسول الله فرمود دست بکشا کشادم دراهم چند در دست
من نهاد و بیدار شدم دراهم در دست من بود ببازار رفتم و فطیره و فالوده خریدم و خوردم و ببادیه در شدم
و امثال این حکایت بسیارست و اکثر آن از مشائخ صوفیه آمده که محرمان اسرار و مقربان درگاه حضرت
رسالت پناه اند صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم و اکثر در آنچه باکل و ضیافت تعلق دارد یا بنفس
تخصیص خود متکفل آن شده یا بیکے از اهل بیت کرام امر فرموده و به بیگانه نفرستاده چنانچه مقتضی
کرم ست بیت اگر چه زینت دنیا و عقبی آرزو داری بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن
بیت حاشا ان یحرم الراجی مکارمه او یرجع الجار منه غیر محترم صلی الله علیه و آله وسلم تتمیم مقرر ست
که از جملهٔ اطعمهٔ اربعه که توسل و استمداد بحضرت سید العباد صلی الله علیه و آله وسلم در انها واقع ست

موطن اول کہ توسل بروح مقدس اوست پیش از لبس خلعت جسمانیت مخصوص بجناب اوست
و ہیچ یکی از انبیا و اولیا را درین منقبت عظمی با وے اشتراکے و مساہمتے نیست و عدم ورود نص
در غیر آنحضرت درین باب کافی ست اما توسل بجناب وے در ایّام حیات دنیوی ظاہر ست کہ
از خصائص آنحضرت صلّی اللہ علیہ و آلہ وسلّم نیست بلکہ بعض تابعان او را کہ بشرف متابعت و
نسبت قربت او مشرف اند چنانچہ آل و اصحاب کرام و دیگر اولیاے امت رضوان اللہ علیہم
اجمعین نیز ثابت ست و ثبوت کرامت و تصرف ایشان در مکتوبات کہ مانحن فیہ فردی از افراد
وست در اثبات مطلب کافی ست و از توسل عمر بن الخطاب از عباس بن عبد المطلب
رضی اللہ عنہما در قضیۂ استسقا نیز بظہور می پیوندد و ہیچکس را از علما در وے خلافے معلوم
و متحقق نیست و کذلک توسل و استمداد بوسیلۂ شفاعت روز آخرت انبیا و اولیا و صالحین امت
را نیز جائز ست چنانچہ در کتب عقائد مذکور یافتہ اما تبرک و توسل در عالم برزخ و موطن قبور اختصاص
بحضرات قدسی سمات انبیا و رسل صلوات اللہ علیہم اجمعین ندارد و ست و ظاہر جواز آن و
در غیر ایشان از اولیاء اللہ و صلحاے امت واللہ اعلم از جہت عموم جواز توسل در حالت
حیات باضمیمۂ بقاے روح میت و شعور و ادراک و قرب و منزلت او عند اللہ کہ بایمان
و عمل صالح و شرف اتباع سید رسل حاصل شدہ با آنکہ حقیقت معنی توسل و استمداد
سوال و دعاست از جناب صمدیت بوساطت مجتبی و کوے کہ برین بندۂ خاص دارد یا
طلب التماس از روحانیت این بندہ دعا و خواہش را از حضرت عزت بوسیلۂ قربتے و کرامتے
کہ او راست دران درگاہ و ورود نص صریح در وے حاجت نیست از جہت وجود اتحاد
ذات متوسل بہ بخلاف موطن اول بلکہ عدم ورود نص بہ منع آن کافی ست نعم اگر دلیل قاطع
بر اختصاص آن بحضرت انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم اقامت یابد منع آن درست آید و الظاہر
عدم الدلیل المذکور اگر گویند کہ موت بر ایمان و حصول قرب الٰہی در غیر شخص معصوم معلوم و متیقن
نیست گویم بقاے آن درانشاے کہ مشہور اند از ان خصوصاً و عموماً منقطوع بہ است فتجوز

التوسل بهم ولا قائل بالفصل با آنکه ورود آثار و نقل اخبار از مشایخ کبار که ارباب کشف و عرفان اسرار علم
امثال اند خاسم ماده این شبهه است نعم بعضی از فقها در این مسئله خلاف کرده اند و لکن الحق احق
ان یتبع والله اعلم باب ششم در آداب زیارت و غیر آن بشارت حضرت خیر الانام و اقامت
مدینه مطیبه سید الکرام و رجوع بوطن بالخیر والسلام چون قصد زیارت سفری است مخصوص است لاجرم
آداب متعلقه بدان بعضی از آن متعلق خواهد بود بمطلق سفر از استخاره و تجدید توبه و رد مظالم و ارضا
ارباب حقوق و نفقه عیال و تهیه زاد و طلب رفیق و تودیع اخوان و اتیان ادعیه که در وقت
خروج و رکوب و نزول مسنون و ماثور است و سائر آداب که در ابتدای سفر و وسط طریق تا وصول
مقصد و رجوع بوطن مستحب و مسنون است و جمله آن را در کتاب آداب الصالحین که ترجمه ربع کتاب
احیاء العلوم است مذکور ساخته ایم از انجمله است بذکر آنچه مخصوص باین سفر مبارک است اثر باشد اقتصار کرده آید
و از جمله آداب که آنچه رعایت آن اهم و اقدم است اخلاص نیت و صدق طویت است که مدار جمیع
افعال و اعمال برین است فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله الحدیث و نیت
در زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقرب الی الله است عز و جل و کدام تقرب
و توسل بالاتر و اکمل خواهد بود از وصول بحضرت حبیب رب العالمین و سید المرسلین صلی الله علیه
و آله و سلم من یطع الرسول فقد اطاع الله و ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یحب
گرچه زیارت مسجد و برکات آن نیز بنفسه مقصود است و مطلوب و در چنانکه این همام
ولو ذکر رحمة الله تعالی علیه فتح القدیر بعد از آنکه ذکر کرده اند که در مشاهد احوال بسوی این مسجد شریف و
نماز گذاردن در وی حسب احادیث کثیره ورود یافته و شیخ الحنفیه کمال الدین ابن الهمام نیز از مشایخ خود این نقل
کرده و لیکن بعد از آن می‌گوید که اولی تجرید نیت است از برای زیارت و بعد از قدوم مدینه
حصول زیارت نیت مسجد علیحده کند یا در سفر دیگر نیت هر دو بجای آرد چه درین صورت تعظیم
و اجلال شان زیارت بیشتر است و اوفق بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعمله حاجة الا
زیارتی و حق آنست که مشارکت قصد تبرک بمسجد شریف منافی اخلاص نیت زیارت

آنحضرت نیست چه قصد مسجد و تبرک بدان و نماز و دعا در ان امتثال الامره صلی الله علیه و آله و سلم عینه
ملاحظه و مشاهده نسبت تشریف اوست و از قبیل حاجتیکه اعمال آن محل دریافت سعادت و استغفار
بود نیست بنا بر ظاهر بلکه از متممات و مکملات زیارت است آنکه نیت اعتکاف مسجد شریف
آنقدر که ممکن باشد بکنند اگرچه یک ساعت بود و به تعلیم و تعلم خیر و ذکر الهی و اکثار صلوة و سلام
بر آنحضرت و ختم قرآن مشغول باشند و چون پیش از وصول بمدینه مطیبه قصد و نیت
آن کنند بی شبهه جزای نیت و ثواب آن دریابد و از انجمله آنست که در سلوک
این طریق عظیم دائم الاشواق و کثیر الاشتیاق بود بزیارت حبیب شفیع و وصول بدان
جناب منیع رفیع و مشاهده لقای سعادت التقای آنحضرت و استغراق دریای
محبت وی فرحان بی ملل و نشیط بی کسل طیب النفس دائم الحضور مستغرق
الاوقات حسن الاداب وافر الخیرات ملازم الادب کثیر الطاعات غالب الروحانیه
ظاهر النورانیه و باشوق و باذوق و فرح و سرور و ذکر و حضور و صفا و نور تا مستعد
انعکاس انوار محمدی و قبول اسرار احمدی گردد بیت او را بچشم پاک توان دید چون
هلال هر دیده جای منظر آن ماه پاره نیست مصرع پاک شو اول و پس
دیده بران پاک انداز و از انجمله آنست که در طریق در اکثر احوال بل سائر
اوقات غیر ادای فرائض و قضای ضرورات بصلوات و سلام بر حضرت سید انام
علیه افضل الصلوة والسلام بصفت شوق و حضور و طهارت و لطافت رطب اللسان
و طیب الجنان بود با رعایت سائر شرائط آداب که در خاتمه کتاب مسطور گردد زیرا که اقرب
طرق و اقوی وسائل در این باب همین است والبته قریبا و بعیدا مثمر و منتج رویای جمال
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردد ان شاء الله تعالی ذو الفضل العظیم خصوصا در اوقات
مرجوه و حالات متبرکه مثل وقت سحر و بعد از نماز خصوصا تهجد و قرب مدینه منوره و اماکن مقدسه
و در خبر است که حق سبحانه تعالی طائفه از ملائکه را خلق فرموده که تحفه صلوة که یکی از قاصد زیارت

بحضرت نبوت ارسال نمایند و میگویند که فلان بن فلان بزیارت تشریف می آید و این تحفه
را بتقدیم مینماید و کدام سعادت فوق آنکه نام وی بر روی در حضور مجلس پیغمبر سید المرسلین
مذکور گردد و از انجمله آنست که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار متبرکه که در اثنای طریق واقع اند و
در بیان ماثوره مذکور شدند لازم وقت داند و از انجمله آنست چون قریب بحرم شریف طیبه مطهره رسد
و مشاهده اعلام و بقاع و آکام آن کند استحضار وظائف خضوع و خشوع و تجدید آداب تضرع و تخشع
نماید و بحصول مراد بلوغ منا مستبشر گردد بیت واعظم ما یکون الشوق یوما اذا دنت الخیام
من الخیام بیت وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد و در حدیث است که
چون قاصد بزیارت قریب مدینه منوره میرسد ملائکه با هدایای رحمت باستقبال او می آیند
و انواع بشارات سعادت و مسرات شامل احوال او میگردانند و اطباق انوار حضور و سرور نثار
وقت وی میکنند بیت سرم از اول سرور سروری تازه سر بر زند که غالبا روز وصال
یار نزدیک آمده است و باید که بعد از مجاوزت منزل بیست چنان تصور کند که گویا در بارگاه
سلطان عالم در آمده اعلام و جبال را باعث شوق و عظمتی که از باطن منبعث شده صورت تعظیم
گردد و عمده درین باب حفظ قلب و خشوع باطن است با حفظ جوارح از معاصی و اتمام
و استعمال لسان در صلوة و تسبیح انام و تفکر در ملاحظه عظمت و اهمیت مقام مجرد تعلقه لسان
و از انزعاج اعضا و رفع اصوات که دأب عوام است و لیکن اگر کمال مرتبه غلبه وجد نباشد
خشوع ظاهر باشد در طریق تشبه و تباکی از دست ندهد که وی نیز بعد از وجود و استقامت
و دوام البته صورت آن حالت با قرب بدان میگردد ان شاء الله تعالی چنانچه گفته است شعر
یا صاحبی هذا العقیق فقف به متوالها ان کنت لست بواله و از انجمله آنست که چون
بجبل مفرح برسد صعود آن نکند و بالای آن بر نیاید اگر بر آنکه در بر آمدن او هم در
توهم سنت یا وجوب این فعل می افتند یا موجب تاذی نفس یا ایذاء غیر میگردد و اما
اگر از این لوازم و عوارض خالی باشد و دلند که موجب ازدیاد شوق و صفا بود زیادت

البشر فقد حصل التواصل وانقضی * زمن الجفا والوقت وقت طیب * والریح قد اہدت لنا من طیبۃ *
عرفا کنشر المسک بل ہو اطیب * واخلع عذارک فی المحبۃ واغتنم * عیش الرضا ودع العواذل
یغضب * ومن یرم الشتاق عنی باسمہ * اطرب فلا عذر لمن لا یطرب * تتمایل القمر المحجب
قد بدت * جہرا ونور جمالہ لا یحجب * وادخل بحجرۃ احمد فبابہ * بادی الفقیر ویستجیر المذنب *
در خبر آمده است کہ چون نظر وفد عبد القیس بر جمال آن سرور افتاد پیش از آنکہ شتر خود را
بر زمین زنند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم البشار از ان منبع نور سود جستند و اذا المطی
بنا بلغن محمدا * فظہورہن علی الرجال حرام * بیت کو طاقت آنکہ باین جاذبہ شوق *
رخسار ترا بینم و بیتاب نگردم * و از آن جملہ آنست کہ چون بحرم شریف مدینہ مشرف گردد بعد از سلام بر
سید انام این دعا بخواند اللّٰہم ہذا حرم رسولک فاجعلہ لی وقایۃ من النار وامانا من العذاب
وسوء الحساب اللّٰہم افتح لی ابواب رحمتک وارزقنی فی زیارۃ حبیبک ما رزقتہ اولیاءک واہل
طاعتک واغفر لی وارحمنی یا خیر مسئول و عمدہ در بیاب استغراق ظاہر و باطن است بصلوٰۃ
وسلام حضرت سید الانام و تصور عظمت و جلالت آن مقام و از لوازم این وقت ستایش و سرور
بفضل و کرم ملک علام و شغل باطن بشکر گذاری مشاہدہ این مقامات شریفہ و قباب منیفہ
بیت حبذا روز سعادت مرحبا یوم الوصال * باغ من گل میکند امروز بعد از چند سال *
و از آن جملہ آنست کہ برای در آمدن طیبہ غسل تمام بیارد و مسواک کند و جامہ لطیف بپوشد
و اگر سفید بود بہتر باشد کہ محبوب ترین ثیاب پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامہای
سفید بود و جمال حال خود را بحلیہ حلم و وقار بیاراید و از لباس احرام چنانچہ بعضے جہلہ عوام کنند اجتناب
نماید زیرا کہ آن از خصوصیات مکہ معظمہ و از خواص حج و عمرہ است و باستحضار معانی عظمت
و کبریا و استغراق مراقبہ حضور و تصور عظم شان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ باعث خضوع
و خشوع ظاہر و باطن است درین بلدہ معظمہ در آید و بداند کہ این مکانیست کہ پروردگار جہان
برای حبیب و صفی خود کہ سید مرسلین و رحمۃ للعالمین است اختیار کردہ و مقطع فتوحات

وبرکات که در عالم و عالمیان شائع و ظاهر ست منبع و منشا آنها این محل ست بیت هر گل و
سبزه که در باغ شود می داری ٭ از خرامی باد صبا این همه آورده تست ٭ و از قصور ادب که این زمینی ست
که پی سپر اقدام شریف خیر الانام شده غافل نشود لاجرم در موضع قدم و رفع آن بنعت هیبت
و سکینت که صفت لازمه حضرت سید کائنات بود صلی الله علیه و آله وسلم موصوف باشد
و بداند که جناب او و حضرت عظیمه الیست که ادنی انتهاک حرمت و اسائت ادب مثل رفع
صوت و مانند آن موجب حبط اعمال و تنزل احوال میگردد و قصد محل شاکرا لنعم الله و
مستغفرا لذنوبه متشاهدا مراقبا واعیا مصلیا مسلما ذاکرا غیر غافل واجدا بخیر فوائد و القا
بفضل الله و رسوله لقد طابت بطیبک یثرب و ثراها ٭ من اجل ذلک طیبت سمایاها ٭ و
فملا الوجود عبیر عطریاها ٭ و علا علی الآفاق طیب شذاها ٭ و درت لوامع نوره
مع نورها ٭ و بیت ریاض قبائها و قباها ٭ نادیک یا ختم الانبیاء ٭ جئنا بفاقتنا و ا
عتابها ٭ جئنا الیک بضاعة قد ازجیت ٭ فاقبل بضاعتنا ولا تخفانا ٭ و از انجمله آنست
که نزد در آمدن باب المسجد گوید بسم الله ما شاء الله لا قوة الا بالله رب ادخلنی مدخل صدق
و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا حسبی الله آمنت بالله توکلت
علی الله لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی اسالک بحق السائلین علیک بحق ممشای هذا الیک
فانی لم اخرج بطرا و لا اشرا و لا ریاء و لا سمعة خرجت اتقاء سخطک ابتغاء مرضاتک اسالک
ان تعیذنی من النار و ان تغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و این دعا در
وقت رفتن بمسجد در هر وقت مستحب ست و در حدیث ابو سعید خدری آمده است که هر که
این دعا را در طریق مسجد بخواند هفتاد هزار ملک را بر وی موکل کنند تا استغفار کنند مر او را
و اقبال کند بر وی رب العزت جل جلاله بوجه عزیز خود و از انجمله آنست که پیش از دخول
مسجد شریف تقدیم صدقه کند و در صدر اسلام هر که قصد مناجات حضرت سید انام میکرد
بر وی واجب بود که چیزی صدقه میکرد و بعد از ان بملازمت حضرت می آمد چنانچه آیه

کریمهٔ اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة بران وال ست گویند اول کسی که
عمل بدان کرد امیر المؤمنین علی بود کرم الله وجهه و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب
که صفت لازمهٔ مطلق صدقه است بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت بعد از ممات حکم
ملازمت او دارد در حالت حیات صلی الله علیه وآله وسلم بر همه چیز و بر همه کار مقدم دارد و بهیچ
کار دیگر مقید نشود مگر آنکه ضروری بود و ترک آن موجب شغل خاطر و تفرقهٔ باطن گردد و چون
در آید از تصور عظمت و ابهت مکان و ملاحظهٔ شرف و عزت آن عالیشان غافل نباشد
و بداند که این مکان مهبط وحی و منزل رحمت و مقام عزت ست و این مسجد خاتم انبیاست
و مقام سید المرسلین و حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم و علی آله واصحابه وازواجه
وذریته واهل بیته واتباعه اجمعین و از آنجاست که نزد آمدن بمسجد شریف اندکی توقف
کنند گویا که طلب اذن میکنند در دخول و بعضی از علما گفته اند که این اصلی ندارد والله اعلم
و در وقت در آمدن اول پای راست نهد و این دعا بخواند که در دخول هر مسجد مسنون است
اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم بسم الله ولا حول ولا قوة
الا بالله اللهم صل علی سیدنا محمد عبدک ورسولک وعلی آله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا اللهم اغفرلی
ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک اللهم اجعلنی واقبل علی کل باب رحمتک من علی الحسن
الاوب السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
این دعا را وقت در آمدن و برآمدن مسجد ترک نکند ولیکن بوقت برآمدن گوید وافتح لی ابواب
فضلک بجای رحمتک و اقل آنچه درین باب کفایت کند این کلمات ست اعوذ بالله بسم الله
الحمد لله السلام علی رسول الله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و در حدیث آمده
اذا دخل احدکم المسجد فلیسلم علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم لیقل و دخول او در مسجد
در غایت خضوع و خشوع و سکینه و وقار و هیبت و تعظیم این تعبیر شریف و مخصوص بهمان مسجد
مسجد دانند آن وقت هیچ از هیبت و تنبه او فراز شود اشغل و قیام بکمال ادب

وحسب جهد و طاقت و ملاحظهٔ عظمت محمدی و مشاهدهٔ سطوت احمدی و اعتقاد حضور و حیات
آنحضرت در رویت و استماع او صلی الله علیه و آله وسلم احوال و اصوات را بود و اگر کسی
پیش آید که تحیة والسلام بروی باید کرد تا تواند اغماض و احتراز کند و اگر ضرورت افتد از
قدر ضرورت تجاوز نکند و بباطن مشغول آن نگردد و از انجمله آنست که چون داخل مسجد شریف
شود نیت اعتکاف کند هرچند که مدت لبث قلیل بود چه آن بمذهب بعض صحیح است
و ازین امر از فضیلت و ثواب وافی ست و رعایت این ادب را در دخول جمیع مساجد
از دست ندهد و به تساهل دران راضی نشود که اگرچه این عمل یسیر ست ولیکن اثر عظیم دارد
پس در روضهٔ متبرکه در آید و بمصلای آنحضرت که الان محراب ساخته اند اندکی دگر
جانب یمین آن دو رکعت نماز به نیت تحیة المسجد بگذارد و در قرائت آن تطویل نکند بعد
فاتحه هم بقرأت قل یا ایها الکافرون و سورهٔ اخلاص اکتفا نماید و اگر در مصلای شریف جا
نیابد قریب آن بموضع بگذارد بر قدر امکان و اگر برای نماز فرض تکبیر برآورده باشند یا خوف
فوت آن بود تحیة المسجد مقید نگردد که هم بصلوٰة فرض غرض حاصل ست و بعد از
تحیة المسجد وظیفه حمد و شکر باری تعالی بجا آرد که بدین نعمت مشرف گردید و حصول تربیت
نعمت رضا و توفیق و وصول بمامول دارین و سعادت کونین مسألت نماید و یقین
داند که این درگاهی است که هیچ طالب صادق و فقیر سائل از وی مردود و ناامید
بازنگردد بیت حاشا و ان یحرم الراجی مکارمه ؛ او یرجع الجار منه غیر محترم ؛ کما قال
واحد من الاکابر رضی الله عنه نظم علی بابک العالی مددت ید الرجی ؛ و من جاء هذا
الباب لایختشی الردا ؛ سلام علی انوار طلعتک التی ؛ اعیش بها شکرا و افنی بها وجدا ؛
لعلک ان تعطف علینا بنظرة ؛ تری یا اسیر الوجد فینا و ما ابدا ؛ و انت ملاذ العبد
یا غایة المنی ؛ و یا سید اقدسا و من جاره عبدا ؛ و انت ارادی و انت وسیلتی ؛ فیا
حبذا انت الوسیلة والقصد ؛ و علما را در استحباب تقدیم تحیة المسجد بر زیارت خلافی ست

بعضی از مالکیه تقـــدیم زیارت را بر تحیة المسجد نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که اگر مرور را
و در قبالهٔ وجه شریف افتد تقدیم زیارت مستحب بود و پیش اکثر علما تقدیم تحیة المسجد مطلقاً مستحب
است جابر رضی الله عنه روایت میکند که وقتی از سفری قدوم آورده بودم در ملازمت آنحضرت
رسیدم پرسید در مسجد در آمدهٔ و نماز گذارده گفتم لا یا رسول الله فرمود برو و در مسجد در آی و نماز
کن بعد از ان بیا و بر من سلام کن و خلاف در غیر سلامی نیست که از آداب دخول مسجد است زیرا که آن
مقدم است بر تحیة المسجد بالاتفاق چنانکه گذشت و در جواز سجدهٔ شکر پیش از رکعتین تحیة المسجد یا بعد
از ان نیز اختلاف است نزد شافعیه اگر نعمتی تازه غیر فهم متوالیه دائمه تجدد گردد جائز است
و آن علمای حنفیه نیز روایات در جواز آن هست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز
منقول شده است والله اعلم فصل بعد از آنکه تحیة المسجد بگذارد متوجه زیارت گردد و بعضی
روی آورد و از درگاه عزت جل جلاله استمداد و استعانت جوید در رعایت ادب و در مقام
ضیف و موقف شریف که بی اعانت و امداد الهی قیام و در مقام عالی تمکن نیست
بیت فلما التقینا قر احمد لاح من ٭ سناه ضیاء اخجل الشمس والبدرا + وقمنا مقاما اشهد الله انه
یذکرنا من فرط هیبته المحشر ٭ وجدنا له فی شدة من نفوسنا ٭ فجئنا العسر او لیسرنا الیسر او
هو الحجر لاکن سلسبیل وان ترد ٭ تجد سلسبیلا انه لم یزل برا ٭ فثوبته یکفی فی سبیل العنایة
واصلا الیه بحق رب ذاته جهرا + وهو الکنز کنز الله حیث عطوفه ٭ ومن اودع الرحمن
فی قلبه سرا ٭ و از انچه در وسع و امکان بود در ظاهر و باطن از خضوع و وقار و ذلت و انکسار
ذرهٔ فا مرعی نگذارد غیر آنکه از سجود و تمریغ وجه بر تراب و استسلام و تقبیل شباک شریف
و امثال آن آنکه در شرع رخصت نکرده اند و در نظر ظاهر بینان از قبیل ادب نماید
اجتناب کند بلکه به یقین داند که حقیقت ادب در رعایت اتباع و امتثال امر آنحضرت
است و هر چه نه ازین باب است توهم باطل است و اگر از غلبهٔ حال و استیلای شوق
چیزی بر سر زند اگر نه در وقت حضور مردم باشد بهتر است و بعضی از علما اولیا باید

سخنے ہست ولیکن مفتی علیہ ومختار آنست کہ گفتہ شد ودر وقت سلام آنحضرت ووقوف
در انجناب با عظمت دست راست را بر دست چپ نہد چنانچہ در حالت نماز کنند
کرمانی کہ از علماے حنفیہ است تصریح باین معنی کردہ است وبست بر قبلہ در مواجہہ مسمار
نقرہ کہ در دیوار حجرہ شریفہ مقابل وجہ کریم نشاندہ اند در تحت بایستد وموقف سلف
پیش از در آوردن حجرات طیبہ در مسجد واصل ہمین موقف بود کہ الآن شباک نحاس بر آوردہ اند
وآن از قبر شریف موازی سہ چہار گز خواہد بود ووقوف درین حد منقول ست از سلف
وبالجملہ وقوف از قبر شریف در حدے باید کہ در حالت حیات در حضور آنسرور وقوف
بدان لائق بطریقہ ادب باشد والآن چون موقف زوار از بیرون کشید از نحاس افتادہ
است اگر متصل شباک بایستد یا دور تر ازان ہر دو جائز ست وبیقین دانند کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حضور وی وقیام او در زیارت حاضر وآگاہ ست وآواز
معتدل نہ در غایت بلندی ونہ در نہایت پستی بصفت حیا ووقار سلام گوید اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ اَیُّہَا النَّبِیُّ الْکَرِیْمُ وَرَحْمَۃُ اللّٰہِ وَبَرَکَاتُہٗ سہ بار گوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ یَا نَبِیَّ اللّٰہِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ تا آخر
عباراتیکہ در رسائل زیارت نوشتہ اند ومعلمان زیارت تعلیم آن میکنند واختیار بعضے
سلف مثل ابن عمر وغیر او رضی اللہ عنہم اختصار ست واختصار بر مقدار اَلسَّلَامُ
علیک یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منقول ست از ابن عمر رضی اللہ
عنہما کہ چون بزیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مے آمد میگفت اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَبَا بَکْرٍ اَلسَّلَامُ علیک یا ابتاہ واز امام مالک
منقول ست کہ گوید السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ غایت آنست واللہ
اعلم کہ اقتصار بہ یک قدر در زیارت یومیہ یا نزد ضرورت وضیق وقت مثل ایام
تمامہ ومانند آن باشد والا مشتاقیکہ با دل پر اشتیاق وسینہ پر از شکایت فراق عمر

قطع بیابان ها کرده در حضرت حبیب رسیده باشد اختصار او بر تحقیق اراز کجا صورت بندد بیت
سطرے لسانے از خدا خواهم ورنه تحت شرح هر پیش تو تا بیان کنم حال شب دراز را و اختیار
اکثر علما التطویل و تکثیر ست زیرا که وقوف در حضرت نبی کریم و خطاب بآنجناب عظیم از اعظم
سعادات و از مستلزمات ست کما قال الشاعر بیت حمامة جرعی حومة الجندل اسجعی
انت بمرأی من سعادی و مسمع و کیا اگر یکے از دوستان تحیت و سلام بحضرت سید انام علیه
افضل الصلوة و اکمل السلام وصیت کرده باشد بگوید السلام علیک یا رسول الله
من فلان بن فلان یا فلان بن فلان یسلم الیک یا رسول الله بعد ازان که از سلام آنحضرت
فارغ شود مقدار یک ذراع بجانب یمین بیشتر رود و گوید السلام علیک یا ابا بکر الصدیق یا صفی
رسول الله و ثانیه فی الغار جزاک الله عن امة محمد صلی الله علیه وآله وسلم خیر السلام علیک
یا عمر الفاروق الذی اعز الله به الاسلام جزاک الله عن امة محمد صلی الله علیه وآله وسلم خیر السلام
علیکما من فلان بن فلان اگر کسے وصیت کرده باشد باز بهمان مکان اول که در پیش رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم در مقابل مسمار فضه ایستاده بود بیاید و هم بر طریق اول سلام کند و در
توسل و تشفع و استمداد و استعانت نهایت ذلت و انکسار و خضوع و خشوع بجا آرد و در
آثار سلف آمده است که هر که نزد قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این آیت
بخواند ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
بعد ازان هفتاد بار بگوید صلی الله وسلم علیک یا محمد فرشته از آسمان ندا کند صلی الله علیک
یا فلان هیچ حاجتے نماند ترا که امروز برآورده نشد و بعضے علما بملاحظه نهی از ندائے آنحضرت
صلی الله علیه وسلم باسم علم گفته اند که اگر صلی الله علیک یا رسول الله گوید احسن باشد
گفتم من اگر یا نبی الله گوید اوفق و انسب باشد بنظم قرآنی بعد ازان بالا تر آید و در میان
قبر شریف و استوانه مستقبل قبله بود چنانکه بجانب سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پشت او بود بایستد و تحمید و تمجید و دعا و ثنا و صلوة بر سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم

مشغول شود و باید در روضهٔ شریف بقصد تبرک بمنبر مبارک که در مکان منبر اصلی که بجلوس شریف
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بنا یافته است در آید و دست بدعا بر آرد که درین مکان دعا
مستجاب است. فصل در آداب اقامت مدینه منوره از انجمله آنست که مدت اقامت این بلدهٔ شریفه
را غنیمت داند و همگی همت و حرص بر ملازمت مسجد شریف و اعتکاف از وی بجا
گمارد و حضور در وی بانواع خیرات و مبرات و صدقات و تعمیر اوقات بطاعات از
صلوة و قیام و صیام و درود بر سید انام لازم پندارد و تخصیص طاعات در آن مقدار از
مسجد که در زمان نبوت بود شک نیست که افضل و اکمل خواهد بود و از انجمله آنست که گر در
مسجد بود نظر از حجرهٔ شریفه بر ندارد و اگر بیرون مسجد باشد بقبهٔ شریفه نظر دارد به نعت مهابت
و تعظیم و خضوع و خشوع که حکم آن در استحباب حکم نظر کردن بجانب کعبه است و نور است
و نیکوتر از نظر کردن بجانب قبا از بیرون شهر مشتاقان و والهان مشتاق میباید و دوام
آن موقوف بهمان حالت است بیان آن اکنون بشرح راست نیاید مصراع
ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی و از انجمله آنست که تا توانند اگرچه یک شب باشد احیای
لیل در مسجد شریف از دست ندهد که قدر این شب از شب قدر کم نیست بلکه زیاده
مصراع آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است شعر وکل اللیالی لیلة القدر
ان دنت کما کل یوم اللقا یوم جمعة بیت نحن فی حضرة الحبیب جلوس یقظة به
والانام نوم یا رسول الاله انی محب فیک والله عاشق مستهام یا رسول الاله انی
نزیل و نزیل الکرام لیس یضام یا رسول الاله انت رجائی و امامی نعم الرجاء والامام
و اگر در طریق تحصیل و تیسر آن توسل بخدام و حکام باید شود و تذللی و تودد باید کرد
آنرا سعادت وقت و شرف روزگار خود داند و طواشی و اغوات را باین تعظیم و تکریم
که خدام آنجناب عرش مآب اند شرفی باذخ و عظمتی شامخ اعتقاد کند و این ادبی دیگر است
از جملهٔ آداب این بلدهٔ عظیمه که در سکنه و اهالی آن از ادانی و اعالی همیشه بنظر عظمت و

عزت نگاه کنند که بهر تقدیر و بهر حال نسبتی و اضافتی بآنجناب دارند بیت کفی شرفا انی مضاف
الیکم و انی بکم ادعی و ارعی و اعرف ٭ و باید که جمیع اعمال ملکیه کل اشتغال تو دران شب شریف
که تمام عمر یکشب ست اتحاف صلوة باشد بسید کائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التسلیمات
اللهم صل علی محمد و اله صلوة انت لها اهل و سلم علیه صلوة هو لها اهل صلوة ناشئة من حنین
النفس الذی نبیک و نبیه لا یعرف مقدارها الا انت و الا هو صلوة هی معراج قدسه الیک و سمیه
انفسه لدیک و اگر نوم و نعاس غلبه کند دفع آن بتواجد و تماشات خیال الجمال دران حریم
عزت و جلال لازم داند و حاشا و کلا که خواب یا خیال گرد سراپرده چشم و دل مشتاق الجمال در
آنحضرت با مهابت و اجلال راه یابد مصرع قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا شعر
گفته ام در خواب برو تا بینی اورا در خیال ٭ این سخن بیگانه را گو آشنا را خواب نیست و با
التماس از صاحب دولتیکه انوار این تجلی بر مجلای حال او بتابد و سعادت و اقبال این
شب وصال دریابد آنکه غمزدگان دیاجیر فراق و مهجوران بسر گشته هجر اشتیاق را فراموش نگذارد
و اگر از خود خبری داشته باشد ازین دیوانه نیز یاد آرد شعر یا حبیب لشفتی و باده نجانی
از بیاد آر محبان باده پیما را ٭ که اگر یاد کنی او ترا نیز در وقت خود یاد کرده است از حضرت
او بپرس تا تصدیق من کنی سبحان الله کجا بودم و کجا افتادم الحمد لله الذی احیانی بعد ما
اماتنی و الیه النشور لا اله الا الله محمد رسول الله و از جمله آداب حضور این بقعه شریفه انست
که قلب و لسان و جوارح از وقت در آمدن مسجد شریف تا هنگام بر آمدن از هر چه مکروه است
و خلاف اولی و افضل ست نگاه دارد و دائم تصور و ملاحظه آنکه در کدام حضرت حاضر ست
نصب العین ظاهر و باطن خود سازد و اگر یکی مزاحم حال او شود که مجالست و مکالمت
او موجب فتور نسبت حضور افتد خود را بلطائف حیل از دست او برهاند و اکتفا بکلامی مختصر
که بقدر ضرورت در حصول مقصود کفایت کند واجب داند اللهم اغفر لنا و تقبل منا ما عملنا
بفضلک و کرمک و اجرنا فانت مجتنا بعفوک و حلمک لا اله الا انت سبحانک انی کنت

رب العالمین از انجمله آنست که آنچه بعضے عوام الناس کنند که تمر صیحانی در مسجد شریف بخورند و خستهها را هم در مسجد شریف اندازند نکنند زیرا که این فعل از رعایت تعظیم و نگاهداشت ادب مسجد دورست و تحقیق وارد شده است که مسجد ایذا میکشد باندک چیزیکه در وے افتد چنانکه چشم انسان بافتادن خس یا مانند آن متأذی گردد و ذکر این ادب در مصنفات آداب زیارت شاید که بملاحظهٔ عادات خلق باشد که در زمان قدیم بود و الا درین زمان اثرے ازان پیدا نیست و اما آنکه پختن تمر در مسجد و خوردن اصحاب صفه که فقرا باب الله و مقیمان درگاه بودند چنانچه سبق ذکر یافت مستند این فعل خیال کرده باشند والله اعلم و از انجمله آنست که از پیش درآمدن بمسجد شریف در مکانے مخصوص از روضهٔ مطهره سجاده گستر اینده بگذارد و جاے بر مردم تنگ نکند بلکه اگر حرص بر احراز فضیلت مکان دارد پیشتر از همه بیاید و بنشیند و علما را در منع و کراهت این فعل سخن بسیارست و فتوی بر کراهت آن داده اند و در حکم آنست که چون در قبیل صبح باب مسجد شریف بر روے کس بسته خدام است فتح نمایند جماعهٔ از طالبان که پیش از وقت آمده منتظر فتح باب بر در نشسته باشند بمجرد درگشاده دادن میدوند و در صف اول جا گرفته و سجاده انداخته متوجه زیارت میشوند و ادب سکینه و وقار که در آمدن مسجد خصوصا دران مسجد شریف از اکد مستحبات و اعظم آداب ست از دست میدهند بلکه بعضے ساده لوحان از جهت غایت حرص که در تعیین مکان و احراز این فضیلت دارند بزیارت نیز مقید نمیشوند و اگر میشوند باستعجال هرچه تمامتر

شعر
حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه هرکه را نیست ادب لائق صحبت نبود

شعر
ادبوا النفس ایها الاصحاب طرق العشق کلها آداب

نعوذ بالله من الغفلة والخطل ربنا لا تجعلنا من الغافلین و از انجمله آنست که در مسجد بصاق نیفگنند که فتوی بر حرمت آنست و اما آنچه وارد شده است که دفن بصاق کفارت میشود مر انداختن او را و سبکی که از اعاظم علماے شافعیه ست میگوید که مراد آنست که دفن قاطع اثم و مانع استمرار اوست

از ابتدای آن وقت تا آنکه راقم اثیم و ماحی این خطیئات است از اول و حکایتی که در رساله
قشیریه از سلطان بایزید بسطامی قدس سره آمده است که بزیارت هر مسجدی رفته بود
ناگاه آخر در مسجد براق انداخت و برگشت و زیارت او نکرد مشهور است و این حکم در جمیع
مساجد است چه جای مسجد خاتم الانبیاء اعظم المساجد و ادب در انداختن براق در
جمیع احوال است که در جانب پای چپ انداز دو از استقبال قبله و جانب یمین احتراز
کند و از انجمله آنست که در ختم قرآن مجید که محل تنزیل و مهبط جبرئیل است اگرچه خود
یکبار بود تقصیر نکند و اگر تواند قراءت و مطالعه کتابیکه در شمائل و فضائل حضرت سید
کائنات بود علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات با آن ضم کند یا از کسی که بخواند استماع
نماید تا استحضار نعوت مصطفویه و تذکار فضائل نبویه باعث شوق لقای آنحضرت و
داعیه صلوات و تعظیم آن جناب قوی تر و تازه تر گردد و از انجمله آنست که در مدت اقامت
آن بلده مطیبه هرچه تواند از قیام بعبادت و صیام بجای آرد خصوصاً آنکه مدت اقامت
کوتاه بود و هوا گرم باشد تا ادراک ذوق نوعی از شدت و لاوای مدینه کرده باشد و از انجمله
آنست که بعد از زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت بقیع که مرقد آل و اصحاب
کرام و امهات المومنین و اتباع و تبع اتباع و دیگر علما و صلحای امت است و نیز بزیارت
سید الشهداء عم النبی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنهم اجمعین و زیارت مسجد قبا و دیگر
مساجد و آبار و سائر اماکن و آثار سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم غنیمت شمارد و بیان این
مواضع و احوال و اخبار آن در ما سبق مذکور شد لیکن کلام در آنست که بزیارت بقیع هر
روز بعد از زیارت سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات متوجه شود
یا روز جمعه فقط چنانچه اولی آن شده است امام نووی و تابعان او برآنند که هر روز کند و
بعضی علما درین سخن مناقشه کرده اند که این را دلیلی و مستندی نیست شیخ ابو الحسن
بکری رحمه الله گفته است که زیارت قبور سنت مؤکده است و این شامل است

و هر روز را فضیلتی است اگر به روز جمعه او کند و افضل باشد و از آنجمله آنست که هر بار که مرور شود و تشریف
واقع شود و اگرچه از بیرون مسجد بود بایستد و سلام کند و صلوٰة فرستد اگرچه این مرور در یک روز
مکرر واقع شود آورده اند که یکی از سلف ترک این ادب از جناب رسالت مآب در منام
معاتب شده اما داخل مسجد باید که هر بار که در آید سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بگوید و بعد از آن بنشیند و اگرچه جهة تشریف مشرف گشته طریق زیارت بجا آرد
و فضیلت آن اکمل باشد در جمیع مذاهب ثلثة الا مذهب مالک که اکثار زیارت را مستحب
ندارد چنانچه در باب اشارتی بدان واقع شد و حاصل و خلاصه جمیع ادب آنست که رعایت
تعظیم و مهابت استغراق و حضور و شوق و محبت و طاعت و عبادت و سائر خیرات
و مبرات با حفظ قلب و جوارح در ظاهر و باطن و اهتمام مدت اقامت باعتقاد آنکه خلاصه و
زبدهٔ عمر همین زمان است بر وجه اتم و اکمل و اولی و افضل بجای آرد و یکدم از نسبت
توجه و حضور غافل نباشد و از تعطش طلب و تردد طریق ادب فارغ ننشیند چنانچه گفته است
بیت تا دیده رخت عمری سودای تو ورزیدم * فارغ ز تو کی باشم اکنون که ترا دیدم * و اگر
چه دیدهٔ عنایت ازان جانب قوی است هرگز نخواهد گذاشت که بجای غیر رو دهد با آنکه
دلم قرار گیرد بی تو * آتش بجز اندر زن و آتش بستان تو * و از جمله ادب مهمه که در حرم بسبب
مقتضی عوارض در رعایت آن تقصیری و تهاونی واقع میشود آنست که در محبت ساکنان
مدینه مطهره و رعایت تعظیم ایشان علی حسب مراتبهم تقصیر را تجویز ندهد تا حدیکه زیاده
به نسبت جوار حضوری مرتبه و فضیلتی نداشته باشد بلکه هر چند که بفسق و بدعت و سائر اقسام
معصیت منسوب و مطعون باشند زیرا که شرف جوار حضرت سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم
کافی است و این شرف بهیچ معصیتی و بدعتی نرود و از حسن خاتمت و عفو و مغفرت محروم
نشوند و شعر فیا ساکنی اکناف طیبة کلکم * الی القلب من اجل الحبیب حبیب * شعر
اذا لم یکن فی الرید ارکلما * یحمد له من الاحسان ذیلا فلا موه علی ماکان منه

وقالوا لم مسحت الكلب ليلا ✤ وعو الملامة ان عيني ✤ رأته مرة في حي ليلى ✤ مثنوی ✤ بو الفضولی
گفت ای مجنون خام ✤ این چه شیداست اینکه می آری مدام ✤ پوز سگ دائم
پلیدی میخورد ✤ مقعد خود را بلب می استرد ✤ عیبهای سگ بسی او بر شمرد ✤ عیب
دان از غیب او بوئی نبرد ✤ گفت مجنون تو همه نقشی و تن ✤ اندر آ بنگر ز چشم
من ✤ کین طلسم بستهٔ مولاست این ✤ پاسبان کوچهٔ لیلی ست این ✤ وانچه حرمت
اقدام در رعایت این ادب واجب الاهتمام ست حال بعضی اشراف و خدام ست
که به بعضی بدعتها و تقصیرها منسوب اند در ایشان نیز بملاحظهٔ نسبت قرابت و جوار
شریف نظر بعین حقارت نکند و جز بعین تعظیم و اجلال ننگرد و اعتقاد کند که بدان در
ضمن نیکان مغمور و مستور اند و از ملاحظهٔ سر منشای قول حضرت رسالت علیه افضل
الصلوة والتحیة در شان اهل بدر با وجود صدور بعضی تقصیرات از بعضی ایشان
غافل نباشد و در مقام خطاب طریقهٔ بشاشت و حسن تحیت و لین کلام از دست
ندهد و سر رشتهٔ استحضار نسبت قرابت و شرف جوار فرو نگذارد و از سب و شتم و غلظت
خود را باز دارد زیرا که ولد عاق از بعضی احکام مثل استحقاق ارث و صحت نسب
بیرون نرود و ظن جمیل در صدیق و فاروق و غیر ایشان از صحابه رضی الله عنهم
آنست که در آنچه متعلق بحق ایشان ست جز عفو و صفح از اولاد پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم جائز ندارند و گمان نیک دارد و حق را باهل آن گذارد و شفاعت
محمدیه اگر در اهل جنایت از اهل بیت نبوت که ارادت حضرت صمدیت بتطهیر ایشان
از رجس رفته است در کار نشود بهتر ازین کدام محل خواهد یافت و بعضی از مشایخ
ازین آیت چنان فهم کرده اند که هیچ یکی از ایشان از دار دنیا بیرون نیاید تا اول از وسخ
رجس معنوی بمرض و مانند آن مطهر نگردد اینست ترجمهٔ کلام بعضی از علمای مکهٔ
معظمه در کتابیکه در آداب زیارت تصنیف کرده است بعبارته و کلام سید سمهودی

تغییر او در محل رعایت این ادب بدان موافق سنت والله اعلم فصل بدانکه از
زیارت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام و از زیارت مساجد و مشاهد عظام فارغ
شد و عزیمت رجوع باوطان و اولی الارحام مصمم شد باید که بوداع مسجد شریف نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم نماز و دعا در مصلای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و یا
در موضعی که قریب آنست بپردازد و بعد از آن بزیارت قبر مقدس بر وجهی که آداب
زیارت است روی آرد و از برای حصول سعادت کونین برای خود و برای
هر که دوست دارد دعا کند و از حضرت عزت جل جلاله قبول و وصول باهل و عیال
بوجه سلامت از آفات و اهوال طلب دارد و این دعا بخواند اللهم انا نسألک فی
سفرنا هذا البر والتقوی ومن العمل ما تحب وترضی اللهم لا تجعل هذا آخر العهد بنبیک
وحرمه ویسر لی العود الیه والعکوف لدیه وارزقنی العفو والعافیة فی الدنیا
والآخرة وردنا الیه سالمین غانمین آمنین و از آثار قبول و علامات حصول مأمول
گریه و انزعاج است در آن وقت بلکه گریه و زاری در تمام اوقات باعث ذوق و نشان
امیدواری است مثنوی این دلم باغ است و چشمم ابروش ابر گرید باغ خندد شاد و خوش
ذوق خنده دیده ای ای خیره خند ذوق گریه بین که هست آن کان قند روشنی خانه باشی همچو
شمع گر فرو باری تو همچون شمع دمع تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی یابد لبن
و اگر بکا غلبه نکند سعی در تباکی کند و معانی که ذوق و رقت آرد استحضار نماید که بکا در تمام
همه وجه علامت قبول است و اگر باندکی سر رشته و علاقه دوستی بجای پیوسته است احتیاج
به تباکی نیست سبحان الله بیت دلی از سنگ بباید بسر راه وداع تا تحمل کند آن لحظه
که محمل برود شعر احن الی زیارة حی لیلی وعهدی من زیارتها قریب وکنت اظن
قرب الدار یطفی لهیب الشوق فازداد اللهیب و بعد از آن هم بحال تباکی و تحسر
بر مفارقت آن حضرت مشرفه وداع ایشان میکردند والله اعلم باید که در وقت وداع

بهر وجه تواند در تصدق تقصیر نکند و اکثر علما برآنند که از خاک مدینه و مکه و خشت
و سفال و احجار بر ندارد و علمای حنفیه و بعضی شافعیه تجویز آن کرده اند و بهر تقدیر
اگر بهر ایا مثل تمار و میاه که موجب سرور اهل و اخوان گردد بردارد بهتر باشد بی آنکه بار
تکلف رود و در استصحاب قادم هدیه برای اهل و اولاد آثار موکده و اخبار
صحیحه وارد یافته است و در وقت رجوع آدابیکه در باب رجوع از سفر آمده است
رعایت کند. و چون بر بلد خود مشرف شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ خَیْرَهَا
وَخَیْرَ اَهْلِهَا وَخَیْرَ مَا فِیْهَا وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ اَهْلِهَا وَشَرِّ مَا فِیْهَا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا بِهَا
قَرَارًا وَرِزْقًا حَسَنًا وچون در شهر در آید بخواند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ
الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ آئِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ سَاجِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ صَدَقَ وَعْدَهٗ وَنَصَرَ عَبْدَهٗ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهٗ وَاَعَزَّ جُنْدَهٗ فَلَا شَیْءَ بَعْدَهٗ
و باید که پیش از در آمدن خبر سلامت و وصول با اهل خود برساند و ناگاه در نیاید و بشب نه
در آید و بهترین اوقات وقت چاشت است تا آخر روز پیشتر از شب و پیش از آنکه بخانه در
آید قصد مسجد کند و دو رکعت نماز بگذارد اگر وقت مکروه نباشد و دعا کند و شکر نعمت
سلامت و وصول بجا آرد و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ بِنِعْمَتِهٖ وَجَلَالِهٖ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ ه ه ه
و هر که پیش آید مصافحه کند و اگر معانقه کند نیز جائز است مادام که ملاقی امرد نباشد نقل است
که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک در آمد رحمة الله علیهم مالک مصافحه
او کرد و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت معانقه کرده است
آنکه او بهتر است از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جعفر را
رضی الله عنه و تقبیل کرده او را در وقت قدوم از حبشه مالک گفت آن مخصوص
بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است حکم ما و جعفر واحد است اگر از صالحان باشیم
اذن میدهی که در مجلس تو تحدیث کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق

حدیث کرد بسندی که داشت و مالک سکوت کرد انتهی قاضی عیاض مالکی رحمة الله علیه میفرماید که سکوت مالک دلیل ست بر ظهور تصویب قول سفیان تا دلیل قائم نشود بر تخصیص جعفر انتهی کلام القاضی و ازانچه دلالت وارد بر عدم خصوصیت بجعفر حدیث ترمذی ست که روایت کرده است که زید بن حارثه از سفر چون قدوم آورده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برخاست و ردای شریف کشیده میرفت تا اورا دریافت و اعتناق کرد و در میان هر دو چشم او بوسه داد کذا قال بعض المالکیة و اگر مردی عالم یا صالح یا شریف پیش آید تقبیل ید نیز درست ست و تقبیل دهان ولد صغیر و دختر باشد یا پسر و سائر اعضا و اطراف وی اگرچه فرزند دیگری باشد سنت ست و چون بخانه درآید دو رکعت نماز کند و وظیفهٔ شکر و دعا و حمد و ثنای مولی بجای آرد و بعد از فراغ از دریافت اهل و اولاد بیرون آید و در محلی قریب خانه مسجد یا غیر آن بنشیند تا مردم بسلام قدوم ودیدن او بیایند و هر که پیش آید بوجه بشاشت و اکرام و لطف و شفقت و تواضع پیش آید و دعا خصوصا پیش از آنکه بشهر درآید و مقیم شده باشد که دعای مسافر خصوصا حاج پیش از وصول بلد مستجاب ست و اگر منکری بیند مثل ضرب دف و مزامیر چنانچه متعارف اهل زمان ست در وقت قدوم مسافر منع کند و خلاصه جمیع آداب و روح جمیع مناسک و عمده اعمال و افضل اوضاع آنست که بعد از رجوع این سفر مبارک عزم بر تجدید توبه و ملازمت تقوی کند و اجتهاد در تحصیل محاسن ظاهر و باطن نماید زیرا که گفته اند که علامت حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته بود باز گردد و دلیل بر آن و علامت آن حرص بر اتباع سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم ست و سردی دل از محبت دنیا و اهل آن و سرگرمی محبت آخرت و ارباب آن والحذر الحذر از آنکه باز گردگی حال بگردد و بیفتد که فان النکسة اشد من المرض

ونعوذ بالله من الحور بعد الکور و اگر در بعضی ابواب خبر با پروردگار خود عهدے کرده
باشد محافظت آن بر وفاے آن لازم داند که نقض عهد کار از پیش برد فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما ومن الله التوفیق باب
ہفدہم در ذکر فضائل و آداب صلوة بر سید کائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات
که افضل الصلوة و اعظم وسائل ست در اسے نیل برکات و رفع درجات چون اعظم
آداب و اذکار سالکان طریق زیارت حضرت سید ابرار و رسول مختار علیه افضل الصلوة
واکمل التسلیمات فی آناء اللیل واطراف النهار اتحاف صلات صلوة و اهداے
هدایاے تسلیمات بود لاجرم بیان فضائل و ثمرات و احکام و اوقات آن از ضروریات
مقام باشد بیان و تفصیل آن در چند فصول اتفاق افتاد و بالله التوفیق فصل
بدانکه فوائد و نتائج و ثمرات صلوة بر نبی علیه اکمل الصلوة والتحیة از حد حصر و احصار بیرون
ست و ضبط آن بزبان قلم در بیان نیاید ولیکن بعضی اعلام و حفاظ حدیث جمله آثار آنچه
با حادیث صحیحه و روایات حسنه ثبوت یافته و به ایشان رسیده ضبط کرده و بعضی بیان آورده
اند بعضے از آن [illegible] اصل صلوة ست و بعضے مترتب بر عدد مخصوص [illegible]
مناسب [illegible] مخصوص [illegible] و بعضے [illegible]
مذکور میکرده و الله الموفق آنچه از صلوة بر سید کائنات علیه افضل الصلوات [illegible]
[illegible] موافقت او سبحانه و موافقت ملائکه او در فرستادن صلوة و سلام بر وے [illegible]
آیه کریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
و حصول عشر صلوات از حضرت واهب العطایا جل و علا و رفع عشر درجات و [illegible]
عشر حسنات و محو عشر سیئات و در بعضی احادیث [illegible] عشر [illegible]
و [illegible] شفاعت [illegible]
و آله وسلم و حصول قرب نبوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب [illegible]

بآنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و گشتن آنحضرت متولی جمیع امور در ان روز و شفاعت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کفایت جمیع مہمات و قضاے جمیع حوائج و مغفرت جمیع ذنوب و کفارت
جمیع سیئات و بقولے از قوت و الف ثواب نیز و قیام او مقام صدقہ بلکہ بقولے افضل از ان صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم و تفریج کرب و شفاے سقم و ذہاب خوف و جزع و اظہار برائت ستم و نصرت
برا عدا و حصول رضاے الٰہی و محبت وے در دل بیننده و ملائکه او عزوعلا و زکات و تسمیه
و مال و طہارت ذات و صفای قلب و فراغ بال و حصول برکت در جمیع امور حتی در اسباب
و اولاد و اولاد اولاد تا طبقه رابع صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نجات از اهوال قیامت و آسانی سکرات موت
و خلاص از مہالک دنیا و مضائق روزگار و تکفیر خطیئات و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت
از انقسام بخل و جفا و از دعا بر رغم انف زیراکه در حدیث آمده است که هرکه نزد وی آنسرور صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم صلوة نفرستد بخیل است و گویا جفا کرده با آنحضرت و دعا کرده شنود بر وے
برغم انف صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تطییب مجلس و غشیان رحمت مر جلسا را و توفیر نور بر وے
در پل صراط و تثبیت قدم در آنجا و بر آمدن بر آنات و نجات از ان در طرفة العین بر خلاف حال
تارک صلوة صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از آنجا و اشعار غایبه بخش اسم مصطفی در حضور فائض النور
سرور انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شعر الاست البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک
من عوج بیست حبیب جان من بہر دو آرزوے قاصد آخر باز گو در مجلس آن نازنین حرفے
از ما سیر او و از دنیا و تحیت که مشتمل اند بر اشعار شوق و در سلام بحضرت سید انام علیه الصلوة
والسلام هست و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثل جمال وے در عین که لازم کثرت
صلوة است بانست حضور و توجه اللهم صل وسلم علیه شعر لو شق عن قلبی ترى فی وسطه
ذکرک فی سطر والتوحید فی سطر و محبت مسلمانان و محبت آنحضرت و مطلعی را و مصافحه او
ورا در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در منام و محبت ملائکه
و ترحیب ایشان مر او را و کتابت صلوة او با قلام ذهب بر قرطاس فقد و دعاے ایشان

برادر از زیادت خیر و استغفار و تبلیغ ملائکه سیاحین صلوة او بحضرت رسالت باین عنوان فلان
بن فلان مثل کمترین بندگان عبدالحق بن سیف الدین یسلم علیک یا رسول الله و از اعظم فوائد
و اعلی مراتب حصول شرف رد سلام ست که سنت مستمره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست و
کدام سعادت بالاتر ازین که دعای خیر و سلامت آنحضرت شامل حال اینکس باشد اگر در
تمام عمر یکبار رسد و باعث موجب صد هزار کرامت و منتج خیر و سلامت باشد بیت بهر سلام
مکن رنجه در جواب آن لب را که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو و حصول این سعادت از
یقینیات ست که شبهه را بدان راه نیست زیرا که بعد ثبوت حقیقت حیات آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و ثبوت سنیت بلکه وجوب رد سلام بالکمال تاکید آنحضرت بر ادای این
سنت سنیه چنانچه از شمائل کریمه وی صلی الله علیه و آله وسلم معلوم ست که آن بیا در
بالسلام بیش و در رد سلام مبادرتر و مبالغ تر باشد و ازین سخن نکته و دقیقه دیگر معلوم شد که
زائر در وقت زیارت آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم پیش از عرض سلام بر آنحضرت بسلام
از جانب وی صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده است و بعد از سلام که بر حضرت او میکند
بزیادت سعادت رد سلام نیز مشرف میگردد و از فوائد صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم باز داشتن ملکین ست از نوشتن گناهان و سه ساعت روز و منع اغتیاب مردم هر
مصلی را و در آمدن او روز قیامت زیر سایه عرش و گرانی ترازوی اعمال او و امن از عطش
و تکثیر ازواج در جنت و حصول رشد و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر ذکر الهی جل اسمه و تضمن شکر وسیلت جلیله و معرفت
حق نعمت وی و اقرار بدان و اظهار عجز از اداء حق وساطت و رسالت و طلب
سوال تولی حق سبحانه و تعالی ثنای حبیب خود و زیادت تشریف و رفعت شان
او صلی الله علیه و آله وسلم و شک نیست که حق جل و علا و رسول او صلی الله علیه و آله
وسلم این سوال و طلب را از بنده دوست میدارد و بنده هر چند سوال و طلب

و رغبت خود در محاب خدا و رسول خدا کرده و آن را بر محاب نفس خود ایثار نموده لاجرم
مستحق جزای کامل و قابل فضل خاص خواهد شد و این نکته لطیف فائده عجیب است و بر صلوة
بر سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم و سبب ترتب قضای حوائج و کفایت مهمات و دیگر فوائد
همین صرف و ایثار مذکور است فافهم و بالله التوفیق اما حصول ذکر الله در ضمن صلوة ظاهر است
زیرا که توجه خطاب در هنگام سعادت انجام بحضرت ملک علام است با اشتمال اکثر صیغ صلوة
بر اسم مبارک اللهم که مرآت ملاحظه و آله ذکر جمیع اسما و صفات الهی است منقول است از
حسن بصری رضی الله عنه و غیر او از سلف که هر که حضرت عزت را باللهم یاد کرد گویا بجمیع اسمای
حسنی یاد کرد و اکنون بر مومن صادق و محب مشتاق لازم است که در اکثار این عبادت و ایثار
آن بر اعمال دیگر تقصیر نکند و عددی مخصوص که تواند دوام و مواظبت بر آن آسان داند
ورد یومیه خود گرداند فورد خیر العمل ادومه و قلیل دائم خیر من کثیر منقطع و باید که از هزار کم نبود
و اگر نه به پانصد اکتفا کند و اگر این نیز میسر نگردد از صد کم نگذارد و اختیار بعضی سی صد است
و بعضی دویست صباح و مسا بعد از نماز صبح و شام و باید که وقت خواب نیز درودی از آن
معین داشته باشد و مومن موفق هرگاه که عادت بر اکثار آن کرده آسان میشود و درود
و بعضی صیغها ست که اتمام عدد الف در وی بغایت آسان است و هرگاه لذت و شیرینی
آن مذاق جان طالب رسید قوت و قوام روح او بآن خواهد شد ذکر الحبیب للحبیب [illegible]
و عجب است از مومن که یکساعت از روز و شب خود صرف این عبادت که منبع انوار و
برکات و مفتاح ابواب جمیع خیر و سعادت است نکند و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مر شخصی را که گفت اجعل لک صلواتی کلها اذن یکفی همک و قول علی مرتضی رضی الله
عنه که فرموده است لولا اجد مافی ذکر الله لجعلت الصلوة النبویة عبادتی کلها در بنا سبب
کفایت است و اهل سلوک را در آمدن از نیاب موجب فتوح عظیمه و مواهب شهر [illegible]
و بعضی مشایخ فرموده اند که در وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت کند التزام صلوة بر

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که یقینی موصل است مر طالب را و همین صلوة و توجه او
بدان حضرت تربیت باحسن آداب نبویه و تهذیب او باشرف اخلاق محمدیه خواهد کرد و ترقیت او
باعلی ذروه کمال و ایصال او بمحل اسنی از حضرت کبیر متعال خواهد نمود و بوصول بدرگاه
الهی و قرب حضرت رسالت پناهی مشرف خواهد ساخت و وصیت میکردند بعضی
مشائخ بقراءت قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و میفرمودند
که بقراءت قل هو الله احد شناختیم خدای واحد احد را و بکثرت صلوة صحبت داشتیم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و میفرمودند کسیکه صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم بسیار فرستد به بیند
او را در خواب و بیداری کذا نقل الشیخ الکامل الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن
موسی المتشرع الصوفی و بعضی از متاخرین مشائخ شاذلیه قدس الله اسرارهم فرموده اند
که طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان وجود اولیای مرشد منحصر
التزام ظاهر شریعت است با دوام ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری عظیم در باطن پیدا شود که راه بدان نماید و فیض
از آنحضرت بیواسطه برسد و خلاصه طریقه شاذلیه که از شعب طریقه قویمه قادریه است
استفاضه از حضرت نبویه است بیواسطه بوسیله التزام متابعت و دوام حضور بآنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بجهد و اجتهد و من الله الاعانة والتوفیق فصل سخاوی و محدثان دیگر رحمهم الله
آورده اند که محمد بن سعد بن مطرف را عددی معین از صلوة پیش از وقت منام در رو بود بشبی
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در خواب می بیند که درون خانه او در آمده و خانه او بنور جمال با کمال
خود روشن گردانیده نشسته و میفرماید بیار این دهن خود را که درود بسیار میخوانی تا بوسه دهم بروی
میگوید که من شرم داشتم که دهان خود را پیش دهان آنحضرت بنهم رخسار خود را گردانیدم و پیش دهان
آنحضرت داشتم پس بوسه داد بر رخسار من چون بیدار شدم خانه را تمام رائحه مشک گرفته بود
و تا هشت روز بوی مشک از رخسار من میشمیدند شیخ احمد بن ابی بکر بن رداد صوفی

محدث در کتاب خود که از شیخ مجد الدین فیروزآبادی باسانیدی که او راست روایت میکند ومی
آرد که اقلیشی گفته است روزی شبلی بر ابوبکر مجاهد آمد ابوبکر بجهت اکرام او برپای ایستاد و وی را
معانقه کرد و میان هر دو چشم او بوسه داد من گفتم یا سیدی این را با شبلی میکنی و حال آنکه تو
وهر که در بغداد است میگوید که وی مجنون است گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم صلی الله علیه
وآله وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد صلی الله علیه وآله وسلم بآمدن او بایستاد و او را
در کنار گرفت و میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این را با شبلی میکنی فرمود تو وی
بعد از نماز این آیت میخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رءوف رحیم و عقیب آن صلوة بر من میفرستد و هم وی در کتاب مذکور از شبلی قدس
سره نقل میکند که گفت مردی از همسایگان من مرده بود او را در خواب دیدم گفتم خدای تعالی
با تو چه کرد گفت چه پرسی که عجائب هولهای عظیم بر من گذشت و در وقت سوال منکر و نکیر
وقت بر من بغایت تنگ افتاد با دل گفتم که مگر بر دین اسلام نمرده ام ندا آمد که این عقوبت
بیکار داشتن تست زبان را در دنیا چون فرشتگان عذاب قصد من کردند مردی جمیل
الشخص طیب الرائحه میان من و ایشان حائل شد و حجت ایمان بیاد من داد گفتم خدای تعالی ترا
رحمت کند مرا بگو که تو کیستی گفت من شخصی ام که از کثرت صلوات که بر رسول خدا میفرستادی
مخلوق شده ام و مامور ام که در هر شدت و کرب اعانت و نصرت تو کنم و این حکایت ...
انتظام ولی ذکر شبلی و جار او بسبیل اجمال نیز نقل کرده اند و هم وی در کتاب مذکور از کعب الاحبار
می آرد که حقتعالی بموسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام وحی فرستاد که یا موسی اگر حمد گویان نبودندی
در عالم نباشندی یکقطره باران از آسمان نفرستادمی و یکدانه نبات از زمین نه رویانیدمی و ...
بسیار ذکر کرد تا آنکه گفت ای موسی خواهی که من قریب تر باشم با تو از قرب کلام تو بنسبت
بلسان تو و از خطور قلب تو بنسبت بقلب تو و از روح تو بنسبت ببدن تو و از نور بصر تو
بنسبت بعین تو گفت نعم یا رب گفت پس درود بر محمد بسیار گو تا این نسبت بحاصل شود

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بروایتے آمدہ کہ اے موسیٰ خواہی کہ از عطش روز قیامت تشنگی
بتو نرسد گفت درود بر محمد بسیار گو صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رواہ الحافظ ابو نعیم فی الحلیۃ
و ہم وے در کتاب مذکور مے آرد کہ علی مرتضیٰ از ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما روایت میکند
کہ درود فرستادن بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محو کنندہ تر است مر ذنوب را از کشتن آب
مر آتش را و سلام دادن بر آنحضرت افضل است از عتق رقاب و حب رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم افضل است از ضرب سیف فی سبیل اللہ رواہ ابو القاسم الاصبہانی و ہم
وے از روایت انس می آرد رضی اللہ عنہ کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو مسلمان
کہ ملاقات یکدیگر مصافحہ کنند و بر رسول خدا درود فرستند از یکدیگر جدا نشوند تا ذنوب ایشان
ما تقدم و ما تأخر آمرزیدہ نشود رواہ الحافظ بن علی بشکوال و نیز از روایت علی مرتضیٰ
رضی اللہ عنہ می آرد کہ چون رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کسیکہ حجۃ الاسلام بجا آرد
و بعد از وی غزوہ کند چہار صد حج برابر باشد پس دلہای قومے کہ استطاعت حج
و قوت جہاد نداشتند شکستہ شد حق سبحانہ وتعالیٰ وحی فرستاد بر رسول خود صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کہ ہر کہ بر تو درود فرستد ثواب او چہار صد حج بود و ہر غزوہ چہار صد حج برابر اخرجہ
ابو حفص عمر بن عبد المجید المیانشی فی المجالس المکیۃ و ہم وے در کتاب مذکور در فصل اجتماع
خضر و الیاس علیہما السلام می آرد از شیخ مجد الدین فیروزآبادی بسندی کہ او راست متصل
بشیخ ابو الفداء محمد بن عبد اللہ خیام سمرقندی کہ گفت در آمدم روزے در مغارہ کعبہ
و راہ گم کردم ناگاہ مردے را دیدم کہ میگوید بیا با من پس با وے رفتم گمان بردم کہ
وے خضر است پرسیدم نام تو چیست گفت خضر بن الیشا ابو العباس و با وی
دیگرے دیدم گفتم نام وے چیست گفت الیاس بن شام گفت رحمت کند خدا تعالیٰ
شما را آیا دیدہ اید شما محمد رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند نعم گفتم بعزۃ اللہ و قدرتہ
خبر دہید مرا چیزے کہ از وے شنیدہ اید تا روایت کنم از شما پس گفتند شنیدیم رسول خدا را

صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هر که بگوید صلی الله علی محمد صلی الله علیه وسلم پاک کرده شود
دل او از نفاق چنانچه پاک گردانیده میشود جامه از آب و باسناد مذکور گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم هر که بگوید صلی الله علی محمد تحقیق بکشاید بر روی خود هفتاد در از رحمت
و باسناد مذکور گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم چون نشینید در مجلس بگوئید بسم الله الرحمن
الرحیم وصلی الله علی محمد حق تعالی ملکی را موکل کند تا شما را از غیبت باز دارد و چون برخیزید
بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم وصلی الله علی محمد تا منع کند حق سبحانه تعالی مردم را از غیبت
کردن شما و باسناد مذکور گفت خضر و الیاس که مردی از شام بخدمت رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم بیامد و عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه من مردی پیرم و نابینا و بسیار ضعیف
ست و دوست دارد که ترا ببیند ولیکن قدرت آمدن ندارد فرمود بپدر خود را بگو هفته یعنی
شب بگو صلی الله علی محمد مرا بخواب بیند و بگو روایت کند از من حدیث همچنان کرد اکثر بوده
بود لیس دید آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب و روایت کرد از وی حدیث
و هم در کتاب مذکور از روایت ابوهریره می آرد که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة
فرستید بر انبیا می خدا تعالی و رسل او زیرا که حق سبحانه تعالی چنانچه مرا بعث کرده
است ایشان را نیز بعث کرده اخرجه البیهقی فی شعب الایمان فی کتاب الدعوات
الکبیر و از روایت انس می آرد که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا سلمتم
علی فسلموا علی المرسلین اخرجه ابن ابی عاصم و از روایت کعب می آرد که وی پیش عائشه
رضی الله عنها در آمد در مجلس ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جاری شد گفت
هیچ روزی نیست که آفتاب طلوع کند مگر آنکه فرود آیند هفتاد هزار فرشته و در گرد قبر
مطهر آنحضرت را و بر زنند بالهای خود را و صلوة فرستند بر وی صلی الله علیه و آله وسلم
و چون شبانگاه شود عروج کنند پس طائفه دیگر فرود آیند همچنانکه آنها کرده
بودند ایشان نیز کنند تا وقتیکه از قبر بعث برآید هفتاد هزار فرشته گرد آگرد او باشند صلی الله

علیہ وآلہ وسلم رواہ الدارمی و از روایت حذیفہ می آرد کہ گفت الصلوٰۃ علی النبی تدرک الرجل وولدہ وولد ولدہ رواہ ابن بشکوال تحت الاحادیث المنقولۃ من کتاب الرواۃ وزیادۃ علی الاصل وقد نقلت منہ وانتسخت من کتاب الاصل فی المدینۃ المطیبۃ ضحوۃ یوم الاحد العاشر من جمادی الاولی سنۃ سبع وتسعین وتسعمائۃ وہو تاریخ تسوید ہذہ الاوراق والحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین **حکایت** آوردہ اند کہ مردے را دیدند کہ در طواف و سعی و سائر مواقف و مناسک حج جز صلوٰۃ بر سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم بدعای دیگر نمے پرداخت گفتند چرا از ادعیہ ماثورہ نمی خوانی گفت کہ من عہد کردہ ام کہ با صلوٰۃ نبوی دعاے دیگر شریک نسازم و سببش آنست کہ چون والد من وفات یافت روے وی را دیدم کہ بر شکل حمار شدہ است از مشاہدۂ این حال اندوہ برمن غلبہ کرد پس بخواب رفتم و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دیدم و دست بدامان او زدم و شفاعت والد کردم و از موجب این حال پرسیدم فرمود کہ وے اکل ربا نمود و ہر کہ آکل ربا باشد جزای او در دنیا و آخرت این باشد و لیکن والد تو ہر شب نزدیک خواب صد بار بر من درود میفرستاد بدان جہت وی را شفاعت کردم قبول افتاد پس بیدار شدم و روے پدر دیدم مثل ماہ شب چہاردہ شدہ و در وقت دفن نیز از ہاتف شنیدم کہ میگوید سبب عنایت و آمرزش الٰہی جل وعلا بر والد تو صلوٰۃ و سلام فرستادن او شدہ بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ اند کہ بعضے از طلاب علم حدیث را در خواب دیدند کہ میگوید خدا ... رب العزت جل جلالہ مرا بیامرزید و تمامہ اہل مجلس را کہ در وے استماع حدیث میکردند بجہت ذکر صلوٰۃ بر آنحضرت کہ از لوازم قراءت این علم شریف است شیخ جلال الدین سیوطی رحمۃ اللہ علیہ در دیباچہ کتاب جمع الجوامع می آرد کہ ابن عساکر در تاریخ خود از حفص بن

عبید الله رضی الله عنه روایت میکند که ابوزرعه را بعد از موت در خواب دیدم که در سماے دنیا با
ملائکه در نماز امامت میکند گفتم این مرتبه بچه یافتی گفت که بدست خود هزار هزار
حدیث نبوی نوشته ام و در هر حدیث گفته عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم و پیغمبر
است صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة صلی الله علیه عشرا و نیز آورده اند
بعضی از صلحا را سه هزار دینار دین بر ذمه نشسته بود صاحب دین مرافعه آن را
بقاضی برد و قاضی مدت یکماه مهلت داد آن مرد صالح از پیش قاضی برآمد و در محراب
بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار بدرود و بر نبی مختار صلی الله علیه و آله وسلم
مشغول نشست در شب بیست و هفتم از ماه در خواب می بیند که قائلی میگوید
حقتعالی قضاے دین ترا میکند نزد علی بن عیسی وزیر برو و او را بگو که رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید تا سه هزار دینار در قضاے دین من بدهی مرد
صالح میگوید چون از خواب بیدار شدم اثر خوشحالی در خود یافتم با خود گفتم اگر گوید
علامت صدق این واقعه چیست پس چگویم آن روز خود را نگاه داشتم باز در
شب دوم آنحضرت را دیدم در خواب صلی الله علیه و آله وسلم از سبب نارفتن
من از من پرسید گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم علامت صدق این
واقعه میخواهم آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا باین سخن تحسین کرد و فرمود اگر علامت
جوید بگو که تو هر روز بعد از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنجهزار بار پیش از آنکه با کسے
سخن کنی تحفه درود بر من میفرستی و این از تو هیچکس نمیداند غیر خداوند تعالی
و کراماً کاتبین چون پیش وزیر رفتم و قصه خواب باوی بگفتم و علامت که فرموده
بودند باز نمودم خوشحال شد و گفت مرحبا برسول رسول الله حقا بعد از آن سه هزار
دینار بر من بیاورد و گفت این را در قضاے دین خود بده و سه هزار
دیگر آورد که این را نفقه عیال خود کن و سه هزار دیگر آورد و به قسم گرفته

شما را آمرزش میخواهم و در روایتی دیگر آمده که فانه یوم مشهود تشهده الملائکة یعنی روز
جمعه روزیست که فرشتگان که مقربان درگاه عزت اند در وی حاضر می آیند
و صلوة مصلی را میشنوند و بمن میرسانند و در خبر آمده است که هر صلوتیکه در روز
جمعه بر من بفرستید فرود تر از عرش نمی ایستد و هیچ فرشته نمیرسد مگر که میگوید
بجماعة ملائکه صلوا علی قائلها و درود فرستید بر قائل این صلوة و در حدیث دیگر آمده اکثروا
علیّ من الصلوة فی اللیلة الغراء والیوم الاغر و فی روایة فی اللیلة الزهراء والیوم
الازهر یعنی بیشتر از روز تا می دیگر بفرستید صلوة بر من در شب روشن و روز روشن
کنایت از شب جمعه و روز جمعه است و بعضی از علما گفته اند که از خصوصیات
شب جمعه است که آنحضرت بنفس شریف خود جواب صلوة و سلام میگوید
کسی را که بر وی صلوة و سلام میگوید هر کسی را که بر وی صلوة و سلام میفرستد
درین شب اللهم صل وسلم علیه فی کل یوم و لیلة و فی کل لمحة و لحظة در مفاخر الاسلام
حدیثی می آرد من صلی علیّ فی لیلة الجمعة مائة صلوة قضی الله له مائة حاجة سبعین
حاجة من امور الدنیا و ثلثین من امور الآخرة فرمود بر من هر که در شب جمعه صد
بار درود فرستد صد حاجت او بر آید هفتاد از انجمله حاجتهای دنیاوی و سی از ان
حوائج آخرت و در حدیث دیگر آمده که هر که در روز جمعه هزار کرت این درود گوید
تا جای نشست خود را در بهشت نه بیند از دنیا نرود اللهم صل علی محمد
و آله الف مرة سعادتی نقلکرده که در حدیث مرفوع ورود یافته است هر که در
هفت جمعه هر روز هفت بار این درود بخواند واجب گردد مرا ورا شفاعت من
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد صلوة تکون لک رضاء و لحقه اداء و اعطه
الوسیلة و المقام المحمود الذی وعدته و اجزه عنا ما هو اهله و اجزه عنا افضل
ما جزیت نبیا عن امته و صل علی جمیع اخوانه من النبیین و الصدیقین

والشهداء والصالحین یا ارحم الراحمین وابن مسعود رض و یزید بن وهب گفت ترک مکن
درود را روز جمعه هزار کرت بگو اللهم صل علی محمد النبی الامی و هم در کتاب مفتاح الاسلام
از سعید بن المسیب می آرد که رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم من صلی علی یوم
الجمعة ثمانین مرة غفرت ذنوبه ثمانین سنة هر که بر من درود فرستد روز جمعه
هشتاد کرت بیامرزند گناهان هشتاد ساله او را و ذهبی در شرح منهاج نقل
کرده است که در حدیث حسن وارد شده است که هر که درود فرستد بر پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم روز جمعه بصیغهٔ اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی
وعلی آله واصحابه وسلم تسلیما بیامرزند او را گناهان هشتاد سال و در مفاخر الاسلام
آورده هر که روز جمعه بعد از نماز عصر پیش از آنکه برخیزد از جای که این نماز گذارده است
هشتاد بار درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آمرزیده شود گناهان هشتاد
ساله او و در خبر است که در زیر سر خالد بن کثیر پس از ازهاق روح او کاغذ
پاره یافتند که در وی نوشته بود براءة من النار لخالد بن کثیر از اهل وی
پرسیدند که وی چه عمل میکرد که این کرامت یافت گفتند که عمل او این بود
که هر جمعه هزار کرت صلوات بر سید المرسلین میفرستاد صلی الله علیه وآله وسلم
فصل بدانکه کثرت صلوة بر سید کائنات علیه افضل الصلوة والتسلیمات در
شب جمعه فضیلت وارد شده و دوشنبه نیز درین حکم با وی شریک است زیرا که
دوشنبه از ایام فاضله است که در وی عرض اعمال بندگان در درگاه عزت
میکنند و لهذا سید کائنات صلوة الله وسلامه علیه درین روز اکثر احوال الایام
صیام میفرمود و میگفت که درین روز اعمال عباد در حضرت ذی الجلال
معروض میگردد و من دوست میدارم که اعمال من عرض کنند در
حالتیکه من صائم باشم و در احیاء العلوم آرد کسیکه شب دوشنبه چهار رکعت

نماز بگذارد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص یازده بار و زیاده
کند و در رکعت دوم ده بار بخواند و در رکعت سوم سی بار و در چهارم چهل
بار و بعد از سلام دادن نیز بخواند هفتاد و پنج بار و استغفار کند خود را و والدین
خود را هفتاد و پنج بار و صلوة بر سید محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بیست و
پنج بار پس هر حاجتی که از حضرت حق سبحانه و تعالی خواهد بیابد الحدیث و در فضیلت
صلوة در روز پنجشنبه نیز حدیثی وارد شده در مفاخر الاسلام حموی آورده که در حدیث
آمده است که من صلّی علیّ یوم الخمیس مائة مرّة لم یفتقر ابداً و حاصل
نیست که صلوة نبوی در جمیع مواطن خیر و محال برکات مستحسن و مستحب است
ولیکن علما چند موضع که استحباب و این فضیلت در آنجا موکد تر و اقوی است
ذکر کرده اند و مجموع آنچه در نظر آمده این چند موضع ست که بیان کرده می‌شود عقیب
طهارت حتی التیمم و در نماز بعد از تشهد و نزد شافعیه بعد از قنوت نیز و بعد
از نماز و عقیب اذان و اقامت و نزد قیام از منام از برای صلوة لیل و
عقیب ختم و تهجد بعد از تهجد و نزد دخول مسجد و نزد دخول آن و خروج از آن
و در روز جمعه و شب جمعه خصوصاً بعد از نماز جمعه و در روز پنجشنبه و در روز شنبه و
یکشنبه و در هر یکی ازین ایام احادیث وارد شده و در خطبها و در اول
دعا و آخر روز و وقت سحر و در رسائل بعد از بسمله و در تکبیرات عید نزد شافعیه
و در نماز جنازه و در احرام عقیب تلبیه و بر صفا و مروه و بعد از تهلیل و تکبیر و
نزد دیدن کعبه زادها الله شرفا و نزد استلام حجر و در طواف و ازدحام و نزد
سواد فتوح و نزد قبر نبوی که اخص و اقرب مواضع و مستجاب انوار
و برکات است صلی الله علیه و آله وسلم و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن
حضور او صلی الله علیه و آله وسلم مثل مسجد قبا و مدینه و وادی بدر و جبل احد

دانسته‌اند آن و نزد ذبیحه و نزد بیع و شرا و نزد کتابت وصیت و اداء شهادت و نزد ر
کوب راحله و نزد منزل و نزد برآمدن بجانب بازار و درآمدن در وی و عبدالله
ابن مسعود رضی الله عنه در هر بازار که شغل مردم و غفلت ایشان بیشتر بودی
درآمدی و حمد و صلوة میگفت و نزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و
نزد درآمدن بخانه و نزول حاجت و نزد خوف احتیاج و نزد گریختن برده و
غلام و نزد غم و شدت و طاعون و نزد خوف غرق و آواز کردن گوش با
ضمیمه این قول که ذکر الله من ذکرنی بخیر و نزد خواب کردن پای و نزد
خوردن ترب از جهت دفع حدث ردی و نزد خوردن آب از ظرف و
نزد نهیق حمار و عقب گناه تا کفارت آن شود و در اول و آخر دعا و نزد ملاقات
برادر مسلمان و یار و مصاحب و نزد اجتماع قوم پیش از تفرق و نزد خاستن
از مجلس از برای امن از غیبت و در هر اجتماع که از برای ذکر خدا و شعائر
اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعای حفظ قرآن و نزد افتتاح هر کلام خیر
معنی عنه و در ابتداء درس و نشر علم و وعظ و قرات حدیث و در اول
و آخر و نزد استحسان چیزی و بعضی از علمای مالکیه ذکر آن در مقام تعجب
مکروه داشته‌اند چنانچه تسبیح و تهلیل نزد امر محرم یا عرض سلعه و فتح متاع و
از مواضع استحباب صلوة ذکر اسم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و
کتابت اسم شریف اوست صلی الله علیه و آله وسلم و در حدیث آمده است که
مَنْ صَلّٰی عَلَیَّ فِیْ کِتَابٍ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِکَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهٗ مَا دَامَ اِسْمِیْ فِیْ ذٰلِکَ الْکِتَابِ و این
حدیث را بسیاری از علمای حدیث روایت کرده‌اند ولیکن سندش ضعیف
است و ابن جوزی حکم بوضع او کرده و الله اعلم آورده‌اند که یکی بود که از جهت
تعجیل و رق لفظ صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم نمی‌نوشت در

دست او کہ افتادہ و دیگری بود صلی اللہ علیہ می نوشت و سلم را با وی ضم نمیکرد در منام
از حضرت خیر الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام معاتب شد فرمود کہ چرا از چہل
حسنہ خود را محروم میگردانی یعنی لفظ وسلم چہار حرف ست و ہر حرفی بدہ حسنہ
پس بحساب ثواب این لفظ را اربعین حسنات باشد و ازین قبیل ست
آنچہ بعضی کنند از اکتفا بر اشارت چنانچہ بعضی کتاب علامت صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم ص م یا صلعم نہند و در علیہ السلام عین و میم کنند و علی ہذا القیاس
آوردہ اند کہ ہر دیرا در خواب پرسیدند کہ حق تعالی با تو چہ معاملہ کرد و ترا بچہ
بخشید گفت بسبب کتابت من نزد کتاب اسم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و امام شافعی را رضی اللہ عنہ در خواب دیدند پرسیدند کہ حق تعالی با تو چہ
معاملہ کرد گفت رحمت کرد بر من و مغفرت کرد مرا و در بہشت برداشتہ بردند
چنانچہ عروس را برند و نثار کردند بر من در و یاقوت چنانچہ بر عروس کنند بسبب
گفتن من در کتابت رسالہ صلی اللہ علی محمد عدد ما ذکرہ الذاکرون و عدد
ما غفل عن ذکرہ الغافلون **فصل** یکی از اسباب ادراک شرف رویت سید
انام در منام علیہ صلوات اللہ الملک العلام مداومت صلوٰۃ است بروی بصحت صفت
طہارت بصیغہ اللہم صل علی محمد و آلہ وسلم کما تحب و ترضی لہ و مداومت
این صلوٰۃ نیز محصل این سعادت ست اللہم صل علی روح محمد فی الارواح
اللہم صل علی جسدہ فی الاجساد اللہم صل علی قبرہ فی القبور و در اخبار
السلام می آرد ہر کہ روز جمعہ ہزار بار درود فرستد بصیغہ اللہم صل علی محمد النبی
الامی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب ببیند یا منزل خود را در بہشت
ببیند و اگر نبیند مکرر کند آنرا تا پنج جمعہ ببیند بخواب بفضل الہی انچہ مسرت بخشد
او را و ہر کہ در شب جمعہ بگذارد دو رکعت نماز و بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ

پانزده بار آیت الکرسی و پانزده بار سورهٔ اخلاص و بعد از سلام صد بار درود فرستد
بصیغهٔ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدِنِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَآلِهٖ وَسَلِّمْ بعد از آن بخسپد بخواب حضرت
رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم اگر نصیب او باشد از سه جمعه نگذرد ان شاء الله
تعالی و قد جرب بعض الفقراء والحمد لله و نیز روایت است هر که بگذارد دو رکعت
نماز شب جمعه در هر رکعت بعد از فاتحه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بیست و پنج بار و بعد از سلام
هزار بار درود فرستد بصیغهٔ صَلَّی اللّٰهُ عَلَی النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ بعد بخسپد بی سخن تا او را بخوا[ب]
و از سعید بن عطا مرویست که هر که بر فراش رود بخواب رود و در وقت خواب
رفتن این دعا بخواند و دست راست خود را بالین ساخته بخواب رود آنحضرت
را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب بیند و دعا اینست اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِجَلَالِ وَجْهِکَ
الْکَرِیْمِ اَنْ تُرِیَنِیْ فِیْ مَنَامِیْ وَجْهَ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ رُؤْیَةً تُقِرُّ بِهَا عَیْنِیْ
وَتَشْرَحُ بِهَا صَدْرِیْ وَتَجْمَعُ بِهَا شَمْلِیْ وَتُفَرِّجُ بِهَا کُرْبَتِیْ وَتَجْمَعُ بِهَا بَیْنِیْ وَبَیْنَهٗ یَوْمَ
الْقِیَامَةِ فِی الدَّرَجَاتِ الْعُلٰی ثُمَّ لَا تُفَرِّقْ بَیْنِیْ وَبَیْنَهٗ اَبَدًا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ
و اگرچه درین طریق اتحاف تحفهٔ صلوة را ذکر نکرده اند ولیکن اگر طالب این سعادت
این دعا را بعد از اتمام صلوة خواند شک نیست که اتم و اکمل خواهد بود و دو طریق
دیگر از برای تحصیل این سعادت نیز بیان کرده اند و خلاصهٔ همه استغراق
بذکر آنحضرت در ظاهر و باطن و اکثار صلوة و دوام توجه است والله الموفق
فصل صیغهای صلوة که در احادیث نبویه صلی الله علیه وسلم وارد یافته
شک نیست که اتیان بآن از حیثیت تلبس بلفظ شریف نبوی افضل و اکمل
خواهد بود پس بعضی علما گفته اند که افضل صلوة وارده صلوة تشهد است
یعنی صیغهٔ که بعد از تشهد در نماز خوانند و آن در احادیث صحیحه بکیفیات مخصوصه
وارد شده چنانچه مذکور شود و هر کدام در حصول مقصود کافی و وافی است

اظهر و اشهر درین باب این صیغه است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت
علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید سبکی از علماء شافعیه رحمة الله علیه میگوید
که هر که بصیغه صلوٰة تشهد درود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق درود
فرستاد بر وجهی که مامور شده است یقیناً و دریافت ثوابی که موعود است بر
صلوٰة نبوی تحقیقاً و لهذا اگر شخصی سوگند خورد که افضل صلوٰة بفرستد بر رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم بری میشود ذمهٔ او از عهده این سوگند باتیان
صلوٰة تشهد و امام نووی رحمة الله علیه میگوید که باید که مصلی آنچه در احادیث
صحیحه از کیفیات مخصوصه آمده است همه را جمع کند و بخواند تا ثواب جمیع
ماثوره دریافته باشد و آن مجموع اینست اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک
النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه امهات المومنین و ذریته و اهل بیته
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید اللهم بارک
علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه امهات المومنین
و ذریته و اهل بیته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک
حمید مجید و کما یلیق بعظیم شرفه و کماله و رضاک عنه و کما تحب و ترضی له عدد
معلوماتک و مداد کلماتک و رضی نفسک و زنة عرشک افضل صلوٰة
و اکملها و اتمها کلما ذکرک الذاکرون و غفل عن ذکرک الغافلون و سلم
تسلیما کذالک و علینا معهم و شیخ کمال الدین بن همام حنفی رحمة الله علیه
میفرماید که جمیع کیفیات وارده در سنت درین صیغه موجود است اللهم
صل ابدا افضل صلواتک علی سیدنا محمد عبدک و نبیک و رسولک محمد
و آله و سلم تسلیما و زده تشریفا و تکریما و انزله المنزل المقرب عندک

يوم القيمة و ابن قيم جوزى از حنابله و بعضے از علماے شافعيه گفته اند که اولى آنست
که هر صيغه که وارد شده است جدا جدا در هر وقتے از اوقات بجا آرند تا اتيان
بجميع آنچه ورود يافته است کرده باشد و جمع و تلفيق صيغ مستلزم احداث
صيغه ديگر ست که هيئت مجموعهٔ آن در هيچ حديثى ورود نيافته است انتهى
و بهر تقدير بعضے صيغها که در احاديث مذکور شده است و در اخبار
ماثوره رسيده است در ينجا مذکور ميگردد و بالله التوفيق الصيغة الاولى
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ عَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ
وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ
فِى الْعَالَمِيْنَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ رواه مسلم و لكن فى بعض طرق الحديث
زيادة الصيغة الثانى اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى
اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى
اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ رواه البخارى و مسلم الصيغة الثالثة اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدِ نِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَعَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ
اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ رواه احمد فى مسنده الصيغة الرابعة اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اَزْوَاجِهٖ
وَذُرِّيَّتِهٖ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اَزْوَاجِهٖ وَذُرِّيَّتِهٖ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ
اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ رواه الشيخان فى صحيحيهما والنسائى و ابن ماجة الصيغة الخامسة اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُوْلِكَ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ
عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ عَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ رواه الشيخان والنسائى الصيغة السادسة
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ آلِ
اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ عَلٰى
آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ رواه القاسم كما نبه عليه النسائى فى صفة [illegible]

السابعة اللهم صل على محمد وأهل بيته كما صليت على إبراهيم إنك حميد مجيد اللهم
بارك علينا معهم صلوات الله وصلوات المؤمنين على محمد النبي الأمي السلام
عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل علينا معهم اللهم بارك على محمد وأهل بيته
كما باركت على إبراهيم إنك حميد مجيد رواه الدارقطني الصيغة الثامنة
اللهم صل على محمد وعلى آل محمد رواه ابو داؤد الصيغة التاسعة اللهم صل
على محمد النبي الأمي وأزواجه أمهات المؤمنين وذريته وأهل بيته كما
صليت على إبراهيم إنك حميد مجيد رواه ابو داؤد عن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره أن يكتال بالمكيال
الأوفى إذا صلى علينا أهل البيت فليقل هذا الصيغة العاشرة اللهم
صل على محمد وعلى آل محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صليت و
باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد رواه النسائي
الصيغة الحادي عشر اللهم اجعل صلواتك ورحمتك وبركاتك على
محمد وآل محمد كما جعلتها على إبراهيم إنك حميد مجيد رواه احمد الصيغة الثانية
عشر اللهم صل على محمد كما أمرتنا أن نصلي عليه وصل عليه كما ينبغي أن
يصلى عليه ذكرها صاحب شرف المصطفى الصيغة الثالثة عشر اللهم صل
على محمد عبدك ورسولك النبي الأمي الذي آمن بك وبكتابك وأعطه
أفضل رحمتك وأتم الشرف على خلقك يوم القيامة واجزه خير الجزا
والسلام عليه ورحمة الله وبركاته تنبیه باید که بعد از هر صیغه ازین صیغها
که خالی ست از ذکر سلام این کلمه ضم کند السلام علیک ایها النبی
الکریم ورحمة الله وبرکاته زیرا که ذکر صلوة بے سلام پیش اکثر علما مکروه
است اخذا من ظاهر قوله تعالیٰ یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا

تسلیماً اگرچه بعضی از علما را در کراهت آن سخن بوده باشد ولیکن بودن آن
خلاف اولی متفق علیه است و آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صیغهٔ
صلوة ذکر نفرموده از جهت علم صحابه است بدان رضی الله عنهم چنانچه در حدیث
آمده است که صحابه پیش آنحضرت آمدند و گفتند که بتحقیق دانستیم یا رسول الله
کیفیت سلام فرستادن بر تو همراه ایشان بصیغهٔ سلام علیک که در تشهد
نماز است اکنون صلوة بر تو چگونه فرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و
علی آل محمد الحدیث و بر قیاس اقتصار بر سلام تنها نیز کرده با خلاف
اولی خواهد بود و از عادت اکثر مصنفات عجم است که در ذکر آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم بذکر علیه السلام اقتصار کنند و در کتب عرب کمتر ازین
توان یافت و اکثر اتفاق مصنفین از متقدمین و متاخرین وقوع یافته
در کتب از التزام صیغهٔ صلی الله علیه و آله و سلم در غایت حسن ایجاز و القای
مقصود واقع شده است و اما آنکه قصد اقتصار باعث بر عدم ذکر و علی
آله شده و گرنه زیادت این کلمه در لفظ و کتابت احسن و اولی است چنانچه
در بعض نسخ مذکور میگردد اگرچه عطف مسطور بر ضمیر مجرور بلی اعادهٔ جار
نزد اکثر نحاة جائز نیست و اگرچه دعای آنحضرت متضمن دعای آل
و اصحاب و جمیع مومنان است کما قیل و هذا دعاء شامل للبریة فصل علما را
اقوال است در تعیین افضل صلوة و لا ادری این اختلاف بجهت ورود
اثر است در شان هر صیغه که اطلاق افضلیت بدان کرده اند یا بسبب
اشتمال او ست بر کیفیت و کمیت فاضله و اکثر در بعضی رسائل زیارت نوشته اند
ده قول است القول الاول افضل صلوة صلوة تشهد است چنانچه اشارتی بدان گذشت
القول الثانی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کلما ذکره الذاکرون و کلما سهی عنه الغافلون القول

الثالث اللّٰهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما هو اهله و مستحقه القول الرابع اللّٰهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما انت اهله القول الخامس اللّٰهم صلّ علی محمد و علی آل محمد افضل صلواتک عدد معلوماتک القول السادس اللّٰهم صلّ علی محمد ن النبی الامی و علی کل نبی و ملک و ولی عدد کلماتک التامات المبارکات القول السابع اللّٰهم صلّ علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی و علی ازواجه و ذریاته عدد خلقک و رضی نفسک و زنة عرشک و مداد کلماتک القول الثامن اللّٰهم صلّ علی محمد و علی آل محمد صلوة و ائمة بدوامک القول التاسع اللّٰهم یا رب محمد و آل محمد صلّ علی محمد و آل محمد و اجز محمدا ما هو اهله القول العاشر اللّٰهم صلّ علی محمد و ازواجه امهات المومنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید فصل در حدیث آمده است اذا صلیتم علیّ فاحسنوا الصلوة و بعضی از مفسران در تفسیر این آیت گفته اند و قولوا للناس حسنا مراد بناس محمد ست صلی الله علیه و آله و سلم و مراد بقول حسن صلوة بروی و سدی که از علمای تفسیر ست از جماعهٔ صحابه و غیر ایشان رضی الله عنهم نقل کرده که هر کرا حق سبحانه تعالی بیان شافی و قوت تعبیر از معانی صحیحه با لفاظ فصیحه عطا کنند و بدان اظهار آیات شرف و عظمت نبوی یا انشاء صلوة و تسلیمات مصطفوی نماید و از سالکان این مسلک سنی و عارفان قدر این نعمت بهی گردد از متنعمان این امر عالی خواهد بود و بعضی اختلاف در افضلیت بعضی صیغ صلوة از حدیث تواند بود و بنا علیه اکابر سلف و خلف انشای صیغ بلیغه و کلمات بالغه از صلوة مطابق آنچه ماثور ست نموده اند و بعضی از انها درینجا مذکور میگردد منها اللّٰهم صلّ علی سیدنا محمد ن السابق للخلق نوره الرحمة للعالمین ظهوره عدد ما مضی من خلقک و ما بقی و من سعد منهم و من شقی صلوة تستغرق العدد و تحیط بالحد بغیرته الا غایة لها و لا انتهاء و لا

ابداً لها ولا انقضاء صلوة دائمة بدوامك وعلى آله واصحابه كذلك والحمد
لله على ذلك سخاوی نقل کرده است که ثواب این صلوة بده هزار
است ولها قصة غريبة ومنها اللهم صل على سيدنا محمد افضل ما صليت
على احدٍ من خلقك صلوة دائمة بدوامك باقية ببقائك صلوة تكون
لك رضا ولحقه اداء صلوة مقبولة لديك معروضة عليه وعلى آله
وصحبه وبارك وسلم؛ این صیغه مشهورست و در سبعات عشره
اوراد مشهوره متبرکه هست ماثوره است واز زمان تابعین معمول مشائخ
آمده حضرت شیخ اجل اکرم علی المتقی در بعضی رسائل خود باین صیغه
صلوة وصیت فرموده وصیغه که فقیر را حضرت شیخ عبد الوهاب متقی
رحمة الله علیه در وقت وداع بمدینه مطهره اجازت فرموده اند همین است
وبخاصیت اجازت ونفس مبارک مشائخ آنچه این شده را درین لفظ
نور و حضور و خضوع و خشوع دست داده در صیغهای دیگر با قطع نظر از
مبالغات در کیفیت وکمیت کمتر دهد تا باز باین صیغه بر نگردد دل آرام
نگیرد واین معنی از خواص واسرار اجازت مشائخ ست والله اعلم ومنها
اللهم لک الحمد بعدد من حمدک ولک الحمد بعدد من لم یحمدک ولک الحمد
کما تحب ان تحمد اللهم صل على محمد بعدد من صلى عليه وصل على محمد بعدد
من لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب ان نصلی علیه انتهای این صیغه
از طبرانی ست که از اکابر علمای حدیث ست وگفته است که این
را در منام بحضرت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام خوانده وآنحضرت
نزد سماع آن تبسم فرموده تا آنکه نور اسنان شریفه ظاهر شده واز ثنایای
شریف وی نور ظهور نموده صلی الله علیه وآله وسلم ومنها اللهم صل علی

محمد ملاء الدنیا و ملاء الآخرة و بارک علی محمد ملاء الدنیا و ملاء الآخرة وسلم علی محمد ملاء الدنیا
وملاء الآخرة و منها اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه و اولاده و ازواجه و ذریته و اهل بیته
و اصهاره و انصاره و اشیاعه و محبیه و امته و علینا معهم اجمعین یا ارحم الراحمین ذکره
السخاوی عن الشفاء و نقل عن الحسن البصری انه کان یقول من اراد ان یشرب
بالکاس الاوفی من حوض المصطفی فلیقل هذا و منها اللهم صل علی محمد فی الاولین و
صل علی محمد فی الآخرین و صل علی محمد فی النبیین و صل علی محمد فی المرسلین و صل علی
محمد فی الملاء الاعلی الی یوم الدین اللهم اعط محمدن الوسیلة و الفضیلة والشرف و الدرجة
الرفیعة و ابعثه مقاما محمودا اللهم امنت بمحمد ولم اره فلا تحرمنی فی الحیوة رویته وارزقنی صحبته
و توفنی علی ملته و اسقنی من حوضه شربا هنیئا سائغا هنیئا لا ظماء بعده ابدا انک علی کل
شیء قدیر اللهم بلغ روح محمد و آله منا تحیة و سلاما اللهم کما امنت به ولم اره فلا تحرمنی فی الجنة
رویته تلمسانی از نیشاپوری نقل کرده که عطا گفته است که هر که این صیغه را سه بار وقت
صبح و سه بار وقت شام گوید منهدم شود بناے ذنوب او و محو گردد و نقش خطاے او و
دائم گردد سرور او و مستجاب گردد دعای او و داده شود آمال او و اعانت کرده شود او
بر اعداء او و توفیق داده شود بر اسباب خیر و رفیق گردد پیغمبر را در بهشت اعلی صلی الله
علیه و آله وسلم منها اللهم صل علی محمد و بارک وسلم و عظم و کرم فی الدنیا باعلاء دینه و اظهار
دعوته و اعظام ذکره و ابقاء شریعته و فی الآخرة بقبول شفاعته فی امته و تضعیف ثوابه
و اظهار فضله علی الاولین و الآخرین و تقدیمه علی کافة الانبیاء و المرسلین فی الشفاعة
و اعلاء درجته فی الجنة و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین منها صلی الله علی محمد و آله وسلم
صلوة هو اهلها بخواندن این درود وقت صبح امر واقع شده است منها اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد صلوة انت لها اهل و هو لها اهل و بارک وسلم این درود بحسن قبول و عز
درود مخصوص گشته و بمصعد اجابت رسیده است آورده اند که یکی از زائران که مقبول

درگاه بود با تحائف تحف این صلوٰة اقامت داشت و چون خواست که سفر کند و خود
اندک چند گاه دیگر باشش کرد با این درود تو خوش آمده است و منها اللهم صل علی محمد معدن
الجود والکرم و منبع العلم والحکم و علی آله و اصحابه وسلم و این صیغه در مشائخ این سلسله بغایت
متعارف و مشهور است منها اللهم صل وسلم علی حبیبک و قریبک و لبیبک مظهر سر
غیبک و مثال حضرتک و تمثال قدرتک روح القدس معطی الحیوة ده لفضیلة با مرک
المرشد العالم المفیض فواطق النفوس صاحب الفقر والتعالی شموس [illegible] این کلمات
میگویند که از منشات حضرت غوث الثقلین ست رضی الله عنه چنانکه بعضے از مشائخ
این سلسله نقل کرده اند و حضرت سیدی سندی شیخ قبله گاہی سمی کلیم الٰہی قدس الله سره
السامی در رساله اوراد خود ذکر کرده اند والله اعلم و منها اللهم صل وسلم علی روح محمد
فی الارواح وصل علی جسده فی الاجساد وصل وسلم علی قبره فی القبور سخاوی از دو
مستغلم حبیبے نقل کرده که چنین وارد شده است که هر که این درود بسیار خواند بشرف رویت
حضرت سید انام در منام مشرف گردد و بشفاعت آن حضرت برسد و از حوض او بنوشد
و جسد او بر آتش دوزخ حرام گردد صلی الله علیه وسلم و این صیغه در اهل حرمین شریفین
بسیار مشغول است و بر وی زیاده کنند و علی اسم محمد فی الاسماء و کاتب حروف در بعضے
احیان با ستیلاء شوق و غلبه هیجان هر عضو شریف را از قدم تا فرق جدا جدا ذکر کند و در
منها چنانکه اللهم صل علی راس محمد فی الروس وصل علی شعر محمد فی الشعور و علی جبهة محمد
فی الجباه و علی عین محمد فی العیون و علی اذن محمد فی الاذان و علی وجه محمد فی الوجوه
و علی صدر محمد فی الصدور و علی قلب محمد فی القلوب و هکذا و گاهی گوید و علی بلد محمد
فی البلاد و علی دار محمد فی الدور و علی مسجد محمد فی المساجد و هکذا و منها اللهم لبیک [illegible]
سعدیک صلی و سلم علیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه و سلموا تسلیما و منها صلوة الله البر الرحیم والملائکة المقربین والنبیین والصدیقین

والشهداء والصالحین وما سبّح لک من شیءٍ فی الارض والسماء یا رب العالمین علی
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب خاتم النبیین وسید المرسلین وامام المتقین الشاهد البشیر
الداعی الیک باذنک السراج المنیر وسلام علیه وسلام علیه وعلی آله واصحابه اجمعین ہر دو بصیغہ
مرویہ عن علی مرویۃ عن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ ذکر فی الشفاء و در نمازیکہ بر آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم بعد از فوت کہ یا امیر المومنین خواندند این بود ومنها اللهم اجعل صلوٰتک و
برکاتک ورحمتک علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین محمد عبدک ورسولک
امام الخیر ورسول الرحمة اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطه فیه الاولون والآخرون اللهم
صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید
اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید
مروی عن عبد الله بن مسعود ومنها اللهم تقبل شفاعة محمد الکبری وارفع درجته العلیا
واته سؤله فی الآخرة والاولی کما آتیت ابراهیم وموسی رواه الشافعی عن ابن عباس
ومنها اللهم اعط محمدا افضل ما سألک لنفسه واعط محمدا افضل ما سألک لاحد من خلقک
واعط محمدا افضل ما انت مسؤل له الی یوم القیامة مروی عن وهب بن الورد ومنها اللهم
اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد النبی الامی الذی ارسلته رحمة للعالمین
واصطفیته علی الخلائق اجمعین عدد ما فی علمک وملاء ما فی علمک ذرة ما فی علمک
وعدد خلقک وکل ذرة اضعافا مضاعفة فی ذلک الف مرة فی الف مرة فی کل
نفس ولمحة ولحظة وطرفة تطرف بها اهل السموات والارض وعلی آله وصحبه وسلم ومنها اللهم
صل علی محمد عبدک ورسولک السید الکامل الفاتح الخاتم نور المبین رسولک الصادق
الامین آت سیدنا محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه المقام المحمود الذی
وعدته الشفیع المرتضیٰ ورسولک المجتبیٰ اللهم صل علیه وعلی آله کما صلیت علی ابراهیم
وبارک علیه وعلی آله کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید عدد خلقک ورضا

نفسک وسلم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا برحمتک یا ارحم الراحمین ومنہا اللہم صل علی محمد و
علی آل محمد ما اختلف الملوان وتعاقب العصران وکرّ الجدیدان واستقبل الفرقدان واضاء
القمران وبلغ روحہ وارواح اہل بیتہ منا التحیۃ والسلام بعد ازین این گروہ پیشوا وکہ اللہم
مر الملائکۃ السیاحین الذین خلقتہم لتبلیغ ہدایا الصلوۃ من الامۃ الی حضرۃ نبیک صلی اللہ علیہ وسلم
ان یبلغوا ہذہ الہدیۃ من ہذا الحقیر ویقولوا یا رسول اللہ قد اہدی الیک العبد الفقیر المسکین
عبدالحق ابن سیف الدین المساکین ببلدۃ دہلی البعید المذنب العاصی الذی لا ملجأ لہ و
لا منجا الا جنابک وما یناسب ہذا المقام من العبارات ومنہا اللہم صل علی محمد بعدد اوراق
الاشجار وبعدد قطرات الامطار وبعدد دواب البراری والبحار وعلی آلہ وصحبہ وسلم و
گاہی گفتہ میشود بعدد کل قطرۃ قطرت من سمائک الی ارضک من حین خلقت الدنیا
الی یوم القیامۃ وکذلک اوراق الاشجار ودواب البراری والبحار ومنہا اللہم صل علی سیدنا
محمد بعدد کل ذرۃ الف الف مرۃ وعلی آلہ وصحبہ وسلم فضیلت این درود از کتاب منقول است
ومنہا اللہم صل علی محمد وعلی آلہ وصحبہ وسلم عدد کل شیٔ وصل علی محمد وعلی آلہ وصحبہ وسلم ملء
کل شیٔ اللہم صل علی محمد وآلہ وصحبہ وسلم عدد خلقک ورضاء نفسک وزنۃ عرشک ومداد
کلماتک ومنتہی علمک ومبلغ رضاک ومنہا اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد بعدد اسمائک
الحسنی وبعدد کل معلوم لک ومنہا اللہم صل علی محمد عدد کل ما خلقت وعدد ذرات دنیا
وعدد کل قطرۃ قطرت من سمواتک الی ارضک من حین خلقت الدنیا الی یوم القیامۃ
کل یوم الف مرۃ وعلی آلہ وصحبہ وسلم ومنہا اللہم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد
صلوۃ تکون لک رضاء ولحقہ اداء واعطہ الوسیلۃ والفضیلۃ والدرجۃ الرفیعۃ وابعثہ مقاما محمودا
واجزہ عنا افضل ما جزیت نبیا عن امتہ وصل علی جمیع اخوانہ من النبیین والصدیقین
والشہداء والصالحین وعلی جمیع الاولیاء والمتقین وعلی سیدنا الشیخ محی الدین عبدالقادر و
الطیبین وعلی جمیع ملائکتک من اہل السموات والارضین وعلی جمیع عبادک الصالحین وعلینا

معهم یا ارحم الراحمین قرارت این صلوٰت بعد از نماز صبح در کتب مشایخ آمده است
ومنها اللهم صل علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد صلوٰة تنجینا بها من جمیع الاهوال والآفات
وتقضی لنا بها جمیع الحاجات وتطهرنا بها من جمیع السیئات وترفعنا بها عندک اعلی
الدرجات وتبلغنا بها اقصی الغایات من جمیع الخیرات فی الحیوٰة وبعد الممات احیاناً
این دو کلمه بعد از وتطهرنا بها من جمیع السیئات خوانده میشود وتغفر لنا بها جمیع الذنوب
وتکفر عنا بها جمیع الخطیئات خواندن این درود کافل جمیع مهمات ومقاصد دنیا و آخرت
وطلب قضاے حاجات ومهمات کاتب حروفست وخواندن آن از جهت نجات
از آفات کشتی و دریا منقول ومجرب ست ونقل آن سیصد بارست آورده اند که مرد
بخواندن این صیغه هزار بار برای مهمی که داشت مامور گشت سیصد بار خوانده بود که آن
مهم مقتضی گشت بعد از آن وظیفه در خواندن سیصد بار تعین یافت کذا ذکره بعض
العلماء ومنها اللهم صل علی سیدنا محمد ن النبی الامی الطاهر الزکی صلوٰة تحل بها العقد
وتفک بها الکرب صلوٰة تکون لک رضا ولحقه اداء وعلی آله وصحبه وبارک وسلم و
خواندن این درود دل ا روشن وسینه را کشاده وحاجات را مقتضی گرداند وهموم
وکروب را دفع کند و آنرا از حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه نقل کرده اند ومنها اللهم
صل وسلم وبارک وکرم علی سیدنا ونبینا محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی نبی
الرحمة وشفیع الامة الذی ارسلته رحمة للعالمین وعلی آله واصحابه واولاده وذریته و
اهل بیته الطیبین الطاهرین وعلی ازواجه الطاهرات امهات المومنین افضل صلوٰة و
ازکی سلام دائمی برکات عدد ما فی علمک ذرة ما فی علمک ملاء ما فی علمک و
مداد کلماتک وبلغ رضاک وصل وسلم وبارک وکرم کذلک کلمه افضل صلوٰة وازکی
سلام دائمی برکات علی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی آل وازواج واصحاب کل منهم
والتابعین ومن زیاده ونکات وعلی سیدنا الشیخ محی الدین عبد القادر المیسن

الامین وعلی کل ولی اللہ فی العالمین وسائر المؤمنین من الاولین والآخرین عدد ما علم
اللہ وارحمنا الیٰنا بجرمتہم اجمعین واشفنا وعافنا من کل آفۃ وعاہۃ واعف عنا وعاملنا
بلطفک الجمیل ولا تسلط علینا بذنوبنا من لا یرحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین آمین آمین
آمین روی عن بعض الصالحین وان من واظب علیہا نجاہ اللہ من کل زلۃ وحماہ
من کل حادثۃ اجازنی بہا بعض المشائخ المحدثین وھی اللہم صل وسلم علی سیدنا ومولانا
وشفیعنا وملاذنا وملجاءنا محمد وعلی آلہ واصحابہ واولادہ وذریتہ وازواجہ واہل بیتہ و
اتباعہ واشیاعہ صلوۃ ناشئۃ من معدن السر الذی بینک وبینہ ولا یعرفہ احد الا انت
اللہم وبارک وکرم وشرف ومجد حسب قربہ ودرجتہ عندک ومقدار اکرامک ومحبتک لہ و
صل وسلم علیہ وعلی آلہ عدد کل علم علمتہ ایاہ وکل فضل خصصتہ بہ وکل نعمۃ انعمتہا علیہ صلوۃ
جامعۃ بجمیع المراتب وشاملۃ لکل الدرجات وعامۃ لکل الخیرات ما یمکن ان یتصور وما لا یتصور
وما یظہر علی احد ولا یظہر اللہم صل وسلم علی سیدنا محمد عبدک ورسولک ونبیک وحبیبک
وخلیلک وصفیک ونجیک وذخیرتک وخیرتک من خلقک الذی ارسلتہ رحمۃ للعالمین
وہادیا للضالین وشفیعا للمذنبین ودلیلا للمتحیرین وطریقا للعارفین واماما للمتقین و
نورا للمستبصرین وراحما علی المساکین وبشیرا للمطیعین ونذیرا للعاصین ورؤفا رحیما
بالمؤمنین الذی نورت قلبہ وشرحت صدرہ ورفعت ذکرہ وعظمت قدرہ واعلیت
کلمتہ وایدت دینہ واثبت یقینہ ورحمت امتہ وعممت برکتہ اللہم صل وسلم علیہ صلوۃ تنور بہا
القلوب وتغفر الذنوب وتستر العیوب وتکشف الکروب وتفرج الہموم وتزیل الغموم وتدفع
البلاء وتنزل الشفاء وتسہل الامور وتشرح الصدور وتوسع القبور وتیسر الحساب وتعلم الکتاب
وتثقل المیزان وتہیئ الجنان وتعد اللقاء وتتم الشفاء صلوۃ تصلح الاحوال وتفرغ البال
وتصفی الوقت وتجلب المقت صلوۃ تعم برکاتہا وتحیط کراماتہا وتشیع انوارہا وتظہر اسرارہا
موجبۃ السداد وباعثۃ علی الرشاد ودافعۃ عن الضلال ودافعۃ للاختلال مجلبۃ للکمال صلوۃ

لا تدع خیرا من خیرات الدنیا والآخرة الا حصلتها ولا تترک کمالا من کمالات الظاهر والباطن
الا اتممتها واکملتها صلوٰة دائمة متصلة باقیة غیر منقطعة وافقة بلسان الحال والقال مؤدیة
جمیع الحقوق فی جمیع الاحوال صلوٰة راضیة مرضیة کاملة مکملة تامة متممة نامیة مطیبة متقبلة
مشمولة بقبولک مذیلة بنور السرور وابتهاج حبیبک سید شفعائنا علیہ السلام حالا وذوقا اولا وآخرا
ظاهرا وباطنا برحمتک وفضلک ومن وجودک وعنایتک ورعایتک وکلایتک وحمایتک
یا الٰه العالمین ویا خیر الناصرین ویا ارحم الراحمین ویا اکرم الاکرمین یا غیاث المستغیثین
الی یوم الدین من ازل الآزال الی ابد الآبدین برحمتک یا ارحم الراحمین وآخر
دعواهم ان الحمد للہ رب العالمین جل کلمات این درود در بعضی زیارات حضرت
سید کائنات علیہ افضل الصلوات والتسلیمات بعضی از غربا بعنوان تضرع
وانکسار در حضور فائض النور آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحجرہ یا بحال انشا
نموده وخوانده امید که مسموع سمع رضا آنحضرت شده باشد باحصول توجہ
وغلبہ حال حضور وابتہال واین اختتام سفرنامہ حج این فقیرست والحمد للہ
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین

ذکر اختلافات النسخ

صفحه	سطر		
۵	۱۱	الحسینی	الحسنی
ر	ر	سمهودی	سمهنودی

ذکر لفظ سمهودی در نام مصنف کتاب وفاء الوفا باخبار دار المصطفی که ماخذ این
کتاب است درین کتاب اکثر واقع شده و در بعضی از کتب باختلاف تحریر یافته شد
در بعضی سمهودی و در بعضی سمهودی و در بعضی سمهنودی تحقیق آنست که بوصف تحسین نشد

صفحه	سطر	
٧٣	٤	در بعضی نسخ بعد از لفظ رسانیدن این عبارت زائد است و بهدرن سال ابو رافع تا حجاز گشته شد
٨٦	٣	کسوت کرد — بجامه قبطیه پوشید
٩٦	٤	در بعضی نسخ بعد لفظ آورد اینقدر زائد است خرمای خوب نصیب او
١١٤	٣	در بعضی نسخ بعد لفظ لیس ثبت تصمیم روایت مسلم لازم آید
١٢١	٨	در بعضی نسخ بعد صادق است این قدر زائد است زیرا که تأسیس مرد واز اول روز بنا بر تقویت
١٢٩	٩	در بعضی نسخ بجای منع کرد واجابت کرد این عبارت است منع کرد تا این را از جناب وی خواست نکم و تفسیر نمود
١٣١	٥	در بعضی نسخ بعد لفظ و رنجها این عبارت است و غالباً از نسخ دیگر ساقط شده باشد یعنی نقش مصطفیٰ بطریق اولی داخل باشد از ابی هریره رضی الله عنه روایت است
١٤٧	١	برآنکه غلط — برآیکه غلط
٢٣٣		در بعضی نسخ بعد لفظ الصلوٰة فی مضمون و عبارت زیرین زائد است و قدس

شیخی وسیدی وسندی شیخ عبدالوهاب متقی رحمة الله علیه و قدسنا برکاته و برکات علوه می فرمودند که باید دریافت در حین خواندن صلوات کمال بیچارگی فضل و رحمت غوص می فرمایید اللهم که گفتند در دریای رحمت الٰهی و اصل شوید و چون صل علی محمد گفتند در دریای رسالت پناهی غوص نمودید و علیٰ آله و اصحابه در مدایح و فضائل و کمالات ایشان اقتدا بنا آخر بعد از غوص و غوص در این بحار نامتناهی تحسر و عدم نیل مرام بکس بر آمدن صورت ندارد و می فرمودند میدان بخوانید

کردن رطب اللسان شوید و بر نگ وی متمتع گردید بسبب نبودن این عبارت
در اکثر کتب بگمان الحاق آن داخل کتاب نشد

تمت

خاتمة الطبع

للہ الحمد والمنۃ کہ کتاب لاجواب در مختصر کتب تواریخ و سیر از بس انتخاب مشتمل احوال
سید ابرار احمد مختار صلی اللہ علیہ وعلی آلہ الاطہار و اصحابہ الاخیار و ذکر اولاد امجاد
و اصحاب کبار مع حقائق مکہ معظمہ و کوائف و دقائق مدینہ منورہ زادہما اللہ شرفا و تعظیما
و حرسہما اللہ الی یوم القیامۃ مع دیگر وقائع سراپا خوش اسلوب مسمے بجذب القلوب
الی دیار المحبوب کہ چشم بینا و گوش شنوا ہمچنین رسالہ مختصر حاوی مطول ندیدہ
و نشنیدہ و از تصنیف شریف اکمل الکملا مستند الفضلا امام المفسرین خاتم المحدثین
حقائق آگاہ عارف باللہ نائب رسول اللہ حاجی حرمین شریفین مولانا مرشدنا مقتدانا
حضرتنا شاہ عبد الحق محدث دہلوی علیہ رحمۃ اللہ القوی و اعلاہ اللہ فی فرادیس الجنان
در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بعلو ہمتی عالیجناب راجی بہادر منشی پراگ نرائن
صاحب بہادر کہ مالک مطبع دام اقبالہ بماہ دسمبر سنہ ۱۹۱۲ع بار سوم طبع گردید